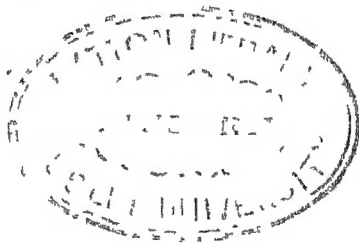


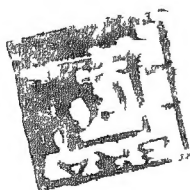
RESERVED

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَعَالَى الشَّانُ
الْعَزِيزُ

جُلْدُ جِهَامِ كِتَابِ
مِلَّةِ الْبُلْدَانِ نَاصِرِ الْبَنِيَانِ
مُؤَنِّزِ السُّلْطَانِ صَنِيعِ الدَّوْلَةِ
مُحَمَّدِ حَسَنِ خَانِ



نُوشِقَانِ
سَيِّدِ الْبُلْدَانِ



کتابخانه

ف
۹۱۵۶۵
م ۱۶۲
۲۸
۲۹۶۳

ناصری البلدان جلد چهارم کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد الحمد والصلوة جلد دهم و سیم کتاب مرآت البلدان ناصری که بمناسبت لغت تهران
بتشریح مآثر و سیر و فتنه نفاق آثار و ثبت خلاصه اخبار اقام معدلت و شهو و سیر ناچار
و نصف خسر و عادل مؤید ولی نعمت باذل مجد یعنی بی و دو ساله ناریخ سلطنت شهر ناری
اعلی حضرت شاهنشاه مجاهد پادشاه رعیت پناه صاحبفرمان معظم ظل الله ممدو ناصر الدین شاه
فاجار لزال ملکه مادامت افزون و الادوار مستند بنوالی البالی و النهار مختص و مخصوص
و موسوم بمآثر السلطان کرد بدلائل احشوی ملج فرض نمایند و حمل بر غیر موضوع نکند چه در
ضمن آن فرخنده نکارش اولاً تو فی و تفاوت موقع و هیئت جغرافیائی حالیه دار الخلافه باهر
از تجدید بنیه و احداث عمارات عالی و خیا بانهای منظر داخل و خارج بلد و تکثیر باغات و
اجرای قنات و تبدیل وضع قدیم شهر بطرح جدید و توسیع آن و بنای دُور و قصور رفیع
بجهت تشکیل دوائر معظمه دولتی و سراناز خانه های علبه و سایر اماکن نظامی و غیرها معلوم شود
و ثانیاً در طی گذارش اسفار مهمت آثار همان از بلاد و امصار و قرا و قضبات و نلال و جبال
و صحاری و براری بتفریب ذکر و تبیینی رفته که در عالم جغرافیائی همانرا و قعی عظیم و مقامی
محمود است مولوی نعمت الله بر حقه فرماید

(خوشتر آن باشد که سترد لیران گفته آید در حدیث دیگران)

اماند و بن ناریخ این عهد فیروزی مهد صاحبان درایت دانست که ضبط این مطالب عموم خلافت را
ناچه ماهه سو مند است و نتوان گفت ناریخ عصر معاصرین را که خود ناظر آن سوانح اندیچه کار آید
بر علم ایشان افزاید زیرا که در مجالس بکرات با حضور نکارنده از وفایع علم از قبیل شکست لشکر

خوارزم بدست سپاه منصوب فتح هرات و توسیع شهر دار الخلافه حتی طرح و ابداع باغ عمارت مبارکه
 عشر آباد و غیره اشجار بدست مقدس شاهانه در این باغ و بنای میدان نوپخانه جدید که متعلق به
 سنو است صحت فتنه و تبیین سالی از اغلب را مورد شزد بد و اشکال شده بلکه کمتر کسی از کاهی
 بعضی از آن آگاهی بوده و مآثر السلطان اینجمله را با سایر کلیات و جزئیات این عهد ابد مهد و معظا
 سوانح تمام روز زمین که در نرسد و دو ساله سوانح کرد پده مخبری صادق و مرانی حقیقت است بهیت
 گوید و بی ضمتت برای تعلیم پوپد هر چه از خاطر رفتن پیدا آرد و ابقای رسوم را بد رستی همت کارد
 و بزرگان گفتار اند ناریج ام و قبایل عالم را تجدید جیاست و وسیله دوام و ثبات و اگر موقوفین و
 نویسندگان معاصرین دامت فاضلهم آن و قایع را مدون فرموده اند لکن فضل و اخلاص مآثر السلطان
 اینست که از خشو و اطنا ب عقا ل مصونست و بنفایس حقایق مشحونست خدای را که با حسن مآل آن
 مجموع درجه اختتام و استکمال یافت اینک بعون الله و توفیق جلد چهارم مرآت البلدان را از
 اول حرف ثاء مثلثه شروع کرده بشریف اسلوب جلد اول شرح بلاد و قصبات و قرا و مزارع ممالک
 محروسه ایران را با سایر دقایق و نکات جغرافیائی ایراد می نماید و در هر محل بمناسبت از تاریخ گذشته گان
 که موجب اعتبار آیند کافست بشرطی درج میکند تا جامع فوائد باشد و مجموع مواید و اگر در حرف ثاء
 منقوطه یا باء موحد و الف چیزی سیقط و حذف شده آن محذوف در ملحقات مرآت البلدان که بعد
 نکاشته خواهد شد ضبط میشود از سالکان مسالک در موافق زلات ملئس اغاض می باشد چه
 بچیت کرام و عیب جونی عادت ثام و لله در اهل الکرامه و التدی و السلام علی من اتبع الهدی

حرف الشاء

تاویب اعمالیست سیاحلیات که نا جزیرت فیس رود از توابع کیش باشد و با کمر سپر زمین کرمان
 پیوسته است
ثروث نام دور و در خانه است که آنها را ثروثور کوچک و بزرگ میخوانند و در خاک از آن ^{منشأ}
 میباشد بلادری در کتاب فتوح البلدان گوید که سلمان بن ربیع با هلی از جانب عثمان مامور بآباد شدن
 و شهر سیفان را بطور صلح فتح کرد باین معنی که جان و مال اهالی را مان باشد و دیوار بلد نیز از حد
 هدم محفوظ ماند بشرط اینکه اهل بلاد جزیه ندهند و خراج گذارند بعد از آن سلمان میرسد آمدند
 ثروثور را در و زد و ثروثور نیز شست که مسافت آن تا شهر بر دعه کمتر از یک فرسخ است اهالی بر دعه روانه ^{اشما}

شهر را بستند و لشکر اسلام را راه ندادند و بر آن‌ها مسدود و کار را سخت کرد و قرای آن‌ها را غارت نمود و بر حسب اتفاق وقتی بود که در اعانه‌های خود را در و کرده بودند اهل شهر شنیده آمدند که لا بد با مسلمانان بوضع اهالی سیلفان صلح کردند و دروازه‌ها را گشودند
مؤلف گوید: و دخانه‌تر نور حلاله نیز معروف است از شعبانیست که داخل رود گم می‌شود و سر چشمه آن در کوه دره قوز نیست مصیبت آن بود که رحالی پراز می‌باشد و طرز جریان آن بدین وضع است ابتدا از جنوب شمال قدری بعد از مشرق بمغرب بعد رحالی بر دعه از مغرب شمال در نزدیکی پراز محمد از مغرب مشرق جاری و داخل رودخانه گم می‌شود

و از غریب تابع متعلقه مسلمانان نیز بهیچ باهلی که در اغلب کتب مسطور است از آنست که بعد از فتح بلیقا و بر دعه لشکر اسلام بر داری مسلمانان بلاد و نواحی انصفاً را منصرف می‌نمودند و سرگردان و حکمرانان بلاد را خوفی عظیم و رعبی و افزا عساکر اسلام در دل پدیدار آمد و چنان مشهور شده بود که این جیش از آسمان فرود آمد و شکست یافته نپایند و هیچ حربه در آن‌ها اثر نمی‌یافت و زمین می‌پاشیدند و همین عقیده است که پیشرفت لشکر اسلام بود تا پیش بلخ از بلاد خزر رسیدند در حالتی که خاقان ملک خزر نیز از پیش ایشان بدورفته بود و سبب هزار نفر فتنه او متفرق شده بودند و مرغان یک شهر بلخ بود مسلمانان عساکر اسلام فرود آمد و آن مرغاری و سیح بود و جوی آب نزدیکی از کشتان آن میرفت جمعی از لشکر خاقان در آن مرغزار بودند یکی از آن‌ها خفته آمد که از حالت عساکر اسلام استعلام می‌نمودند و از جیش مسلمانان دید که در جوی غسل می‌کنند تیری زسان بجایب او انداخته تا تیر بر جگر او آمد و در حال جان بداد آمد نزدیک او دوید و سوار بر پیک و لباس او را از پیر و پون نموده با سواران خاقان آورد و گفت این سوار یک نفر از جیشی است که می‌کوشد از آسمان نزول کرده اند و هیچ حربه سلاح با ایشان کارگر نیست خاقان چون این سخن شنید آتش بدین قوه قلبی بهم رسانید و لشکر یک نزدیک بود بخواند و سپاهین نیز نامه نوشتند بچنگ مسلمانان خبری نمود با حمله سبب هزار نفر و خاقان جمع شدند و با لشکر اسلام جنگ کردند چو روبرو شدند جیش اسلام در مانده شد و هر حمله هزار کشته می‌شد تا مسلمانان زیاده با آن ده هزار تن که آنها را از کوفه آورده بودند حمله مقتول و فانی شدند و این واقعه در صحای شهر بلخ در سال بیست و نهم هجری بود و چون اجساد کشتگان مسلمین همه در انخل مدفون شدند انصار را فوج الشهدا گشتند و قریب بن کعب انصار که با مسلمانان به بلخ رفته بودند را و را بعثمان رسانید و این جانانه باهلی در شهر مسلمان و قریب بن مسلم گفته است

وان لنا قبرين منبر بلخبر وقبر بصين اسنان يالك من قبر

فذلك الذي بالصين تحت فوحه وهذا الذي بسفني به سبل الفطر

مؤلف گوید در کتاب عجم البلدان و فتوح البلدان بلاد ری و غیرها سلمان بن ربیعہ مسطور است در
ترجمہ ابن اعثم کوفی مسلم بن ربیعہ ابن سہو و اختلاط از کاتب با مخرج است و الا در آنکہ سلمان بن ربیعہ
باہلی است شکی نیست

پوشیده نباشد کہ نقطہ کہ لشکر اسلام سلمان در آن کشته شد ندانم مطابق با اصطلاح جغرافیہ
واقع در ساحل رود و اوست قبور شهداء در حوالی شهر در بند و موسوم بفرخ لراست
نمار و نہایت انقرا کنند از محالان خراسان

ثنا از بلوک کرمسہ و کار مجر العجم است در جنوب شیراز و جنوب شنی است
ثبتہ الرکاب یعنی تپہ شترها سواری این تپہ در چند فرسخی فهاوند است و جبہ قمیہ این بان
اسم آنکہ در جنگ و فتح عساکر اسلام فهاوند با مسلمین شترها سواری لشکر را در پنجل جمع کردہ بودند
بعضی طبایعہ معطر و شو بقصب الذریر کہ در این در حوالی فهاوند سبز میشود اگر بعد از چیدن از تپہ
تپہ الرکاب نیز عطر پیاد میکند و بہر جای بکیر پیوند طبیبان تمام میشود اگر این فطرہ راست باشد
از غراب است

فصل الذریرہ از فرار فطرہ ثواب حشمہ السلطنہ ببيع الملك میرزا کہ چند سال در فهاوند حکومت کردہ اند
کجاہست معطر کہ از ارشک مہمانند در فصل بہار در صحرائی فهاوند میرزا بد محض دفع هجنتی کہ در این
اسم است لطیف طبخان عصر از مشک نام دادہ اند

چون فتح فهاوند و محاربتہ عساکر اسلام بالشکر عجم در حوالی این شهر ثانی و ثانی اشین و افعہ فاد سبز سوا
عظیمہ عالم شمرده میشود میناسبت ثبتہ الرکاب را پنجل انوار درج مینایم و تفصل آن از فرار ذیل
فتح فهاوند

چون ہر دیر از حلو ان کر پنج در سنہ نوزدہ ہجری ہر کان عجم و اہل دی و قومس و صفہا و ہمدان اذن
و بعضی بلاد دیگر نامہ نوشت در صد جمع آوری لشکر برآمد و سپاہی ہشمار از بلاد و امصار فرستاد
جمع آمدند و مردان شاہ ذوالحاجہ برانہا سوار نمود و در شرکا و بانی را پیرون آوردند و شخصہ ہزار یا صد
ہزار نفر لشکر مہمہای جنگ عرب شدند و قصد کردند بمالک عجم را مصطفی نمودہ بمدان آیند و از مداین
رو بکوفہ نہند و لشکر اسلام را بہکارہ مقهور نمایند و این چارتن از ملوک فرس کہ ذوالحاجہ بن حداد

و سفار بن خرد و جها نگر بن پر و بن بایر و ز و سر و شان بن اسفند پاریا یکدیگر هم قسم شده که با عرب لشکر
 اسلام جنگ کنند و دست از محاربه نکشند تا اینجا عت را یکباره معهود بلکه نابود نمایند باطله عمار بن
 باسر خلیفه ثانی را از این غیبت آگاهی داد چون خلیفه ثانی نام عمار بدید و آن حضرت را آمد بطاعت مغیر
 الحال کرد بدیده ماهر و انصار و طلبیده ما جرای باز نمود و با هر یک مشورت نمود عثمان چنان صلاح دید که
 عمر خود برای محاربه عجم آنهاض نماید و علی بن ابیطالب علیه السلام این را باقی تصدیق نکرده و دلیل آن فرمود
 و عرضید کرد و با آن حضرت گفت لشکر که بمقتله عجم فرستاده میشود سرداری از ابریکه و الکار کنیم
 علی بن ابیطالب علیه السلام نعمان بن عمرو بن مقرن المزیه را سرور داشت و عمر از شنیدن اسم نعمان شاد
 شد و بر حسن ان برای آفرینها گفت سائب بن افرج ثقفی را طلبید و گفت میخواهم لشکری عراق فرستم تا سپاه
 که در همانند جمع شده اند دفع کنند و تو را بالشکر اسلام بدان ناجیه و آنه سازم چون عساکر اسلام فتح
 غنایم که حاصل شود کنند و مقسم آن باشی از ر و عدل تقسیم کنی و در بنصورت خبر کثیر باری اگر حبش ما منفر شد و
 کشته شد بهشت جاودانی رسی اگر زنده فرار کردی مبادا دیگر نزد من آتی سائب قبول کرد و مضایقه
 اطاعت شد پس عمر نامه بنعمان بن مقرن المزیه که انوقت در عراق و اجانب سعد و فاص در دیهی حکومت
 داشت نوشته مضمون آنکه حبشی بدفع لشکر که درهاوند جمع شده نامزد کرده ام و نوران را در آنها
 نموده چون این نامه را خواندی یا مسلمانان که با تو موافقت دارند و ان شود در کوشک سفید در
 مداین فرود ای بالشکر بصره که بمنابع تو مقرر شده بموخت شود آنگاه فصلهاوند کن سائب بن افرج
 را هم فرستادم که با تو همراه باشد و خدمتی هم معین نموده که با تو تفریر کند نعمان بمضمون نامه عمل کرد و عمر
 نامه با بوموسی اشعری نوشت که ثلثی از اهل بصره را بمداین فرستد با دو ثلث از اهل کوفه که معا مور
 عجم و حبش و آنهاوند بحال ما مورین خود روانه شوند و اهل کوفه را نیز از این ما مویتب آنها نمود و لشکر بصره
 و کوفه در کوشک سفید بنعمان پیوستند و عرض داده زاده از سی هزار مرد بودند آنگاه نعمان طلحه بن خویلد
 اسد را با چهار هزار سوار بمقتله لشکر فرستاد و نیز ثلثی بمقتله بکنزل پیش میرفت تا بحلوان رسید
 اینجا سرنکی از سرنکان کسری بود شاد بن آزاد نام که ده هزار سوار همراه داشت چون طلحه عساکر اسلام
 پدیدار شد سرنک بالشکر فرمود که پنجه بقرم سپین آمد و نعمان چون بحلوان رسید چند روز استراحت
 همراهان و دواب را در اینجا اقامت کرد و از اینجا قیس بن هبیر را مرادی که پیش از این با ابو عبیده جراح در
 لشکر شام بود با چهار هزار سوار مقدمه قرار داد و بقرم سپین آمدند شاد بن آزاد که بدین ساخت که پنجه
 با سرنک یکرا عجم که مدینه و بن هرمان نام داشت و بیست هزار سوار با او بود در قرم سپین بودند هر دو سرنک

بالشکرهاه خود از پیش جیش اسلام فرار کردند و بجاوند رفتند و سران سپاه عجم را از وصو عساکر عز
 خبر دادند در آن عجم دهقان را کشتند آب نهادند و بار اخی انداختند که لشکر اسلام نزدیک شهر
 نزول نمایند بخان باشوکت و عیث نام بجوالی شهر نهادند موضعی که معروف بقبوالشکرهاه بود نزول تو
 وارد و سر کردگان عجم خارا هنی ساختند بر کدوهار بچند بجیش اسلام از هر جانی نتوانست عبور نمود و
 مفلسین لشکر اسلام این معنی را معلوم نموده بخان خبر دادند و عجم هر امان را واقع گردانید و دیگر که
 نوبت جنگ بخان لشکر پیار است و بمنه لشکر را با شفت بن قیس الکندی داد و ملبس را بمغیر بن شعبه
 ثقفی و طلحه بن خویلد اسکر را بجراح گذاشت و قیس بن هبیش مرادی را در یکین نشانید و قلیب لشکر را بمغیر
 معدیکر بن بیری شلم نمود و بدین موضع رویش نهادند و چون شهر نزدیک شد جمعیت کثیر از شهر
 خارج شده آهسته آهسته و مسلمانان نهادند و دهان و نغاره میزدند و شمشیر باز میکردند تا آنکه
 فریقین شد و جنگ در گرفت از جانبین کوشش بسیار افت عافیت مسلمانان غالب لشکر عجم منهدم شد
 و مسلمانان ایشان را عافیت کردند و سر کرده از انجماعت نجر خان نام بدست اسلامیان مقبول شد و
 یکی از وزرای کسری بود با کجمله آن روز تا نماز شام ناپه حرب اشتغال داشت شب بپا شوند و روز دوم شروع
 بقیال شد و درین روز بخان با علی که عمر او را فرستاده بود در پیش صفها جولان میداد چون نور و حرب
 شد بخان بدست یک از مبارزان عجم شهادت یافت معقل برادر بخان پیش آمده علم برادر را گرفت و مشغول
 قتال شد تا او نیز مقتول گشت برادر دیگر بخان سوبدین مفرق علم را گرفته چندین را بکشت و خود زخمی شد
 باز کشت و علم را بجدیفه الهمانی داد و جدیفه بر لشکر عجم حمله کرد و محاربه در کار بود تا شب آمد و روز
 دیگر که آهنک رزم کردند ابتدا دلاوری که پوران دیگر و در نام داشت بمیدان آمد و رشادتی بظهور
 رسانید بدست عجم و بن معدیکر بکشته شد عجم سلاح او را از بر او برین کرده کوبید کسری بمیان داشت
 که بهفت هزار دینار قیمت کردند آنکه عجم بجیش اسلام نزدیک شده بنای تیر انداختن را نهادند و جمعی را
 هلاک کردند عجم و بن معدیکر بمسلمین را بجدال مخبرض کرده هنگام کار داشتند و گرفت جمعی از ابطا
 عجم با سنی زنجیر فیل که بر هر فیل چند کس را سواره و مرازمه نشسته بودند و بجیش اسلام نهادند عجم
 اسلام آنها را از میان برداشتند و تمام را کشتند ده هزار نفر دیگر در حکم سرنیکی کاشانی آذکر
 نام که ناجی موضع بود بر سر داشت و علمها بالای بر او میاوردند و بر فیل سوار بود و از راست و چپ
 او ده زنجیر فیل چکی میداد و اینده بر کوه چندان سواره تیر انداز نشسته بچک شناختند و قیس بن
 هبیش مرادی خرطوم فیل آذکر کرد و با شمشیر و پنداختن نیزه بر حشمت آن فیل زد فیل بر کشت و بای

رسیده در جوافناد و آذر کرد از قبل جدا شد و مسلمانان دویده او را بر خیم نهر بکشتند و زبانی
 دیگر هم بنیان بن دادن با نواج ز در پیانی نشسته با هزار سوار و چند زنجیر فلجی لاله آمدن هم با هم را
 خود مقبول و مقهور کرد بد و اموال زیاد از آنها غنیمت مسلمانی شد و الجبل باز و تمام شد و جانبین
 دست ان قتال کشیدند و روزی که دیگر گریستند و مهتار زدم شد و در این روز زبانی نوش جان بن داد
 بر فلجی نشسته سواران و سهرنگان از اطراف او می آمدند و عربین معدی که بر حمله بر نوش جان کرد نوش جان
 عرب را با چند چوبه بر تیر محروح نمود برادران عربیاری او شناختند و جنگ سخت شده به پیش اسلام غالب
 آمدند سهرنگی که بکر بن نام با پنجه هزار سوار آمده و دین از مسلمانی بجایب او شناخته او را باز نهر بکشتند
 انگاه از هر جانب لشکر عجم حمله آوردند و عربین معدی که بر حمله شد و لبران بنی مدح با او موافقت
 کردند و عربی که پوشید ناب دست سهرنگی که نام مقبول کرد بد و پس از او بواسطه حمله هانوا لشکر عجم
 دست هانوا که اسلام از هم دور افتادند ساربن بن عامر الحنفی که انوقت سر خیل لشکر بنو باجمی از
 مسلمانی کرد و جمع شده حمله هانوا نه میکردند و لشکر مفرق شده را میخواندند چون لشکر بر ساربن
 جمع شد قصد هر فلجی لشکر عجم کردند که کوهی بر کنار راه بود که جمعی لبران و سهرنگان عجم در آنجا کین کرده
 بودند و لشکر اسلام که در انوقت علیه آنها بسته شده بود از این معنی غافل می شدند که بنی چون لبران
 انکوه رسیده و از وی بکوش ساربن سپید که با ساربن الجبل بجایب بغی ای ساربن یافتند که با کوش شمشیر
 در پیش کوه بکین اند ساربن غنا و نکیشد مسلمانان ایستادند و نظر کرده جماعتی از عجم را دیدند که در کین
 و آماده قتل انداختند لهذا بر کشته بجایب کین نشسته کن حمله بردند و چون ایشان را مفرق کردند بکا
 تاب برداختند خلاصه بعد از جنگها که شرح ان بکفت در بناید لشکر عجم هر غیب یافت و به پیش اسلام غالب
 و هر غیب شان از زمین نهانند و پیرن رفتند مسلمانی ناد و فرسنگ آنها را غافل کرده و بکشتند و اسیر
 می نمودند جداها را بکشتند و داخل هاوند شدند و فرار پان بجایب ثم کاشان و اصفهان و ماسبنا و غیره رفتند
 و در یکم حج غنایم و دین مقبولین عساکر اسلام برداختند و بعضی را در موضعی که قبو الشهدا میگویند
 دفن کردند و جنگ هاوند و مسو بفتح الفتح شد که بنی شخصی در ساربن الا فرغ آمده گفت اگر مرا
 مرا این کین را بر کین خنجر خان و وزیر بر دزد که در این جنگ کشته شده لالتکم ساربا و این کرده وی ساربا
 را بدان کین دهری کرد و ان سفظی جواهر سپاه نماز بود و ساربا را بر گرفت از یاران پوشیده داشت
 چون غنایم نهانند و لبر مسلمانی تقسیم کرد و خمس از آن دهر برد و واقعه نهانند و ان فتح باز نمود و عمر امجد
 بهرین بنامه انام و ابر مسلمانان قتیبت کرد پس از فراغ از تقسیم ساربا پیش آمد آهسته حدیث سفظ

جواهر بگفت: عمر از سقراط باز کرده با حضور حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان بن عفان و
وزیر در آنجواهر دیده نجات از بها و صفات آن می‌نمودند پس عمر در حضور ایشان آنجواهر را بسبب المال
فرستاد تا روز یکبار مسلمان آید و روز دیگر عمر مسجد آمده سائب را بخواند و گفت: شب بخواب بدم که کش
از آن سقراط جواهر بپزد و بسوزد من شعله می‌کشدم و در می‌شدم که مرا نسوزد و چنان بودم هاتمی را از
داد که ای پسر خطاب بر سقراط جواهر را به مسلمانان فرست که در آن جنگ جان کنده اند این سقراط را بر بار خواهی
بصره و خواهی بکوفه و از آن بفرستی و بار را به حقوق آن برسان و خمس از آن بفرستی و در بعضی از کتب تو این جنگ
هاونداد در ظرف سه روز نوشته اند و در ترجمه این اعم کوفی چنانکه نگاشته شد در چهار روز نگاشته
است و در کتاب فوج البلدان بلاد ری چنین مسطور است که جنگ بهاونداد در سه روز و ده هجرت بود
پادرسال بنیست هم در این کتاب از قول رفاعی گوید و گفته هاونداد رسال بنیست یکم هجرت بود (اسم شخصی که
سائب بر سقراط جواهر خنجر خان رهبر شد بعضی و العون بنیست و برخی و العیون بنیست نوشته اند)

توب فریب ایست از فرای سفر این من محالات مملکت خراسان

تنبیان اسم کوره بوده است علی الظاهر در خوزستان پادرا را ضعی مجاور این ابلان بلاد ری
فوج البلدان گوید عمر بن حفص عمری یا حفص بن عمر از ابی جندب از ابی شهاب ابی جبار و این کرده گوید
بربع بن زیاد از جانب ابو موسی تنبیان را بطور غلبه فتح کرد اما اهالی بعد ها باز سرکشی نمودند مجدداً از آن
مجنوف بن ثواب السد و مفتوح نمود و این واقعه در خلافت خلفه ثانی اتفاق افتاده است

بکری این اسم را تنبیان ضبط کرده و بلخی تنبیان در مراد الاطالع با قوت تنبیان مضبوط است صاحب
قاموس تنبیان بکسر اول بر وزن کبران اسم کوره و شهری میباشد

تبرک رستایی بوده است در خاک اصفهان بلکه در سناق بویه یکی یا شمیره کبری و دیگری یا شمیره
صفری میباشد اند بلاد ری در فوج البلدان گوید مجد بن حبیبة التیمی از پیشینین خود روایت نمود
گوید اشرف اصفهان در خضر آباد از رستای شمیره کبری بهجا و رسان مغافل و ملاذها داشتند
همچنین بقلعه معروف بنارین هبنکه حی مفتوح شد (یعنی مفتوح عساکر اسلام شد) داخل در
اطاعت و انقیاد کرد بدینکه خراج دهند ولی از قبول جزیه استنکاف و استکباری داشتند
لذا اسلام اختیار کردند

بعضی از لفظ را شمیره و برخی تبری ضبط کرده اند و ظن غالب اینست که بهجا و رسان و رست
باشد چنانکه معین کتاب فوج نیز اشاره بدان نموده و اهل اصفهان الان این لفظ را طور و تلفظ میکنند

که معلوم است چنانچه از مفسرین و شرح قیاس و در عرف ثانی پادشاه الله تعالی

حرف الجیم

جایج فرید است از فرای الواسان در این زمان در این شهر زیاده از سه چهار خانوار دیده نمیشود لکن از خرابه و آثار چینی معلوم و مستفاد میگردد که جایج محل آباد معین بوده اما مراده در جایج مدفونست موسوم بامامزاده عبدالله از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رود جاجر و منسوب باین آباد بوده و اصل جاجر رود از کثرت استعمال جاجر و شد در این موقع صورتی را سله که نگارنده بجناب مشهورین آکادمی سین که از خول علماء و دانشمندان مملکت روستا است نوشته مندرج ملبس و ناضع و هیئت جایج و جاجر و در مفضل مطالعه کنندگان معلوم کرد نام مسطور و مورخ است بنابر شرح شنبه جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شش سوادان از فرار دپلاست

در تاریخ طبرستان و دیوان و مازندران تألیف سید ظهیر الدین که با اهتمام انجناب در دار السلطنه بطراز خوب منطبع شده در صفحه ۴۳ در سطر شانزدهم در ذیل شرح خروج الثائر بالله مسطور است

(علی کامه را در طبرستان نایب خود گردانید و خود ببارق رفت علی کامه در قصران کنار رود جاجر و در قصرین و آنجا بمبوء الحال آنوادی را کوشک داشت میخوانند و نالی که انجاست قصر علی کامه بوده است)

اینجاست شامشرف دارم که خدمت انجناب اظهار دارم محل قصر علی کامه را که در تاریخ نوشته شده انکشاف نمودم چند موضع انجا را حاضر کردند استخوان کله که پیکان تیری را ن کله بود پیدا شده معلوم کرد که بعد از خوردن تیر فوراً مرده و پیکان را پیر و زنی آورده او را بهمان حالت دفن کرده اند و چون یکی معلوم شدن این مطلب بخلص که این نقطه ها مخیال است وضع انکشاف آنرا مشرب و جابا انجناب اطلاع میدهم

بنابر شرح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شش هجری مطابق بیست و نهم آوریل سنه هزار و هشتصد و هفتاد و نه مسیحی این بنده در رکاب مبارک اعلیحضرت شاهنشاه ایران (ناصرالدین شاه) خلایک الله ملکه و سلطان بقصد شکار قوچ و میش که با اصطلاح حاله ارغالی میگویند و این لغت را از ترک مغولی اقتباس نموده بقریه کلند و کواغه در لواسان کوچک من اعمال طهران سفر نمود مسافت کلند و کواغه از طهران از راه کرمانه قوچک چهار فرسخ است بنشینم هم که موکب خسروانه بقصد رسید افکی بکوه و رجی که در شمال اردو واقع بود تشریف فرما شدند مخلص خود اتفاقاً بقصد فرج بکار رود جاجر و در آنکه از کلند و کواغه محل اردو است تا اینجا زیاده از ده دقیقه مسافت نبود عازم شد بر حسب اتفاق بپتیه بلندی که در طرف شمال روخانه و سمت جنوب کلند و کواغه و مشرف بر رودخانه است رسید

آثار آبادی و بادی منطوق و خرابه یافتیم از چندین دعا بای فریه سبو کو چک که خیلی نزدیک بکنند
و در طرف مشرق این قریه واقع است در اینجا مشغول شتم کردن زمین بودند سوال کردم که این بلند
و این خرابه جزو ملک کدام قریه از خرای لواسان و بچه اسم موسو است یکی از مپانه گفت این بلند شوی
بشاهانست از قرار بکه اجداد ما می گفتند در قدیم الا بام عمارت پادشاهی بوده و در اینجا فیه
و کج هم تصور نموده اند اما از اینجا بکه هر وقت خواسته اند اینجا را حاضر کنند مار زیاد دیده که از زیر
زمین بیرون می آیند حیرت نکرده زیاد حاضر نمایند همین قدر کرده اند که سنگهای خرابه آثار قدیمه مندر
از سطح زمین جمع نموده همان اراضی را قابل زراعت کرده اند مگر این نل بلندی که بواسطه ارتفاع
از اجتماع سنگ مصالح عمارت قدیم تشکیل یافته اب و د خانه بدان نمی نشیند و بحالت اولی باقی
غیر مزیوع مانده است باز پرسیدم که این اراضی بچه اسم موسو است جواباً از حد آثار خرابه بیالا
(مقصودش طرف شمال بود) اراضی پشت کوشک معروف شد بدین آثار خرابه در ساحل رود جاجر و در بلک
آنها در بلوک لواسان و موسو بودن آن نل بشاهانی و اراضی جنب آن بر مین پشت کوشک اسباب خیال
مخلص شد که شاید این آثار خرابه همان آثاری باشد که ظهیر الدین مؤلف تاریخ طبرستان محل قصر علی
فرار داده است البته اینجا اطلاع دارند در کتب و رخن و خبر یافتیم ابرانی عرب علی الخصوص
البلدان با فوئح حوی غیر ملک خطه فرموده اند که بلوک قصر از در حوالی ضبط کرده اند و در قصر
فرض نموده اند قصر از علیا و قصران سفلی آنچه محققین این مائه تحقیق یافته اند قصران سفلی عبارت از بلوک
شمار نیست که در جلگه طهران در دامنه شنه البر از قریه کلاک واقع در سمت شرق رود کرج الی چاهک
که الحال بکیمیه معروفست افندادارد و قصر از علیا همین لواسانات را میگویند از کرده قوچک طرف شمال
جلگه طهران که شخص سران پر شده از رودخانه جاجر و دعوی نموده سمت شمال این رودخانه اول بلوک لو
که بدو لواسان تقسیم شده لواسان بزرگ و لواسان کوچک و این لواسانات حالا هم قصران علیا
میگویند پس بواسطه آنکه و علامت مسطوره در ذیل بر مخلص معلوم کرد بد که قصر علیا کاهه در همین جا بوده
است که در تاریخ طبرستان ضبط شده محل از نواحی طبرستان همان لواسان کنار رود جاجر و همین
رودخانه جاجر و در اراضی واقع سمت شمال نلی که آثار خرابه دارد که فی الواقع پشت قصر واقع میشد چرا که
بقیما منظر جلوسیمت رودخانه بوده موسو پیش کوشک نقطه که فرض بوده موسو و بشاهانی نیز در
از نقاط ساحل رودخانه جاجر و در لواسانات موضعی که قابل محل سکای شخص بر رکن باشد موجود
بعلاوه بعد از ظهر آن روز که مسافت بعد از مسافت از سمت شرق این رودخانه طی نمودم تا بقطعه رسیدم که از

بلوک لو اسانات بدان نقطه منتهی میشود و جها من الوجوات آثار خرابه و وجود علام آبادی قدیم
 بنا فتم بعد از تفتن باین مطلب و زد بکر که جمعه دهم باشد جانب کز طولوزان فرانسوی طبیب مخصوص
 اعلم حضرت شاهنشاهی و حکم با شتی کل اینرا که علاوه بر علم طب جراحی و طبیعی و تاریخ و جغرافیای
 کمال مهارت داشته و نگار دارند و با مخلص هم نهایت میزان و بالطف بسیار شد زحمت دادم که بانفاق
 بموضع شاهانی و نل کوشک بر پیونود عونت کرده و چند نفر از پیران ساحوره کلندک و اطراف را بنزد
 رفیق راه خود نمودیم یکی از پیر مرد ها عبدالحمد نامی موسیو کوچکی که خود میگفت خود هفت سال دارم
 اما از نظر تراش و معلوم میشد که زبانه از هشتاد و نه سال ندارد زیرا که بموجب گفته او در سنه
 مرحوم آقا محمد شاه اول از سلسله قاجاریه طالب الله مضحجه چهار سال داشته است چون حساب کنی هشتاد
 و نه سال شود بالجمعه از قریه کلندک که خارج شدیم تفریب و وصل بقریه مزبوره مختصر آبادی که مقبره
 امامزاده با کبند سفید از کج داشت بنظر رسید معلوم شد که این آبادی موسیو بجای است اما مراده معروف
 بامامزاده عبدالله از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام میباشد اما نه بالای قبر امامزاده و نه در قریه
 قبرستان اطراف امامزاده سنگ آریخ دیده نمیشود که بلکه بواسطه نوارنج مرشده در سنگهای بالای قبر تفریب
 قدمت آبادی قریه مکشوف معلوم کرد اما از قریه که گذشتیم تا انتهای اراضی و مزارع که وصل بقریه
 جاجرد میشود با آنکه زمین از مروع کرده اند آثار خرابه و آبادی قدیم از قریه جاجی الی کنار رودخانه جاجرد
 تا نقطه که کنار رودخانه بالای نل واقع است که موسیو بحضارت بسیار شد و بدانست که این نقطه آثار
 خرابه های آباد و آبادی شهر قدیم آشکار و مشهود میباشد علی الخصوص نیل و محروطی الشکل که طبیعی
 است منوعی و در کنار رودخانه واقع شده و معروف است به نیل و کجی و انتهای آبادی قدیم بساحل
 رودخانه آنجا بوده که جمعی از قدیم بنصورت کج چند موضع آن نیل را شکافته اما از قریه قریه اهل بلد خبر ما
 زیاد هیچ بنافه اند خلاصه کان مخلص اینست که وجه تسمیه این رودخانه بجاجرد و باصطلاح حاج
 و جاجرد و باصطلاح ظاهر الدین صاحب تاریخ طبرستان اینست که بواسطه قریه جوارخانه حاج و شهر
 بافضیه قدیم جاجی باین رودخانه بجاجرد و موسیو شده بعدها از کثر استعمال جاجرد
 میشود و رفته رفته از اجاجرد میگویند برهان فاطم آنکه از ابتدا بکینع این رودخانه که قریه سباز
 قله البر و موسیو بشکر اباست از سرچشمه دیگر آن که از کرباب رولا لان و زاکان و رود بار قصر
 جاجرد الی انتهای آن که بحکله و رامین داخل شد آن بلوک را مروع میباشد و بقریه سباز قریه
 بلکه با شتی از نل پادشاه این دره امتداد دارد و بستر این رودخانه است هیچ قریه و آبادی از قدیم

و بعد بنوده و نیست که اسم او مشایخ مجاور و باشد مگر همین قریه حاج که از آثار و علم خرابه ها معلوم میگردد که شهر کوچک با فضیله نیرکی بوده و اعظم فرا و آبادیهای قصور علیا که کواسان حاج باشد محسوب میشده و این رودخانه بان اسم موسوس شده انشاء الله تعالی شرح جاجر و در موقع خوب باید بحکم بنا اتفاق ذکر طولوزان حکیمباشی سپیدیم با آثار خرابه زیاد که انهای آبادی قدیم حاج بوده و حالا انحصارک مینا مندرجست این نقطه که حالا بحصارک موسوست قلعه و محکم آبادی حاج بوده که اعراب بعد از اسپند و غلبه بر ایران با خودشان در اینجا مساعدنای از قلعه را نموده اند با از قدیم اینان بجهت حفظ یکی از راههای مازندران که از انچه ولایت بلده نور و دیان و از آنجا بمازندران میرفتند این بنای این قلعه را کرده و بجهت مخفی محکم که چندان عظمتی نداشته حصارک نامیده و نصیب خوانده اند علی ای حال نل حصارک که مقرر شده است حاج است ناموضعی که سابق ذکر کردیم و موسوم بشاهانی محل قصر علی کامر بوده چندان مسافت ندارد و در آنجا خانه کند ما بین این دو نل طبیعی که سمت مغرب نل حصارک و طرف مشرق نل شاهانی که موضع قصر علی کامر است قاصد مینا شد از آثار خرابه چنین معلوم میشود که در نل شاهانی فقط قصر و عمارت برای شخص معین بعد از آباد شدن حصا ساخته شده و جمعیت فشی و محل سکای رعیت بنا بر این طرف حصارک بوده و قصر و عمارت پادشاهی و شاهانی و از جهت مکان هم موضع شاهانی برای قصر و عمارت حاکم فشی و ولوتی اردزیر که اولاً مطری بیست خوب از طرف جنوب مشرق بر و در خانه جاجر و دارد و از سمت مغرب بر و در خانه کند و طرف شمال آنجا دره انچه است که با دخل در تابستان از آنجا میوزید بعلاوه آب و در خانه کند را بواسطه مجرای مخصوصی از بالا از زیر قریه مجار کلا حفر نموده تا داخل قصر و عمارت قدیم بجهت مشرب نمودن ایشان و باغات می آورده اند چنانکه حالا هم بواسطه همان مجرا اطراف آثار خرابه قصر و از راعث مینا پندامار و در خانه کند که ذکر شد از کند و با فاصله نیم فرسنگ از دره صعب المسالك بسپا منحنی بطرف شمال که شخص عبور میکنند از دامنه شرکوه و رجین بنقطه میرسد که دره مختصر عرضی پیدا کرده در وسط کوکوی است از سمت راست که طرف مشرق باشد آب پادی جاریست که از فریه کند جریان دارد و از سمت چپ طرف مغرب باشد قلیل آب جاریست که از ناصو آباد و مزرعه و سایر دهات جریان میابد و راه مغیرا که قلعه قدیم بسپا معین از سوانی ایام در آن یعنی و اما مریود از همین دره است فریه کند از فرای پلانی بسیار سرد خوش هوا نیست که در او اسط فصل بهار سکنه ان باز در لباس مستطاف هستند و گرسه دارند

جایلو

فریدالدین از فرای قزاقلو

جایین

جایون

یکی از دهات منقطع بلارسنان فارس است

بعقبه صاحب معجم البلدان یکی از شهرهای اذربایجان و در حوالی تبریز بوده

باغقاد صاحب معجم البلدان یکی از دهات حوالی طوس بوده ابو عبدالله محمد طوسی فارسی که

در دمشق کمال شهرت و معروفیت را یافته در جاقون متولد شده

جایق

فریدالدین از فرای چردزجان قدیم التقی هوایش معندل زراعت آنجا هم دخی است هم آب و خانه

آنجا از حوالی کاروند چهارشاطران رودخانه را بید و صنوبر زیادی کاشته چرخی باغات میوه هم دارد

بسیار هشت خانوار سکنه این قریه است

جایلق

بسیار هشت خانوار سکنه این قریه است

بعقبه صاحب معجم البلدان جایلق ناحیه از نواحی اصفهان است شهر آن بواسطه جنگ

بزرگ گشته که ایامی خطبه بن شبیه داد و بن عمر بن هبیره در ابتدای ظهور عباسیان رود آنجا نگرش

شده که داود بن عمرو بن هبیره ابوالهیدام را بجنگ عبدالله بن معویه بن عبدالله از اولاد ابوطالب مامور

نمود ابوالهیدام فارس شهر اصفهان را تصرف کرد و عبدالله بن معویه را از آن نواحی بیرون کرد

تا تخلیف یافتن خراسان سپید در این جنگ که در بسطیستم رجب سنه صد و سی و یک در جایلق

رو داد ابوالهیدام را که سردار داود بن عمرو بن هبیره بود مقتول و آن نواحی را منصرف کرد بدین

حمد الله مستحق جایلق را عروه نیز می نامند و از نواحی لر نیز گشت در کنار رودخانه واقع و در اینجا

آن اشجار نادر میوه مرغس شده است هر نوع میوه جان کر میسر آنجا بجا می آید

مؤلف گوید خاک بر وجود او لا منقسم لب بلوک میشود و یکی از آن سر بلوک جایلق است و جایلق

نیز چهار بلوک میباشد (بلوک حمزه لو) (بلوک بیات) (بلوک ایفرلو) (بلوک شیشه) جایلق از چهار

پلاق و چهلان تقرباً هفت هزار نفر است مسافت آن تا شهر بروجرد دوازده فرسخ می باشد که نما

راه را از خاک سبلاخور و بخناری عبور میکنند زبان سکنه ترکیست اما بسیار از فصاحت و صفت

دور و بعینه مثل عرب و اعراب بادیه شوش و آن نواحی میباشند اما در جایلق بسیارند و در بعضی

دهات رعایای مسلمان و ارمینی هم میباشند زراعت جایلق اکثر دیم است محصول آن جو و گندم و

نریاک و غنود است در جایلق خرپوزه بسیار خوب می آید در اغلب نقاط درخت باغستان وجود

ندارد از اشجار بکه در بعضی اماکن یافت میشود کرد و و چار و بید و هر خود را است مکاسب صنایع

مردم جایلق قالی بافیش که مخصوص هات مجاور سربند میباشد و در فرای دیگر احوالی باقی و صابون نیز

دارند اگر کشتن جایلق فریخه مسافت کوسفند و سایر مواشی زیاده از قدر ضرورت یافت میشود

دو کوه معبر در جاپلق است که یکی الوند ساکی و در محلی انرا افغان می نامند این کوه در سمت جنوبی جاپلق واقع و شش فرسخ طول است یک سمت این کوه طور پیلانست که پس از کرم شدن هوا هنوز بر سنه ماضیه ران موجود است شکار خوب از قبیل بک و بز در این کوه بسیار است بواسطه خوب هم در آن یافت میشود کوه دیگر سُتران نام دارد و از کوه اولی کوچکتر و دارای چشمه ها آب شیرین کوار است گاه گاه در این کوه پلنگ دیده میشود بعضی از طایع معبره قدیمه چندا مازاده در جاپلق است که در ذیل شرح آنها باید رود خانه در جاپلق منحصر بود است آنهم سراب معبری ندارد چند جوی کوچک که سرچشمه گذاشته یکی شده و تشکیل رودخانه داده است و هر جای آن اسم مخصوص دارد فاضل ابابن رودخانه بر خا در بند رودخانه مجری بخناری میرسد که از آنجا بد ز قول میرود اکثر فزارع جاپلق با آب قنات مشروب میشود کلبه جاپلق را صد و هجده فرسخ خرابه آباد است اما شرح چهار بلوک جاپلق بطور تفصیل و خلاصه این از فراز ذیل است

بلوک بفره

اسامی دهان این بلوک از اینقرار است (داود پیغمبر) (شاه پهنه) (گلر) (نوزدر) (خلج سفلی خاک سربند) (خلج علیا خاک سربند) (دولت کلدی خاک سربند) (فره قیانو خاک سربند) (انجیر قلعه) (بکبد کیمه) (وزیرستان) (بزرگ داش) (مالچی) (پیرچیشان) (قلعه خلیفه خاک سربند) (دره ژوله) (شاه ولیه) (افانی) (براقاب ران) (ازنلق آبه) (خادزه خاک سربند) (میدانک)

جمع این فزار از آب قنات مشروب میشود از خاک سربند رودخانه باین بلوک می آید ولی بسیار عمیق است باین معنی که تقریباً ده ذرع عمق دارد لهذا ابابن بلوک نمیشیند شکار بکه در این بلوک یافت میشود خرگوش و باقر و چاروق و میش مرغ است بسیار و باغات در این بلوک بسیار است مثل قلیل التره و رعیت زارع اند

بلوک پشته

این بلوک از طرفی وصل بفره سبز در سیلاخور است از بعضی متصل بخناری از جانبی چسبیده بسربند است خاک بلوک ایفرلو و این بلوک بهم اتصال دارد و اسامی فزار آن از اینقرار است (عاشور آباد) (کام) (عبدالحسین خان) (کامیان) (رامند که رعیتش از مرغ است) (قطعات) (هوش) (دره ژان علیا) (دره ژان سفلی) (ده حاجی) (تکین) (چهار چشمه) (سوزدر) (شاه ولیه) (افانی) (عباس آباد) (شیرشدر) (میدانک) (دوالقد) (باغ مورک) (چغاموشان) (اشرف آباد) (بیدستان) (گلبر) (کنداب)

فشلان حاجی داراب (آق بلوغ سفلی) (آق بلوغ علیا) (ده موسی)

جميع این بلوک بنز از آب فشان مشروب میشود مکرر و فریبه دره ژان علیا و سفلی و ده حاجی و شتر
که آب اینها از رودخانه است که از میان دره میگذرد تمام دره درخت چنار و گرد و وید میباشد
که هر خودرو است اهالی دره ژانها آنها را نصاب کرده برای مصرف خود از آن درختها میبرند و بدنها
اطراف نیز میفرشند هوای این بلوک نهایت خوب و با صفاست چون وصل بخاک سربد است شکار
کوه و کلب کزک و کلب دری و جباله ژان بسیار است و زمستان عبور از اینجاها کمال صعوبت دارد
از شدت برف و یخ با اهالی بلد میکند در زبان اهالی بلوک پشته بچنه جاورن با بچناری لرزی است سکنه
طبعاً شاریت دارند باغات و باغچه در این بلوک بسیار است حاصل آن نیز از سایر بلوک جاپلو کمتر است
اینکه آقا و فلیه چیزی ندارد و بجز امانزاده داود پیغمبر که بعضی از اهالی مغیره حضرت داود علی نبینا و علیه
السلام است آقا انصاف تقسیم است ظاهراً امانزاده از اولاد حضرت رضا سلام الله علیه باشد بنای کیند اما
فلیه نیست و در آنجا است که معلوم نیست چه عهدی غم شده است در صحاری بلوک
پشته خرگوش و روباه و باقر و چاروق و هویزه یافت میشود شکار که هر دره ژان ندارد اهل قریه نیز
جمیعاً تفکیکی میباشد و سله زمستان از شدت سرما و برف رفتن از این ده بآن ده نهایت مشکل است
کسب اهالی دهان در زمستان پوست روباه و دله میباشد که تله و تفنگ شکار کرده بارانند و پیوسته
همان بقمه کوف میفرشند در عاشور آباد قلعه معشر پیوسته بخان باجلان که سردسته سوار باجلان بود
و در جنگ موسی خان حسوند که مرحوم الدرم میرزا در لرستان کرد کشته شد داشت بعدها آن
قلعه را بجم دیوان علی نواب الانضراء الدوله فروز میرزا خواب کردند اگر چه علیخان دو بار قلعه را
بساخت ولی حیضات و اعینار اول نشد

بلوک چمنکالی

این بلوک در جلگه واقع است مکرر و در دهان که بدان اشاره خواهد شد آب فرازی بلوک چمنکالی
خرد است که حاکم نشین جاپلو میباشد بگری و غوغا است که در دامنه کوه واقع شده آن کوه را
نیز همین اسم میباشد و شکارگاه بسیار خوب است قوچ و میش و کبک زیاد دارد در فصل زمستان از کوه که از
کوه الوند ساکنی بر تنگه کاهی یا بنکوه می آید بر یک جلگه و کوه این بلوک زیاد است قریه دیگر به احمد است
که جز دروغی است قریه ده کوچک است که آنهم جز دروغی است قریه دیگر حقیقیه الدین است قریه دیگر
امانزاده فام و وقف خود امانزاده است در باب نسب امانزاده سند دارد سند نیست اما کیند و ضریح

اما مراده در عهد سلاطین صفویه نباشد و بانی نیز غیر معلوم است هکله دیگر حسین آباد است
 سکنه بزرگ هکله ارمنی هستند از سادات اما مراده فاسم است مالک ان فلخان نامی بود و فضا و لاد میباشد
 فریه کرستان از خوانین کرها فشان و و فضا و لاد است (کا و پار حبیب بک) (نوز در کا فم بک) (کجنر) (کا و پار)
 حاجی محمد خان که بخدا نیک از اعتماد الملک و یکداند از امیرزاده غلام حسین میرزا ولد مرحوم اجلشام الد
 خانلر میرزا است (سوک فران دریای کوهی کوچک واقع است که هی شکار از کوه روغنی دم بر میدارد و اینکوه
 می آید) (نخار قریب اینست یعنی نشین در دامنه کوه الوند که از واقع خود فریه در جلگه است کوه مزبور از جبال
 عظیمه است تا فریدن چهار محال صفا را کشیده از طرفه بزرگوه های ملا بر تو سیرکان وصل میباشد
 اینکوه دهان کتر از ملکی علی بن فلخان مصم ام المملک است این طرف کوه جابلو میباشد شکار از قبیل فوج و
 میش بزرگوهی و پلنگ در اینکوه بسیار است چند کدو دارد که در پائین و بهار محل عبور شکار است) (پلنگ
 کدان) (دال خانی بزرگ) (دال خانی کوچک) در دو فصل مذکور اهالی کتر از و جابلو کدو ها را گرفته هر روز
 با تازی تفنگ شکار زیادی میدهد میکنند از عجایب چاه اینست در سر این کوه که دوره چاه سی ذرع است
 عمیق را حداد انا است مکرر سنگ بزرگ در آن چاه انداخته اند و نام نه صدای سنگ می آید که بنگ چاه
 نرسیده علف کاه در اینکوه زیاد است و درخت ندارد بنه ها کون بسیار بزرگ در آن روئیده که
 سوار در سائیر آنها می آیند کجاسناق ده بزرگ است و در نزدیکی نخار و با این ده هم آب ملک و درخت
 ارمیخ می افتد و فریه اینست واقع در جلگه دم سیاه چهار دانگ آن خالصه پواست باغات زیاد دارد و
 قابل هر قسم آبادی میباشد چهار چشمه شش قلعه است واقع در یک محل و هر یک از قلاع رعبه نشین و آب و
 ملک سکنه هر قلعه علیهم است الحقیقه چهار چشمه شهر جابلو است و کاکین فصای و عطارد دارد و باغات
 بسیار که هبوه دهان جابلو از آن باغات است نراعت آن از آب فنان مشروب میشود (شوهر) (خان
 آباد) (لکان در دامنه کوه واقع است اینکوه شکار زیاد دارد اینفریه بسیار بزرگ بوده و محل آلا
 عطشی ندارد از فنان مشروب میشود) (خلیل آباد ملکی عباسخان جابلو قلعه خوب دارد) (بر فیان از شهر
 سلطان جابلو است این شخص سلطان فوج نبوده عیش با این اسم موسو و مشهور گردیده سابقا بشراست
 میکند اینده حالا نائب شده و در مدرسه درس میخواند (کاکش) (فلاقی سادات) (برجک) (مکانه)
 (موشله) این ده آخری در جلگه واقع است و آخر خاک جابلو و اول خاک کوه است چهار دانگ آن خالصه
 دیوان اعلی است محلا و رعیت بسیار خوب قابل و بیفتد چندان منفعه به نیست از شکار اهو و کبک
 بسیار دارد فوج و میش هم زیاد است از مرزاده غلام حسین میرزا نائب جودان باشی کل نظام

ولم یجزم احتشام الدوله خانلر میرزا که سالها در این ولایت نواحی حکومت و ماموریت داشته
 قطعه نقطه را بکرات دیده و مشاهده نموده و جمله احوال جایلق با مقاضیه و تصدیق و اب معری الیه
 نکاشته شده گویند و کوه مزبور من خود کیک سفید که نقطه ها داشت از کیکهای کزل کو چکو
 بود دیدم و آنچه سعی کردم که با فوش و تفیک قطعه از آن صید کنم از بس هوشیار و چابک بود وقت
 نیز شک میسر نشد (ده سفیدیلوی چهار طاقا است) (خبر بالا و فاست یعنی مرحوم احتشام الدوله
 خانلر میرزا وفات کرده اند و توفیقش با منوچهر پاشا حضرت معصومه سلام الله علیها است) (خبر پائین ملک
 طهرت میرزا پسر مرحوم حسام السلطنه است) (برجک سادات) (اشر ماسپان) (زکی در) (حسین)
 کل زد) (فرامک صفدر خان جایلقی قطعه خوبی را بنفریه ساخت باغات زیاد دارد ولی الحال چندان
 آباد نیست) (مرزعه فاسم) (مکان) (پلچیر) (طیب آباد مرحوم کریم پاشا سرپیکور و زکی که بعضی طلب
 افامد حسین غرابه اند) (کندر خاکنجیاری ملک جایلقی است رودخانه کوچکی مشروب میشود
 باغات زیاد دارد در پشته ماهورها ان فصل زمستان کیک بافت میشود) (فان در میان دیند
 کوه الوند واقع نیم فرسخ از این قریه گذشته بخاک کزان و املاک علی بنی خان صاحب الملک میرسد

محمد تقی میرزا

بلوک بیات

قریه مامان ابتدا ملک نور محمد خان سردار مرحوم و پسر خود حاجی محمد صادق خان بنحشید بعد از وفات
 حاج مشار الیه چون صبیته او در حال ازدواج امیرزاده غلام حسین میرزای سابق الذکر است پسر
 معزی الیه رسیده ایشان عمارت خوبی با تمام در اینجا ساخته اند مامان در جلگه واقع است رعیش
 جمیع سادات صحیح النسب موسوی هستند اما مزاده موسوم با مامزاده عبدالله دارد از اولاد حضرت
 امام موسی علیه السلام است بنفریه از آب فنان مشروب میشود و فنانان خیلی عظیم است و میان کاز
 اعتماد الملک و مامان مشترکست و در خانه معبری هم موسوم برودخانه شک از میان قریه میگذرد
 ولی چون عمقش زیاد و عرضش کم است آب آن قریه نمی نشیند باغات خیلی در مامان هست ولی
 درخت در این قریه بواسطه کثرت پشته خوب نمیشود در صحاری مامان با فقر و امیش مرغ و در
 رودخانه اش مرغابی غاز بافت میشود و باده و خرگوش هم دارد اغلب حاصل این ده دیم است
 کنگره مرزعه است از مامان رعیتان هم سادات میباشند از آب فنان مشروب میشود میرآباد
 نیز مرزعه ایشان از مامان ولی مرزعه و بی سکنه و چونکه شوره زار است زراعت آن خوب نمیشود زراعت
 ایشان مرزعه مامانست آنهم از بی بی مرزعه و بی سکنه میباشد شاطر در دامنه پشته واقع است ملک حاجی

محمّد خان پسر مرحوم نور محمد خان میباشند قلعه خود حاجی محمود خان در اینجا ساخته گاهی در دست
 خوشنار الیه در آنجا می آید بقریه از آب فئات مشروب میشود مگر میز عرش شاطر و مامانست و رعیتانست
 ان را زراعت میکنند مدام آباد ملک حاجی شجاع الملک میرزا پسر ها او با نوشیرون میرزا پسر نواب پسر میرزا
 فروختند بسپا ملک قابل است صد حفت کاود راوشو میشود از آب فئات و رودخانه که در اینجا
 از آب باران جاری میگردد مشروب میشود سابقا خیلی بزرگ بوده و دکان کپن صباغی و کوزه گری
 داشته الحال ان دکانها معدوم است ولی تجارتخانه و محلان و کاشانی در آن منزل دارند و از هر قبل اجناس
 میفرشند روی فرشته ریشهای اعلی و اینجا میباشند نوشیرون میرزا در آنقریه عمارت و کاروانسرای خوش
 ساخته دره باغ فرشته معینا جرنشینه است رد امته کوه واقع ابان از فئات در نیته های دره باغ و مد آباد
 در پائین بادست چوب کبک خیلی شکار میکنند در سایر فضول شکاری ندارد در ششک و صل بدره باغ و اینجا
 زیاد دارد بخصوص کرد و ملکی حاتم خان پسر فاسخان نجیبی میباشند مشارالیه عمارات در آن ساخته
 زراعتان باب فئات طارزان خورده مالک است از فئات مشروب میشود در زمستان در نیته ها
 کبک و خرگوش و کمره زیاد است باغات بسیار خاصه اشجار گردو و انگور دارد اینگونه در میان لال و کر
 واقع است ابان از فئات اما چون زمین آن سنگست و اعشش خوب نمیشود دره جد و مرز عتره اینگونه است
 و حالت انرا در زراعت دارد ملاطال فرشته معینا بسبب جمع خانه های ان از سنگ ساخته شده از خانم خان
 است کرم اب و از فئات مشروب میشود سید آباد از سادات اما مراده فاسم است مرز عتره اینست از فئات
 خان آباد مرز عتره مد آباد است میرز عفران فی الواقع شهر است و صد و پنجاه حفت کاود در آن سفی
 میشود واقع در جلگه و سابقا ملک مرحوم میرزا فخر الدین پسر مرحوم ملا اسد الله بر وجهی بود
 بعد از فوت آن مرحوم اولادش عده انرا فروخته جزئی از ان دارند حالا خورده مالک شده دکان کپن صبا
 و عطاری و فصائی دارد در عیشش مقول اند از فئات بزرگی که مخصوص همین است مشروب میشود
 از غرابانیکه درختانچا عمل نمیدانند صحرایش خرگوش و میش مرغ چاق و با فرا دارد مرزبان از
 سادات اما مراده فاسم است بسپا ملک حاصل خبر آباد بسپا ابان از فئات و رعیتان با مکتانند بیشتر
 حاصل اینقریه پونجه است که خشک کرده در زمستان به قیمت خوبی میفرشند کوری در میان کوه واقع
 است چمن بید بسیار معطر دارد قلعه خوبی حاجی فریدون خان مالک سابق آن ساخته و چمن را عمل
 آورده در تابستان خیلی نفع دارد ابان از فئات حاصلش چو سنکسناست خوب نمیشود
 در کوهش کبک و نیه و فراوانست شکار کوهی ندارد پلنگ گاهی در اینجا دیده شده هواش بسیار خوب

پسر مرحوم محمد نوری میرزای
 حاتم السلطنه بود
 بعد از فوت حاجی
 شجاع الملک میرزا

چشم اندازی با صفا دارد از سر پشت بام قلعه غلام بخجاری جایلق نمودار و بسیار است بن قلعه بسیار
معبر یکی سابق در آنجا ساخته بودند و واقع در وسط بود که بز و کرفتن آن خیلی اشکال داشت اما حالا
آن قلعه خراب است و در دامن آن واقع است از آب و در خانه مامان مشروب میشود و از بنفر به هر چه
پایین تر و بطرف بخجاری بر دان آنان رودخانه که صحرائی میشود مشروب میکند و فغان هم دارد و اینجا
و باغ آن زیاد نیست اما قلیلی بل آورده اند در حاکم واقع است نیک ملک حاجی محمد و در خان پسر در
است در دامن کوه واقع شده قلعه خوبی دارد در عینش نیز مقل اسناز قنات و رودخانه سابق است که
مشروب میشود اینجا قلیلی در آن غرس کرده اند در کوهی که فریب در دامن آن واقع شده فصل و مسنا
کبک باغ میشود و رودخانه و صحرائی آن مرغابی و قفرها دارد دلبان سابقا فریب معبری بوده است
از و صد و هشتاد سال قبل خراب شده و رعایای آن منفرقا کشته در سایر دهات سکنی گرفته اند
محمد آباد فرعی است اینجا و باغات زیاد داشته و حالا آباد نیست اینفریب و دلبان هر دو
از قنات مشروب میشود حسن کرخی فرعی در باغ ولی از بنفر و بی سکنه است و نو فریب کوچکی است
واقع در میان کوه آب آن از قنات میباشد فرعی هم سابق از بنفر بود حالا حاکم خان قلعه در آنجا ساخته
و چند خانوار و عیال را جمع کرده از قنات کوچکی مشروب میشود قلیلی اینجا هم ناز و عمل آورده اند
فرعی آباد فرعی در باغ است آب آن از قنات کوچکی است که درخت دارد مانند خالک جایلق از
طرف از طرف پسر در است که خاک اینجا است که سکنه فریبی که و از طرف سرینداز دولت کلدی
است ناز و سرور و اشرف آباد بخجاری و از طرف دیگر از فرعی فاسم الی فغان

در زمان سلطنت خان مغفور محمد علی شاه طالب الله شراب نیز بوضع حالت جایلق جز و حکومت بر جرد
بوده چنانکه در جلد نهم و دهم از تصانیف ناصر مکتوب است که در سنه هزار و دویست و بیست و هشت
در دوازدهم جمادی الثانیه موکب خانانی بچین سلطانیه نزول فرمود و نواب محمد فی میرزا حاکم بر جرد و
جایلق با سپاهی اراده نمودی پراشته حبلا مراد دارد و وی سلطانی شد

علمای جایلق

از علمای جایلق مرحوم میرزا ابوالقاسم مشهور بقی علی الله میباشد که در فریب موسو بدیده باغ از قنات
جایلق در سنه هزار و یکصد و پنجاه هجری متولد شده و والدین مرحوم ملا حسن شفتی بود از شفت
باصفهان آمده نزد میرزا اهدای الله جایلقی که از معارف علما بود و در اصفهان بشدر و پراشتغال
داشت مشغول تحصیل شد و بصیبه میرزا اهدای الله را در حباله نکاح در آورده در جایلق که وطن

میرزا هدایت الله بود نوظن نمود و مرحوم میرزا در ده باغ چنانکه ذکر شد فولاد شد ابتدا ^{خصلت} در حوزه مرحوم آقا سید حسین خوانساری بعد از خصلت که در جنبات عالیه در محضر مرحوم آقا باقریه طایفه تربیه کرده بعد از با صنفها آن آمد سالها در مدرسه کمالیه که آن در پیش کرده آنگاه از آنجا استیفاء از رفقه پس از آنرا چنانچه در ده باغ مولود خود آمده اقامت فرمود از آن پس اهالی فرخواست کردند که بقم آیند قبول کرده ناخر عمر در آن شهر بگذراند و افاضت پس از آنجا آمد ^{الله} مقامه را حله فقهاء و علمای امامیه از تحاشان در سال یک هزار و دویست و سی و یک هجری و هزار و مدفنشان در قبرستان قرآنی صفائشان (کتاب قوانین در اصول که سالهاست محل استنفاذ است) طلائین (کتاب غنایم در رفقه را ابواب عبادات) (کتاب رفقه موسوم به سماج در ابواب عبادات) (کتاب ابواب سوال فارسی) (کتاب معین الخواص) (کتاب مرشد العوام) (رساله در اصول خمس و عتبات) و عتبات عتبات اسلامیه (رساله در رفقه و اصول و کلام) (مفاتیح فیضیه و تالیف منفرقه در سایر کتابت) علمیه (رساله در فاعله شایع و ادله سنن و کرامت) (رساله فی جواز الفضا و التخلیف فی تقلید الجمله) (رساله در عرض عموم ربانیه و انبیه) (رساله در ابواب فرائض و مواشی) رساله دیگر در فضا و شهادت

یکی بکران علما جلیق میرزا هدایت الله جلیق استاد و والد مرحوم میرزا ابوالفتح که ذکر شد **جلیق** نیز که از دهات بلوک فتاویه طهران است ^{دو} و در جلد نهم و دهم و دوازدهم و دهم ناصری در ذیل شرح حرکت خافان خلد ایشان فخر علی شاه میرزا در نیمه اشرا فاریس مستطوات است موبک خافانی در سال هزار و دویست و چهل و پنج از دار الخلافه طهران حرکت کرده در فریه جلیق از بلوک فتاویه طهران را بابت طفرایات سر بند و ده چرخ برین سود

جایلق از فرای مرتبه جدیده خانوار و زارع مخصوص ندارد و جزیه زراعتی آنجا میشود مدار شریف بابت ثلث زراعت آنجا و از زمین هر یک یکصد عصاره بند و سکنه ندارد و جلد ^{لشوات} **خانانی** یکی از فرای خانه های است که در سمت شرق و شمال مجبورند مابین خالک زعفران او و شاد لوفاع و معبر مخصوص طوایف که است که هرگاه آنجا فراول و مستحقه مخصوص نداشتند ^{پس} **جایلق** می توانند ردی دارد بخاک مجبورند شوند

جایلق
قریه ایست در شهر عمده آن خاک
و قدر و اندازه از بار و باران
مبوجان است سر سبزی و کوه
در و بعلها بایدها و آب و شاد
است سکنه آن از طایفه اعراب
و از طایفه بعلول و بایزده
خانوار است

چلچ مزرعه ایست از مزارع فاینات قدیم القش ایش از فئات سکنه آن پیچده خانوار است

هواش معتدل

جاجرم بعیده باقوت حموی جاجرم شهر ناحیه وسیعی است مابین نیشابور و جوین و جرجان

که قرای آباد متعدده دارد و اغلب آن در کوهی است که مشرف با آزاد و رهبان است (ازاد و رقبه معتبر جوین است) باقوت میگوید بن بیش از این دهات را گردش کرده ام

حمد الله مستوفی در نزهت القلوب گوید جاجرم شهر کوچکیست و در این شهر بفاصله یک فرسخ چینی است که در اینجمن بناات زهر دار میرد و با پنجه هنگام محاصره هیچ نشونی نمیتواند در حوالی جاجرم وارد و نبرد خانه های شهر نزدیک و بطرف خوش ساخته شده و در زیر دیوار آن دو چار است که پوست آنها معرشت برای معالجه درد دندان نافع است اعتقاد اهل بلاد نیست که هر چهار شبانه صبحی پوست این چهارها این خاصیت را دارند نه روزها دیگر

در مسالك و ممالك معروف بجهان نمایی که (کاتب چلبی) مسطور است که جاجرم فصبه ایست در نزدیکی اسفراین در نود و یک درجه طول و سی و درجه عرض در بین نیشابور و گرگان واقع است و اطرافش نادره متراکم و زهر کبایه میبرد که اسناحت از عبور و مرور لشکر خارج محفوظ میدارد و قلعه و ناحیه پر غله و میوه دارد

صاحب تفهیم البلدان منوچسپد و قد ذکر فی اللباب جاجرم بفتح الجیمین بدینما الالف و بعد الجیم الثانیه راء مهملة و فی آخرها میم قال و هی بن نیشابور و جرجان و لم یکن کر من ای اقلیم و الظاهر انها من خراسان و قد خرج منها جماعة من اهل العلم

صاحب عجایب المخلوقات منوچسپد که در حوالی جاجرم کوهیست و دی از آن منضا عداست هر کس از آن استنشام کند میبرد همچنین بنابر عقیده مؤلف عجایب المخلوقات کوه دیگری است که در حوالی آن کوه باد بقدری تند است که مسافرن را پیرت میکند لیکن در قله کوه هیچ کوه باد نیست

صاحب فیهک ناصری گوید جاجرم بفتح جیم ثانی براء زده و سکون میم نام ولایتی است از خراسان فصبه است معور و آباد قلعه بزرگ دارد که در وسط واقع است اطراف آن دیسایین و مزارع دارد چهار صد خانوار در آن سکونت دارند و آن در اصل جای کرم بوده جاجرم معرشت است آن در میان نیشابور و جوین و جرجان واقع شده و بعضی فرای آن مشرفست بجل آزاد و ار که فصبه جوین است

مؤلف گوید جاجرم را قلعه بزرگ است که شباهت بفلعه ارادان خوار دارد در وسط واقع و اطراف آن

تمام باغات و زراعت است اهالی این قصبه که فریب چهار صد خانوار هستند تمام در میان قلعہ ساکن
و اغلب مردمان آن نعلینچه ها قابلی هستند حال جاجرم مشتمل است بر این قصبه سه فرسنگ دیگر را که
عباد شازکره و ابوره و دزده باشد و هر یک از این در این پنجاه الی صد خانوار رعیت ساکن است هوای
جاجرم گرم و محصولات آن جو و گندم و آرد کی شلوک است بهین سبب هم جاجرم جای گرم بوده و چنانکه
ذکر شد معریب جاجرم شده از جاجرم الی دره و دفرسنگ و راه مابین شمال و مغرب است
جاده تمام دره و ماهور و پست بلند و بفاصله دو فرسنگ کمتر یا بیشتر سلسله کوه پست بلند و سخت که بهشت
مغرب است و پخته در این سمت مزارع چند و دفریه است که اولی بکره و ثانی با توره معروف موسوم است
در این سمت پخته است که در بالای آن از زمان سلف قلعه بنا کرده اند موسوم بقلعه جلال الدین که هنوز بنا
محکم آن آثار کلی باقی است در میان این قلعه ایستاده چاهی که در قرآن آبی است پس کواری که بواسطه
پله ها چند که در میان چاه قرار داده اند وصول بان نهان ساخته است و سمت چپ پله نیز دره و ماهور و پست
و بلند دارد و بفاصله نه فرسنگ بکوهی منتهی میگردد که در دافنه آن چند نخل است هم در این سمت در
مقابل فریه پور کوهی سخت و بلند میباشد که بهشت مغرب است و پخته و در اماکن صعبه آن بزرگوهی و جانور
و خوش بکره است از جاجرم از اینجه از آب و رشنه فشان مشرب میشود

در نوشتن این نامه هشتصد و دو هجری که اتم و رکوردانی پویش هفت ساله بطرف ایران روانه عساکر
خراسان بشاری شاه رخ میرزا که مامور بغیر حاکمان از اینجهان بودند و جاجرم از طرف امیر شهبان با آنها خبر رسید
فخیر عین غنیمت است و آباد و از اینجهان است و در روز کوه بارد و امیر تهور ملحق شدند

در سنه هشتصد و نود و نوزده و قیام کرد و شاه عباس اول بزم پورش خراسان و مخصوصه عبدالؤمن خان
از ملک حرکت کرده بود و این واقعه در سال چهارم از جلوس شاه عباس اتفاق افتاده بنا بر اینکه تاریخ
جلوس پادشاه عباس همدار خاسته هنگام افشار دود و جاجرم فاصلا از جانب عبدالؤمن خان با
نامه پادشاه عباس رسید با اینضمیمه که بجز این خبرها در عالم مصالحه میباشد و اگر طالب صلح و رنج خون
بندگان خدای خراسان را بیا گذاشته خود بفرای و همان و بشیر که حسن پادشاه ترکمان با سلطان انجمن
کوردانی معا همل نمود و حد و تعیین کرد همان عهد در میان استوار و همان حد و تعیین برقرار خواهد بود
شاه عباس چنین جواب داد که مصالحه سلطان انجمن برای کوردانی با حسن بیک که هر دو اصل انجمنانی
بودند ترکمان داخلی و نوندار اگر با مصالحه که بنمایند کسی که فراسلطان اوزبک و الی بلخ و شاه
طهماسب خلیفه معتقد شده است لایحه میسر خراسان را بیا گذاشته معاودت نماید و الا جنگ را آماده باد

بعد از متغی افشارد و در جاجرم باز کاغذی از عبدالوئمن خان رسید که مبنی بر علم قبول تکلیف
شاه عباس بود و آخر الامر نوشتند که اگر با ما طرف نکنی خواهی بود در جام انتظار شمارا داریم و اینکاغذ
از پشاور نوشته بود بعد از غمبارد وی شاه عباس دست جام خبر رسید که عبدالوئمن خان و حش
کرده و یکسر بمنج فرار نموده است

در سنه یک هزار و چهار که خبر دو اوز بیکه بخبر اسان شایع شد شاه عباس بطور باغار با فشو از باجیان
به سمت غزاسان ناخند در جاجرم و ذوالفقار خان و نهاد خان سردار که بطور طلعه پیش فرار و یکسر
جلوار و شاه عباس هر کت مکررند با جمعی از سواران اوز بیکه برخو نه در حالیکه انها جمعی از فرشتا
پیشخان را اسیر نموده بودند و بطرف اسفرا ب که ارد و عبدالوئمن خان آنجا بود میرند جنگ سختی
در پیوست جمعی از معارف سردارهای عبدالوئمن خان از قبیل محمد قلی و در میش و سوچ نرکان زند
بدست آمدند و مقبول شدند

در سال هزار و هفت هجری که سال دوازدهم سلطنت شاه عباس اول بود و این پادشاه بفرستادن
در جاجرم که یکی از منازل اردو بود و شب و لجان میرزای لد علیقلی آن نواده دو پیشرفت مقبول گردید
نقصیل این اجمال آنکه و لجان میرزا که یکی از امرای شاه عباس و سمت صاهرش و او داشت صباح نام نبرد
که جوانی ساده و خوش نظر و در سلک پیشخدمتان پادشاهی منسلک بود عاشق شده و سر مرشد عالم میل و
عشق خود را بصالح اظهار نمود صالح اخستانی با ظواهر عشق او نگریه بلکه مراد را مخفی تا بعد از شاه عباس
رسایند از طرف آن پادشاه مقرر شد که یکی از شبهه ها که و لجان میرزا از حضور پسر اریده خود میر و صالح
او را بفصل رسانند این بود که شبی در جاجرم و لجان میرزا بعد از آنکه در حضور شرای پادی خورده بود و با
خود معاودت میکرد صالح میرزا از فضای او رفته با شمشیر او را از یاد آورده منصب نایب یکد زو
او همچنین میرزا برادر کوچک او نجسته شد و حبس او را چند روز در ارد که در حوالی جاجرم بودی کفن
و دفن انداختند که عبره لناظرین باشد و بعد هاد بکر کسی مجازم خلوت پادشاهان چشم داشتند
باشد همبکه ارد و از انجا حرکت فو با القاس برادر کفر او را دفن کردند

شاملو

در سنه یک هزار و صد و هشتاد و هشت و روقی که حسینقلی خان فاجار شهر چچانوشا شهر مهمل
آقای و تو حاکم استر اباد که برادر حسن خان و تو و از قله محمد حسن خان پسر خود بود غلبه کرد و ایشان را کشت
و برادران مهمل آقا رضا خان و در فغان بطور فشتگی ششرا از نزد کرچان زند رفت و ناخست
خان برادران و بیرون کردن سواره بلوچ و زندیه که در مازندران بودند و اینو بکرچان رسید

حضرت آقا محمد خان طاب الله ثراه که در آن وقت بطور گزینگان در شیراز متوقف بودند بعد از
اصغای ابن خبر بقیعة امیر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام شهر بشاه چراغ پناه جنت کریم خان خود^{شخصه}
رفته حضرت معظم البه طیب الله به ضیعه را از دست پیران آورده رجعت بمنزل خود داد و زکچان زند
سردار خود را بلخ حسینقلی خان مامور نمود پس از ورود زکچان بمآزندران حسینقلی خان بجای خود رفته
الله و پیران کرایی حکم آنجا که با استقبال آمده بودند و حسینقلی خان جهاننور شاه را بدین پناه پناه
در آنجا جاجرم مسکن داده و خود را بکلی از حکومت آنجا منخلع نمود در هنگام توقف جهاننور شاه در
جاجرم نصر الله میرزا و ولد شاه رخ میرزای نادری از ارض اقدس بجهت حضرت معظم آمده ایشانرا بقبول
امر سلطنت خود دعوت کرد ولی بنابر مصالحی چند مقبول نشد رضی الله عنهما و حسینقلی خان از ایشان
جدا شده بدشت ترکمان پناه برد زکچان بعد از انتظام مآزندران و استراداد و بدست آوردن جمعی از
هولخواهان حسینقلی خان بشیراز معاودت نمود بعد از رفتن زکچان حسینقلی خان از جاجرم برامیان رفت
و دو هزار سوار از طایفه ککلان ترکمان بقصد غارت جاجرم با آنجا ناخند حسینقلی خان بعد از اطلاع الله
ابن فخره با معدود بطورایان خود را بجاجرم رسانیده باز که ککلان جنگ سختی نموده اسیر غنیمت گشت
از آنها گرفتند و آنقدر در امر نموده بالله و پیران کرایی که خدماش منظور نظر بود سپرده مراجعت
برامیان نمودند

در اوایل سنه هزار و دویست و هشتاد و سه هجری قمری توشقان پل ترکم که موکب ظفر کوکیا علی حضرت اقدس
شاهنشاه عجم ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطان غم زیارت شهداء مقتدر صلی الله علیه
علیه نمود و مراجعت از ارض فیض قرین از راه جویشان و بخینورد روز دوشنبه یازدهم ماه ربیع الثانی
سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار را راضی جاجرم مخیم سرپرده سلطنت کردید و بعد از یک روز اقامت
در جاجرم عازم قره باغ و دژ کردید

معارف جاجرم

از علمای جاجرم یکی ابوالقاسم عبدالعزیز بن عمر الجاجرمی است که در سنه چهارصد و چهار هجری قمری
نمود یکی دیگر ابواسحاق ابراهیم بن محمد الجاجرمی فقیه است که مدتی در مسجد پشایبور معلم و مبین احادیث
بود و در سنه پانصد و چهل و چهار فوت کرد نیز یکی از علمای جاجرم ابو حامد محمد بن ابراهیم بن الفاضل
السهمی الجاجرمی الفقیه الشافعی ملقب بمعین الدین است که فاضل و ذی فن و ساکن پشایبور بوده و در
بلند رین میبوده کتابی در فقه تصنیف نموده موسوم بکفایه و کتاب دیگر موسوم بايضاح الوجوه

وفات ابو حامد در حین سینه ششصد و سیصد و هجری در بنش ابورامین خلیکان در وفات الامیر
در ذیل شرح حال او کوبل و الجاجری فیض الجمین بنیها الفسکون الزاء و بعدها الیم هذه النسبه
الی جاجرم و هی یله بن بنس ابور و جرجان و خرج منها جماعة من العلماء

از عرفای جاجرم و مشایخ بکار ابو عبد الله فلیس ستره میباشد و فی حال یوسف بن الحسین و از اشراف
ذوالنون مصری صاحب مقامات میباشد یکی دیگر از معارف جاجرم بکار الدین جاجری است از شعرا
این بلد نشو و نمای او در اصفهان و شاکر محمد الدین مکر شیرازی و مداح خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان بوده از اشعار او مطلع فصدی و فی نظره که گفته در اینجیل ثبت میشود و هو هذا

که کرد کار کرم مرد و از در عالم که کرد اساس کارم مهتد و محکم
ملا محمد مختار بنادم نیز از شعرای جاجرم است و رغبت او از اقسام شعر شیخ و هنر و بیشتر بوده در
سینه هزار و دویست و بیست و یک فوت شده

جاجر و دره است در چهار فرسخی طهران براه مازندران و شکارگاه معروف و مخصوص
سلاطین باینر و تمکین قاجار ادام الله تعالی ایاام ملکهم و فروز سلطنتهم خاقان خلایا شایان فی سلاطین
اسکه الله تعالی بچو خنده الجنان اول پادشاه بیست از سلاطین عظیم الافندار ایران که در سال هزار
و دویست و سیصد و هجری بنای عمارت موسوم به عمارت کاروانسار در جاجر و در فرموده ابدل این عمارت
بنای باینر از شکارگاه بود و از برای توقف مویک پادشاه چندان ثمری نداشته لهذا عمارت دیگر
شرف دره در پناه سنگی در حوالی آبادی معروف بشکر یک لو بنا کردند و هر سال دوسه مرتبه
بجهت شکار یک و نیم میوه جاجر و در وقت دراز چند شب توقف بطهران معاودت میفرمودند شهریار
میر و ماضی محمد شاه خان را الله برهانه اقتدا باین سنت سینه نموده سالی یک و بار باین شکارگاه
نشر فی آورده شکار ملز مین رکابا محضرت معظم مخضر بیک و نیم بود و شکار قوچ و میش و آنگاه
و نیز و تکه یافت نمیشد زیرا که نظم کامل در وضع قورق جاجر و نبود درین عصر ها چون ادامه الله
تعالی وضع عمارت قدیم که در غیر موقع واقع شده بود و چندان وسعتی نداشت پسند خاطر مبارک
نشده در سمت غربی دره نه چندان از عمارت قدیم و در اثر امایدار الخلافه نزدیک حکم بنای قصر
عالی مشتمل بر یونان حرم خانه و دیوانخانه و حمام و باغ که یکی از بناهای معظم و معین این عهد ابد
مهدا شده بودند و قورق جاجر و بطوری نظم شده که علاوه بر یک و نیم هو که سابق بود در کوچه ها
خیلی نزدیک این قصر سلطنتی که کله فوج و میش و خشی که بار عالی موسوم اند و تکه و نیز کوهی یافت

میشود بعلاوه چند سال است بحکم هابون از ممالک کرم سپر ایران مثل خوزستان در آج آورده در جاجرد درها کرده اند و بواسطه ملائمت هوای زمستان در جاجرد و کثرت اشجار در اغلب جاها که جنگل انبوهی شده است این را جاجرد کمال خوبی بومی شده زاد و ولد زیاد نموده اند چهار سال قبل از این نیز بر حسب امر ملوکانه از مازندران چند زال و از سمت خراسان و نیز چند راس گوز خراور در جنگل جاجرد سر داده اند و در جاجرد از مغرب بمشرق جاری است و مشرقی از آن در ضمن لغت جاج ابراد و ذکر شد

در دو معبر عمده این رودخانه بل بحکم معبر بطور بنائی و معماری بسنه شده یکی در معبر کندوه و کولواست که از همین معبر نیز بلاد و بلده نور و کجور میروند بنای این بل از قدیم و کهنه بود و گاهی بچندین دوسه مرتبه هم از غزانه دیوان مبلغی بخارج مرقت این بل رسانند اما چون مبنای این بل را استوار و استحکام نبود در سنه هزار و دویست و پنج هجری بامر اعلی بل بسنه محکمتری از سنگ و آهک در همین محل بر نهاده و در جاجرد و ساختن که فی الواقع انبنداراهی است که برای سهولت عبور و قوافل و مرشدین چلکه لار از گردنه افجه که سخت ترین طریق طبرستان بود از سنه مذکوره ساخته شده و این راه که پیاده رفتن از آن نهایت تعب و آسایش مال و ماله از هر قبیل با سواران و عبور مینماید و بکجری تصرف و نوبتی چلکه ممکن است عماره با کمال سهولت حرکت کنند این راه و قبلی که بر غسلا در که از مراغه دیوان نیست بسنه شعب بد و شعبه میشود و کعبه سمیت پلور و لاریجان و آمل و مشرف سر میروند و منتهی به بحر خزر میشود از راه دیگر ببالو و بلده نور میروند بالجمله در جنب این بل در اراضی موسوم بشکرک در طرف جنوب و در خانه جاجرد بحکم دولت جناب امیر السلطان که مباشر و منصف ساختن این راه بودند باغی بسنه باصفا و بیشه آباد و دایر نمودند و قصری بنیاد و در وسط باغ بنا کردند

بل دیگر جاجی میرزا بیک مرحوم از فرشتگانهای هائی در معبر نزدیک مازندران از راه سرخ حصا بمشهد دماوند ساخته است از فرار مذکور نیست چهار هزار تومان خرج ساختن این بل کرده و خاصیت این دیو بل نیست که در ایام بهار و طغیان آب عبور و مرور از مازندران بسمت طهران و شمار الحاقه بطرف طبرستان و لواسانات و نور و کجور فقط بواسطه این دیو بل ممکن است اگر این دیو بل نباشد راه مقطوع است از این دیو بل معبر گذشتن پلهای مخضر دیگر هم بر تو این رودخانه بسنه شده است بالجمله در اغلبی از کوهها جاجرد و حیوانات درنده از قبیل بلیک و خرس هست جنگل جاجرد طایف زیاده و انبوه است و بلیکها ایکه در شکارگاه جاجرد و صید شست مبارک اعلی حضرت هابون شاهنشاهی شده از فرشتگان

شماره و عدد آنها معتبر نیست اینقدر هستند که هر وقت شکار چپان و ستره پنهان رکاب اهل لفت و شتر^س شده اند که در نزدیکی و حوالی اینجیل یلنکه هستند اینها نموده معینا هفت تیر شست ها بون کرده است جاجر و داصلا اسم رود و بعلا فیه مجاورت ره باین اسم موسوس شده از دار الحلا فیه بواسطه دوراه بجاجر و بنوان رفت یکی از راه سرخ حصا که راه معمول جاجر و داستک اسکله و عاده الی قصر سلطنتی با کمال سهولت و آسانی محاذی از دار الحلا فیه در طرف پنج ساعت از این راه بجاجر و دی ایند راه دیگر راه مخصوص شکارگاه پادشاهی است از سمت دوشان نیر که از قصر دوشان نیر تا قصر جاجر و دی مدت سه ساعت با کمال راحت بنوان آمد اما معیوب کال اسکله از این راه غیر ممکن است

مبنت مؤلف جاجر و دی طور واقع شده که هنگام نشرف فرمائی موکب منصور شاهانه باندشکارگاه بملن^{مین} رکاب اعلی از هر چه خوش میگذرد من جمله از حیثیت آذوقه که از بلوک و رامین که سفر مرغ بیشتر ناچار^{ناچار} مسافرت دارند انواع و اقسام حیوانات می آورند نیز از طرفه ماوند که زیاده از چهار فرسخ ناست شهر ماوند راه نیست موهجانات خوب و از نعمت لواسان که ناچار زیاده از یک فرسخ و نیم نیست مالکولان مرغها آورده^{مشهور} **چاخره یا چیشل** هر دو منتم بلفظ میشود و در زند و اسنا (اوسنا) در فصل شصت و هفتم مسطور است خطاب بزرگداشت

سبز دهم دفعه بمبند شترت جاوره نمود همان شترت که خود خلق کرده بود مدت بمبند بمبند بشتر دادم من که خاتم مدینه چاخره یا چیشل را ایجاد کردم که نهایت نماز و معبود و ابر بود و کردا کرد او سوز فرار دادم لیکن پیشوائی برای آنها نشاند و سوا سوخ را وید پلا مکه بغیر در وضع و طرز داد من جمله مقرر داشت که اجساد اموات را بمبوزانند و نیز لرزل در ابدان انداخت

چاخو قریب است از فرای کروس واقع در هفت فرسخی بجاجر و در سمت مغرب بجاجر واقع است **جادرشت** از فرای نیر و آباد فارس واقع در جلکه که طول آن از شمال بجنوب شش فرسخ و عرض آن چهار فرسنگ آثار قلعه در بالای کوه از انبیه فلیه در ابتدای جلکه دیده میشود که بر روی مجرای رودخانه که از بلوک خواجیه یا نیجل میاید مشرف میباشد بعضی از بروج و جدار قلعه هنوز باقیست بمقداری فاصله افشکه نیز یکست که پاره از عمارات آن هنوز بر پاست چشمه در حوالی^{شست} که آب بنیادی دارد و مزارع اهالی انجارا مشرف بر دخانه متصل شده و بجنوب از جلکه خارج و بر دقیر و کارزین ملحق میشود سیلاب در مسجد دین بلوک هستند

جادره از فرای مشهوره بلوک الحجاز است من بلوکات و مضافات هرات این بلوک بر جانب شمال

روند که در آن ناحیه جار بیست واقع و فراوانی بسیار دارد

جار (یا جار نلد) بعقبه با فون هموی جارد می است در حوالی اصفهان که اهل بلد آنرا کار می نامند

مؤلف گوید جار اسمی از لکرستان و نام شهری از لکرستان در صد و سی و دو هزار ذریع جنوب غربی
نعلیس واقع و یکی از شهرهای عده لکرهاست در نایخ خوانین شکی که بزبان ترکی و از مصنفات قاضی
عبد اللطیف افندی است اسم جار تکرار ذکر شده حتی ذکر واقع پورش آقا محمد شاه قاجار طیب
الله مضجعه آنجمل که خوانین شکی از آن نواحی استمداد میکردند در این نایخ در چند موضع ضبط است
در نایخ فققاز نیز در مواضع عدله اسم جار و جار و نلد ذکر شده و نایخ عبد اللطیف افندی ^{بالقصر}
مسطور است که در سنه هزار و دویست و ده هجری آقا محمد شاه قاجار که بر فراغ اسبیل یافت
ابراهیم خان و اولاد او در ایوبلایه جار پناه بردند

از فرا نقشه که آرد و همینا تکلیبی در سنه هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی کشیده است
ایالت جار پناهی که چمنان و داغستان و شکی و بیلقان واقع است از سمت شمال محدود و با االت
بیلقان میباشد که االت غربی بوجه متصل با داغستان علیا است از سمت شمال و مغرب و وصل با االت
کاخ است و رود الزان پناهی این دو االت فاصله میباشد از سمت مغرب محدود و برود الزان
که این رود جابل میانه جار و کرچین است از سمت جنوب نیز بواسطه رود الزان با کرچینان مجاور
دارد و از جانب جنوب و شرق محدود و یولای شکی و از طرف مشرق محدود و بجبال الله آباد است
که این جبال فاصله پناهی جار و داغستان سفلی است سمت شکی و طرف کرچینان جار دشت
سمت بیلقان است که سمت داغستان این االت کوه است پای تخت جار در نکته کوه واقع است
فرای این االت عبارتست از (شراتی) (ماسخی) (الی کالو) (مکابلت) (باشیر شکو) (فلعه)
(شرالفت) (پاداری) (فراقاملش) (الالو) (موزابرن) (جنوعانی) (کف مقلکی)

رودخانه های آن عبارتست از رود الزان که رودخانه و شط عظیمی است که از شمال کاخ جار
شده از جار و شکی که چمنان فرا باغ گذشت داخل بحر می شود (رودندالی) (رود زگرلو)
خلاصه فایده نایخی متعلق بجار از فرا ذیل میباشد

بعد از مفقود شدن چالدران و شکست قاضی شاه اسمعیل صفوی از سلطان سلیمان عثمانی در سنه هزار
و بیست و هجری هزار پاشا بجای علاء الدوله ذوالقدر که بر او عز و میرفت و از احدی تمکین نمی نمود

شد علماء الدوله مقنول و طایفه ذوالقدر فراری شده جمعی از آن طایفه با ذوالقدر و غلی
نواده او بخاک ایران پناه آورده در جبار سکنی گرفتند

در سنه هزار و صد و چهل و هفت که قشون نادری شهر غازی ثقی را منصرف و سرخا خان
لکری را شکست داد در سیزدهم فشر بن اول کچر را محاصره کرد و اسناد این محاصره چهار ماه طول
کشید چون لکرتیه جار و غوغا شد بودند بسپن روزه قشونی بکک نادری شاه بپاورند بپاورند
نادری شاه را بر آنها خشم آمده علی میرزای ولد امیر قلیخان را به ننبیه اهای جار ما مور ساختن اهای لکرتیه
جار انجیل را خالی نموده پناه بکوه پیرند سرداران نادری شاه بر آنها حمله برد به بسپار مقنول و عاقبت
مجبور بعبث فشن شدن کردند

در سنه هزار و صد و چهل و هشت نادری شاه بمشخصه مصمم بنبیه لکرتیه گردید و ایشان را شکست فاش داد
در سنه هزار و صد و پنجاه و یک هنگامیکه نادری شاه در هند و سنان مشغول فتوحان بود ابراهیمخان
ظفر الدوله برادر نادری شاه فرمانفرمای اذربایجان بمقتضای لکرتیه جار حرکت نمود در اول خنجر
غالب آمد لیکن بعد مغلوب گردید جمعی کثیر از قشون او کشته خود او نیز بضرر کوله مقنول گردید
پیشاور که خبر این فتنه بنادر شاه رسید امیر اصلاخان غرغلو را با بالثا اذربایجان مامور ساخت
و بعد از در بنادر آباد جمعی از سرداران دیگر را با پاتر ده هزار سوار را با از او بیک امیر اصلاخان
و بیک لکرتیه جار مامور ساخت بعد از ورود عساکر نادری بحوالی جار جنگ سخت بین طرفین در پیوست
لکرتیه فرار و جمیع کثیری از ایشان مقنول و اسیر گردید

و از فرار بیکه در جهانکشان نادری نوشته است بعد از فتح پیشاور هنگامیکه نادری شاه بمشاه جهان
آباد حرکت نمود خبر باغیکری لکرتیه جار و قتل ابراهیمخان معروف فساد و انجا امیر اصلاخان غرغلو
بجکومت اذربایجان مامور شد و مراجعت از هند و سنان در سنه هزار و صد و پنجاه و سه در
نادر آباد در هفتم ماه صفر غنیمت خان ابدالی روانه نبیه لکرتیه جار شد در سنه هزار و صد و پنجاه و چهار
در وقتیکه اردو نادری در شمال بود کرکان بود خبر فتح جار و قتل لکرتیه جار بعرض رسید که در
پاتر دهم ذیحجه آنسال واقع شده بود

در سنه هزار و صد و بیست و پانزده موکب آقا محمد شاه فاجار که بمقتضای شجر قلعه شوشی بفرایغ حرکت
نمود ابراهیمخان فرایغ بجار فرار کرد و بکرتیه آجا پناه برد
در سنه هزار و صد و بیست و هجده بعد از فتح کچر و تصرف نمودن عساکر روس آجا را از نزال غولا کوف

از طرف سردار کجی مامور بنصرف جمار کرد. بد بعد از جنگ سخت شترال مشارالیه با عساکر او مقتول شدند بعدها این شهر بنصرف رؤس و آمد و الان هم در تصرف آن دولت است
چار از فربه ایست از فرای طبع قدیم القش هوای آن معتدل و زراعت آن مشرب و باز آب فئات سکنه آن قریب به شصت نفر است

چار است
 فربه ایست از فرای
 لواسان

چار اسپ از توابع کوه کیلویه است این بلوک طولش از لبروی الی روخانه خراسان پنجاه و چهار فرسخ و از باشت تا جابران بیست و شش فرسخ می باشد و رودخانه عظیم از کوه کوه کیلویه از طرف مغرب کردستان و از جانب مشرق خیر آباد و در روخانه کوچک یکی از متغی و دیگری از ماهور و که اهالی اینجا انرا کبک می نامند ملحق با نه رودخانه میشود در این بلوک یازده حمام و یازده مسجد میباشد
چار بازار طهران عبارتست از چهار بازار که یکی لبانی است دیگری کرجی و دیگری و دیگری سراجی چهارمی فلجیکری و چار بازار مسطور منتهی میشود بچار سوئی که فاصله آن تا چهار سوئی در یک معروف طهران زیاده از صد قدم نیست

چار بازار قزوین از اسواق معتبره این شهر و از بناهای شاه عباس اول و نادر بازار است که باین استحکام و خوبی و وسعت ارتفاع ساخته شده باشد
چار باغ علیا اصفهان در سنه هزار و شش که شاه عباس اول قصد کرد پایتخت از قزوین باصفهان فرار دهد از دروازه باغ نقش جهان که موسوم بدرب و لت کرده بود ناکارزار مانده رود خیابانی احداث نمود و چار باغی در هر طرف خیابان طرح شد قطعه در تارخ بنای چار باغ بنظم در آورده اند که موصوفان از قرار ذیل است

عجب چار باغی است عشرت فرا
 کرش تانی خلل کویند شاید
 چونار بیخ آن دل طلب کرد کفتم
 نهالش بکام دل شتر بر آید

مؤلف گوید اهل اصفهان الان که چار باغ کویند مقصودشان همان چار باغست نه باغات حوالی و وضع خیابان چنانست که از اول الی آخر چهار ردیف چار باغ من شده و درین نمان از چارها بد رجعه عطف بهر سبب است که مطرح انتظار و معرفت مضار است و در وسط این نادر طرفین سردرها متعدد است شوازی که هر یک سردر باغیست و خیابان هر دو سردر حوضی و بعضی باغها هنوز مشجر و برخی بیخ درخت اگر درختانست و الان بجای اشجار زراعت میکشند درختهای گل سرخ و غیره بسیار است کرده بودند که درین عصر معدود از این درختها دیده میشود و وسط این چار باغ سردر مدور سه

در باغ خوشخانه زیب پیکر اعتبار خود میسازند در وسط باغ خوشخانه عمارتی عالی ساخته شده
 است در محاذی حوض مزبور مقابل سردر باغ خوشخانه بسیار قدیمی که عده بنا و عمارت آن را از
 عالی و مساجد معتبر بوده و معروف مسجد است از فراز معلوم میشود که مقصود از عمر عمر
 الفخر بن خلفه اموی است در وقت بیرون آمدن از دروازه طوئح در ابتدای این خیابان که معروف
 به چارباغ است در دو طرف چپ راست دروازه دو پیشرو سنگی نصب است از این خیابان بطرف
 اردستان و بلوک بخار و بعضی بلوک اصفهان میرود و مقبره مرحوم کمال الدین اسمعیل اصفهانی
 که زاجله شعر و اماجد فصحا و باجای اصفهان و ملقب بکاف المغان بوده دم دروازه طوئح است که
 ابتدا این خیابان کمال الدین اسمعیل در قفسه نول مقبول شده و این مقبره را در جدار اول آن آستان
 مسطور داشته ایم و از میان شعرانی که صاحب بوان و جلالت قدر و رفعت شان میباشد مولانا
 بمضامین بکر و شاف کلام امین از و اخلاصی تمام دارد و اگر از دیوان این استاد اشعاری را که خود
 متکرر مضامین است انتخاب کنند خود از منتهی به بوانیست که نظیر آن در وجود عالم نادر ناپیدا است
 نمونه را بدین چند بیت اقتضای سبب می دهیم

چارباغ طوئح و باغ
 خوشخانه از بناها
 شاه عیقلر تاش

محسوب میشود

نور در دیده من جاسان گفتیم که بویست و نوسر که راست گفتیم

رباعی

ای وی تو چو مشک زلف چو خون میگویم و میباش از عینده بیرون
 مشک است لی زلفه در نافه هنو نوشتی لی آمد از نافه بیرون

افصحی رباعی

وقت که باز بلبل آشوب کند فراش چمن ز باد جاروب کند
 کل پرهن دریده خون آلود از دستخ نور سرچوب کند

ولیه

مهابت تو اگر بانگ بر زمانه فطار هفت و ایام بکسلند مهار

چارباغ طهران

این چارباغ در محلی بوده که حالا ارک سلطنتی و عمارت دیوانی است بنای
 از شاه عباس ماضی نموده و مادر جلد اول کتاب آستان البلدان ناصری در ضمن لغت طهران در طبع حالا
 شاه سلطان حسین از آنکاشته ایم

چارباغ کرمان

باغیست در سمت جنوب قصبه بخارا واقع و بواسطه خیابانهای طویل و زیاده

منقسم چهار قسمت شده و همین جهه موسوم بان اسم شده در این باغ درختها بنیری نوری هیکل سر هوا
کشیده و با وجود عظمت و فطر طوری با هم مرادند در یک خط مستقیم واقع است که کوئی دیواری نیست و ارتفاع
در این باغ اقسام میوه ها خوب بعمل میاید خاصه سیب که در این که کال امیناز را دارد در وسط باغ
عمارتی عالی بنا کرده اند در جلو یکی از ایوانها که با اصطلاح اهل بلدنا لار ایوان نامیده میشود در طرف
شرق حوضی از مرمر ساخته شده که بان امیناز حوضی که در بدنه میشود حوض مرمری و از مرمر نرزد منقوش
است و چهار گوشه حوض چهار مجسمه از دراز مرمر ساخته شده که از دهن آنها آب جاری میشود
بعلاوه در وسط حوض و بیچ و خم ادرها فواره ها که در حوض مرمر ساخته شده که از دهن آنها آب حین
کرده بخوض میریزد یا شویب حوض نیز از مرمر منبت است که در حوضی که در حوض طوری نشان است
که ناظرین و بینندگان را و اله میاید چهار ایوان (فالار ایوان) نیز که دارد که طول دهنه هر یک چهار ذراع
و نیم است هر ایوان بواسطه دو ستون مرمری که از چوب منبت است بر ستونهای چوب منبت ترتیب یافته
افراشته شده است در وسط عمارت بالاخانه ساخته شده که مشرف بنا لارهاست از سبها که از قلم
منار و شیشه بر طبایع نیز بسپا اعلی دارد که محل نظر است از سبها که بالا کنند بنا لارها منظر بالاخانه
میشود این عمارت و باغ را مرحوم لطفعلی خان جلوس ^{حاکم کوس} ششمی جناب حسنعلی خان وزیر فواید که در اواخر سلطنت شاهین
و در تمام مدت پادشاهی سلطنت حسین صفوی حکومت کرد پس را داشته در سنه هزار و صد و چهار هجری بنا کرده
و چون در آمد از زمان و انقلا بات و در عهد پادشاه بود مرحوم جناب کاه نایب السلطنه عباس میرزا طاب الله
هنگام عبور از کربلا و قاضی و روزه در بخار و حوالی آن محل صادف خان مرحوم والد جناب حسنعلی خان که آنرا
حاکم انجام داده امر بنیچان فرمودند و مبلغی هم از برای مصارف و مخارج نفیران محل صادف خان دادند و مرحوم
مشار الیه با کمال سلیقه در مرتبه توسع عمارت و باغ مرمری و کوشک از راه ها بنا لارها را مرمر کرده و اینها
محل رخسار اصنافهای آنها را تجارتی منبت نموده و کتیبه هم که اشعار بسیار خوب دارد بخط میرزا رضا
خوشنویس معروف در مرمرها از راه ترقیم یافته که شعر آخری آن که ماده تاریخ تعمیر اینجا است مطابق بانه
هزار و دویست و چهل و چهار میباشد بنا شده است

کاک هجران بهر ناز بخش بز جامی گفت دایما شاد اید باد از مقدمه این لاله زار

و اینها را بنیچان در لفظ نیز جامی است یعنی معادل علی جمعی را میگویند باقی اده تاریخ است

چهار باغ مشهور در شهر مشهد مقدس است از بناهای اولاد امیر تیمور کورکان و همیشه مسکن
سلطان و حکام و امرای بزرگ بوده

در سنه هشتصد و شصت و یک هجری صبح روز سه شنبه بیست و پنج ربیع الثانی میرزا ابوالقاسم بابر کوکافی
ابن ابیسنقر بن میرزا شاه رخ در چهار باغ مشهد وفات نمود قبل از فوت در یکجا از اقامت در خارج شهر مشهد
میرزا ابوالقاسم کردش سپهر میکرد در پوشی و لیلید و خرج بیک میخواند که ترجیع آن این بیت بود

اینهمه و لطراف کن بیکون ذره نیست ز اهل جنون

پادشاه را بدید بدآمده و امر داد این باب نظر زده بعد از چند روزی درگذشت عبدالقاهر برادر عبد
الرزاق صاحب مطلع السعدین در این تاریخ گفته

افتاب ملک بابر خود نماند کی چنین خورشید پنهان در خوراست

در ربیع الثانی فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پراست

چرخ را کفتم جگرها چالند ^{جلست} دیده ها پراشت و دامن پر دراست

این حال است چه تاریخ است فوت شد سلطان مؤبد بابر است

در سنه هشتصد و چهل و پنج حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا یاقچا کوکافی از شهر بخارا که بر پدر
باغی شده بود و فرار با عراق و از بخارا رفته بود جمعی از معتزله را با خود همراه ساخته بحسب ظاهر بقصد
دیدن پدر و واسعه از جوامع گذارنده در باطن بخارا نصف مملکت دفعه پدر بمشهد مقدس رسید
از طرف سلطان حسین میرزا یاقچا امیر مبارزالدین محمد ولی پسر امیر بایعلی مادر و هزار سوار از هزارت
در چهار باغ مشهد جنگ سختی در داده محمد حسین میرزا فرار و مقهور و بمنت عرجان دوایند

در سال یک هزار و نه هجری که بمقتضای شرعی شاه عباس اول پیاده از اصفهان بمشهد مقدس رفت در
چهار باغ مشهد منزل نمود با این معنی که بعد از زیارت مرقد مطهر و چند شیفته و اعتکاف در آن قیام کرد و
مطاف و تقدیم شراب طاعت و عبادت چهار باغ مشهد که سرای شاه بود منزل گزین شد

چهار باغ میرزا شاه رخ این چهار باغ در بیرون شهر مقدس است بعد از فوت امیر نیر کوکافی

در آن روز شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه هشتصد و هفت که اختلاف کلی فیا بین اولاد امیر نیر پیدا
شد عیال امیر نیر سرای ملک خانم و نومان آغا با سایر خوانین و شاهزادگان صفاد برای تفریح و فاتحه
مفجع امیر نیر و بزم قیامند و نا رغبت شاه و خواجیه یوسفانها را بزم قیامند راه نداده چند دیب و ن
شهر در چهار باغ میرزا شاه رخ ساکن و متوقف بودند و ناو و امیرزاده خلیل سلطان که شانزدهم ماه

رمضان همان سال باشد ایشانها نظود در بیرون شهر در چهار باغ مزبور بزم میزدند

چهار باغ ابراهیم سلطان از بناهای ابراهیم سلطان کوکافیست در حوالی بلج در بیرون شهر

چارباغ امیرنبدار غوث بنزد رظا هرچ است

اسم نزرعه اینست رد وازه دولت کاشان حوالی جابان و از آب شاه مشروب میشود
از مزراع در ب جوثای کاشانست

چارباغ
چارباغ
چارباغ هرن

این چارباغ غالباً مکرکاه سلاطین بوده در سنه هفصد و چهل و دو از طرف شاه
طهاسب ل حکومت دار السلطنه هرات مقرر شد و سر جوع سلطان محمد میرزا شد محمد خان شرف الدین
بانا یکی شاهزاده و حکومت هرات معین گردید در سنه هفصد و چهل و نه که هاپون پادشاه هند از شیر
افغان شکست خورده از دولت سپاه افغان و ناسازگاری اعوان و اخوان رو توجیه بجای پسران او را این معنی
بیکدیگر هرات بدر بار شاه طهاسب عرض نمود در جواب فرمانی از دربار شاه طهاسب تمل بر شرایط مهماندار
و پذیرائی هاپون پادشاه شرف صدر یافتن فرمان حاویست سنو العمل مهماندار را از هر حیث از
میل تعبیر منزل و ماکول و مشروب البسه و غیره که و با جمیع لوازم مهمان داری را آن فرمان دشو العملی
کافست اصل فرمان بالفعل موجود و مخزن است چون مشتمل است بر افکار عظیمه و تاریخ بدیع و آثار بزرگ
برای دولت ایران از اغراض پادشاه بهینه در این موقع مناسب چهارباغ هرات که مکرکاه هاپون پادشاه
بود نقل نمایم

صورت فرمان شاه طهاسب هرن

فرمان هاپون شرف نفاذ یافت که ابالت پناه شوکت دستگاه شمسالایه والا اقبال محمد خان شرف الدین
اغلی تکلوالله فرزندان چند و حاکم دار السلطنه هرات بمیرد پوان با انواع اعطاف شاهی سرفراز گشته اند
که مضمون واجب العرض را که او در اینو لا مصحوب کمال الدین شاه قلی برادر امارت پناه فراسلطان شاملو
روان در کاه دولت پناه کرده بودند و تاریخ دوازدهم ذیحجه رسید و مضامین فرخنده این آن از
اغاز تا انجام واضح و لاج شد و آنچه در باب توجیه نواب کامیاب سپهر کای خورشید قیاب کوهر در
سلطنت و اجلال سرفراز جو پارس سعادتمند اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره شجره خلافت
و نصفت پادشاه برین و مجزیه بی عالمنا بفلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی فزاید
قبله سلاطین عدالت آیین مهر و بهر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی شیب تخت آیین پادشاه والا

صاحب فرزان عالم اقبال حسب فلک عدالت و یقین جهان بان صاحب تاج فرخ خواقین نامدار المودین عند الله نصر الدین
و بخت نور چشم سلاطین محمد هاپون پادشاه خدا الله تعالی نوشته بود چه گویند که چه مقدار سرور و جود و نمود
روزگار ناهج

مژده ای بیک صاحب کز خبر مقدم دوست خبر راست بخوایم بهر جا محرم دوست

باشند از روز که در بزم ضا الشکریم بنشینم براد دل خود هم دوست
 اقدام به لال و نوحه بان پادشاه فرشته خضال را غنیمت دانسته بدانند که بمشغلی (مژده لاف)
 انجیر خجسته اثر دلاکت اسفرا بن زابان ابالت پناه مرحمت فرمودیم داروغه و پسر خود را بدجا فرستد
 که مال واجبی و چو هانت دیوانی اجارا از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضرر پنا
 خود مصرف نماید بدشو بیکه در این نشان مرقوم کشته فصل بفصل در روز بجز عمل نموده از مضمون
 حکم جهات مطاع تخلف ننماید و پانصد کس از مردم عاقل کار دیده که یک اسب کبلی و اسب بیکه رکاب پراق
 در خوران داشته باشند چنین نمایند که با سنبال ان پادشاه صاحب جاه رفعت و خود ان ایالت پنا
 با سه اسب بدو که از درگاه معلی مع زین طلا که بجهت انحضرت فرستاده شده وان ابالت پناه پیر از
 طوبه خود شایسته و آسوده خوش رنگ قوی جسته که لایق سواری ان شهسوار مع که دولت و کمکاری
 بوده باشد انتخاب نموده و زینها را جور و کتلهای نقش زرد و ز با عبا پای در بخت پنا ان اسب و سوار
 ان پادشاه بجایه باشند با لای اسبها مذکور نهاده هر اسب بدو نفر ملازم خود داده روانه گرداند
 و کمر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب مغفور مرحوم پنا ان آستان انا الله برهانه و شان شاه بابا آ
 بنوابها پوزت بدهد بجوهر نفیس لطیف مکمل بود مع شمشیر پراق طلا و نقره و کمر صغیر خنجر و نقره
 و شکون ان پادشاه سکندر آیین فرستاده شد و موازی چهار صد توب جامه مخمل و اطلس فرنگی و پیر
 مرسل کشت یکصد و بیست جامه خنجر خاصه انحضرت است تمه خنجر ملازمان رکاب کامیاب ظفر انشای
 و نایچه مخمل و خواب طلا با ف و تکیه بند که اسفرا اطلس سترنج عالی و زنده در عی جو شقای خوش فاش
 و دوازده چادر فریزی سبز و سفید فرستاده شد بطریق احسن ساند در و بزرگ را شربل زنده سرباه نموده
 بانانهای سفید که بار و غن و شیر خنجر کرده باشند راز پانه و خنجر داشتند مکل نموده خنجر انحضرت شریف
 باشند پانچان فراد هدیه که فراد در منزل یک فراد پنا درها با صفا لطیف سفید و نقش و شایه
 اطلس و مخمل و کارخانه و مطبخ و جمیع کارخانه ها ایشان را امر بپناخته نصب نماید که در هر کارخانه ضرورتان مهیا
 باشد چون ایشان بدو و افتال نزول فرمایند شربل کلاب آب ایمو خوش طعم ساخته با برنج
 سر کرده بکشند و بعد از شربل پنا سبب مشکان مشهود دهند و ان و غره بانانهای سفید بدو
 مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشربه نامی در نظر سلطنت پناه دراید و کلاب و غیره اشرب
 داخل نماید هر روز پانصد طبق دیوانی طعام با اشربه مقرر دارند که میکشند باشند و اما در پنا
 قرا و سلطان و امارت حاجی جعفر سلطان با پانصد نفر فرزندان و اقوام خود را با هزار نفر بعد از سه روز

که ان پانصد نفر فتنه باشند با استقبال فرستند در آن سر و زامبران و لشکر بان مذکور نیک بزرگ
نظر در آورند و اسبانی ناری شاد مفر دازند که بملازمان خود دهند که هیچ زینت سپاهی را بهر از اسب
خوب نیست سر پای آن دو هزار کس را نیز بکن و پاکیزه ساخنه باشند و قرار دهند که چون این امر ^{منت}
انحضرت رسند زمین خدمت عزت بلباد بوسند و بیک ملازم نمایند و غنیمت نموده که در ^{سوار}
و غیره ناکاه میان ملازمان امر و ملازمان انحضرت گفتگو واقع نشود و هیچ وجه از جو آرد کی بنوکر
پادشاه رسد و در وقت سواری کوچ لشکر امر از دور و فوج فوج خدمت کنند و نوین کیشک هر یک
از امر مذکور که باشد در نزد بیکهای محلی که بدلت فرار گرفته باشند ترم نمایند و در تک خدمت در دست
بنوعی که در خدمت پادشاه خوشی خدمت نمایند کنند آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته
اورند و بهر لایق که برسند همین فرمان را بوالی آند بار نموده مفر دازند که ان امر را خدمت نمایند و
میهمانی را بدین دستور بظهور آورند که مجموع طعام و حلاوه و اشربه که از بکهار و پانصد طبق باشد
و خدمت ملازمان سلطنت پناه نامشده مقدس من که معنی غلق بان ایالت پناه دارد چون امری مذکور
بملازمین برسند هر روز بیک هزار و دویست طبق طعام دیوان که لایق خوان پادشاه باشد در مجلس کرامی
پادشاه عالی اقتدار بکشند هر یک از امر مذکور در روز میهمانی خود نه راس اسب پیشکش نمایند که سه
اسب خاصه انحضرت باشد و دیگری بامیر معظم محمد بهرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر بامرا مخصوص
بهر کس که لایق باشد و نه اسب تمام از نظر خزینه اش بکن رانند و دیگر بنمایند که کدام اسب از ثواب
کامیاب است و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد که از فلان و فلان امر باشد بگویند که ان حکایت هر چند
بدنام است اما لایق خواهد بود و بلی نخواهد بود و بهر دستور که مقرر باشد ملازمان را بظفر
الانساب را مسرور دارند و آنچه نهایت غنوار کی و بکجهنی باشد بظهور آورند و خاطر آنجا غنا را
که از کردش و زکار ناهوار قدری عباد دارد بدلداری و غنوار کی که در این نوع اوقات لایق
و خوش نمائست مسرور گردانند این دستور هر وقت منظور باشد نا محضو ما رسند بعد از ان
آنچه لایق باشد از جانب مامول خواهد گشت بعد از طعام با منصرفات حلوا و پالوده که از قند و نبات
طبخ نموده باشند مرابها مطبوع و رشته خطائی خاصه که بکلاب و مشک و عنبر و شهاب معطر باشند بچسبند
و حاکم و لایق بعد از میهمانی و خدمات مذکور و خاطر از ولایت جمع نموده تا بدار السلطنه هر یک را بدلداری
خدمت ملازم باشند و دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذارند و چون بدوازده فرسخی ولایت
رسند ان بایالت پناه یکی از افاضان او بپاک کردن خود را در خدمت فرزند اعزاز شدار چند سعادت

باو گذارد که از شهر و خدمت افزیند خبردار باشد و باو لشکر خفراز شهر و سرحدات هزاره و نگردی و غیره ناسی هزار نفر که بشماره صحیح باشد ملازمان اقبال پناه از اهرام برداشته استقبال نماید و چادر و پامیان و اسباب ضروری ناسر و ستور قطار همراه برداشته و چنانچه اردو داشته بنظر سعادت اثران پادشا بجز بر دایند چون بلان من آنحضرت سرانگاز کرد پیش از جمیع حکایات اول از جانب مادعی بسیار برساند و در همان روز که بملازم من نشان کشیده و بر نیکی غامده لشکر بردارد و منزل نماید و اقبال پناه بخدمت اینسانده رخصت میباید طلبیده سه روز در منزل مقام کند و جمیع لشکریان ایشان را خدمت فخره که طلسم و کنجای پیری دارا پناه می شود و خانی باشد مجمع سازد و مجموع را بالا پوش نخل بدهد و بفرستد از لشکریان و ملازمان و دو تومان ^{تیر} پوم انجیر بدهد طعامهای الوان بدستور سرباه نماید و مجلس ملوکانه بدارد که زیاده بختین او کو باشد و افرینها بگوشت عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان را داده بدکاه معلی نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان نیز برای انجیلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور است دریافت نموده صرف ضرورتات نماید و آنچه بجا نیست باشد بجا بماند و بظهور رساند و از منزل مذکور ناشه چهار روز بپایند و از مهمان طعام بدستور و زاول کشیده و باید که در هر مهمان اولاد عظام آن اقبال پناه مانند چاکران کر خدمت بمیان باشند و ابلا من بعل آوردند لشکرانه اینکه این نوع پادشا که هدیه از هدایای الهی است همان ماسه در خدمت ملازمان آنچه بجا نیست و بداید بجا آید و نقصان پیدا کند که هر چند انواع جان سپاری خون گرم نیست با آنحضرت بیشتر بجا آید و نند پسند بماند خواهد بود و چون مردانشه خواهند پسند فقره دارد که امر دزد درون باغ عبدکاه سرخیان چادری درون ^{اطلس} فریزی میان کرباسی طلبیده و بالا منقالی اصفهانی که در این ایام تمام نموده عرض کرده بود و نیز بجهت ملا خطه نماید که هر جا خاطر عاظم آنحضرت مسرور باشد و از هر گل زمین که در این هوا و لطافت و ترائف ایشانز داشته باشد رضا جوی بوده در خدمت آنحضرت دست ابلا من لازم و از بر سینه نهاده پیش روی عرض نماید که این اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش بقاب کیا بشت خود در داه دصدم خاطر اشرف را بمنزانی که در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبیده و بوجه ملازم فرزند را بجا بماند و صبح افزیند اعتراف شد و بجز این استقبال از منزل بیرون آورده و سر پای که در نوروز یا رسال برانفرزند رسال داشته بودیم پوشا بماند و یکی از ریش سفیدان و بپای خلکو که پسندیده و معتمدان اقبال پناه باشد در دار السلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجبه بشهر امارت پناه فرزند سلطان را در خدمت

نواب وادار و چادر و شتر و اسب بگذرانند که چون فرای نواب کامیاب سوار شود از دور
کوچ کنند و ابلت پناه مشارالیه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید غوغا نماید که جمیع
لشکریان بدستور مقرر سوار شوند و منوچه اسبقا لک کردند و چون نزدیک آن پادشاه عظیم شکوه
برسند چنانکه میدان میان ایشان یک غیر بر نواب بوده باشند ابلت پناه پیش رفته التماس نماید که
پادشاه از اسب فرود نیاید اگر قبول کنند در ساعت برگردد و فرزند بر خود را پایاده ساخته بجای
کشته ران و رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه را بوسیده و اعدا خدمت حرمت آنچه مفید و ممکن باشد
نظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرماید پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آورند
و خدمت کنند و اول پادشاه را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را منوچه
سواری سازند و بدستور سوار گردانند و منوچه اردوی خود و منزل مقرر شوند و آن ابلت پناه
خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سختی و حکایتی از فرزند مذکور
نماید او بواسطه حجاب جواب نتواند گفت چنانکه باید ابلت پناه جواب لایق عرض نماید و در منزل مذکور
انفرزند پادشاه را همه نماز و بدین دست و چون پادشاه چاشتگاه تزل نماید در الحال سپید
طبق طعام بطریق محضر مجلس شش این آورند و بین الصلواتین بکھزار و دویست طبق طعام الوان
بلنکر می که مشهور است بلنکر می محض خانی و دیگر اطبان چنینی طلا و نقره با سرپوشهای طلا و نقره
بر روی خان نهاده مجلس آورند بعد از آن حریمات لذیذ و آنچه ممکن باشد از جلو او پالوده بکشند
پس هفت اسب لا یوق عنا از طوبی انفرزندار چند جدا نموده جلایها اطلس و مخمل پوشیده و تنک
فصبانی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنک سفید بر جل مخمل سرخ و تنک سیاه بر جل مخمل سبز بکشند
و باید حافظ صاحب فاق و مولانا فاسم فافونی و اسناد شاه محمد سرانی حافظ دوست محمد جانی و
اسناد یوسف هودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه حاضر بوده هرگاه
که پادشاه خواهند که سر بخش خاطر فیض مظاهر کردند بوقف بنجر و نرتم پراخته انحضرت
خوش و سازند و هر کس را که قابل انجلس تواند بود در خدمت از دور نزدیک بوده باشد که
بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را هر نوع که توانند شکفته داشته باشند و دیگر
شرفدار و چیخ و باز و باشد شاهین و بجرم و آنچه از جوارح که در سرکار انفرزندار چند و آن ابلت پناه
با اولاد بوده باشد پیشکش کنند ملازمان ایشان را تمام خلعتها ابریشمین از هر جنس و بهر رنگ و همچنین
فرخ و انکس از مخمل الوان و خارا و تکه کلابون و طلا باف بپوشانند و چون بمثل خود دروند و ملازمان

ایشان را بنظر فرزندار حیند را و در نایق زنده بخلاق کیم که میراث با و اجداد او بشان معاش و
بهر یک از ایشان جدا جدا سر و پا اسب فراخور هر کس بدهد انعام کن از سر نو مان نباشد و دوازده
نوفوز یا رچهار بشمین از محفل و کجای فرنگ و نیزه ای نایق شامی غره که بپای لطیف باشد و سبیل
نومان ز زلف در کسب با و اشهد کور یکشتند بلشکر کهر نقری سر نومان نیز بی که سبیل نومان شا
باشد بد هند سه و ز در سر خیابان و کازگاه سپهر مفروده باشند و در این سه روز از در باغ
چهار باغ شهر که منزل پادشاهان است اسب خیابان که میاید گاه است بفرمایند که محضره چهار باغ طاق بند
و این شهرین به بندند و بهر صنعت کوی یک از امرای هند کور را سر هشت سازند تا به نصیب یکدیگر این
به بندند انب است که چون پادشاه آن روز بوم را بفرمود و فرزند و مشرف ساختند اول شهر که
ان نور چشم عالمیان بود خود مشرف خواهد ساخت هر انست بنظر که میاید ایشان از مردم خوش طبع
و شیرین کوی که هستند در آورید که باعث سرور ایشان گردد و روز سیم که از این چهار باغ تگد
خاطر وی نموده باشد چهار پیمان در شهر و محلات حد و مواضع نیز یک شهر مقرر دارند که
جاری نمایند که تمام مردم وزن صباح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند و در هر کان و بازاری که این
بش باشند عالی و فرشی و پلا سر انداخته باشند عورات بنشینند چنانکه فاعله افشهر است بد که
در مقام شهرین کوی و شیرین کاری را بفرمود و از هر محله و کوچه صاحب تعمیر بیرون آمد باشند که
دو پلا عالم مثل آن نباشد نمایان مردم را استقبال نمایند بعد از آن بان پادشاه بادب و عزت کوی که
پای دولت و رکاب سعادت نهاده سوار شود و فرزندم در حیلوی انحضرت چنانکه سر و گردن اسب
ایشان پیش باشد بر او روید و آن ایالت پناه خود از عفت ایشان ترسد یک ترسد بفرقه باشد که اگر
بجارات و منازل و بیابان رسند هر چه دانسته سینه عرض نماید و چون سعادت در شهر در
این چهار باغ را سپهر فرمایند و در باغچه که هنگام مسکن نوابها و پادشاهان بلده طبعه جمعی
و خواب گردن و مشق اندن تعمیر یافته بود و الحال شهر را است باغ شایسته ایشان ترول فرمایند و
حمام و چهار باغ و حمامات دیگر را بسعد و پاکیزه سازند و بکلیه مشک خوش بوسازند که هرگاه میل
فرمایند محل اسایش بدنی باشد و روز اول فرزندار حیند بیام وافر میهمان نماید و چون ایشان بفر
منوچه خواب شوند آن ایالت پناه خود تمهید میهمان کند که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر رسید
همان روز عرضه داشت نمایند روانه درگاه معالی گردانند و مقرر شد که معزالدین محمد حسین کلانتر دای
السلطنة هر از مردی خوش نویسنده حاجت قوف تعین نماید که از روزیکه آن پانصد کس استقبال نماید

تا آن روز که شهر در آید و زناچی منفع نوشتن ثبت و مران اباالت پناه رسانند و جمیع ذوابان در
 ولایت بدو نیک که در مجلس کند و تعلیم گرفته بدست عثمان داده روانه درگاه معلی گردانند که بر جمیع
 اوضاع نوابها بون ما را اطلاع حاصل شود و عثمان اباالت پناه بدین دستور که طعام و حلایه و شیر
 و میوه سه هزار طبق کشیده باشد شود و براق ضروری من کور بدین طریق سر راه نماید اول پناه چادر
 و بلبست سیاه و چادر زیر آلائی که بجهت خاصه بلبست کرده عرض نموده بود باد و از ده زوج قالی پنج
 ذریع و نه قطار مایه و دو بست پنجاه طبق چینی زرین و کویک و دیگر اطباق و دیگر کما نمائی با سر پوش
 فلکی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار استر که در میان خود پیشکش نماید امرای من کور را مرشد که
 مهمانی نماید بدین دستور که طعام و حلایه و پالوده بکهار و پانصد طبق بکشند و سراسر یک قطار
 شو که آن اباالت پناه از دیده و پسندیده باشند پیشکش نمایند و حاکم غوریان و خوشنج و کوسور و کلان
 خود عثمان نمایند و حاکم باغ در جام مهمانی نماید و حاکم خاف و نر شیر و زاوه و محولات در حال سرای
 فرهاد خورد که پنجه سنگی مشعل است مهمانی نماید انبئی

در سنه هزار و دو و بیست و هفت عفا دوسه هجری عساکر ظفر مآثر اعلی حضرت شاهنشاهی صاحب فرزانگان
 التی شاه خلد الله ملکه و سلطانه سیرداری توابع الاحسام السلطنه سلطان مراد میرزا عم فرزند ششم
 شهر باری مامور لشکر هرات که یکی از شهرها خراسان و ملک طلق دولت علیه ایران محسوب میشود
 کرد بدو روز جمعه غره ربيع الاول سنه مذکوره وارد شهر هرات شد روز دیگر در چارباغ نواب
 و الاحسام السلطنه بارعام داده علما و اعیان و اشراف هرات و سران سپاه اردوی نواب معظم
 در آن بارعام حاضر شده بعد از ادای خطبه بنام مبارک شاهنشاه ظل الله دام ملکه از اشراف پائیکه
 در دار السلطنه هرات بنام نامی پادشاهی ضرب و سکه نمودند و بجزار تقسیم کردند و میرزا سرخوش
 هروی فسیله افشا کرده بعرض رسانید که مطلع از اینست

که چه شد فتح هری برای احسام السلطنه عاقبت کرد پیش لشکر احسام السلطنه
 چارباغ فریه اینست از فرای اردستان و مسافت و فاصله آن تا فسیله اردستان چها
 فرسخ است حاصل اینفریه جو و گندم و پنجه و در و ناس میباشد و از آن آب قنات مشروب
 میشود و نیز بیابانست خانوار سکنه دارد

چارباغ دهکده ایست در سر لایق نیشابور ابان از چشمه و قنات هواش گرم
 سکنان بسیارست و دو خانوار است

چهارباغ اسم قریه ایست از توابع بلوک در بقاضی شهر نیشابور در پنج فرسخی از نیشابور واقع در اعیان از آب در خانه می رود مشرق به مشرق هوای آن قریه در زمستان و تابستان معتدل است آن از مغرب و بوی میوه ها و خاوار

چهارباغ قریه ایست از قریه ای لواسان

چهارباغ قریه ایست از قریه ای در هشت فرسخی از شهر طایف و مابین شمال و مشرق مرز میان

چهارباغ ابادی از قریه ای قدیم بوده و حالا خراب است

چهارباغ اسم عاریت حکومتی بندر بوشهر است آن عاریت است که در چهار ضلع آن چهار باغ ساخته و بهین مناسب با این اسم موسوم گردیده شیخ نصر خان از طایفه آل مذکور که سمت مصافحت مرحوم حسنعلی میرزای فرمانفرما ولد خانان خلد اشپان فتحعلی شاه طایب الله تراه پاداشته و هنوز خانواده او در بندر بوشهر هستند این عاریت را در عهد خانان مغفور میرزا بناموده است بعد از این میرزا بنامیده در عهد عدالت مهد شاهنشاه حجه اعلی حضرت ناصر الدین شاه خلد الله ملکه سلطانی سنک بشی در کنار دی که از او ای میبایست ساخته شده و مخارج بسیار کرده اند و در چهار باغ گردیده در زمان حکومت مرحوم مؤید الدوله طهاسب میرزا ولد مرحوم محمد علی میرزا بالاخانه رونما و در بوشهر بناموده اند که در حقیقت یک ضلع یعنی یک ربع از این چهار باغ محسوب میشود و تقریباً منزلت شخص حاکم بندر بوشهر همان بالاخانه است

در تاریخ فارس نالین میرزا جعفر خان خورموجی در ذکر بندر بوشهر مکتوبات است که در او آخر دولت نادری شیخ ناصر خان ابو مہری که از اعراب نجد و در جهازات پادشاهی ناخدائی با اعتبار بود شهر بابائی و صاحب اختیار آمد چون سیر بمشهر و یکطرف متصل بتر است سمت خست و احسنی حصین و بر روی حصین برافراشته می

مکن است بنای چهار باغ را نیز همین شیخ ناصر خان کرده باشد

چهارباغ قلعه ایست در دهته کوه سلوک سکنه آن از اهل ایران و و در عت شاد لومبیا شد که در جمع بجنورد مالکات و خانواری خود را می دهند نوکر سواره دارند که آن بتر جمع بخود است این قلعه از فلاح قریه سکنه آن از طایفه اگراد میباشند

چهارباغ در بلوک سائنش مرغی و قریه میباشند که هر دو و چهار باغ موسوم است این دو واصل یکدیگر اند و از اضی آنها از آب چشمه و آب میباشند و قریه چهل چاه خاوار دارد

چاربیج اسم فریه اینست که طبعش گرم و بلبل است
چاربیج اسم فریه اینست که در بلوک خشت و کارج و این بلوک در مغرب شهر از مسافت
 بیست و هفت فرسخ اهلیش سباح و در حاصلش غله و خربا و پنبه و بنباکو و مرکبات شکار و حلک از خوک
 و در آج البش از چشمه و دو خانه فریه خشت و بنباکو و خشت و بنباکو و خشت و بنباکو و خشت و بنباکو
 و از بیست خانه الی دو بیست خانه است

چاربیج دو قلعه میباشد در مجاورت که از دو چشمه مشروب میگردد در اعشایند و قلعه
 دهم و از حیث هوا بلاق و سکنه آن بجاه خانوار است

چاربیج از فرای حومه شهر مشهد مقدس در سمت راست جاده چارافست
چاربیج فریه اینست که چهار فرسخی شهر مشهد مقدس از میان ولایت حول و حوش شهر سکنه
 از بیست و چهار خانوار و از ایل قوری مدار شرب و زراعتش بر آب فئات می باشد

چاربیج فریه اینست که از شانکاره دشتستان و کلبه بلوک که این فریه جزو افست که مسجود
 مغرب شهر از مسافت سی و هشت فرسخ واقع و حاصل این بلوک غله و خربا و شکار و صحرایش از ایل
 در آج البش از یاران آبادی دهکده هاتش خلی بنفوا و چنانکه دهکده دارد که دارای دو بیست خانوار
 استاده خانوار

چاربیلاغ فریه اینست که از محال ایچر در بجان ملاک جناب عبدالملک هوایش بلاق زراعت
 آن هم دهمی هم ای بکرش فئات دارد که غرابیست و چهار چشمه که زراعت و صیفی این فریه و مشروب
 میباشد سکنه آن پانزده خانوار است

چاربیلا قلعه اینست که در مجاورت از اب چشمه مشروب میشود و زراعتش از بیست و هوش
 بلاق پانزده خانوار سکنه دارد

چارتان فریه اینست که از فرای فراباغ واقع در کنار دریا و در یک پل خدا آفرین و از پل
 تا چارتان دو فرسخ و نیم مسافت دارد و چاریل از فرای مغلفه بلوک چاکونا شهر از است
چارخار فریه اینست که در یک فسطاط بغداد مابین مشرق و جنوب بغداد واقع از هزار
 تا شهر بغداد بخط مستقیم پانزده فرسخ است

چارخیش از فرای بلوک پیش چایلو است و در جایی مسطری شده
چارخیش بنر از بلوک حمزه لوی چایلو است این چارخیش شش قلعه میباشد واقع

در یک محل و هر یک از قلاع رعیت نشین و آب و ملک عجله دارد شهر جایلوف عبارت از هفت چار
است چنانکه در جایلوف نگاشته شد

چارچین

گویند اسم باغی است بزرگ
در دمنی او رنج که از هر
خوابان بخوضی می رسند باز
چهار خوابان بیک صورت
تا آخر

چارچین در حوالی قندهار است و قایع مهمه که در اینجا روی داده است که عراج
سپهسالار شاه عباس دوم بعد از فتح قندهار و غلبه بر هنگام مراجعت در روستا کشیده شهر صفر
هزار و پنجاه و هشت هجری در چارچین غنایم و قیل و اسلحه زیادی که از دشمن گرفته بود از سنان
حضور شاه عباس گذرانید (در جنگ پیش پدر لجان افغان باغی بود)

چارچوب یکی از قلاع فراوانخانه است که در سمت شرق و شمال بخورد مابین خاک
زعفرانلو و شادلو واقع است

چارچی در سنه نهصد و سی و دوم مرتبه دوم که عبداللہ خان از بک از ماوراءالنهر
بفصد شجر خراسان از معبر چارچوبی همچون عبور نموده بمر و آمد و از مرو بجایب مشهد مقدس
رانده این شهر را محاصره کرد و بقطعه نضرت را آورد و از اینجا با سرباد ناخ و بعد بطرف بلخ
معاودت نمود

چارچی از فرای حال زنجان رود در سه فرسنگ شهر زنجان واقع است قدیم النش و ملکه
و بتول مظفر الملک می باشد و آبش معتدل و آبادی از سابقا بسیار بود اکثر آبادی اینجا از مرحوم مظفر
الدوله می باشد زراعت محصولش دیمی است و دو خانه و فئات ندارد یک چشمه دارد که مخصوص
شراب سکنه و اهل آباد است و صیفی خود را نیز از آن چشمه مشروب می سازند اینجا چند دانه که
با اصطلاح ترکی قره آفاج می نامند بآب و پیده و در کال سبزی و خضار است و دختلهای مزبور را
پیر میگویند و عوام الناس بیای آنها فریانی میکنند محل زراعت مزه جز نیست بالای مزه کوه سنا
و مرتعی می باشد (قره آفاج درخت ناروست)

چارخوض اینها میدان است کوچکتر از میدان نقش جهان اصفهان و فیمابین این میدان
بازار مسکرها و اصفهان واقع و راه این میدان بازمیدان می باشد میدان چارخوض و صل بجای
دیوانیست عمارت مشهور و شرب چارخوض عبارت از چند طاق فوقانی و تحتانی

چادرانکه

جز و دشتی است

چارچی مرز است از سیستان قدیم النش سکنه این مرز عرصت و بخت میباشند
چاریانکه مرز است از فرای غار من اعمال طهران این مرز به خالصه بوان اعلی می باشد
چاریانکه مرز است از فرای آسان چادرانکه مرز است از ورامین

چاردانکه شوشن عبارتست از پنجاه باغخانه و یکصد نفر ذکور و یکصد شوش

نفرانات

چاردانکه هزار حبیب از اعمال اسرار اباد بوده اینک جزو مازندراست و در جنوب

ایست هوا مشهور و مسلم و در فاجعه عده را مشتمل است چاردانکه و دودانکه

چاردانکه بلوکی است از بلوکات بخورد واقع در سمت مشرق این بلده و اسامی مثل

و مزایع آن از اینها است (چاداران) (نوده) (اسفندان) (مزنه) (بغوی) (کوک و کمر)

چاردانکه شخص از راه بخورد که بطرف عراق می آیند بعد از دوسه منزل بجایده شخص

میرسند قبل از ورود بجایکه شخص از فربه درینکه واقع در دیندیش که بنفرض است امداد دارد

و عرض آنست میباشد عبو میشود چارده شخص مابین اسفراین و بخورد واقع و عبارت از چهار

قلعه بزرگست که باندک فاصله با یکدیگر در جایکه شخص بنا شده یکی از آن قلاع قریب الانهدا

و سه قلعه دیگر اباد و در هر قلعه پنجاه الی شصت خانوار رعیت هستند اسم یکی از قلعه ها اندغان است آن

دهنه درینکه وارد جایکه شخص میشوند بفاصله بنفرض است این قلعه واقع است قدری پایین تر قلعه

بجدا شاه و قریب شخص معبر و باسکنه و باغاست اینجایکه از معابر ترک که بوده که بهشت عباس اباد و سبطا

بناخت و ناز می آمده اند چارده شخص ادهای نندید دارد و در اطراف آن جنگل اورس ز یاد است

چاردانکه طیس در سال هشتصد و نه هجری که میانند و برادر یعنی میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر

کورکانی بهم خورده یکا نکی به یکا نکی بدل شد میرزا پیر محمد میرزا اسکندر و اگر فتنه بندی برایش نهاد و

بصحاب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد او در چارده طیس بند را شکسته و از چپک محصلان

خود را خلاص کرده با صفتان رفت

چاردانکه کلانتر یکی از بلوکات هزار حبیب است و جایکه واقع شده و در خانه از مشرق بمغرب

در آن چارده کوهها اطراف این جایکه از هر قبل چرند و طیور و خوش دارد حتی حیوانات خنثی و

از قبل بلینک و کمرک و غیره در اینجا یافت میشود چارده کلانتر عبارتست از چار فربه که وزن و زر و آن

و قلعه و غرابیده باشد کندم انجام گرفته است نان خاصه سفره سلاطین فاجا و همیشه از کندم چارده

بوده و هشت کلانتر این بلوک فیما بین چشمه علی و معان و شاه کوه است یعنی این شاه کوه چارده کلانتر شوش

فرسخ و از چشمه علی سه فرسخ و چون بلای خیز تر از یک است اینجا را می بیند سلاطین با فربه و متکین

فاجا و قبل از آنکه بر تمام این استلا پیدا نمایند از صفحات مازندران چارده کلانتر سلاطین میگردند

خاقان خلداشيان فتحعلي شاه طاب الله شراه باغي و چارده كلانه طرح كرده اند كه معروف
 بباغ شاه است كچان زند در زمان سرداري استرآباد و مازندران در سنه هزار و صده شصت
 و هشت چارده كلانه را قتل نمود و چندین كلكه منار ساخت از معارف چارده كلانه رضا قلنجا امير الشعرا
 مختص به ايت است كه از امري بزرگ است و لثا ايت و مصنفين معتبرا سايند شعرا و بقون فضيل
 و مكارم اخلاق معروف و موصوفه بوده و ما در نكارش حالات امر حرم طاب نرینه افشار به ايتيم بها
 شرح كمر حرم مشار اليه از حالات خود در تذكره مجمع الفصحاء نگاشته اند و هو هذا

شرح حالات حرم رضا قلنجا طيب الله تربت

ولادت مؤلف فقير رضا قلنجا طيب الله تربت بن محمد هادي پانزدهم محرم الحرام سنه هزار و دويست
 پانزده در شهر طهران عدو ثافت و الدم را مسقط الراس چارده كلانه از ملك هزار چوب بوده كه سمنان
 و دامغان از بلاد مشهوره اخذ و است چون نسب باء واحد او شيخ كال بخندي چوبوست در
 اسامي ان طابفة كال الحاق ميشد چنانكه حذ فقير را اسمعيل كال مناميده اند و شهادت يافتند
 على الجبل پندم بلازم جعفر قلنجا بن محمد حسنخان قاجار و اوطاب نشسته بعد از حادثه او خاقان كبير
 آقا محمد شاه و پير پيش سيد علمه خلوت و هند فدار حبسي خود كرده بعد از شهادت خاقان كبير بزيارت
 عبات عاليات رفته و آغاز بعلوم خاقان صاحبزادان فتحعلي شاه بخند آمد و در سفر خراسان كبر
 خبر بولت فقير را استماع كرده بدین نام موصوفه ساختن بعد از سال و پنجويلاياري صاحبجي كل منوچا
 ديواني فارس ماور و بخت و اب شاهزاده معظم حين على مهران فرماي فاي فارس مشغول بود در
 هزار و دويست و هجده در گذشت جسدش را بخفا مشرف نقل كردند فقير و والده و پويستكان بطهران
 باز آمدیم چون جمعی از افاضای دربار فرودش سكوت داشتند ما نیز در ان شهر موقوف شدیم بعد از
 چند سال والده وفات مكره مظهر كرده بفارس روان گشتم و بركه رخنه وفات یافت فقير بكم انساب و
 خفایا بوی مقام محمد مهد چان مخلص و شهنشاه وقت بودم و تحصیل مبنوم چون زمان خورد سالی
 در گذشت بلازم شاهزاده فرمانفرما و فرزندانش بمریت معرفت و مكرم منیریت مناصب
 شاهزاده كان معظم فرمانفرما و شجاع السلطنة الفخامها مفرمودند و تقویت مبنوم چون از بلد و
 شتاب آثار طبع و وزون بظهور پیوست هم از جوانی بنظومات پیر داشت در آن ایام چاکر مختص مبنوم و شهنشاه
 از غزلیات مؤلف بازندان افتاد از ان پس به ايت مختص شد و مقاطع بعضی غزلیات بديل يافت
 على الجبل در زمانيكه خاقان صاحبزادان كبير نور الله مضجعه بشير از آمدن شرف حضور از ان فرمود و بنیم بشنا

وبالطام بنواخت لبخانی واسیر الشرائخ جشود چون ملک الشعراء مغفور فتحعلی خان حصار حلت کرد
 بود بدین منصب منظور داشت ولی بواسطه بیماری صعب و هنگام حرکت و کباب علی از رکابها پیوسته
 ماند بعد از قضیه ناکر خاقان مغفور و بعد دولت ابد مدت نابالغ السلطنه محمد شاه بن و بعد مغفور
 جلیوس فرموده شاهزاده کان معظم حسینیه امیرزا و حسنعلی میرزا مغلوب بطهران آمدند نوایب فرزند میرزا
 و معتمد الدوله منوچهر خان و جمعی از اکابر دولت در فارس متکین شدند فقیر را بمناسبت نوایب فرزند میرزا
 منصوب داشتند پس از سالی و نوایب امیرزاده معظم غریب و نیریزانفر مانفرهای فارس مامور شد
 و مر از برادر بخود دعوت کرد فرزند میرزا انجیرانی کرمان ریخت و بنده ناپار مایند و مورد التماسها
 شدند در سنه هزار و دویست و پنجاه و چهار که پادشاه جهان قلی سلطان از پورش بلاد شریک
 الخلافه رجوع فرمود فقیر از جانب فرمانفرمای فارس مامور بطهران شدم بعد از روزی در پانزدهم
 رمضان بحاجه جناب فاضل معظم حاج میرزا آقاسی صدر اعظم منزل یافته محضو افندس شاهنشاهی شرف
 کرده بنوقف جناب و الترام رکاب مخصوص شدم و ثریب نوایب شاهزاده عباس میرزا را بجهله این غلام
 فرموده روز بروز مرا بمرحمت مکنت شاهانه نشاند این فقیر وظایف و روبرو بیکر جهان که محرم خلوت و مقتر
 حضرت شدم و در سفر و حضر در رکاب همی بودم و با کرام و انعام و شرفیه منشور و حکومت بعضی ایو کات
 اختصاص داشتم و قابل خدمات بزرگ میشدند و غالباً با بعضی نوازین و اشعار میگذشتند در سنه هزار و دویست
 و شصت و چهار که پادشاه جهان در قصر جدید بنجربش ششمین شوال جهانزاد و در کرد در خدمت شاهزاده
 و امنای دولت بطهران آمدم و انتظار وصول موکب فریزی کوکب حضرت و بعد مدت را
 از نیریز بدار الخلافه میردم تا این سعادت حاصل و در بکمره دار الخلافه برکاب بوسی شرفیاب گشته
 بنیز منصفه مامور آمدم بسبب چند از آنجند استعفا نمودم و بکنج عزالت افتادم پس از چندی سلطان
 السلطنه شاهنشاه عهد ابوالقراقرص الدین شاه خلد الله ملکه و سلطان مرانجواند و سفارت خوارزم
 مامور داشتند و پنجم جادی الثانیه سنه هزار و دویست و شصت هفت از راه مازندران و استرآباد^{تفصیل}
 که در روز نهم سفارت خوارزم معروض شد رفتم و باز آمدم پس برپاست ناظریه مد رسد دار
 الفتی که مجمع علما و حکمای فرنگستان و مدرس مستعین پیرانست مفتخر گشتم و در ضمن حسب الامر بانام^{رئیس} تا
 روضه الصفا حکمی رفت از صفویه الی الان شصت هزار و بیست و هفت سده جلایه هفت سابقا فرودم
 و بامر امنای دولت بکمره جلایه مامورم و مورد اکرام و انعام شدم چون این تذکره روز کاری در دست
 بود بنام نامی مزین شد و مقرر آمد که بانام ان کوشد و از اینجا که رسم اهل فرانس است و خواسته از خود

جا

(۴۸)

شرح حالی نگارند و اشعار خود را مرقوم دارند اگر چه منظومات و مرثیئات فقیر پیش از آن است
که در تذکره کجند لیکن از هر یک چیزی بنمونه مذکور خواهد شد

در توحید

این هفت نوی کنند و این شش شد و گری از شب از فراز فرو دیدم و فرا
در زده صنعت صانع از او دیدید در پایه پایه حکمت خالق ازین بیا

در صفت فضل و کرم و جود و بخت

چه کرد انشا و علی چه کرد آن کریمینا که شرح بسیار بگون حله است و ناسخا چون بیا
هوا کا فور پیر نشی و بسیار بپرسی شریخ پیر نشی شجر پر پیخته بیضا

تغزل هجاری

بر گل بو با سر و دبلبل کو با ساده کو با بخوان و باد و بو با
بلبل بر گل نوای خار کن آرت صاصل بر سر و ساخت نغمه غنفا

ولایتیگا

در آمد بفرخ فری مهر کانا فری مهر کان جشن فرخ کانا
در کهنیت شیران بوجو خاقان خلدان
بج تیج لک ای دیار فرخ را فرخ و فرخنده و خبشنه و زیبا
چرخ هزار مدی و معبر خرد کین که آمدی ز مقدم دارا
ملائه عالم شد ز قبله عالم مخترع شدی ز مخترع دینا

چهار دیو

فره پاشا از فرای حوالی قندهار پادشاه هند و ستان جلالت الدین اکبر دفعه
ثانی بعد از سه سال و هشت ماه و بیست و دو روز که از آن محاصره قندهار گذشت بود از جهان آباد پای
خود بمقتضای صرف قندهار حرکت کرده در کابل اردو زد و آنک زبیر خود را با یکصد هزار سوار
از بکس و سعد الله خان وزیر اعظم را با یکصد هزار سوار دیگر و نه عراده توپ از جانب دیگر در او اخر
ربیع الثانی هزار و شصت و دو بیست قندهار حرکت داد و در دوی سعد الله خان وزیر اعظم درین
طی خان سه فرسنگی شهر وارد دوی او و آنک زبیر بفره پاشا پیوست و آنک زبیر و فره پاشا

چهار سو

محقق چهار سو فاس است که بمقتضای چهار بازار باشد و غالباً با این اسم نامیده شده است
کنند که در زیر آن دکانی منعده واقع شده باشد و از چهار سمت چهار بازار نشی میشود و این محل

و گاهی نیز محله و فربه باین اسم موسوم شده است چنانکه در ذیل بیاید
چارسو بزرگ طهران در سنه هزار و دو و بیست و بیست و دو در عهد خاقان مغفور
 فتحعلی شاه طاب الله ثراه ساخته شده است

چارسو علیقله آقا یکی از چار سو ها اصفهان و در محله واقع که از محله رانبره باین اسم
 بنامند و با محله نمیدان مجاورت دارد و مدرسه عالی و حمامی بسیار معبر موسوم بد رسته حمام علیقله
 در نزدیکی چار سو است علیقله از اظاهر از امرای صفویه بوده و در بناهای مزبور منتهای سلیقه را بکار
 برده و در کمال استحکام و امنیاز ساخته است سنگهای مرمر و غیره و کاشیهای قیمتی نفیس که در مسجد
 و حمام علیقله بکار رفته محل توجه ابصار و انتظار مسافران و سیاحان عالم است

چار سو کوچک طهران در سنه هزار و دو و بیست و چهل و سه بنا شده است
چار سو شیرانریها اسم یکی از محلات معبره اصفهان است

چار سو شاه اصفهان در حوالی میدان نقش جهان و مدرسه ملا عبدالله که از مداین
 معبره اصفهان است در این چار سو واقع

چار سو گنده یکی از محلات کمر داشت

چار سو مفضل اصفهان باز از نیست در حوالی مسجد شاه اصفهان از میدان نقش جهان

وارد این بازار میشوند

چار سو مخلص اصفهان محل مخصوص است و بار بار اصفهان فربه قیصریه و کاروانسرا

مخلص که الان از کاروانسراهای معبر اصفهان است و منجل واقع شده

چار سو قیصریه اصفهان واقع در نزدیکی دروازه حسن آباد است

چار سو نمکی یکی از چار سو ها اصفهان که واقع در قسمت جنوبی شهر است بعضی

چار سو ها دیگر در شهر اصفهان هستند که اگر چه بنای آنها نیست باینیه سایر بلاد معبر است ولی

نسبت به امارت خود اصفهان چندان رفعت و عظمت ندارد

چار سو فربه اینست از فرای کجور و مقبره مصطفی بن هبیر شیبان در اینجا است مردم کجا مشغله

بنامند از فرای که در تاریخ ظاهر الدین مسطور است در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

فومی در طبرستان موسوم به بنی ناجیه مرند شد بنصرا پناه پیوسته و علی بن موسی شد حضرت امیر المؤمنین

مصطفی بن هبیر شیبان را بنده پسر ایشان فرستاده آنها را غارت و تاراج کرد و زن و فرزندان

ج

(۵۰)

ایشان را دستگیر و اسیر نمودند اما مصطفی را از لشکر بصد هزار درهم خریدند آزاد ساخت و بعضی از زمینهای آنهارا داد کرده و قدری دادند و بکری بخنام المؤمنین علیه السلام بقیه وجه قیمت آن هشیروه او بگرفتند و بلیشکر منت کرده در حق او فرمود فتح الله مصطفی لانه فعل الساده و فرقا العبد و این مصطفی در خلافت معاویه را و طلب شد که اگر چهار هزار مرد با و بدهند طبرستان را مسخر نماید معاویه چهار هزار مرد با و داد چون بطبرستان رسید دو سال با فرخان جنگید عاقبت در جنگ کشته شد و در چهار سو مد فون گردید

چارطاق یکی از دهات منعلقه ببلوک جهرم فارس است اسم مزرعه ایشان از مزارع بلوک

سهرجان کرمان که رعای نصرش آباد در آن زراعت میکنند و نیز اسم مزرعه ایشان از بلوک افطاع کرمان

مزرعه ایشان از فرای غار من اعمال طهران

چاردطانی مزرعه ایشان از فرای فانیات قدیم النشوا زاب فانیات مشروب میشود معدود

چاردعلیا

سکنه دارد

چارفارنا یکی از فرای منعلقه ببلوک کوهره شیراز است

چادفرسخی از فرای حبص کرمان است

چادفرسنگ مزرعه ایشان از مزارع طبرستان مزرعه از اب فانیات مشروب میشود هوا

گرم است و بستان نغمه دارد

چارف از فرای خدا بنده لوی خمس و جلد بلو النشوا ملکى نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا است

هوا ایشان بلاق و زراعت ایجاد می آید است بکشته فانیات دارد که محصول و صیفی از آن مشروب میشود

سکنه این مزرعه پانزده خانوار است

چارقوی از مزارع هشون بلوک افطاع کرمان است

چارکش مزرعه ایشان از فرای فانیات قدیم النشوا زاب فانیات مشروب میشود هوا ایشان بلاق

قلیل رعیت دارد

چارک مزرعه ایشان از فرای نواب بلوک لارستان فارس در کنار بحر العجم واقع و جزو بنادر

محسوب میشود اهالی آنجا و اکثر لارستان سنی شافعی مذهب میباشند

چارکمار مزرعه ایشان در مریخی کابل در سمت شمال این شهر جوانبار بعد از او و اسع در مریخی

آن کوه بزرگی واقع است دامن آن کوه کشاده و در آنجا از عنوان زار و بستان که طول آن یک فرسخ است

و عرض میفرماید در فضل بهار کمال صفا و طراوت را دارد و نظیر آن در هیچ جا دیده نشده آب و
هوای آن فضا به بخوبی معروف و بیلافاست بکفزار باب خانه دارد و مرحوم رضا قلخان امیر الشعراء
روح الله روحه کوید

شده از ارغوان دگر کلزار ارغوان را از شهر چاکار

چاکر کند از قرای کوهستان سپهر جانش بعضی ایلات در مزارع این فضا به بیلافاست
شاه شجاع بعد از ملاقات با کلو میر حسین بفتح و فزونی آمد و ارشاد عریض شهر از نمود و
در چاکر کند نزول کرد و از اینجا بطرف مقصود راند

چاکر کیف از مزارع چاکر کند سپهر جانش

چاکر لک از مزارع افطاع بلوک که داشت

چاکر مان در اسبیلای عرب بر عجم و فرار نیز وجود بن شهر پادری با و نامی از اهل طبرستان
از اولاد ملوک عجم که ملزم رکاب نیز وجود بود مرضی حاصل نموده که بطبرستان رفته آتشکده اینجا
زیارت نماید و بعد از ورود فسون عرب بملاک دری و انقلا بابت که در این اتفاق افتاد اهل طبرستان
با و را پادشاه خود نمودند و او چاکر مان را که معرب بشمار مان میشود پای تخت خود قرار داد بعد
پانزده سال سلطنت و لاشر نام او را بضر بخشی که بشانه او فرو کوفت یکشت و خود سلطنت
طبرستان را تصاحب کرد و نیز چاکر مان اسم یکی از دهات طبرستان بود چنانکه در تاریخ ظاهر الدین
مستور است

چاکر حال از مضافات اصفهان و چهار ناحیه است معروف بحال ربعه و شرح هر ناحیه
از قرار ذیل است

ناحیه دار

حدود این ناحیه جنوبی بشیر از شمالی بفریدن شرقی باصفهان غربی بمیرج

قرای ناحیه دار

قریه چالشرفه اجری که بنیست دو برج دارد و هر دهنه برجی هشاد دوز فاصله با یکدیگر از
بناهای مرحوم حاجی محمد رضا خان و در اینجا ابنیه عالی و عمارت های بسیار خوشین که زیاده از
سی هزار تومان مخارج عمارت شده بالفعل و بنیست خانواد جمعیت آنجاست بکشته فنان دارد
که دو سنگ آسپا که عبارت از هشت سنگ مبرای باشد با آن چاکر بنیست و هر سال صد نفر

زمین بندرافشان اراضی مشرب میکند و مسجد بسیار خوب دارد سه دانگ فریه خربور
چنانچه آنان و سه دانگ مشرب میشود و او کو بند این اوقات خرابی بهم رسانیده بقیه بازار خربور
و اینجام دارد چنانچه آن ملاها ششم و ملاکم فضلالی انجام در مان با فضل و دپاننی هستند اما
و حکومت شرعی چالش و اجناسان مغزی الهی است سبصد نمود تومان مالیات دپوانی انجام میشود
نشن نفر سر بازارم میدهند

قریه اشکفتک حمادی چالش است با سبصد قدم فاصله این دو فریه است و آنکه واقع است چنانچه
پنجسال قبل سبصد خانوار جمعیت داشت حالا خرابی پانزده خانوار جمعیت دارد سه شش دانگ
داشت حالا چون نفر روی فئات باز است و باب عصارخانه باب مسجد و حمام خوب حاجی محمد رضا
خان در آن ساخته بود چهار دانگ ملک چنانچه با خان و دو دانگ مشرب میشود و آن مشارالیه است
اراضی آنجا هر سالی یکصد خربور بندرافشان زمین دارد چهار صد و پنجاه تومان مالیات و شش نفر
سرباز میدهند فریه زانبا ن سفلی یک دانگ ملک چنانچه با خان و پنج دانگ مشرب با قاع عبدالحمید
و آقا حسینعلی و آقا علی و آقا محمد و آقا کاظم مشرب و آن چنانچه با خان است نفری چالش واقع است و در
فئات دارد یکی آباد و دیگری خراب حمام و مسجد خوب بناهای حاجی محمد رضا خان دارد جمعیت
هزار نفر است که دو سب خانوار باشد مالیات سبصد تومان سرباز چهار نفر دارد

قریه دهکرد یک نفر سخی چالش هزار خانوار جمعیت چشمه دارد حوالی چالش از آنجا اب زایش میکنند
میرسد بد دهکرد چهار سنک آب دارد چهار نفر پیشرو و بیچاره مرز عمر میرد و حسین آباد شده
هوکنان قلچان دو حمام و سه اسب و پنجال و بقیه بسیار خوب ارد عمارت های خیلی هستند درین قریه هستند
از همه صنایع کسبه ارد بفندرسی باب دکان صباغی و ترازوی عطاری در آن میباشد و هشت باب
عصارخانه چنانچه آن فاسد با فریه ملا محمد حسین که از فضلالی عصارخانه اما مشحون حکومت شرعی دانند
در امان زاده دارد حله خواندن حکیم خواندن که خدای فریه خربور و آقا محمد رضا داماد محمد مهدی چالش
پنج عمارات و حمام خوب انجام از حاجی محمد رضا خان و جد چنانچه با خان ساخته چنانچه بسیار خوبی در
دهکرد است که فریه یک نفر سخی میباشد هر سالی چهار صد خربور بندرافشان اراضی آنست و هزار تومان
مالیات و بیست و هفت نفر سرباز میدهند علی میگردد و سال است چهار هزار تومان معامله کرده
لذا خراب شده است یک دانگ فریه خربور و ده ملک چنانچه با خان و محمد مهدی چالش که عوزاده اند پنج
دانگ مشرب میشود و آن مشارالیه و چنانست

قریه مانج چهارمزرعه دارد موسوم بمزرعه پلنکی مزرعه شری مزرعه کونیم آباد مزرعه افشاره جمعیت
ان دو دشت خانوار مالکات آن سیصد و شصت تومان و سرباز چهار نفر ملکی خانبا با خانست مسجد و
عمارت و بانی خوب هم دارد حمام بسیار خوب و دو باب عصارخانه و دو باب بسیار خانبا با خان و انجاسا
است افزوده علی اکبر اوله حضرت امام موسی علیه التحیه و الثناء انجامد فونست چهار دشت قنات دارد
که دو سنگ اسباب است هر دشت قناتی یکی از مزارع مفصله فوق و امیر میبکند

قریه کاکلن یک دشت قنات دارد نیم سنگ آب از ان جاریست هر ساله خوار و بدن دافشان میبرد
میشاورد و اکثر محصول انجا دیم است و قطعه باقی هم دارد جمعیت انجاسی خانوار میباشند آباد کرده حاجی محمد
رضا خانست بانه تومان مالکات دارد یک نفر سرباز میدهد قریه پیر بلوط اب چشمه دارد جمعیت
انجا پنجاه شصت خانوار ملکی محمد مهدی خان و بستکان خانبا خانست حمام و مسجد و عیسی هم دارد اکثر
محصول انجا دیم است صد تومان مالکات بوانی دارد یک نفر سرباز میدهد قریه ارچنک ملکی
خانبا با خان و محمد مهدی پناست از بناهای حاجی محمد رضا خان جزو قراء جدید التقریب است و
با انجا بسته شده است سی خانوار جمعیت دارد محصول انجا جمعیت دیم است چشمه ای هم دارد بقدر
خوارک آب از ان جاریست یک قطعه باغ هم دارد قریه هارو آباد کرده حاجی محمد رضا خان
مالک ملکی خانبا با خان و سرائنک ملکی محمد مهدی پناست قلعه بسیار خوب انجار از بنا عمارت و بانی
باغ حمام خوب است لی میگویند در این و ساله عمارت بکلی خراب انجار با تمام قطع و حمام منهدم
شده جمعیت انجا صد خانوار بود بانه خانوار شده است سی صد خوار و بدن دافشان از خوی رده که گرد
داشته باشند و لغت بنام صد تومان مالکات انجاست و نفر هم سرباز میدهد

قریه سوه جان خرابه بوده حاجی محمد رضا خان آباد نموده حالا ملکی پنجاه دشت از رودخانه زبند
رود هر چه خواهد آب بر میبارد یک چشمه بسیار خوب هم در آن هست و سنگ اسباب دارد از
هر یک صد خوار و بدن دافشان و جمعیت هشتاد خانوار مالکات یکصد و هشتاد تومان اسباب
حمام و عیسی هم دارد قلعه حاجی محمد رضا خان بالای سر بادی بجهت محافظت قریه مزبور ساخته
هوای انجا سحر است بسیار از انجا سیر چشمه و خانه زبند رود چندان مسافتی نیست و با
اب کزن یک کوه فاصله دارد بصد هزار تومان مخارج ممکن است اب کزن را روی آب و خانه
زبند رود انداخت و ملکی دیگر آباد نمود که مثل اصفهان باشد

قریه بارده بسیار خوب جایی بود میگویند خراب شده یک سنگ اب چشمه دارد ملکی و عیسی

نزدک آبادی و ریش سفید معین بن اچا فایند فاسم و آقا محمد اسمعیل است اراضی اچا بقدریست که در هر سال
 پنجاه شصت خرد زمین بدراشتان زراعت میشود یکصد تومان مالیات و چهار نفر سر باز مید
 قره مرغاک مرحوم حاجی محمد رضا خان آباد کرده قلعه حمام بسیار خوب چهار پنج چشمه دارد از هر چشمه
 ابی سالی بسپند خرد بدراشتان زراعت میشود درختی در حوالی قره مرغورده در سر چشمه واقع است معروف
 است به کل آج کوبند اب این چشمه را بعوض مایه به بت پر شدن بشیر بنند پیر میشود به بت ماست
 بشیر بنند ماست بسپند میشود در هر فصل آن درخت سبز و خرم است سر حد بسیار سرد است بز با
 اچامی ابد بلکه اغلب اوقات بز در آنجا هستند ملکی خانبا با خاست یکصد و نود تومان مالیات و دو
 سر باز میدهد پنجاه شصت خانوار جمعیت دارد قریه افانئون قلعه چیه است و از ده خانوار جمعیت
 دارد آباد کرده حاجی محمد رضا خان ابان از چشمه بدراشتان آن هر یک شش هفت خرد مالیات ده
 تومان سر باز یکقر ریش سفیدان خلیل خان و حاجی بابا

قره شیخ چوپان رعیت اچا همه سادات اند اما مزاده و احبابه عظیم سپید بهاء الدین حوالی شیخ چوپان واقع است
 جمعیت شصت خانوار مالیات شصت تومان سر باز سه نفر هر سالی شصت خرد بدراشتان اراضی
 اب چشمه آن دو سنگ میباشد ملکی رعیت است ریش سفیدان و معین بن اچا سپید حسن و سپید عبد الله
 قره بن هزار خانوار جمعیت است ابان چشمه اوقات هر دو باغات بسیار خوب ارد از روخانه زا
 رود مشروب میشود و حمام در آن هست یکی حاجی محمد رضا خان ساخته است و آسیا دارد هشتصد پنجاه
 تومان مالیات است چهارده نفر سر باز میدهد ملکی رعیت میباشد بکوند محال اچا پنجاه و یک خانوار
 رعیت جمعیت دارد سکنه اچا منفرقه شده قریه کلک وسط هارونی و چالشتر واقع است آباد کرده
 حاجی محمد رضا خان چشمه دارد و قلعه اب از آن جار بست محصولش از بیم عملی ابد بدراشتان آن سکا
 بسپند و دوسه خرد مالیات سر باز ندارد جزو هارونی است

قره آق بلال آباد کرده حاجی محمد رضا خان هالامصره حسین قلچان ایلخانی میباشد اراضی آن بقدری
 است که در هر سالی بسپند دوسه خرد بدراشتان زمین دارد جمعیت اچا بسپند و پنج خانوار است
 قره دانان یکصد و بسپند خانوار جمعیت ابان از چشمه و زباده دو سنگ آسیا جار بست حاجی
 محمد رضا خان قلعه ساخته است ملکی رعیت است حاجی محمد رضا خان سه دانک ملکی رعیت جزو است
 هر سالی صد خرد بدراشتان اراضی دارد بسیار جای خوب بسپند آسیا و حمام و مسجد هم دارد دو
 و نود تومان مالیات و چهار نفر سر باز میدهد قریه خوی قلعه چیه است بقدر پنجاه خانوار

رعیت اردملکی افامحمد حسین اصفهانی مشهور بار داشت ابیچشمه یک سنگ را راضی انجام دادیم که
هر سالی پنجاه خردار بن رافشان مالیات انجام داشت تومان سر باز دو نفر حمام و مسجد هم دارد
فریه سوره بنجان آباد کرده حاجی محمد رضا خان حالا ملک حسین فیلی خان انجام داشت ایان چهار سنگ
و از چشمه شالی و نیست خردار بن رافشان است جزئی استجار هم دارد دو شیت نیست تومان مالیات
و چهار نفر سوزیاز میدهد

قریه کرم دره ملک رعیت است اکثر ساداتی چهل خانوار جمعیت انجام است حاجی محمد رضا خان هما
انجام ساخته است ابیچشمه هم از رودخانه زاینده رود استجار و اسپاهم دارد هر سالی نیست
خردار بن رافشان انجام است مالیات انجام پنجاه تومان سر باز یک نفر فریه مار کرده اب از رودخانه زاینده
رود هر سال نیست خردار بن رافشان ان و جزئی استجار هم دران یافت میشود ملک رعیت است حمام
و اسپاهم دارد مالیات بود و شش تومان سر باز دو نفر فریه هوو جمعیت انجام هفتاد خانوار ابان
از رودخانه و باغات خوب دارد زراعت انجام غله است هم شلنوک و صیفی هر سال یکصد خردار
بن رافشان راضی دارد مالیات دو شیت هشتاد تومان سر باز چهار نفر اسپا یک باب نصف فریه
مزبوره ملک خانیبا با است نصف ملک رعیت

فریه سوادجان ابان از رودخانه جمعیت ان پنجاه شصت خانوار باغات و استجار هم دارد شلنوک
و غله کاری هر دران میشود هر سالی شصت هفتاد خردار بن رافشان است حمام و اسپاهم دارد مالیات
یکصد سی تومان سر باز سه نفر قدری از فریه مزبوره متعلق یکسان خانیبا با خان با و ملک رعیت است
رئیس سفید معین انجام ملا علی قزیر علی است فریه دشتی ملک رعیت دارای حمام و مسجد و باغات و
اسپا است ابان از رودخانه زاینده رود زراعت انجام غله است هم شلنوک و صیفی کار هم دران میشود
مالیات انجام سی تومان جمعیت سه خانوار سی خردار بن رافشان است جزئی باغات هم دارد

چم چکل ملک حاجی ابوالنضر خالوی خانیبا با خان ابان از رودخانه جمعیت انجام دوازده خانوار است هر سال
سه چهار خردار بن رافشان انجام است چهار تومان مالیات دارد خانیبا با خان اسپائی انجام ساخته است
فریه چم چکل ملک محمد هاجان آب آن از رودخانه زراعت انجام غله است هم شلنوک و صیفی طاهر شپا
خوب حاجی محمد رضا خان انجام ساخته است هر سالی نیست پنج خردار بن رافشان انجام است جمعیت نیست
پنج خانوار رعیت است مالیات فریه مزبوره سی تومان نیست یک نفر سوزیاز میدهد حمام و مسجد رعیت هم
دارد فریه چم زین ملک خانیبا با خان از اب و دهانه مشروب میشود حاجی محمد رضا خان و فریه انجام

ساخنة است جمعيت پانزده خانوار هر سالی نيز ده خروار بذر افشان انجاميابد شد زراعت اين نيز به هم غله است هم شلنوك و صيفي باغات هم دارد

قرية چم خليفه ملكي محمد مهد پخان و خانبا با خان از رودخانه زابنده رود مشرب ميشود بلبست و پنج خانوار جمعيت است و سي خروار هر سالی بذر افشان انجاميابد مسجد و حمامي حاجي محمد رضا خان انجاميابد است اسبها هم دارد زراعت انجاميابد شلنوك و صيفي است جزئي غله كاري ميشود هفتاد تومان ماليات اين قرية است چار بسيا اعظمي دارد كه فربس است و دره و فطر درخت چار است هيچ جاي چين درخت چاري پاك نشده است كالامرعه است بدون ماليات زاب رودخانه زابنده رود مشرب ميشود سالی دوسه خروار بذر افشان و چهار خانوار رعيت دارد ملكي افاعبدالحمد است

كاكاملكي خانبا با خان است از رودخانه زابنده رود مشرب ميشود شلنوك و غله زرع ميشود سالی دوازده خروار بذر افشان است هيچ خانوار رعيت ده تومان ماليات بگيرد سربازدار حاجي حاجي محمد رضا خان ساخته است قرية چم عالي كبر ملكي افاحسين علي از كسان خانبا با خان است ابان از رودخانه زابنده رود قطعه محضري دارد زراعت ان شلنوك و باغات جزئي و جمعيت آن شش خانوار ماليات بلبست پنج تومان سرباز نصف نفر است پل معروف فيرماخان دو چشمه است پايه ميان از كوه و سنگ است كه تراشيد شده روي ان اطرافي زده اند اب رودخانه زابنده رود هيك نام طفا اب غير تمام از اين دو چشمه رد ميشود پل بسيا معبري است نمان خان شخص رعيتي بوده است اهل قرية سامان چهار محال تجينا پانصد شش تومان اخراجات پل معروف نموده است فتي پل يزر بود خراب شده و راه عبور مردم در بين و فوافل مسدود كرده حاجي محمد رضا خان پل را تعمير كرده حالا مردم بفرغت و سهولت و اسودكي عبور و مرور ميمايند

قرية كامكش ملكي رعيت است چهل پنجاه خروار بذر افشان است ابان از چشمه و رودخانه باغات هم دارد زراعت انجاميابد هم شلنوك و داراي اشجار بسيار و حمام و اسبها ماليات پنجاه و هشت تومان سرباز دو نفر قرية ايلبيكي ملكي افاحسين و افاعباس ماليات انجاميابد چهل تومان ابان رودخانه زابنده رود زراعت شلنوك كاري و غله و صيفي چيما اب هم دارد جمعيت پانزده خانوار هر سالی ده خروار بذر افشان است سرباز بگيرد بادي حاجي محمد رضا خان كاروان از اجير ساخته است قرية سامان سبصد خانوار جمعيت دارد ملكي رعيت داراي باغات بسيا و هفتاد مزرعه دارد ابان هم از چشمه هم از فسات از رودخانه زابنده رود مشرب ميشود

هر سالی دو بیت خروار بذر افشان انجام است مالیات آنجا پانصد و ده تومان است نه نفر سرباز دارد
 سه عام در این شهر است که یکی از آنها حاجی محمد رضا خان ساخته اکنون هم میگویند مالکین آنجا مسجد بسیار
 خوبی بنا کرده اند سه اسپه دار و جنابان ملا محمد علی پیش نماز فرزند مزبوره است قناتی در زمانه شریف
 بلوچ میگوید اگر فغان مزبور زن نداشته باشد آتش خشک میشود با این معنی که زنی با اسم فغان باید عقد کرد
 و آن زن شوهر دیگر نباید داشته باشد و اقلاماهی یک دفعه تا بستان و زمستان زن برهنه شود و در آتش
 فرودد اگر این کار را کردند همیشه این فغان برای فغان معین و عقد نکند آتش خشک
 میشود مرتبه شوراب ملکی رعیت است ابان از چشمه و بقدر یکسنگ هر سال سی خروار بذر افشان
 است جمعیت سی خانوار جزئی باغات و اشجار هم دارد زراعت غله و صیفی دارای حمام و قلعه و اسپه مالیات
 آن سی و شش تومان و سرباز یک نفر

فرزند پسر کشتن ملکی خان با خان ابان از رودخانه زراعتان شلنو ک کاری و دوازده خروار بذر
 افشان است مالیات ده تومان مسجد و حمام از خان با خان ساخته چم پاری ملکی خان با خان ابان
 آن از رودخانه و مالیات آن سه تومان زراعتان شلنو ک کاری اشجار در کنار آنها بسیار دارد سه
 خروار بذر افشان انجام آبادی و قلعه ندارد مرتبه چرمهنی ملکی آقا نصر الله و آقا محمد حسن و آقا عبد
 آقا نصر الله و آقا عبد الله مخصوص خودشان قلعه بسیار خوب عمارتها عالی را با بساخته اند رعیت قلعه
 جلگانه دارند دارای باغات بسیار خوب فغان و در شنه و سنک اسپه هر سالی پنجاه خروار بذر افشان
 است شصت هفتاد خانوار رعیت دارد یکصد و نود و پنج تومان مالیات میدهد سرباز سه نفر سلطان
 یک نفر و باب حمام و یک اسپه دارد

سورچه علیا و سفلی و باغ آباد و شریف آباد چهار مرتبه است در دامن کوه فیه فرخ واقع است در حوال
 چرمهنی بیست و چهار تومان مالیات است و نفر سرباز دارد ملکی رعیت است چهار قلعه دارد و سی خانوار
 جمعیت سی خروار هر سالی بذر افشان انجام است زراعتان شلوی و صیفی هر دو با فغان

مرتبه فیه فرخ دور شنه فغان دارد چهار سنک اسپه ابان است دارای سه اسپه میباشند و سه حمام
 مرحوم حاجی محمد رضا خان انجام قلعه بسیار خوبی ساخته است ملکی محمد مهدی خان و رعیت است عمار
 بسیار خوب را با با محمد مهدی خان انجام بنا کرده هر سالی بقدر دو بیت خروار بذر افشان انجام است علاوه
 بر باغات خوب هم دارد جمعیت پانصد خانوار مالیات هشتصد تومان دوازده دکان و بازار دارد و چها
 باب عصارخانه عالم و پیش نماز انجام با عبد الوهاب است که خدای معین مرزا حسین کرده نه مشهور بخ

میان لجان و چهار محال است عبور و مرور از آنجا خیلی صعب و دشوار بوده حاجی محمد رضا خان بخارج
زیادی نموده منک تراشی کرده حال آنکه او هم بطور سهولت میتواند عبور نماید بنا بر اینها بکفر سرگرد
است شهرک ملکی رعینا است و پست خانوار رعینا پنج پاشا شد از چشمه در سنک اسپا اب اردعایا
پانصد و شصت تومان سر باز هشت نفر هر سالی یکصد و پنجاه خر و در بن رافشان انجاست جمعی حفظ الله و
علخان که خدا و معین انجاست و فرقه احد آباد خالصه دیوان اعلی جمعیت انجاست و شناد خانوار بود
حالا میگویند می دوسه خانوار است اب از چشمه و روز خانه هر دو دارد رعینا انجاست و ارامنه اند و زراعت
و جزئی صنایع هر سالی چهل خر و در بن رافشان انجاست مالیات پانصد و چهار تومان سر باز ندارد فاعه و
کلپسا حاجی محمد رضا خان انجاست ساخته خانبا با خان هم تمامی بجهت ارامنه ساخته

قره قشچان اب از چشمه بقدر یکسنگ نصف چهار پست ملکی رعینا است چهار صد خانوار جمعیت دارد
دامنه کوه جهان بین از کوهها معروفه است افع شده کوه مر بور کجا و کلهای بسیار خوب دارد و لای
جای خوب است هیچوقت برف کوه تمام نمیشود هر سالی بقدر صد خر و در بن رافشان انجاست ده دوازده
بابه کان از هر صنف سرباب عصار خانه یکجا بجام پنا اسپا و هشتصد و هفتاد تومان مالیات
چهارده نفر سر باز دارد فرقه شمس آباد ملکی افانصر الله و افا عبد الله چرمهینی است چهل خانوار جمعیت
افانسان از رودخانه و هر سالی شصت خر و در بن رافشان انجاست چشمه در عوالی انجاد و دامنه
کوه جهان بین واقع است که اسمش وقت و ساعت میباشد چشمه ملحد معینه ندارد بوقت چهار ماه
متصل اب از ان چشمه چار پست بکوفت در روز چهار دفعه اب چشمه بند می آید و بکلی چشمه خشک
بعد بیک ساعت فاصله اب جاری میشود و وقت معینه ندارد با بنوا سطر چشمه وقت و ساعت میگویند
انجار و هیچکس از مردم انجا ستر این مطلب را نفهمیده است مالیات یکصد و هفتاد تومان سر باز
چهار نفر حمام و اسپا هم دارد فرقه طافانک ملکی خانبا با خاست سالی پنجاه خر و در بن رافشان
ایقتر است یکسنگ اب از چشمه اب و در خانه هم دارد یکصد خانوار جمعیت انجاست مسجد و اسپا هم دارد
عمارث اربابی خوبی هم خانبا انجان ساخته است حاجی محمد رضا خان هم حمام خوبی بنا کرده یکصد و
هشتاد و سه تومان مالیات و چهار نفر سر باز میدهد

فرقه سپرک ملکی افانصر الله و افا عبد الله چرمهینی رعینا انجاست ارامنه اند کلپسانی اربابان سپرک بجهت
ارامنه ساخته اند که انجا عبادت میکنند پنجاه خانوار جمعیت انجاست چهل خر و در هر سالی بن رافشان
سپرک است اب از چشمه بقدر دوسنگ دارد مالیات دویست و بیست و دو تومان سر باز چهار نفر

قلعه اربابی خوبی هم ساخته شده است قریه وردبجان و فغانستان بان سه سنگ توپها
 صفت و وفات کرده اند و لیکن با خود شافست مالیات هم ندارد سالی صد عزوار بد را فغانستان
 مرز کاو و آتش از چشمه و جمعیت هفت خانوار سه عزوار بد را فغانستان مالیات سه تومان
 مالیات بیست تومان جمعیت و زده خانوار ارباز و رودخانه زاینده رود قریه چوان
 مالیات از بیست تومان جمعیت ارباز بیست خانوار هر سالی هشت عزوار بد را فغانستان ارباز بیست
 سبب دارد ارباز از چشمه و رودخانه زاینده رود و حمام ارباز حاجی محمد رضا خان ساخته است
 شوکتستان مرز ارباز و هفتبجان قریه علی آباد شور و بومی در حوالی ده گره خاکش شور
 ارباز دارد مالیات ارباز شصت و دو تومان جمعیت و زده خانوار بد را فغانستان هر سالی دوازده
 عزوار قلعه مختصری دارد

ناحیه کجدار

حدودان از فراز دبل است شمالی بزرگ جنوبی بکندمان مغرب نشکوه بجناری شرقی بلجان
 قریه خراجی خالصه دیوان اعلی صد خانوار جمعیت دارد ارباز رودخانه کجدار هر سالی پنجاه شصت
 عزوار است این قریه است مالیات ارباز و بیست و بیست و پنج تومان سرباز چهار نفر حاجی محمد رضا خان
 حاکم ارباز ساخته حاجی فاخان و ملا عباس که خدا و معشرین ارباز هستند قریه کلانک سرکوه
 واقع است ارباز از چشمه اودم از رودخانه خالصه دیوان اعلی است سی خانوار جمعیت دارد یکصد
 تومان مالیات و دو نفر سرباز میبدهد جزئی ارباز هم دارد حاجی محمد رضا خان حاکم ارباز ساخته
 قریه دسنا خالصه دیوان اعلی یکصد و بیست خانوار جمعیت است صد عزوار بد را فغانستان دارد ارباز از رودخانه
 شصت و بیست و پنج تومان مالیات و هشت نفر سرباز میبدهد مسجد و حمام و اسپاهم دارد
 قریه نشینرملکی خابنا باخان پنجاه شصت خانوار جمعیت است حمام و اسپاه حاجی محمد رضا خان ارباز ساخته
 ارباز از رودخانه مالیات و بیست و هفتاد و پنج تومان چهل عزوار هر سالی بد را فغانستان این قریه است
 سه نفر قریه شلار خالصه دیوان اعلی هشتاد خانوار جمعیت است هر سالی صد عزوار بد را فغانستان
 دارد از دامت کوه ارباز میبند و برون میاید که دریا میگویند پنج شش سنگ اسپا ارباز ارباز جاری میگرد
 دهان حول و حوش را مشرب و بهینا پدا صطری دارد که ارباز جامع است و ارباز را کسی نمیداند چه در
 چهار صد تومان مالیات و چهار نفر سرباز میبدهد حمام و مسجد و عینی هم دارد جمعیت ارباز حاجی
 محمد رضا خان جمع اوری نموده است

قرنه کمر و به خالصه پوان اعلیٰ پنجاه شصت خانوار جمعیت است هر سالی صد خر و دوازده رافشان انجام است
 غله و مالیات یکصد هفتاد پنج تومان سر یازد و نفر مسجد حمام و بچا هم دارد و خوب است
 قرنه پسر کشنیر با یکان قلعه اجری مرحوم حاجی محمد رضا خان انجام ساخته است و داندان ملکه محمد همدان پنجاه
 داندان ملکی رعیت است حمام و مسجد و اسپاهم دارد و دارای ورشته فانی میباشد یکسک اسپا آید ارداز
 و دو خانه یکار هم آب بر میدارند جمعیت شصت خانوار هر سالی پنجاه شصت خر و دوازده رافشان انجام است حاجی محمد
 که حاکم انجام در مغرب حساب است یکصد و نود تومان مالیات دارد قرنه کشنیر کان ملکی خانبابا خان و محمد
 مهد بخان است هر یک سه داندان دارند قلعه اجری بسیار خوب حاجی محمد رضا خان انجام ساخته است و در آباد
 در قلعه ساخته شده است رعیت انجام بعضی را منبر برخی سلمان را منبر و در کلبه مشغول طاعت و مسلمانان در مسجد
 مشغول عبادت مالیات انجام یکصد بیست و نه داندان کشنیر کان لاجان و منبری و موسی آباد چهار نفر در
 از آب و دو خانه مشروب میشود هر سال پنجاه خر و دوازده رافشان اینمزارع است سر یازد نفر
 قرنه کرکان معروف بقلعه سلیم هفت شصت خانوار جمعیت دارد ابان از دو خانه یکار مالیات شصت و پنج
 سی خر و دوازده رافشان انجام است سر یازد آن یک نفر اشجار هم دارد قرنه درک هفتاد خانوار جمعیت
 دارد ابان از دو خانه یکار هم دارد هر یک هفتاد خر و دوازده رافشان انجام است بول و لاد و ملا ملک
 عسکر مالیات و دین شصت و شصت تومان است سر یازد چهار نفر قرنه در مسجد امامزاده جمعیت ان صد
 خانوار امامزاده علی اکبر برادر حضرت علی موسی الرضا علیه السلام و الشاه انجامد فوشت خانبابا خان
 امامزاده و انعم بنموده و ساخته است و داندان در مسجد ملکی خانبابا خان چهار داندان مشغول بر رعیت است
 سال بقدر صد خر و دوازده رافشان انجام است مسجد هشتاد تومان مالیات شش نفر سر یازد میدهند
 مسجد اسپاهم و اشجار و عصار خانه هم دارد قرنه سول ملکی اولاد مرحوم حاجی محمد صادق کبک
 اصغر و حالا منصرف علی اکبر خان داماد حسینقلی خان انجام است ابان از دو خانه یکار هر چه بخواهد بر میدارد
 جمعیت انجام چهل خانوار است هر یک با دوازده رافشان انجام است و دوازده رافشان انجام است و دوازده رافشان
 یکصد و پانزده تومان سر یازد و نفر میدهد قرنه خیر آباد ملکی خانبابا خان و محمد مهد بخان
 ابان از فانی سی خانوار جمعیت دارد ده دوازده خر و دوازده رافشان انجام است پانزده تومان
 دارد قلعه و مسجد حمام اشجار حاجی محمد رضا خان ساخته است قرنه دهنو قدری ملکی رعیت
 قدری مشغول بعلی اکبر خان ابان از دو خانه یکار بر میدارد در یاهم از خود دارد حضرت امامزاده عبدالله
 اولاد امام موسی کاظم سلام الله علیه انجامد فوشت هوه رافشان انجام است و دوازده رافشان دارد

جمعیت پنجاه شصت خانوار یکصد پنجاه تومان مالیات سه نفر سر باز میدهند مسجد و مسجدها و آب و
چمن بسیار خوب هم دارد سرای چهار نفر غرابی آبادی ندارد جز و شکر را است این از چشمه پنجم
سنگ اسپا مالیات اجناس برده تومان

ناحیه مریخ

در هر که واقع است اطرافش از هر سمت کوه است چینی سوا این دشت هشت می چمن کران پنجاه یک
زمین است حد و دناچه مریخ از اینها را است خوب بلوک کبار شرق برار غربی پنجاهی شمالی یزید
تمام این بلوک مخرب و بر بوده است حاجی محمد رضا خان آباد کرده هر جا حمام و مسجد و قلعه و آب است
و از اطراف رعیت جمع کرده آوردیم هیچ سکنی داد و دینست نفر نوکر مخصوصا مواجب میداد که این بلوک را
محافظت و محارست نمایند بعد از حاجی محمد رضا خان خانبا با هم همین حالت را داشت این اوقات در حکومت
آنها نیست کویند خلی خرابی هر سائده است فرقه بابا چیدر چندین مالک اشتر در اینجا مملو
اکثر رعیتا اجاسا دانند از چشمه مشرب و پیشو جمعیت هفتاد خانوار دارد هر سالی شصت غراب و بذر
افشان اجاسا مالیات یکصد و هفتاد تومان سر باز د و نفر حمام و مسجد و اسپاهم دارد ملکی رعیت است
قریه قلا آباد ملکی رعیت است جمعیت شصت خانوار از چشمه یکسنگ اسپا مخصوصا غله است از چشمه پنجم مالیات
از یکصد هفتاد و هشت تومان است چهار نفر سر باز میدهند مسجد حمام رعیتی و اسپاهم دارد
عسلی یاد ملکی خانبا با خان قلعه حمام و اسپا حاجی محمد رضا خان در اینجا ساخته است سی چهل خانوار جمعیت
اجاسا هر یک پنجاه غراب و بذر افشان عسلی آباد است مالیات دوشین سی تومان سر باز د و نفر میدهند
قریه کوجان پنجاه خانوار جمعیت دارد ملکی رعیت است اجاسا از چشمه سراب فریبک اسپا در دامنه کوهی واقع
است غاری دارد معروف با شکفت سپید عسلی سر نه غار را کسی ندیده و نمیدانند ناد و سه هزار قدم بلکه
ز یاد تراشع چراغ در غار رفته اند یکشنبه روز هم رفته اند چیزی نفهمیده اند و سوا از نیش بار و شکر
چراغ ابی دیده شده قد را هم معلوم نیست چه قدر است هر خواسته اند با چوب هم معلوم نمایند اجاسا
اب دارد چوبیانه های این سید و عفش معلوم نشده مالیات فریه کوجان دوشین هشتاد تومان است
فریه فارسان قلعه حاجی محمد رضا خان در اینجا ساخته است و دنگ ملکی خانبا با خان و چهار دان
از رعیت است دوشین خانوار جمعیت دارد سالی یکصد و پنجاه غراب و بذر افشان راضی اجاسا شصت
پنجاه تومان مالیات و هشت نفر سر باز میدهند با زر و خانه و چشمه هر دارد

کران حاجی محمد رضا خان سرته قلعه ساخته چهل خانوار رعیت دارد پنجاه شصت غراب و بذر افشا

اراضی انجاست مالیات دویشت نومان سرباز سه نفر اب از چشمه و سنک اسپا حام و اسپا خانابا
 خان ساخته است قرنه ده چشمه دامنه واقع است چشمه از کوه در می آید پناه سنک اسپا اب
 دارد بلکه هنگام طغیان صد سنک اسپا اب از چشمه بیرون می آید سه اسپا جلوان اب ساخته اند
 یکی موسویه پلنگ یکی بنهنگ یکی بازدها سه دانک از ده چشمه سه دانک از اسپاها ملکی ابتیاعی خانابا
 خان و سه دانک منعلق بر عینا است حال در نظر قاپلان پنجار پست هر سال زیاده از دویشت خزار
 اراضی بندرافشان انجاست یکصد و پنجاه خانوار جمعیت چهار صد و هفتاد نومان مالیات شش نفر
 سرباز دارد حام و مسجد رعیتی هم در آن هست قرنه کوشه دامنه کوه واقع است بقدر چهل خانوار
 جمعیت دارد سالی پنجاه خزار بندرافشان اراضی است یکصد و پنجاه نومان مالیات و دویشت سرباز می
 اما مراده در انجامد فوشت نر است تا امر و زمر در آن بقعه زفته است بلکه مرد انجا برود صدمه
 بخورد بلکه گویند اگر زن آتش هم برود که بدست حمله باشد منفعتی در اعضا آن طفل هم میرسد
 قرنه پرومجان یکصد و بیست خانوار جمعیت ارداب و دخانه از میان سنک بیرون می آید هر سالی بقدر صد
 خزار بندرافشان اراضی انجاست سیصد و شصت نومان سرباز چهار نفر حام و اسپا هم دارد ملکی
 رعینا است قرنه چلیچیکدانسا ابتیاعی حاجی محمد رضا خان ملکی خانبا انجاست اب و دخانه و چشمه هر روز
 جمعیت یکصد و بیست خانوار بندرافشان هر سالی بقدر یکصد و بیست خزار چهار صد نومان مالیات شش نفر
 سرباز می دهد حام و سه بابا اسپا هم دارد قرنه راست آب ملکی رعیت سی خانوار جمعیت آتسا چشمه
 بنسنگ اسپا هر سالی سه خزار بندرافشان اراضی انجاست مالیات یکصد و بیست نومان
 قرنه جوشقان خراب بوده حاجی محمد رضا خان آباد کرده محالاد و بیست و پنج کا و عوامل زراعت در انجامد
 سیصد و چهار صد خانوار جمعیت دارد سالی زیاده از سیصد خزار بندرافشان انجاست نراعت آن غله
 مالیات شصت و هشتاد نومان سرباز چهار ده نفر و حام و چهار اسپا دارد

ناچه کندان

ناچه کندان حد و دان از فراز تفصیل است شمالی بزرج جنوبی بخاک شیراز شرقی به مرز غریب بخوار و شیکو
 قرنه کندان صد خانوار جمعیت دارد قلعه مرحوم حاجی محمد رضا خان انجا ساخته است چنان کندان چنان سلطان
 است معروف و سعت چنان بکفر است هوای انجا سرد است سردخانه ها و شیراز خوانسار و کلیا بکا
 می باشد از چشمه دامنه کوه بقدر دویشت و سنک اما مراده دارد معروف بمادر و دختر اراضی انجا با نراعت
 صد خزار بندرافشان دارد مالیات انجا چهار صد و پنجاه نومان سرباز شش نفر کوهی در حوالی کندان

هست که از کوهها معروفند بناست از این کوه مینامند از نفاخ کوه از سایر کوهها زباد تراست کوه
بسیار عظمی است هیچ جامشرف بر آن کوه نیست پیاده با با فاطر باید و کوه رفت هر کوه فریب
یکفرسخ مسطح است و کوه دریاچه است بفرسخ دوری آن دریاچه است همیشه عملوا ز آب میباشد
معلوم نیست آب از خودش زایش میکند یا آب برف و بارانست همچو قشایانجا که ز باد نمیشود بسیار
اب لالی دارد که از بسیار مصافی مایل بسری است

قلعه حاجی آباد معروف بمحور و خرابه بوده حاجی محمد رضا خان آباد کرده و قلعه اجری ساخته است حالا
اوا منه سکنی دارند ملکی خانبابا خان و محمد مهدیخان بواکنون حسینقلی خان الیخانی منصرف است و رشنه
فناث دارد بقدر یکسنگ اسپا باهاست هر سال بقدر چهل خروار بدزدان افغان اراضی است جمیع چهل
خانوار رعیت امانه کلیسام دارند زراعت غله مالباث هفده نومانست فریه ربواسجان قلعه
دارد محمودخان جلخانبابا خان ساخته حالا ملکی خانبابا خااست زراعت غله مالباث دویست و ده نومان
جمیع چهل خانوار ابان از فناث و یکسنگ اسپا رعیت انجا ارمی است

فریه سفیدشت ملکی رعیت مالباث یکصد نومان ببول نهر الله خان امین الدوله اصفهانی است
چنین بسیار خوب دارد اب فناث و رشنه مسجد و حمام و اسپاهم دارد قلعه هم خانبابا خان انجا ساخته
فریه بروجن ملکی رعیت حالا قدری از آن فریه را حسینقلی خان خرباری کرده و کلیه ببول مشار
الیه است جمیع هزار خانوار دکان و بازار و کسبه زیاد دارد بسیار جای خوبی است مسجد و حمام
خوب و ان هست اب فناث سه شنه بقدر چهار سنگ اسپا زراعت غله رعایای انجا هم معبر و باد و
مالباث هفده سی نومان و سر یازد و از د نفر میدهد هر سال دویست خروار بدزدان افغان دارد

چهار خوریته اینست از سنگ و خاک میان چین واقع است سه فرسخی کنده مان است و تپه حسینقلی
الیخانی قلعه بسیار معبر و عمارتها عالی ساخته و ده چین زیاده از یکفرسخ است احشام الوار و چناری
ابا و چشمه دارد جای بسیار باصفای خوبست بلاد اجری و دین خانوار جمیع اورد یکفرسخ است اما
آب از دو خانه و فناث هر دو دارد اصطر و جاتی دارد معروفست به پیغام هر شیت سبیل اشمار زیاده از
یک کمر و مار انجا جمع میشود و وی هم میریزند تپه عظمی از مار در است میشود صبح منصرف میشود و هر یک با
خود میریزند و روزی از آنها ظاهر نیست اینست هم یکسایر ساکنند کسی هم بانها کاری ندارد

بلوکی که جزو کنده مان و منبرج است مالباث شش یازد و بد جمع است همه ملکی رعیت است نه سر
دارد دوازده مالباث چهل و نهم و شش و شش هزار و چهار نفر تفصیل ذیل است

جاء

(اردل هشتاد خانوار) (نافون دویست خانوار) (کاخ صد و پنجاه خانوار) (روصد و ده خانوار)
 (چهار صد و بیست خانوار) (بلایجی و بیست پنجاه خانوار) (دشتک هشتاد خانوار) (رستمی هشتاد
 خانوار) (جسدان شصت خانوار) (دهوشخت خانوار) (دو پولون شصت خانوار) (بشنه و بیست پنجاه
 خانوار) (کل اسپد چهل خانوار) (ده سوخته پنجاه خانوار) (دورک علیا پنجاه خانوار) (دورک سفلی
 چهل خانوار) (دجکون چهل خانوار) (آدرکون صد و هشتاد خانوار) (دسکر هشتاد خانوار) (مرک
 پنجاه خانوار) (جعیو شصت خانوار) (ده بیل شصت خانوار) (مدان چهل خانوار) (سنگ چهل هشتاد خانوار)
 (خوانون جلب چهل خانوار) (الاه کوه شصت خانوار) (شیخ محمود سی خانوار) (باغ شیمان بیست و چهار خانوار)
 (اشکفتا چهل خانوار) (دما بیست خانوار) (هارماسی خانوار) (خوسنان سی خانوار) (سروکون علیا چهل خانوار)
 (سروکون سفلی سی خانوار) (مسیح خانوار) (لوزک سی خانوار) (کلی بیست هشتاد خانوار) (قلعه بابا کان
 خانوار) (موجر کون هشتاد خانوار) (بیکر سی خانوار) (کرده بیست سی خانوار) (کرک پنجاه خانوار) (کرک
 سفلی چهل خانوار) (چماخور (بازفت

منار

(کک علیا) (کک سفلی) (هفت چشم) (سلاکون) (چشم سفید) (آق بلایجی)

سواخ متعلق بحال

خصوصیت اول علم در آنجا بختیاری و کرمانجی و زنده در نوارنج ثبت و ضبط است و محتاج به شرح و بیان
 نیست نیز بلافاصله نثار و گدورت فیابین مشارالیه معلوم و اباباطار و آگاه می باشد و چون
 عرض اطناپ نیست بلکه حوادث و سواخ متعلق به چار بحال است لهذا از تبیین انظار صرف نظر کرده
 بمقتضای میر دایم

بعد از آنکه کرمانجی زنده در ستم هزار و صد و شصت چهار باسی هزار فسون که از کرمانشاهان و همدان
 و ملایر و از الوار و غیره جمع آورده نموده بود از پری مسموم شجر اصفهان و هفتابله با علم در آنجا کرد و بعد از آن
 خان نیز از شی از اسمعیل میرزا نامی را از احفاد صفویه که او را شاه خوانده بود با خود برداشته بطرف
 اصفهان و متعلق کرمانجی میراند در بلو چار بحال نادر فریقین شده جماعت بختیاری و سیپا علم در آنجا
 منهرم شدند و خود او بطرف خوزستان فرار نمود کرمانجی شاه طفل را با خود باصفهان آورد و بخت
 نشانید و لقب کبک الدوله یافت

بعد از فتوحات اذربایجان خبر طغیان زکچان زنده برادر کریمچان در اصفهان مسموم مغرورانه کردید
 اینچرا اینهمان داشته شمشیر صفهان را ند بعد از ورود بکاشان زکچان از نزدیک شدن عساکر کریمچان
 مطلع شده بزبان اصفهان و عیال کریمچان را کوچانیده بطرف بخساری رفت کریمچان بعد از ورود
 باصفهان و اطلاع از کاه حال برادر را غافل نمود و در چمن کندمان چارچال اردو زد شب
 سرگذشت فتحعلی خان نامی که در ایام دولت کریمچان از طرف زادخان افغان او را غافل نموده و در
 پورت باور سپیده و کریمچان را مجبور نموده بود که بجهت سبکی در فرار طفل شیرخواره خود را بانوک
 نتره از بیل مادر در برده باب انداخته بود بخاطر او امداد از ثانی فتحعلی خان در اردو بود و او را خوا
 نفیسل را پاد آور او کرد بعد حکم قتل او را صادر کرد

چهارمکان از دهات متعلقه بکوه هره شیراز است

چهارمردان اسم یکی از محلات دارالامان قم است

چارموران جزو کوه کبلو به است

چارو اسم کوهی است طولانی که وصل بخجستان و بلوک زرنده میباشد طول این کوه یازده
 فرسخ است از طرف غرب منتهی میشود بکوه مخروطی کوچکی که موسوم به واجاف داغی است و برودخانه شور
 از سمت مشرق وصل میشود بکوهی که معروفست به پشکی و بفر به ارباب خالصه و باط حجب که از بناهای
 شاه عباس است عرض کوه جار و باخلافت بعضی جاهاد و فرسخ و در برخی اماکن چهار فرسخ میباشد
 طرف شمال کوه از رودخانه شور که گذشتی بطرف مغرب و لا امانزاده ایست موسوم بامانزاده صالح
 و مشهور بامانزاده پلنگ آباد بعد از آن بفاصله سه فرسخ باز امانزاده ایست معروف بامانزاده پاز از اینجا
 میرسد بقصبه اشهد که در دامنه واقع است ده پانزده زرع از مزراع اشهد در خود اینکوه است
 با پنجاهی که هر هاجمه ایست و ای دارد آبادی کرده اند در طرف جنوب از رودخانه شور که میکند و بفر
 دوسه پارچه از دهات زرنده در دامنه اینکوه است بیکر چندان آبادی ندارد در وسط کوه
 که در اینجا مایل جنوب فرجه ایست معروف به اپیک و این راه طرف جنوب کوه معبر ایلات سنانلو و بغداد
 که در وقت رفتن به بیلاق و مراجهت فشان از اینراه عبور و مرور میکنند و در بعضی مواضع
 از ایلات بغدادی فشان در طر ایلات ساخته اند که زمستان در اینجا اقامت دارند و در کوه جار و
 از جنس شکار یک و تپه و یاد و فوج و پیش و ارغالی هست در دامنه کوه مخصوص در طرف شمال و خاصه
 در فصل پائیز آهوی محساب شمار دیده میشود در بعضی جاهای رخت جنگلی یافت میشود از قرار

نفرهای دهات در ایام خاقان خلدایان فخری شاه طاب الله شراه اجاها جکل خلی عظمی شده
بر در ایام چون ایلات خلی هر یک و فروخته اند حالا که شده است آب کوه جارو چون که استمارهای بسیار
بزرگ قنار دارد و همین هفت متره دین باید هنگام عبور خلی اجنایط و ملا خطه داشته باشند

جاروک از مزارع فریه باغبان کرمان است

جاری اباد فریه این انواع بلوک بیضا طول این بلوک از مشرق به مغرب پاده از ده فرسخ
و عرض آن شش فرسخ میباشد آبش از چشمه فئات در قلم نو که از این بلوک گرفته میشود و در
میداده اند مساحت آن هفتاد و پنج شش حمام در این بلوک است

چارلیک ناحیه این طایفه هرات و بلخ

جاسب ولایتی است در فغان و در ایلاتهای بسیار سرد و در این زمان از مضافات
و حکومتان جزو حکومت این شهر میباشد و در میان دره واقع شده چهار طرف آن کوهسار است
جنوب آن ولایت بلخان و شمال آن فریه که بجان از دهات قم مشرق آن محد و بکو هسار دارد ها
و مغرب آن مندی بجمال را و پنج میشود عرض دره که جاسب در آن واقع است نیم فرسخ و طول یک فرسخ نیم
است کوهی جاسب بناهای یکی از امرای عسکرته های دخترین بر آن بنیاد شده و به نام میباشد و این
امیر در نزاع و دلچایان و دهات پشتکدار حکومت داشته و در آن خود بنای محکم گذاشته که از جمله است
که برود خانه آبار تم شبیه طری برای نداشت و در آن جاری ساخته و این سد پنج ذرع عرض و شش ذرع
طول و چهار ده ذرع ارتفاع دارد سنگها که بر یک سفید که هر یک ده کمره مضروب میباشد پس اندازه
تراشیده و با سار و بکار برده و سد چنان مستحکم است که در این مدت تمام یکی از سنگهای منفرجه
است در کنار سد شش کلونی از سنگ بر یک که بقدر سی سنگ بازان میکند از خصایص آن سنگ که
آنکه هر چیزی را بالای آن بیندازند از طرف پائین قطعه قطعه میشوند و هرگز خنجاخ نیفتاده
است باز از بناهای امیر مزبور انشکده است که دو فرسخی نیم در کوه معروف با ش کوه ساخته این
انشکده بوضع چهار صفت میباشد و در این زمان پایه ها آن بر فراز است در آن سنگهای عرض طول
بکار برده اند که هر قطعه سنگ یک ذرع و نیم عرض و سه ذرع طول دارد و دوازده کمره کلفتی هر یک
سنگست در این زمان که خراب میباشد چهار صفت از آن سنگها بر وی هم نصب است و استوار است از کنار
انشکده چشمه ای جاریست که از آن آب نراعت میباشد هوای خوب و مرغی دلکش دارد که مثل بچند
خانوار خنیا ریش واقع در اصل انشکوه نرین پاده خانوار خنیا ری برای نراعت و انجام تر اند

بالجمله امیر مذکور در ایام حکومت خود در این نواحی جاسب را محل اسبها خود قرار داده و مجتهد لطافت
و خوبی هوا و غذای بسیار نایب و آسایشنا این مکان را بسلامت و اقامتگاه خود قرار داده و این محل را جای اسب
انداز کثرت استعمال جای اسب است شده است برودت هوای جاسب بدو جبر است که در اول فوس
بسیار و شدت برف راه عبور و مرور را از آنجا مسدود و نا بعد از عبور همین طور آمد و شده فقطوع است
هفت فرس در این دره میباشد که شرح هر یک بیاورد عموماً دهات جاسب بکنار و رشوه خوار است
کار و زراعتی که قابل باشد ندارد زمینها را با بیل بعل میآورند و اکثر سالها بواسطه کثرت برف حاصل
نشود اینجاست که در حوث باید بر بخت خاک کثرت برف را از روی زراعت بردارند آبهای فراء از دره
کوهستان است که داخل در خانه وسط شده هر قریه از آن بقدر کفاف بر میدارند و فاضل آن از سوراخ کوه
که در پائین دهات جاسب خارج شده از کنار دلچان عبور کرده داخل در خانه آبار میشود و هر قریه دوا
و سه قنات دارند که در سالهای خشک آب آنها را بکار میبرند و این فنون هر یک از ده پشته الی پشته
پشته بیشتر ندارد شکار کوهی و یک و نیم و در این ناحیه بسیار است و کوهستان اینجا بلند بسیار دیده شده
است و گاهی موثر است و رحمت مردم شده سکنا این دهات اکثر سادات صبیح القسب اهل صلاح میباشد
از محدثین چنین مسموع شده که بموجب حادث بنوی صلی الله علیه و آله اصحاب حضرت صاحب الامر علی السلام
فرجه که سبیل مسجود شده میباشد هفت نفر از آنها از فرای سبیل جاسب اند و از هیچ بلد معظی باین عدد
و شماره انحضرت را پاری کنند بنسبت اهل جاسب کثرت علمائی که دارند هر چه مشغول رغبتی هستند
در جای خود مسند اما ساکن و مابقی در فصل زمستان در قم و کاشان و طهران کسب حلوانی مشغول
و حلوان را خوب بسیارند گویند بواسطه انجرفه و آثار صرف حلوان اکثر مردم جاسب کچل میباشد
اشخاص هور که بکار خدمت نظامی بایند دارند چنانکه مردم هفت فرس جاسب که جمعی پادی دارند
بواسطه شراکتی که در مرغ با و انجی دارند هر وقت اختلاف در میان پیدا شود هرگز از عهد اهل این
دهکده بیرون نمی آیند و اگر احیاناً کسی ظهور و جلادنی داشته باشد پیران کار دیده او را بنصایح بزرگان
حالت و صفت غریب بنمایند با جوانان براه علم میفرستند و بپند در زمان خاندان خاندان فخر علی شاه
مغفور پیر مختار نامی از سادات براه جلادنی و بعضی اعمال دیوانی را به عهد گرفت و بعضی لطایف الجمل
صاحب پایه و اعتبار گشت مردم از او منادی شده بودند و اگر فتنه در کلین تمام نهادند از انوقت الی الان
ذکر پیر مختار در این نواحی مذکور و بدین اسم میباشد بن ناسازگار مانند گرو منتهی می نمایند

قراء سبیل جاسب

هزارجان

یکی از هفت قریه جاسب در وسط فرای سبعة واقع میباشد این قریه از چهار
 است که از اعلای شهر جاری میگردد بعضی از خانه ها اهالی تر چینه کوچکی دارد که آب آنها نیز قنداب چیا
 چشمه خمر پوره شده قدر کفاف آب هکده من چشما مجموع حاصل میشود هزار جان بسیار با صفا و روح
 زراعت سکه جو و کدو است با غلات هم دارند و اشجار با غلات اکثر کرده و بادام میباشد قنداب قنداق و انکو
 هوای این ساحت قریه با اعتدال است که های از چندان شور است نه سرما را حدی سوام و هوام در
 اینجا یافت نمیشود بابل در اعلی پناهند صیفی کاری ندارد چهل خانوار در هزار جان سکنی دارند و ثلث
 از سکنه سادات میباشد تمام و مسجد و نیکه دارد که از بناهای مرحوم آقا سید حسن ملتفت شاه رضا
 رضوان الله علیه است ذکر حالات آقا سید حسن مرحوم در محل خود بیاید تعداد نفوس این قریه بسیار

دو سینه هشت نفر میباشد

خارن

یکی از فرای سبعة جاسب که معروفترین آن فرای سبعة این قریه کوهستان است زراعت
 بابل میشود از حاصل شتو جو کدو دارد آب از آن از دره کوهستان که کاشت در تابستان قطع
 میشود این نیز از چشمه سار دارد بعلاوه چهار فدان که هر فدانیش هزار ده پشته نیست هوای این قریه سرد
 سرد و باغات آن اغلب مشجر با اشجار گرد و بادام درختها میوه بهاره هم دارد حاصل صیفی در آن بعل
 نمی آید مگر لوبیا و نخود پنبه کاری ندارد جو و نیش در اینجا میکارند و سنواست که سرما عفت میباشد و غلات را
 بر می دارند و در ساطها بیک قدری نودن سرد شود و شروع باریدن نماید علف نیز بر برف می رود انکو هم
 بعل میباشد ولی مخصوص چمن شیره است بکار دیگر نمینورده و هوام و پشته را نیز به نیست مگر در فصل
 تابستان که پیدا میشود بیک پته و و شکار کوه بسیار دارد و از سکنه پنج شش نفر نفی که و اهل شکار
 میباشد جنگل و درم کاری در آن نیست اگر چه هوای آن استند آدم کاری و اود عاقر و ماهی گیری
 عمل آوردن این زراعت دارند نیست که جبال این ناحیه سنگ سخت است باین محل برای درم کاری نیست
 نو که بتوانی بنا و یکصد و پنجاه سکنه را نیز به سکنی دارند تعداد نفوس اهالی این قریه با اصد نفر میباشد

کرکمان

یکی از فرای سبعة جاسب در دامن کوهستان پرنه واقع است این قریه بسیار قریه فرای جاسب
 میباشد تابستان این قریه بسیار شدادی ندارد و نیز دی این فصل در اینجا منقعه میشود میوه ها بهاره آن
 در فصل پاییز بعل میباشد در تمام سال زیاده از چهار ماه اشجار اینده که سبز نیست طار در میباید و
 خرفه خزان زود حاصل زمین سکنه خیلی کم است ولی اشجار بسیار دارند گرد و بادام و قنداق و سجد
 در آن بعل می آید سایر میوه جات آن خوب است هوای آن لطیف است آبها کوارا و عذیب سرد و از دها که جا

میشود و برودن آن بدینجه است که کوباینج از اسر کرده اند در قدیم الا بام فنانی داشته که الان
خوابست چشمه آب خوشکوار دارد که ابان بغداد کفایت سکنه قریه میباشد ابان چشمه هاب سر درون
در سالهای که بارش و خشکسالی ابان چشمه کم میشود و زیادی ابان بستان یکی زیادی بارندگی است
مردم این دهکده اکثر ساداتند و بعضی را حرفه و مکتب حلوائیست سرها سکنه جمعی کچل و بچه مو میبندند
حمام و مسجد در این قریه هستند کتب و نهو و شکار کوهی در اینجا زیاد و بیرون از حصار است در کوهها
اینجا پلنگ زیاد دیده میشود و بهمن واسطه شهاب از کوهها نمیتوان عبور و مرور نمود نفری بایستی خانوار
سکنه در این قریه ساکن میباشد و نعلانفوس آنها بطور تقریب با تخفیف و صد و بیست نفر است
وشنگان این قریه مختصرتین قریه سبعة جاس میباشد ابان از درختان و در فصل تابستان چمن
چشمه فنان مختصرتین اردکن ابانها کوار و غلظت مخصوص در بالای قریه چشمه است که دور و اطراف
درخت بید و صنوبر و چارغرس نموده اند و در عین و وسط تابستان وقت روز بدون بالا پوشش در
زیر سایه آن اشجار نمیتوان نشست زبست نمود و آب چشمه طور سرد است که هنگام اشامیدن دندان را
بشدت منازع میکند حاصل این دهکده کندم و جو میباشد سکنه بایل ذراعت نمایند باغات آن شجر
باغچه کرد و بادام و فندق و سایر فواکه و میوه جات پیدا میکند است قایل درختان کور دارد که حاصل آن غله
میانند و غیره سکنه آن کور شربن بشود اهالی این قریه اغلب ساداتند بیست خانوار در این دهکده سکنا دارند
و تعداد نفوس آنها نفری بایا تخمینا صد و پانزده نفر میباشد

مرز بنابر قریه سبعة جاس است هوا آن بیلای و اراضی آن رشوه خوار و ذراعت سکنه بایل است
حاصل شود این قریه کندم و جو میباشد ذراعت اهالی آن در رشته فنان مشروب میشود این در رشته
فنان در بهار آب زیاد دارد ولی در تابستان و پائیز کم میشود اشجار باغات این قریه کرد و بادام و سیب
درختها پلا فست سکنه اینجا و عتی پیشه و کاسب حلوائی هستند کسیکه معروف و اهل ذم و بزم باشد
در این دهکده نیست نسبت بسیار قریه جاس این قریه که آنرا سادات اهل کشتان نیز سکنه فست کوهسار
دارد و بهمن جهنم کاری در اینجا ممکن نیست حمام و مسجد در اینجا هست علیخانوار اینجا بیست و هشت
و تعداد نفوس سکنه در این دهکده سکنه دارند صد و پنجاه نفر میباشد

دستور قریه این قریه نیز یکی از قریه سبعة جاس میباشد اراضی اینجا در فصل بهار از آب و خاک
مشروب میشود و چون تابستان رسید ملار شربان اراضی فنان نیست که زیاده از هجده چاه و چشمه ندارد
زمینها این دهکده رشوه خوار است بایل ذراعت نمایند حاصل شود اهالی فقط کندم و جو میباشد

والله از عهد کفالت معاش ایشان بر بنامه نزل و وطن مالوف و اقارب بکنه چند و در کمال شهنشاهی
افاش کردند و نهایش بیست میگردانیدند تا از کمال شهنشاهی عازم کربلای معلی شده از آن عینا عرش و
کسی غیر خود از انجار و آنه هند و سنان گردیدند و در این مملکت مشغول با ضامن شاکر و سپه سلوک
و اسناد ملک مقامات عالیه نموده سلاطین هند اعتقاد می کامل با جناب هم رسانیدند شعیان پاد
فضایل در مراجع ایشان نظم کرده صلات و افرو پافند اندیش از مراجعستار معاینه ای مرغوب برای پیشکش
اهدای حضور شهر بار ماضی محمد شاه غازی طاب الله ثراه بجهل منو مشاکل پادشاهی عرض دادند که از غلبه
چهارمین مرغهای مخکوی بود و از جانب کیش الوهاب آن شهر بار گویم انار الله برهانه چهل تومان نقد
چهل خور و جنس بدون کس و عشر از بابت مالیات جاسب و خواجناب بشمر و بر فرار شد و نفس طاهر نری
ایشان اینست که در عوض مالیات فقر و مساکین جاسب میدادند و چیزی از آن بمصارف خود
نمیرسانیدند و با آنکه در جاسب سالی زیاده از یکصد تومان مداخل ملک نداشتند اصلا از کسی قبول تعارف
و هدیه و پنازی نمی نمودند و همیشه خانقاه و فضل ایشان محل نزول و وفود و هر که خالی از میمان بود
و حق پیوسته فایم اللیل و دایم الذکر یا توکل موسع و مرقه میکند و اینند و در آن روضه خوانی و ایام عاشورا
که اهالی فرای سبعة سایر دهان اخذ و در روضه خوانی ایشان می آمدند هر راسام و نهاده میدادند آن
اولاد با جناب به نظر اند که در همان فریه منزل دارند و از آنها چیزی در جاسب نیست بزرگوار شد آنها
میرزا مظفر است که دارای مکارم اخلاق و علوم ادبیه میباشد و در برادر دیگر میرزا ابوالقاسم
میرزا حجت علی هستند که معاش بر روضه خوانی و رجعتی میکنند

یکی دیگر از معارف جاسب مرحوم حاجی ملا مهدی است که بعلم و فضل مشهور و مولد و موطن او فریه کردگان
جاسب است شوالیه اعلی الله مقامه مردی فقیه بود و در علم انشا و تخریر با بدی طولا و غطی بنک و از
اولاد ایشانند و پادشاه شدند برادر و اقارب آن در جاسب دارند که با آنکه بان درجه نیستند اما در ما
خوب هستند

جاسک اسم دغره و اسم شهر است در اثنای جنوبی کرمان در ساحل بحر هند صاحب معجم البلدان
گوید جاسک جزیره بنرک است مابین عمان و جزیره کیش (مقصود بنرک کیش است که حالا معروف تقسیم می
از جاسک تا جزیره کیش سه روز راه است از او را خوی مزروع و سکنه و عساکر پادشاه کیش را جاسک
هستند سکنه جاسک فوی چتر و رشید و مجری میباشد و کمال مهارت و لیاقت و استادی را در
کشتی رانی و عمل کشتی ستاد دارند ششدهم که در ازمنه سالها بعضی سفایین که برای سلطان هند کشتی

جا

(۷۲)

چون جل کرده بودند بجهت توفیق موقتی در جزیره جاسک لشکر انداخته و آن جواری با خلد جزیره بگوش
رفتند طایفه اجنه با آنها جمع شدند و سکنه حالیه جزیره از جن بعل آمد و منشاء اقتراع این فتنه
و افسانه انبست که چون اهالی جاسک قوی بنیه و پیر طاعتان برای هر نوع زحمت و کار هستند باین
مناسبت این فتنه با آنها میدهند

شمس الدین نیز این تفصیل را بعینه ایراد و ذکر می نماید بعل و مینوید بخل ز بادی خود در ویدون
اینکه کسی غرض نماید در جزیره جاسک بجل میاید

جاشک از فراء و مزارع بلوک دشتی بشر از است حاصلش غله و خرما و در مینوید
و شهر را با بنی و د از بارانست بعضی از فراء هم به الجمله از چشمه دارند از صنایع و حرفه این نواحی
چیزیکه قابل ذکر است عبا با فتنه که از چشمه میبافند در فراء جاشک میبافند اما حاکم ندارند
بعضی مطلقا حاکم در میان آنهاست اول فتنه گفته اند جاشک متر است که از کرمان بلوکان
میرند

جاغری از بلوکات پلانی مشهور مقدس است هات این بلوک (کلسان) (حکا) (نرفیه)
(عینان) و دهکده دیگر که موسوم با اسم این بلوک است یعنی از این جاغری گویند و مسافران تا
شهر سه فرسخ و نیم است این دهکده از دهات است که سر راه زوار واقع شده و قنکه زوار از راه
درو و طرفیه میرند از جاغری عبور میکنند آبادی ایفریه زیاده و معورا است عارات حالیه خانان
منعده دارد ابشر نا کواری و علیظ است لیکن در اطراف جاغری درختهای مثر علی الخصوص کلاس مناز دارد
جاغری از فراء و دهات بلوک جاغری و کلیات من بلوک خراسانست چنانکه ذکر شد

چاقه فربا فتنه فراء در زاباز بلوکات مشهور مقدس
چاکون از فراء و بلوک نورا و نوبان من بلوکات و مضافات هراتست
چاکون از فراء و مزارع بلوک البخان من بلوک هراتست در طی ذکر فربه جاده مجلی از
بلوک البخان ذکر شد

چاکر بعینه صاحب مع البلدان یکی از قضبان اهواز است و بعضی از فراء اهواز
گفته اند

چال بوجهی بطور آن صاحب مع البلدان یکی از دهات ذریاچانست و چهار فرسخی
که این حجاج از کال گفته و شعری و مدقشان سروده که از فراء ذیل است

لعل الله ليلني بالكان انقاليلة نعر اللبالي

بترچال اسم محل است راذر باچان

چالاب لان اسم کوهی است مخروطی بسپا مرتفع در مملکت غور افغانستان و یکی از قلل کوه
سپا کوه میباشد که در قلم این کوهستان موسوی پادشاه بنا بوده است شعبه از هند و کش در خط
مینی الواح بپشت اسمی از این کوه برده شده در لغت ها تسکرت که ریشه السنه هند و فرس قلم و غیرها
میباشد پادشاه و معنی کوه است خلاصه چالاب لان در حوالی زرنی که پای تخت قدیم غور بوده واقع
است همیشه این قله مسطور و در برف می باشد قریب مسافر از سنوی که چهل سال قبل بداجا سفر کرده
مینویسد و دره این کوه از نصف به بالا دوازده فرسخ است که اصل ریشه یقینا دو مفاصل خواهد بود
و مراتع زیاد او بمغات همین دامنه است بعضی قله جات هم اجاز قدیم و جدید بجهت سفنا و ساخته اند
چالاکر قریب است از فرای قیانت قدیم الشوق زاعن این قریب از آب فغات مشرب میشود

چهار خانوار سکنه دارد

چالاب قریب است از فرای و دامن

چالان من نواع بلوک در رباضی نیشابور است در رباضی بکفر سنج و بنی بلده و در سمت
شرقی آن واقع است آباز فغات هواش در زمستان سرد و در فصل تابستان معتدل قدیم الشوق

و هجده خانوار سکنه دارد

چالیش قریب است از فرای بخورد که محل عبور ترکان است معابر طایفه مزبوره از شما

نا جنوب خاک بخورد امتداد یافته فراوانخانه های مغرب و جنوب غربی آن در صحرائی مابین بخورد و
جاجر و نزد پن است و عبور ترکان که سمت استرا با د و عباس آباد و غیره لا بد باید از این قریب و لخانه ها با
و طایفه موث را عبور از این معابر ممکن نکرد مگر هنگامیکه با کلاان معتدل آشنه باشند

چالقی از فراء و مزراع زرخان میباشد قدیم الشوق و ملک اهالی اهر است سی خانوار و
دارد زراعتش هم ازی است هم دیمی است محصولش اکثر غله آبش از رود ولش آباد باغ ندارد هواش
بسیار است ابل شاهسون قورن بکلوا و اجا بیلان می کنند

چالکصا در حله سنبل طهران در حوالی خانه جناب جلالتاب میرزا یوسف مستوفی المالك
وزیر اعظم داخله حالیه از قدیم الایام کودالی جوه و فضان پادی موسویان اسم که ناشن سال قبل
روز عاشورا و دهم محرم هر ساله اجماع و از دحام غربیه از اهالی طهران اجام میشد و در زیر هوا غا

شبهه که بلا و تفصیل حادثه غم آن بزرگوار را در می آوردند و خزان روز سایر ایام و اوقات
از نقاط بسیار کثیف و جای هر گونه گناهان بود جناب جلالت ابائی مستو الما لک ثواب بزرگ و عظیم
کثیر را در این محوطه را نرزد و چون با ستونهای اجری نصب نمود و محوطه میان را باغ عمومی ساختند حالا یکی
از نقاط بسیار با صفای شهر میباشد و محل تفریح عامه است هوای سنگی که غالباً بواسطه انفجار
بوسیله سایر و لطیف شده است یک کوچه از محله سنگی طهران هم بجا اختصاص موشواست

چالدران

از اعمال خوی در شمال غربی نیز واقع است اگر چه در نقشه های که حالا رسم شود
موضع چالدران در حوالی خوی معین نمیباشد اما چون تفصیل جنگ چالدران که بنامین شاه اسمعیل
صفوی سلطان سلیمان عثمانی روی داده در السنه افواه زاید الوصف است و مشهور است بنامین
در ضمن اسامی بلاد بکه مبد و هجر فیم است ان چالدران صرف نظر بنامین میرزا اسکندر ترکان صاحب عالم را
بنوشید و در سنه هفصد و هجده هنگامیکه شاه اسمعیل در همدان بسلامت میگردید خبر آمد سلطان
سلیمان بمقتضای لشکریان شایع کرد بدو مورخ مذکور کوید سلطان بایزید پدر سلطان سلیمان در بد
خروج شاه اسمعیل با این پادشاه نهان مودت و دوستی داشت از جانبین رشتنه مودت مستحکم
بود نادرسه و نه صد و هفده که طايفه نیکو سلطان بایزید خان را از سلطنت عزل و سلطان سلیمان
ولدا و را بجای او منصوب نمودند سلطان سلیمان خان بنابر اینکه شاه اسمعیل سلطان مراد نامی را از طايفه
در ایران پناه داده بود و نور علی خلیفه حاکم زنجان که از طرف شاه اسمعیل بود و قبلاً سلطان مراد بنابر حد
ایران پناه آورد با عساکر سلطان سلیمان جنگیده سنان پاشا را بقتل رسانید فلعه کاخ و بعضی اعیان
دیار بکراهم سلطان عثمانی گرفتند در سنه هفصد و هجده هجری بالشکری فراوان رو باز در ایچان
شاه اسمعیل که مرفوعه چینی جنگی بود با معدود که همراه داشت در عشا و ل رجب از همدان غریب نمود
با بپشتن هزار فشان در محراب چالدران من اعمال خوی بالشکری عثمانی مضاف داد اگر چه چنان محمد اسنا
از دیار بکرا فشان اراسته شاه اسمعیل ملحق شده بود ولی باز نسبت به فشان عثمانی لشکر شاه
اسمعیل معدود و محسوب میشد البتة جنگ در پیوست شاه اسمعیل در مردی بداد از جمله فوج
او غلی که از دلاوران عثمانی بود و از چرخچیان شاه اسمعیل را بشخصه بمیدان رزم خواند شاه اسمعیل
اجابت نموده بمیدان کارزار اسب ناخ و فوج او غلی را بقتل رسانید و الحق در آن معرکه شاه اسمعیل
خود بنفسه شاد غلامی بر زده جنگ میکرد کوبند و بجز توپ با شمشیر پاره کرد و خیلی از امرای
شاه اسمعیل در آن جنگ کشته شدند و اسیر کرد بدندان اگر چه شکست فشان شاه اسمعیل وارد اما جلا

و شجاعتی که شخصاً از او در این معرکه ظاهر و هویدا کرد بدست شهر کلی او شد اخراج شاه اسمعیل
 فرادید ره جوین همدان آمد و سلطان سلیم شمشیر بر زانند لیکن زیاده از شش و صد را برین شهر افتاد ^{نمود}
 آنچه معروفست در این جنگ سه هزار نفر از قشون عثمانی و دو هزار نفر از لشکر شاه اسمعیل کشته شدند
 صاحب بده انوارین چنین مینویسد که چون سلطان بایزید کمال مودت و دوستی با شاه اسمعیل ^{داشت}
 سلطان سلیم با غوای بیکر یان پدر را مغرول کرده خود پادشاه شک شاه اسمعیل نظر باینکه سلطان
 سلیم باید رعد کرده نهینت جلوس برای او نفرستاد و نیز بجز اندر شک قشونی بر سر علاء الدوله
 ذوالقدر هاکم دبار بکر فرستاد و او را بقتل رسانید خان مجنای که بعد از علاء الدوله هاکم دبار بکر شد
 بو بعضی کابینات لایق سلطان سلیم نوشته بود لهذا سلطان سلیم با یکصد هزار سوار و دوازده
 هزار بیکر عرغینادر با بچان کرد صاحب این تاریخ انشخصی را که با شاه اسمعیل جنگید و بدست ^{مقتول} پادشاه
 کردید فوج او غلی مینویسد بلکه الفوج او غلی ضبط نموده بتر کوبید و جنگ چالدران از لشکر عثمانی دوازده هزار نفر
 مقتول شد در تاریخ صحیح فرنگی جنگ شاه اسمعیل و سلطان سلیم را از ذایع سنه نهصد و بیست و هجری ثبت کرده
 اند معروفست قبلمکه سلطان سلیم بطرف ایران میامد در مملکت خود اعلان جهاد کرد و اظهار داشت که جماعت
 با شخصی که بدعت ردین اسلام گذاشته و جاس است شاه اسمعیل را در این علانات خود سلطان فلی مینویست
 و علمای سنت جماعت در مملکت عثمانی و چین توان نوشتند که کشتن بیکفر شیعه انقتل هفصاد نفر علیست و توان
 زیاده است

در کتاب دیگر از کتب تاریخ فرنگی که با کمال تحقیق و افعه جنگ چالدران شده گوید این جنگ در روز سه
 بیست و نهم ماه اوسنه هزار و پانصد و چهارده مسیحی مطابق غره رجب سنه نهصد و بیست و هجری اتفاق افتاد
 تفصیل جنگ صحرای چالدران را با اختصار مسطور در فوق بالکی بنیادنی شرح و بسط و اندک اختلاف در سنه
 آن مورخین و نگارندگان عالم ثبت ضبط نموده اند و بعضی فایق و ملاحظاتی در این سانحه میباشند که
 اغلی از دفاتر فادان میباشند و ما انرا محض مرید بصیرت و اطلاع مطالعه کنندگان میبگیریم
 چون مواد معادلات فیما بین شاه اسمعیل و سلطان سلیم خان عثمانی مستعد آمد نامه ها از جانبین ارسال و
 مرسول شد که انها بر دواعی منافست و خصمت افزود
 صورتان نامه هاتر دنگارنده موجود و مضبوط میباشند و از آنجا که عباراتی در انها درج شده که غبار گذشت
 و ملالت را میبخشد با وجود اتحاد و مودت کامله حاکم دولتهین علی بن اسلام زاد الله تعالی و داده از
 نگارشان ^{نامه ها} صرف نظر نموده بعد از ابر طاق نشینان میگذارد

ج

(۷۶)

در وقتیکه جنگ چالدران پیش فراوان قشون عثمانی بکفر از جلوداران مخصوص شاه اسمعیل را که بقصد جاسوسی کسب بعضی اطلاعات داخل عساکر سلطان سلیمان خان شده بود گرفته نزد سلطان بردند سلطان سلیمان جلوداران را بر ربابا ایلی شاه اسمعیل که در حبس داشت بعد از استنطاق و استعلام بعضی مطالب از آنها حکم بقتل نمود

امرای بغداد و کردستان و دیاربکر و اسناجلو و محمد و محمد کونه و امرای اصفهان و فارس و لرستان در جنگ چالدران در رکاب شاه اسمعیل بودند

در اثنای جدال و اشتغال نا بهر حرب قتال سنان پاشا و الی انطاولی با قشون ابوالفتحی خود بیرون میسر شاه اسمعیل حمله برده جنگ و کارزار نمایانی کرد و در آن میان یکی از عثمانیها که رشادت و شهوری داشت محمد پسر اسناجلو را بقتل رسانید و سر او را بریده بفرستاد و در پای اسب سلطان سلیمان خان بر زمین انداخت و این فتره اسباب همت آنکسار عده برای قشون شاه اسمعیل شد با وجو این لشکر و مردان جنگی ایران یک مرتبه حمله بقشون رومی کرده حسن پاشا را محجور نمودند و جمع کثیری را از سران و سرکردگان عساکر عثمانی بقتل رسانیدند و رومی عظیم این همه قشون عثمانی دست او این خبر را بسلطان سلیمان دادند سلطان خود بنفسه با نوپ استعدادان حربیه با امرای عین و بیسار و بان سمنی که قشون رومی بودند نهادند و هنگام کارزار بشدت هر چه تمامتر کرم و کار سخت شد شاه اسمعیل با کمال جلالت جنگ میکرد تا محجور و زخمی گردید و مفارن غروب عساکر او تا بیفا و متبناورده پشت بپشت نمودند و قشون عثمانی آنها را تعاقب کرده جمعی را مقتول و بسیار از اجمال و انتقال و عبال و اطفال آنها بچنگ عثمانیها افتاد که یکی از مردمان و ضعیف عثمانی در آن کمر و دار صند و فچه جواهری پیدا کرد که معادل دو کمر و تومان قیمت جواهران صند و فچه بود

پس از این سانحه از چالدران به نیریز در منازل عرض راه قشون عثمانی هرگز نلباشی که بچنگ آوردند موقوف نمودند

روز پنجشنبه شانزدهم رجب برای ادای صلوة سلطان سلیمان خان وارد شهر نیریز شد و نماز آنروز را در شهر نیریز اقامد

در پنجروزه اقامت توقف در شهر نیریز از کارها که کردند یکی این بود که احمد پاشا و جیاشی را مأمور باخذ و اسرها و خواهان نیریز باش نمود و ضبط اموال آنها را بخریدند و هر چه یافتند بردند روز چهارشنبه بیست و دوم رجب بدیع الزمان میرزا پسر سلطان محسن با قیصر افغانها و فرمای خراسان

باجمعی از ارباب حرف و صنایع از اهالی خراسان و تبریز باسلامبول فرستادند و جمعی از غلامان خان
 سلطان سلیم ما مو بمستحققتی الهی شده که ایشان را تحت الحفظ باسلامبول رسانند
 روز پنجشنبه بیست و نهم رجب بواسطه فتنه و کمی از وفرة فشو اناطولی و روملی را رخصت انصراف دادند
 روز چهارشنبه بیست و نهم رجب اردو سلطان سلیم خان از ارباب رس عیون نمود در حالتیکه اسب و اسباب
 و اشخاص بیادی غرق و هلاک شدند
 روز پنجشنبه سلیم بنحو آن وارد شد همچو اهالی بخوان با آنکه صور ظاهرشان بفریبش شباهت نمائی
 اظهار نسن نمودند از کشته شدن خلاص معفو گردیدند ولی حکم بقشون عثمانی شد که اموال آنها
 بالتمام غارت کنند
 سلطان سلیم از درنه تا اسلامبول پانزده روزه آمده و از اسلامبول تا تبریز یکصد و شصت روزه و از تبریز
 باماسیه پنجاه و سه روزه
 بعد از آنکه انیسری بخواه سلطان سلیم خان اختتام یافت باغلب بلاد فتحنامه نکاشت از جمله فتحنامه بعد
 جنگ چالدران و هنگام عزیمت تبریز بجاکماده و نه نوشته صوتان از فرار ذیل است
 مضمون فتحنامه اینست که سلطان سلیم خان در باب فتح چالدران بجاکماده و نه نوشته است
 بعون الله تعالی بمیر و اقبال وارد دیار اذربایجان شدیم و در تبریز بتبکین و شلیم آنها را دعوت میکنم
 نمودم جوابی جز اینستاد کی و پاداری در خصوص جنگ و پیروزی نرسید تا بالاخره در چهارشنبه دویم ماه
 رجب فتنه ظاهر است که منصوصه وارد صحرائی چالدران شد چون شاه اسمعیل را معاوضه و طلب
 لشکر ممکن نشد فشو را دو قسمت نموده یکقسمت از ارباب است اسناجلو محمد در سمت عین و یکقسمت
 با خود در طرف چالدران داد و جنگ در گرفت فشو جمعی اسناجلو محمد با سنان پاشا بکبر یکی یکطرفه از
 از هم پاشا بنده با خاک یکسان نمود پس از شکست بطرف عین و منهدم ساختن فشو اسناجلو محمد سنا
 پاشا خود را بقشون طرف سار که ریاستش با خود شاه اسمعیل پوزده قبل از اینکه سنان پاشا از
 شکست فشو جمعی اسناجلو محمد فراغت حاصل نموده بقشون سناجلو سپاه و شاه اسمعیل بقشون روملی
 حمله ور شده آنها را شکست فحشی داده بود و در آن بین جمع کثیری از طرفین مقتول و مجروح شده بودند
 پاشا سار بقشون روملی نیز زخم کاری وارد آمده بود بدین واسطه دشمن جیوشده جرات پیدا کرده بود
 و از هر جا برای شاه اسمعیل مدد و کمک رسیده بود طایفه نیکی پاشا نیز با شمشیر و تیغ بنورک و سایر ارباب
 جنگ بدین حمله ور شدند چون دشمن اینچنان را مشاهده کردند بدون پاداری فرار کردند و در جنگ پادار

نکردند و فسون ما بعین انظار فتنه جمعی از سردارها و سرکردگان آنها را چه از اسب نر و پنا انداخته هدف نیزه و شمشیر و نیزه کردند و چه آنها را دستگیر نمودند و نیزه محقق شد که خود شاه اسمعیل حجر و جعفر را کشته است و بالفعل سمع نبر از عازم می یابیم و انشاء الله تعالی فو حات علبه برای مفضل خواهد شد بشارت این فتح بزرگ را جمیع اهالی و سکنه ادویه بدیدند و موی خرمی و بشاشت و انبساط و عیش آنها نشو و آنچه لازمه تعلیش است بشکرانه این موهب جلیله خداوند بکیند و خوشحالی نماید آشی

چال و نراخو چال و روزاخو هر یک علیحده فریه اینست از فرا و حال طارم در میان

بکوه واقع شده هشتاد خانوار سکنه دارد و زراعتش دیمی است هواش معتدل

چال سید قلعه اینست در حوالی طروان وسط قلعه تقریباً مساوی با وسط طارک طهارت است

و برجهای آن باقیست از عمارت وضع اسلوب اینها میتوان معلوم کرد

چال شتر شرح چال شتر در ضمن چارقال مسطور شد

چال ق یکی از بلوک سرحدی بلوچستان است

چال قلن بعقیده صاحب معجم البلدان از شهرهای محسنانست و بعقیده بعضی این شهر در قزو

بست واقع میباشد بر جعبه معمول و در بازار معتبر دارد

چالکان از فرا و نواح طارم خمس است فلیهم الشوق و مالکین منع ندارد بتول محمد فلجان نایب الظا

و محمولش و فف حضرت خامرال عباس است الشهداء علیه السلام میباشد هشتاد خانوار سکنه دارد

و زراعتش دیمی و کمی آب است و دخانه از زیر دست فریه میکند که منتهی بقبرل اوزن میشود و در تابستان

بیلان ابل شیفانی است

چالک از منزل با طاق که بعقیده بعضی عقبه حلوان هاست چون مسافر بطرف عراق عرب

رود یکی از دهات است راست نزدیک بیاطاق چالک است

چالکی قریه اینست بابی از فرای اسر اباد ملکی علی خان آقایی فاجار زراعت اراضی این قریه مشرب

از دورشته فغانستان تقریباً یکسنگ آب از رود بارسدن که مشهور بر رودخانه شصت کلانه است

میرند جمعیت چالکی یکصد و هشتاد و دو نفر میباشد و از فرار یک در سفرنامه خراسان هابونی مسطور

است چالکی یکی از فرای اباد مابین منزل علی اباد و قوچانست که در جانب عین جاده در جلگه اباد خوش

هوای حاصل خیزی واقع است

چالینکا یکی از محلات شهر دارالخلافه طهارت است معروفست که شاه طهماسب اول از سلاطین

صفویه انار الله مفرهم و فی خواست بنای باره و حصار طهران را بگذارد از دو موضع از زمین این شهر خاک
 برای ساختن باره برداشتند و آن دو موضع و چاله عمیق و سبعی شد یکی معروف بچاله حصا و دیگری موسوم
 بچاله میدان و این هر دو مخففت شده چاک حصا و چاله میدان کرد بدین شرح چاک حصا مسطور آمد اما چاله میدان
 تا پانزده سال قبل از این تقریباً بجای بود بسیار کشف و همیشه منزله شهر و محل رجعت کثافات سکنه حول
 و حوش شیراز از مرحوم فرخ خان امین الدوله که از ارکان و ذرای عظام این عهد و دولت ابد مهند بود
 با اقتضا فطرت پاک و نیت خیر که همواره بصلی نام با مجاد و ابقای آثار خیریه داشت در آنجا مسجد بسیار
 عالی بنا نمود و آن محل خستین دارای چنین بنائی رفیع کرد مسجد نیز بر طرف غرب ایوان و مقصود بدین
 و شبست بسیار و سبعی دارد که دارای چهار ده ستون سنگیست و در چهار طاق مسجد از جهات دیگر حجرات
 متعدده برای روضه تدوین سکنای طلاب علوم دینی ساخته شده و در جهات این الدار اگر بنای این
 مسجد بسیار از سید مرحوم میر و حاج ملا محمد جعفر محمد معروف بچاله میدان که از اجله علمای عصر و ساکن
 همان محله و در حواله این مسجد مسکن داشتند بامامت توفیق این مسجد انتخاب اختیار نمود که اکنون نیز
 بنای آقا شیخ موسی شیر شد از مرحوم اعلی الله مقامه حسب الوارثه بامر امامت توفیق بنیام دارند شهید
 شریف امامزاده سید اسمعیل علیه السلام که از امامزاده ها جمیع النسب و ذریع القدر است بنائی عالی و
 دو مناره بسیار بلند دارد در فرج چاله میدان واقع است دیگر از این شهر و آثار شهره که در حواله این
 محله است آب انبار است که مرحوم میرزا موسی مشهور تفریتی و زید از اهل آن شهر طهران در مبادی همین فرخه
 عهد بنا کرده است و کمال عظمت را دارد ولی اگر در مرتبه امام این آب انبار و مسجد نیز بوضع شود
 چالوس اعراب چالوس را شالوس میگویند صاحب محکم البلدان گوید چالوس شهر است واقع
 جل در سرحد طبرستان در هشت فرسخی
 این فقیه گوید در مقابل شالوس شهر است موسویه اکثره نزدیک بجور که حاکم اینجا افتاد و از چالوس
 باطل از کوهستان بپایین فرسخ است
 بعضی دیگر از علمای جغرافی نگاشته اند که چالوس را بادهای معین و بوسناست زیرا که در زمان متصرف
 محمد بن اوس را که از امرای خلیفه بود بحکومت طبرستان نامزد کرد مشاء را به خود در و بان فرار گرفت
 و چالوس را با احمد پسر خود سپرد
 مؤلف گوید چالوس لا اسم شهر و بادی محسوب نیست بلکه اسم در خانه نزرگ است که فاصله این
 بولسمرن آباد کجور و کلا در ساق میباشد منبع این رودخانه از نقاط مختلفه است و سرچشمه آن

ص
 اما از راه سید اسمعیل
 اما از راه زکریا از راه
 حضرت امام موسی کاظم
 علیه السلام است درین
 در جوی در بقعه امامزاده
 تاریخ تمام بقعه شده
 و هشتاد و شش نوشته
 با همام استاحسین پسر
 پسر علی حلال طهران و ساکن
 استاحسین و پسر استاحسین
 لواسانی میباشد که
 در صحن و صحنه و در
 کبیر احسن خان پسر
 مصطفی خان فاجار و
 عبد العظیم نامی نیز در
 متعلق ساخته اند در عهد
 شهر را بر مرده افعی بنی
 طایفه شاه بوستطفا
 عیسی خان بیکر که طوایف
 در سنه هزار و دویست
 شصت و دو ایوان و حیات
 نباشد و در حاشیه در
 که از فولاد است کینه خط
 میرزا اسد الله شیرازی
 مینویسند در سینه طلا به
 با اشاره علیه شاهنشاهی
 (ناصر الدین شاه) دام ملکه
 مرتبه ها عده درین بقعه
 مبارک شده و مناره ها
 کاشی کرده اند

آن از طالقان و کندوان و دونا و نائل میباشد با نفی که رودخانه که از طرف دونا جریان دارد در
 زیر کدنه موسوم به چارچم داخل میشود و خانه که از سمت طالقان جاریست در این موضع که در ^{خانه}
 بهم وصل یکی میشود موسوم بچالوس میگردد و نا اشتهای سیران که دوازده فرسخ است بدریای خزر
 میریزد همین اسم را دارد و دره که مجرای بستر این رودخانه میباشد نیز چالوس نامیده میشود و این دره از
 طرف پهن و دیر با محله راست بسلوله حاصلخیز با صفای کجور و از طرف بسار با راضی مرتفع خوش
 هوای کلاردشت میرسد بشم ابتدای دره تنک و از زیر کدنه سنگلاخ میباشد الی و فرسخ بعد از آن
 یکربه در حوالی توجیر وسیع شده و نهایت با صفا میگردد از فرار سطح اراضی بریدن جنگل ^{معلوم}
 میشود که در ازمنه سالها در این فری در این ممکنه میباشد اگر چه حالا هم نواحی کمرزن آباد دارد
 آباد و در آن ذراغت و کشت و کار میشود لکن بطور یقین مثل ایام قدیم نیست بلکه در حوالی پل کران که
 از پل زغالی هم میگویند بعد از ایجاد راه ^{جدید} پل محلی ساخته شده و موسوم بپل ناصری گردیده مجدداً این دره
 بشدت تنگ و کم وسعت میشود و اطراف آن کوهها است سنگی که در جنگل طبیعی اقلی مسواست غوداد
 میباشد و اینجا در این جنگلها اغلب درخت سرو است مسبوکا سنگرخان نمساوی که در خلعت و اعطیه
 ابرافست و حکم علی حضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه خلایق الله ملکه و سلطان مامور ساختن اینرا
 صعب السان از کار چالوس بود که در حوالی پل ناصری بسیار از آثار ابنیه قدیمه بعضی علامت کهنه
 باقی موجود میشود و مهندس مشارالیه خود پیکان نیز زیاد در اینجا بافته و پیدا نموده بعلاوه بقیه
 دیوار خرابه منتهی دیده که حدس احصا قلعه شهری بوده و خوابه دکان حلالی و خناری و دیوار
 زیاد خیلی بزرگتر از قبرهای معمول حالیه با سنگهای ریزه که خطوط کوفی داشته مشاهده کرده و بواسطه
 عدم اطلاع از زبان عربی و خواندن خط کوفی در یافت نموده که تاریخ قبور از چهارده مان و کدام قرن ^{شد} میباشد
 و باز مشارالیه بعضی استخوانها از قبور بدست آورده که نسبت با استخوانهای مردم این زمان خیلی بزرگتر
 میباشد نیز در اغلب نقاط دره چالوس قبور زیاد در میان جنگل و جنگل انکشاف نموده با سنگهای بزرگ
 که خطوط کوفی روی آنها رسم و حجاری شده و دیوارها بسیار که هر خرابه منهدم بوده و آثار غارت
 و ابنیه قدیمه خشتی که مدخل اغلب از سنگ بوده هنوز برقرار است دلیل واضح دیگر همان لایح بر آید
 زیاد که حالا معدوم است مشهود مشارالیه کرد بدو و بنا بر این معلوم میشود توجیر که آثار خرابه او پیدا را
 چنانکه ذکر شد فضا عده بلکه فاعله و حاکم فتن این ناحیه بوده و کوهستان آبادی یا انصد سال قبل
 دیر معهود و مفارن آن سنوات نزل عظمی شده کوه مجاور شهر پیر و شهر خراب شد و شهر را بنا

بود و نفوذ اجار نیز مؤید این عقیده و گفتار است از خواب شهر و چهره چنان مستقام میگردد که نظر
در باطل تجارت بوده و بازار عمده بزرگی داشته علاوه در خود شهر هم خرید و فروش غله بلوکات و اطراف
میشد است بموجب اطلاعات صحیح طایفه خواجگانند را شاه عباس بزرگ اینجا سکنی داده است باجمه
از دو خانه ها یک چالوس میزند و دو خانه منج ساز و دو خانه زالوس است که در محلی که پل کوک است و چها
فرسخ بدو پاماند این دو دو خانه یکدیگر وصل شده داخل دو خانه چالوس میشود و دو خانه او این چالوس
میزند شاه را مخلصی غیریکه از مستحکمان این عهد فرخنده مهلاست بدان اشاره رفت از شهر سنجان شرف
میشود و منتهی بساحل بحر خزر میگردد و یک ثلث مسافت از کازانه دو چالوس میباشد و در چندین
بواسطه راهای غیر از دو دو خانه چالوس عبور میکنند و در این زمان آبادی بسیار مختصر نزدیک بلدیا
هست که موسوم چالوس است مصیبت این دو خانه بحر خزر در حوالی پالورده است

صاحب معجم البلدان و سایر جغرافی نگاران عرب مسافت و بعد چالوس را بری هشت فرسخ اعتبار کرده اند و
بقینا این تعیین سهواست بلکه مسافت و دو چالوس از ری هجده فرسخ بل منجا و است و دو خانه چا
بهرین از ادمای مهابه میباشد که شبیه بسیار از ادمای مهابه کار و خانه ها بیکر ندارد

در ذیل شرح طبرستان یا قوت هموی چالوس را یکی از فضیلت عمده آن نواحی شمرده میشود پسندن اعیان بلدانها
ای طبرستان دهستان جرجان است آباد امل و هی قصبه ها و ساری و هی مثلها و شالوس و هی مقارنه ها
و نیز با قوت منسوبندین تا چند لای علی حشره فرسخ باز با قوت در شرح حال کلار از قول ابن فقیه نوشته در سنه دو و بیست و چهارم و از این
من امل مدینه بقالها کامل غائب شدم که مسکف شدی و مجلسی حاضر بودم و از اهل بیفت فلم در انجلس جمعی نشستند شخصی از جالسین
ثم شالوس و هی ثمر الجبل و هذه مدن السهل مجلس این کلام پیغمبر را بیان کرد الخیر السیف الخیر السیف الخیر مع السیف فقیه که ما از انجلس جدا شدیم در
خواب آوازی بگویم رسید که این اشعار را بخواند

و این زندان اکم تا ترا حفا یقیم بالسیف بنا و اهاب العمد
بشور بالشرق فی شعبان منصبا سفا النبی صفی الواحد القمد
فیفخ السهل و الاجبال مقحما من کلار الی الجرجان فالجبل
و امل انتم شالوسا و نحوهما الی الجزایر من اربان فالشهد
و یمکن العظم من مرشاسا کنه ملاح فی الشجر نجیم اخر الابد

تذکره تلخیص متعلق بحالوس

در حکومت عبداللّه بن جازم که از قبل خلیفه مامون حکمران طبرستان بود مردم چالوس خروج کردند و

نام ملقب بپشامرد را که از طایفه جانیانم در چالوس بودند و با اهالی دیلم هم عهد شد که بواب
خلیفه را بخود راه ندهند

حسن بن بویه که از قبل برادر خود مغیرالدوله در عراق و دی سلطنت میکرد و با فاقا بوس و شکیر دلی در
تراج بوزاری با شغل و فثون زیاد بچالوس جنگ شکیر رفت و در چالوس با فثون و شکیر مصادف شد
اورا شکست و شکیر پناه به التاهر بالله علوی بر حسن بن بویه از چالوس بعد از این فتح با مل رفت و غیر فثون
علی بن بویه که بوی بسید امل را گذاشته بخرام آمد

در سه شنبه بیست و پنجم شهر رمضان سنه دویست و پنجاه هجری اهالی چالوس با اهالی کلاسناق بسید حسن بن
زید داعی که بر بیعت نمودند و از این مذهب بدیه اخبار کردند علی بن نصر و عقیل بن مرزور در مسجد چالوس و
برای حسن بن بویه کردند محمد ابو العباس از طرف حسن بن بویه و شنبه بیست و پنجم شهر شوال همین سال که داعی
در امل حکام با طرف غیر سناد بچالوس حاکم شد داعی که بعد از انهرام از سلیمان بن عبدالله بن طاهر حاکم رشتا
که از طرف بن عباس حکومت می نمود از امل بچالوس پناه برد تا از دیلمان و کپلان با و ملک رسیده با سلیمان
مخالفت کرد و همیشه ملاذ داعی که بر فثون سلیمان چالوس بود و اینواضا در سنه دویست و پنجاه واقع گردید
بعد از فثوحات در چالوس ابو مفان از هر شاعر فسیده برای داعی که خواند که مطلع آن ابن بویه (الله فرد و ابن بویه)
داعی بانک بر شاعر زده گفت بعبک التراب لا فک (الله فرد و ابن بویه) و در حال خود را از کریم بن پرافکنده
خود را برهنه کرده و بخاک میمالید و مکر می گفت (الله فرد و ابن بویه) انگاه حکم کرد شاعر را بضرب
سیل برون کردند پس از چند روز شاعر باز آمد و این ابیات بر خواند

انامن عصاه لسانه فی شعره ولو تباخر اللیب لسانه
هبنی کهرت ما را نیم کافرا بجاه من طغانه ایا پانه

خاطر داعی انا و خوش نکرد پندار و ز مهر کان که بیست و ششم اسفند ماه قدیم است این فسیده بر خواند
لا فضل بشری و لکن بشریان عرق الداعی و بوم المهرجان

داعی بر او اعتراض کرده گفت چرا مصرع ثانی را مقدم نداشتی تا ابتدا بلا می نمی کرده باشی شاعر گفت ایها السید
افضل الذکر لا اله الا الله و اوله حرفه القی داعی گفت احسن احسن ایها الشاعر

در سنه دویست و هفتاد و یک حسن بن بویه داعی که بجهان را بدر و کرد و محمد بن زید برادر و کفر خود را که معروف
بداعی صغیر است و بعد ساخت داعی صغیر از جرجان خود را بشارت رسانید ابو الحسن داعی که داماد داعی کبر
و خرابی او را بشعر در آورده بود داعی سروری داشت بعد از ورود داعی صغیر فرار کرده بچالوس رفت و غارت

الآخری سنہ مذکورہ علی القفلہ درچالوس بر سر ابو الحسن ناخت و اورا با مٹا بکشت و خزان برآورد
خود را بنصرف در آورد و بعد از آنکه در نافع هر شهر و از خراسان از طرف بنی عباس بمکه داعی صغیر
آمد داعی صغیر بعد از استحضار در قلعه کجور نایب نافع را که درچالوس بود بکشت و درحالتیکه نافع در خواب
چهار فرسخی چالوس معسکر داشت چون تاب مقاومت نداشت داعی صغیر از چالوس بمبطلقان فرستاد
فرار کرد

بکن عبدالعزیز بن ابی دلفنا الحلی که داعی صغیر پو سنه قبول خدمت او را نموده علاوه بر آنکه روزی
هزار بار هزار بار در هم باو بخشش کرد و او را چالوس و دیوان حاکم ساخت لیکن در خفا سپرده بود که در
قلاع که او بنوشته بود داخل کرده و چنان کرد و قیام و در نائل در سر ایالتشام در کنار درو شهر و واقع است
این تفصیل در خلافت المفضل بالله بوده

در استیلائی ناصر کبیر بمملکت دیوان و غلبه او بر محمد بن معلوک که از قبل سا ما بنان برآمد و دیوان حاکم بود
پیر عم خود سید حسن بن فاسم را چالوس فرستاد تا با محمد بن معلوک که با تیره هزار مرد آجا افتاد داشت مصاف
سید حسن بن فاسم معلوک را منہرم ساخت از رودخانه که بر دو رود معروف است پسر بود و آباد مسکو
خون کشکان که در کنار آن رودخانه قبل رسیدند بدیامیر و حصار چالوس را سید حسن بن فاسم بازین
هوار ساخت الخطل شاعر حسن بن فاسم را دبا این فتح مدح میکنند

وانت معجزة یورود التي	اجرت فیها اللہ ماء سبولا
فانت معلوک القین بقیه	نزدی اللہ المجد وعقولا
فلانت منهم کل سام طرفه	بلی اذ الفی الحد و جهولا
فغیر لهم فہل یحب عبا به	لیطالوا المؤمنین بنولا
حتی اذا فرغوا یحب بنا لهم	کیدا العداۃ هو لوانہو بلا
فانی بها جیلا لہ و احرف	تلك الحجام فمطلک تعطیلا
ونزلنا قدامهم فی الکفراد	صدقوا اللفاء و فانیلا
خلوا معسکرهم و ما ذخر و	و هواد ما و جو اشنا و جولا

خروج الثانی بالله زیدی الوسوم بجعفر بن محمد بن حسین بن علی بن حسن بن علی بن عیینہ بن العابد بن حسین بن
علی ابی طالب علیہم السلام الشہر یستدایض درچالوس بوده است و رسل حسن بن عیینہ
از فرار یک در زید الواریج نالیف حافظ البر و نوشته است و سنه دو و شصت و شصت یک معتمد جمالیج خراسانی

و در طبرستان و جرجان را در ماه صفر جمع کرد و نامه بر ایشان خواند که خلیفه یعقوب بن ایش را بخراستان
حاکم نکرده و از جمله عاصیان است که بی دست و ما بخراسان آمده و هم در این سال بود که حسن بن زیاد بطبرستان
مراجعت نمود و چالوس را آتش زد از جهت آنکه مردم چالوس را در فریب یای یعقوب بن ایش و امانی کرده بودند
و ضیاع ایشان را با فطاع دیلم داد

در مروج الذهب مسعودی نوشته است طر و ش که اسم حقیقی او حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابراهیم است
است در سنه سیصد یک هجری طایفه سپاهپوشان را (مقصود بنی عباس است) از طبرستان خارج نمود و طر و ش
سایبان دراز در بدلم و کبلان میزیست سکن آن نواحی که در جهالت و نادانی فرو رفته و روش خان را
پیری میگردند طر و ش آنها را بدین حقیقی خدا پرستی دلالت نمود بدین اسلام داخل شد خبر بعضی از سکن این
دوملک که در کوهها بلند و قلعه جات و دره ها عمیق و مامنهای محکم سکنی داشتند و تا این زمان عجمی قدیم
خود باقی هستند طر و ش ساجد زیاد در این نواحی بنا کرد و مسلمان برای مدافعه از این طوائف جنگی در فری
و چالوس استحکاماتی بنا نمود ندچالوس که محیط یک ^{قلعه} سنگینی بود و دیوارها مرتفع داشت و سلاطین عجم بنا نهاد
کرده بودند همیشه در آنجا نشون زیاد داشتند برای دفع حمله بلان و این قلعه بعد از فتح طبرستان با
بود و تا طر و ش آن قلعه را منهدم ساخت

بموجب مستطوات نارنج رشید که در سنه ششصد و نود و چهار در زمان سلطنت الکاجا بنو سلطان که
فتح کبلانان کرده بود مقرر داشت که از چهار راه قشون بکبلان بر دایم بر چوپان از راه اردبیل امیر قزوین شاهی
از راه خلخال امیر طوغان و امیر مؤمن از راه چالوس خود سلطان از راه لاهیجان
ابوبکر محمد بن حسن الطبری الکاجا لوسی شهریار ابو جعفر بنو واعظ و محمد بن که در بنشای بو خلیل اکرم بود
در چهار صد هفتاد و دو رجپالوس منولید شده و در محرم پانصد و چهل و سه راجل و فانی نمود

چالوسید (یا چالسیه) واقع در عراق عرب است یا نه نمی دانم در چهار فرسخی خان بخار در
راست آثار بزرگی از قلعه باره عمارت بنظری آید که خراب شده و ریخته است موسوم به باشا چالوسیه
این بنا از بناهای خلفه هرون الرشید است در ترکیه آن قلعه خرابه در شط آثار بزرگی پیدا است
هنوز چند آجر دیده است شط باقی با بنفسم آثار که غالباً از عهد نبی عباس مانده بقا صدها
مختلف چالوسیه را با هم متصل نمایند

چالہ از مزارع کرمپور کا شان و قلم الشواست حاصل آن ثنیا کو و خروزه و جوق و جو کندم میا
چالہ جلا بلا احداث است بلا سکند واقع در سیستان

چال دافری از مزارع فریه بزرگ کاشا نشسته بنول منشی المالك میباشد
چال داریا فریه ایند در شش فرسخی اصفه ابراه کمره و کلیا بکان کار و انشای بزرگ مغیر در حاله
 هست که منزه کاه فوافل و عابری میباشد

چال دجال از فرای حوالی کرمانشاهان ملکی جباب آقا محمد تقی محمد کرمانشاهانست ماهی شش طرف
 دانست جاده واقع است

چال دجار مرزعه ایند مزارع صابن قلعه ایلان شاهسون فورث بکلود را پنج ایلان مینامند و
 سیلان است

چال دهر از دهات بلوک شمیران طهران غرضه خزانة دولتی هوایش کرم و آتش کرمس چهار خانوا
 رعیت این ده است باغ هم دارد

چالین قریه ایند جزو بلوک آباده طول جلکه این بلوک از شمال جنوب پنجاه شانه مرز و فرسخ و عرض
 آن چهار فرسخ میباشد صنعتها فی فاشق سازی و جعبه است

چال کچا آباد دهکده ایند فلیم السق در طارم ملکی حاجی سید محسن محلش در سطح دره واقع و اطرافش
 کوه است چال خانوار سکنه دارد و دراعش دمی است و دخانه از پائین دره میگذرد که نفی باهل فریه نمیرساند
جام در دو متر بلندی بنا بود در طرف جنوب مشرق این شهر واقع است از فراز مسطورات بعضی خنجر
 نگاران دویند قریه از توابع جام است باغات زیاد دارد و میوه جات بسیار از جام و فرای توابع آن بعل می آید
 خنجره بابا شیخ جام کمال لطافت و حلاوت را داد از آب آن فنانست گویند نزدیک جام در دامنه کوه چشمت
 که درن مستنابان کرم و درنا بنشان خیلی سرد است و موجب مسطورات جهاتمای حاجی خلیفه جام فصبه
 اینست که در سه درجه طول و سی و شش عرض دریا خنجر میباشد

این بطوطه در سفرنامه خود موسوی خفیه النظر مینویسد من در سنه هفتصد و چهل و هشت جام را دیدم و شهرش
 حد وسطه بزرگ است کوچک باغات زیاد و اشجار بسیار دارد چشمه ها کثیره و انهار بسیار از وسط شهرها
 بیشتر درختی که در انجا غرس میشود نوتست که بر آن آنها بمصر عمل آوردن امرش میسر

از فرار معروف بلای این شهر شیخ زاهد عابد شاه ابوالقاسم جامی است بنابر او شیخ احمد معروف شیخ زاده است
 که یکی از سلاطین هند و از اقبال رسایند حالا شهر جام و مشعل افان با ولاد شیخ زاده تعلق دارد یعنی سلطان
 ابوسعید مغولند و با کمال استقلال این شهر را اداره نموده و صاحب مکت فراوان هستند شخصی که طرف اعتماد
 بود و این بود که چون سلطان ابوسعید بخراسان سفر کرد در حوالی جام نزد یک خانقاه شیخ زاده اردو

شیخ زاده او در کمال جلال پذیرفته هر چادر یک واس کو سفند فرسناد و بهر چهار نفر از آحاد و افراد کس
 نیز یک واس کو سفند بخشید بدو اب چهار یا پان علوفه داد
 نگارنده گوید اگر چه ما بین جام و خجوق و دشت ترکمان مسافت زیاد است اما غالباً این شهر مورد صدقه در حیات
 و بهای نژاد که خجوق بود چنانکه پنجاه و یک سال قبل از این الله فلجان والی خجوق دو مرتبه در ظرف دو سال
 بجام ناخن این بلده را ویران ساخت در سال اول تمام اهالی فریاد افغانا با سپر بر در سال دوم مردم
 فرای و نذ می مغاب با سپر رفتند جام حالا اشها شهر سرحد بلوک مشهد است با هرات و مدفن شیخ جام
 علیه الرحمه میباشد و شرح احوال شیخ بیاید

تذکره ذراع و نزار ذراع جامر

قلعه نوش آب علی محمد فلجان جامی هوایش معتدل بهشت خانوار دارد جدیداً بالنسب و از آب فئات مشروب میشود
 اطرافش را ابل سبکجولی که هزار خانوار میباشد مرغ خجوق فرار داده اند نوکر دیوانی ندارد قلعه فرغانه
 دیوان اعلی است از آب دروغا مشروب میشود و پنجاه خانوار دارد بتول سوار است بر سفید و
 نصر الله خان بهای است که این قلعه بتول است و اطرافش ابل سبکجولی که جزو هزار خانوار جدید
 النسب میباشد واقع شده اند هوایش معتدل است در جام ناز و آباد خراسان است یعنی که دو دشت قلعه
 خراب دارد و سابق هر آباد بوده قلعه کانیز باغ در دامنه کوه واقع است از آب روی کوه و چشمه سار
 مشروب میشود فئات زیاد دارد خرابه است از خانوار از ابل سبکجولی که در اینجا هستند سی سوار دیوانی دارد
 بشکر الله حافظ قلعه آباد نامی در پیغمبر است خالصه دیوان ها بون از آب دروغا مشروب میشود
 فئات هم دارد بتول بهشت نفر سواره است و اویش معتدل و یکصد پنجاه خانوار دارد اطرافش ابل سبکجولی
 از طایفه سبکجولی که هزار خانوار میباشد سنی مذهب بر سفید کل بر نایب سبکجولی کو سفند اداها
 در زمستان بهشت سفید سنگ میرند است در قلعه آباد پراست بر سفید رضا فلجان و عیال فلجان
 جامی که اینجا را بتول دارند اهالی آنجا جدیداً بالنسب میباشد

قلعه سفید سنگ از آب روی کوه مشروب میشود هوایش معتدل در شتر قلعه آباد واقع است و فرسخ مسافت
 بتول را با دارد اطرافش ابل سبکجولی است و تا پراستی ندارد بهشت نفر سوار دارد سر کوه
 آنها محمد علیجان جامی است قلم النسب میباشد سکنه اش به خانوار است حسن آباد ملک نصر الله خان
 چهل خانوار سکنه دارد از آب فئات مشروب میشود در هزار قدمی قلعه آباد واقع است اطرافش ابل سبکجولی
 جزو هزار خانوار جدیداً بالنسب و نوکر دیوانی ندارد قلعه پرد و فرسخی از آب بهشت غریه در میان

کوه واقع شده صلحانوار دارد مالک آنجا صد نوماست اطرافش ابل ندارد قنات و چشمه دارد نو
ندارد رعیش فلیم النشواست باختر در سمت کوه آن واقع است پیش آنجا که خدا جبار است
قلعه ده نوسه فرسخی غربت غریبه دامن کوه است چهل خانوار دارد اهلیش سنی مذهب کوسفندار نهو
فشلای مینا صلحانوارش از اهالی غور و باختر از اب فانات مشروب میشود ملکی مهد بقلی میراست نوکر دیوان
ندارد سکنه اش فلیم النشواست قلعه آقا محمد عرب نزد یک بوکار و جلدی النشواست ملکی رعیش از اب فانات
مشروب میشود بیست خانوار جامی دارد در دامنه کوه واقع است اطرافش آباد هوایش سرد است قلعه کنه شمشیر
اهلیش جلدی النشواست در هزار قدمی قلعه آباد واقع است هوایش معتدل بیست خانوار سکنه دارد از
قنات مشروب میشود ملک محمد و چخان فاجار هوایش مثل حسن آباد است

قلعه حد رآباد ملک جلدی فلیان جامی است از اب فانات مشروب میشود هوایش معتدل اطرافش ابل تهور و سیکو
در نیم فرسخی قلعه آباد واقع است این تهور هم جزو هزار خانوار قلعه آباد است که در اطراف قلعه آباد و قلعه جبار
دو نادران نشین دارند سکنه اش جلدی النشواست فادر آباد هوایش سرد سیر است و پنجاه
قدمی ربانفا افاده از رودخانه مشروب میشود ابل جرعه که مشهور بکوبانی است آنجا سکنی دارند فلیم
النشواست یازده نفر نوکر سواره دارد بتول سوار است بیست نفر نیز سوار مواجبه سنی بکر دارد که جمعا
سی و یک نفر میشوند در پیش سفید و یک زاده سوار کزرا خان است ابل در اطرافش بیست متصل هزار است
سکنه اش هشتاد خانوار و سنی مذهب میباشد

نرب غلده سمدن شیخ احمد زنده پیل احمد جامی است سکنه اش فلیم النشواست معتدل از آب و خاک
زراعت میشود یک فانات هم دارد که دو سنگ آب جاری دارد نوکر دیوانش بیست نفر میباشد صلحانوار
سکنه دارد سمت شرق فلیان مسافت شصت فرسخ ابل ترکان افاده است از و آباد که بالغل خراست
دوازده فرسخ مسافت دارد خوب ترب دار الحکومه جام است که محمد ابراهیم خان سردار فاجار است قلعه
فلیم آن که نزدیک هزار است در هفتصد سال قبل ساخته شده حال خرابیست قلعه که حال آباد محل حکومت
بقا صله هزار قدم از مراد دور است در سنه هزار و دویست و ده ساخته شده حال آباد است باغات زیاد
دارد بیست و از سکنه اش سنی مذهب میباشند زیاده از صد خانوار شصت ندارد

حسن آباد در نیم فرسخی غرب واقع است از اب رودخانه مشروب میشود سکنه اش یکصد خانوار از ابل
وستی مذهب میباشد بیست نفر سوار ملزمی دارند هوایش مثل تربیست در اطرافش ابل بیست طرف شرق
چون تربی ترکان نشین است هر کوه و در پیش سفید آنها آقا جواد بیک است

قلعه امام و بزرگ بیک سکنه اش می خانوار و مذ هبشان سنی میباشد از آب و دخانه مشروب میشود هوا پاش
معدل اطرافش ابل سمن شرفش نرکان مر و پنجقر سوار دپوان ملز می دارند ریش سفید محمد خان و محمد جان بیک
سکنه این قلعه جدید بالنسب میباشد به مزبوره در سه فرسخی غرب واقع است باقونی در یک فرسخی غرب
واقع است خانوار که سنی مذ هبند دارد از آب و دخانه مشروب میشود ده سوار دپوانی دارد هوا پاش
هوای نرین اطرافش ابل ندارد فئات دارد و خرابه و آبست سمن شرفش مثل نرین نرکان نشین می باشد سکنه
آنجا قدیم بالنسب میباشد کرده آنها با باخان شاملواست امتحان در سه فرسخی نرین است از دخانه
مشروب میشود هوا پاش معدل اطرافش ابل ندارد سمن شرفش ان نرکان مر و واقع است بیست نفر سواره دارد فریه
مزبوره بنوا آنهاست پیش سفید محمد جان بیک جدید بالنسب در سه فرسخی غرب واقع است سکنه آنجا جدید
خانوار است سر کرده جبار بیک است قلعه کلان در دینک در دامن کوه واقع و هوا پاش سرد است از آب
فئات و چشمه سار کوه مشروب میشود اطرافش ابل نیست یکصد بیست خانوار ابل جامی دارد این قلعه قدیم است
در نیم فرسخی معدل آباد است ریش سفید امیر بیک جامی است

قلعه سراز فئات و چشمه سار مشروب نیست یکصد خانوار جامی دارد قدیم بالنسب ریش سفید بنی قلم بیک جامی
این هر سه قلعه نزدیک بیکدیگر است ملکی رعیت است بنوا خاینا باخان میرزا است هوا پاش سرد است
قلعه حسن نزدیک بر دینک پنجاه خانوار جامی قدیم بالنسب دارد از فئات و چشمه سار مشروب میشود ریش
سفید آنجا که خدا علیخان جامی است قلعه کادیر نو در نیم فرسخی پیر و است در شرق پیر و واقع
است ملکی خانلرخان و حاجی صفر است از فئات مشروب میشود در اطرافش ابل ندارد سکنه آنجا سی خانوار جدید
النسب است عابا از جامی و غیره میباشد هوا پاش معدل قلعه برکان نزدیک بقلعه سراز
فئات مشروب میشود دامن کوه است ملکی ملا احمد جامی و جدید بالنسب میباشد ابل ندارد می خانوار سکنه
جامی دارد قلعه سکلوتید در نیم فرسخی غرب واقع است بیست خانوار دارد در دامن کوه واقع شده است
از فئات مشروب نیست بعضی از فئات کوسفندار ابل بتور و آنجا قشلاق میباشد نو کردپوانی ندارد ریش
سفید صاحب ملک نصر الله بیک نایب جام این قلعه سمن غربی غرب واقع شده است

قلعه نواملکی عنایت خان برادرانش در سه فرسخی غرب سمن غربی آن واقع است ابل در اطرافش ندارد از فئات
مشروب میشود نو کردپوانی ندارد هوا پاش معدل است و تازه آباد شده بهم چینه ده خانوار شیعیه مذ هب دارد
قلعه محمود آباد قدیم بالنسب میباشد هوا پاش معدل از آب و دخانه مشروب میشود و بیست خانوار دارد و دوش
و پنجاه سوار که نصف آن اورکچی است نصف آن جامی است ابل ندارد ریش سفید و سر کرده سواره قدیمی نصر الله

بیکتاب محمد و لیجان و غیاثخان و علم رضا بیک است قلعه نکر قدیم الشوق نزد بیک محمود آباد صلح خانوار
سکنه اش از نیکان مرغی میباشد از آب رودخانه مشروب میشود ایل در نزدیکی ندارد شتران مرغانست نفی
سواره دارد در پیش سفید رچم بیک و یار محمد بیک است هواش معتدل در چهار فرسخی ترب واقع است
قلعه اسفند کوه در دامنه کوه واقع هواش معتدل است ایل ندارد از آنجا محمود آباد دو فرسخ راه است
سفید محمد رضا بیک شصت خانوار از او رکنی و جامی دارد از آب چشمه سار و فوآن مشروب میشود قدیم
الشوق است نوکر بوانی ندارد ملکش مال رعینا است قلعه رویج هواش سرد است ملکش رعینا
در دامنه کوه واقع است سفید خانوار دارد یکصد خانوار شاور رکنی و دو دشت خانوار شامی میباشد
قدیم الشوق است از آب رودخانه و فوآن مشروب میشود ریش سفید آنها امیرخان و غیاثخان و میرزا
ایل در اطراف ندارد قلعه عبدل آباد و دشت پنجاه خانوار دارد دامنه کوه واقع است از آب کوه
رو مشروب میشود پانزده سوار بدو ان میدهد هواش سرد است ایل در اطراف ندارد در چهار فرسخی
محمود آباد است ریش سفید خانوارخان و اینقره ملک او و اولادان او است قدیم الشوق میباشد قلعه
هواش معتدل است از آب کوه مشروب میشود یکصد خانوار هزاره دارد مذهبشان سنی میباشد چهل سوار
بدو ان میدهد اطرافش ایل نیست پیش سفید خانبا باخان هزاره قدیم الشوق متعلق به جام است

توابع منعلقه بجام

در سنه هفصد و هفتاد و هجری و ایام سلطنت سلطان ابو سعید خان امیر سپاول و الخراسان ندیری
اندیشیده که در طوی نری که بغداد و مکر شاهزاده میسور که داعیه سلطنت این و فتح خراسان داشت
بدست آورد و خود میلانیز و بر امیر مکتوب کرد بدین مین ایضا لکنه امیر مکتوب فراد و چند
ساعت قبل از انعقاد طوی شخصی بخانه امیر سپاول رفت و باو بگوید شاهزاده میسور در صد گرفتن
نومیداشد از غدر تو مطلع گردیده است چنانکه فراد داده بود شد و چون امیر سپاول این بشنید
درنگ با معدود سوار شد که خود را بجای رساند و جام مبارک شاه که کینه دیرینه با او داشت
باو گرفته او را بقتل رسانید و ماده قتل امیر سپاول را چنین گفته اند

والجام

در هفصد و هفدهم ماه محرم سال نو ناریخ نه نفضان نه زیادت
فرزانه باخشت و فرمیر سپاول بنهاد سر آنجا که فضا بود ارادت
چرخ فلک از که بر افراخت بر انداخت انیسع او را صفت و سیرت عاد

در سنه هفصد و چهل و هشت که امیر مکتوب سر بلاری اغلب از بلاد خراسان را فتح نموده و بجام

مسکرم خود ساخت که از آنجا بیست هزار حرکت کند سلطان طغان و سوار خود را با پنجاه هزار در
 بدفع مسعود سربازی بجام فرستاد شکست فاشی از فشتون مسعود سربازی خورده مراجهت نمودند
 حسین غور والی هزاران جهاد با طراف نمود از جلو و عقب مجاز از بلبل هزار نفر مسعود سوار
 حمله کرده او را شکست دادند

در سنه هشتصد و دو امیر تیمور کورکانی رفتی که بقصد پوش هفت ساله شینان این حرکت نمود
 امیران در ششم مامور بفارس گردید که بانفاق برادر زکی امیران ده پیر محمد بطراف بغداد رو
 در غره پنجاه سال هشتصد هشتاد و یک و جلوس میرزا شاه رخ کورکانی امیر سید خواجهر امیر الامراء
 دلد کرده با جمعی از اعیان از هرات راه فرار گرفت میرزا شاه رخ پنجم شب مطلع شده اثر آنها ناخن در
 جام بانهار سپید بعد از استمال ایشان را معاودت داد

در سنه هشتصد و پنجاه و پنج هنگامیکه ابوالقاسم بابر کورکانی بعد از میرزا الغ بیک و عبداللطیف
 بر سر سلطنت خراسان و در هرات متکبر بود میرزا سلطان محمد بن بابینقر کورکانی که در فارس و عراق
 سلطنت داشت بطمع شینان ملک خراسان بیست هزار رفت در جام فریقین نماند نمودند و جنگ سختی در
 پویش با شکست خورده با هفت نفر جان از معرکه بدر برد همان سال خطی عظیمی در خراسان منصوب
 در هرات شد

در سنه هشتصد و سی و پنج هنگامیکه شاه طهماسب اول بقصد دفع عبداللہ خان اوزبک بیست هزار نفر
 خوانین اوزبک در زوارا باد من محال جام در مقابل مسکرم شاه طهماسب در روزنا سو عا محرم اورد و زدند
 صاحب خجسته التوائیخ عا فشتون اوزبک را یکصد بیست پنجهزار نوشته در سار و فشتون جام در روز
 عاشورا آتش عرب مشعل شد و ایندا شکسته بجا کر شاه طهماسب اورد امیران از ان بیست هزار نفر از
 فشتون اوزبک مقتول و خانی که مراد فشتون بود زخمی شد

در سنه هشتصد و چهل و سه در سلطنت شاه طهماسب عبداللہ خان شیبانی سیدم میرزا اباسیا اوزبک
 مامور ناخن جام نموده خلیفه رسولو که از طرف شاه طهماسب والی خراسان و در مشهد مقدس متوقف
 بود در جام بسیا اوزبک رسید آنها را منہزم ساخت

در سنه نهصد و هفتاد و هفت اوزبک خان از اند خود بیست هزاران آمد جام را غارت کرد
 در سنه نهصد و هشتاد و هشت اوزبک خان بن رستم خان بن جانی خان در سلطنت شاه طهماسب
 باده هزار مرد و بابران نهادن خان ذوالقدر حاکم جام باد و هزار و پانصد نفر بر آنها حمله کرده

مقبول شد و هزار نفر از عساکر فریباش راه عدم پیچوند
در سال نهمصد و هشتاد و شش در زمان سلطنت شاه محمد صفوح جلالت خان و لد محمد خان اوزبک
جام را غارت نمود

در سنه نهمصد و هشتاد و نه که علیقلی خان عباس میرزا ابن شاه محمد و در هرات شاه عباس خوانده بخت
جلوس داد و امرای خراسان سوای مرتضی قلیخان ترکمان و الی مشهد مقدس تکیه نمودند شاه محمد قصد
خراسان و تنبیه علیقلیخان نمود و اخرا لامر کار با صلاح انجامیده شاه محمد مراجعت کرد و عباس میرزا بوزارت
علیقلیخان بحکومت خراسان باقیاندم شد قلیخان حاکم تربت که مرد مدبری بود از حاکم مشهد مقدس
اسند عامی که بغیر از بارت مرقد مطهر رضو سلام الله علیه شهر مشهد آید و پس از حصول امان چون
بان شهر ورود نمود بر شهر اسبیل یافت و جمعی را بجام فرستاد شاه فلی سلطان حاکم آنجا را کشته آنجا را
بجز منصرف کرد و بدو مشهد مقدس و جام مستغلا امر او را شد

در سال نهمصد و نود و پنج جلالت خان و لد بن محمد خان اورکچی با شش هفت هزار نفر جمعیت بناخت خراسان
آمد و جام را غارت و ناخن نمود مرتضی قلیخان پرنالک و الی مشهد مقدس را و حمله کرده در جام اورا شکست
داده بقتل رسانید

در سنه نهمصد و نود و هفت شاه عباس اول بقصد مازندران عید الله خان اوزبک روانه خراسان
شد و مرشد قلیخان و وزیر اعظم ^{در این سفر} در بسطام مغرول گردیده شاه عباس با جام راند و لی از آنجا بواسطه
فوجات فرهاد پاشا سردار عثمانی در کجی ورود و بجالا و علی حاکم بغداد بهمدان فتح غریب نموده
معاودت بهراتی کرد

در سال هزار و بیست و پنج در سال بیست و نهم سلطنت شاه عباس اول فراغت نام اوزبک جام را
غارت نمود

در سنه هزار و دویست و سی و دو در زمان سلطنت خاقان خلد آشیان فتح علی شاه فاجار حبیب الله متع
و حکومت شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در خراسان چون بعضی خود سر بها از حاجی فرزند
میرزا و الی هرات مشهور شاهزاده حکمران خراسان بقصد مازندران و بیمنت هرات راند عطا محمد خان افغان
در جام از جانب حاجی فرزند الدین میرزا بضرع و استکان آمده غوریان را پیشکش نمود که شجاع
السلطنه معاودت نماید ولی مسئول او مقبول نشد شاهزاده عطف عثمان نکر تا بخرات رفت
این شهر را منصرف شد

در سنه هزار و دویست و چهل و دو و الله قلیخان والی خوارزم باغواهی محمدخان والی بجام ناخست بخارا
خارن نمود و در محو آباد جام انرا اف کرد و شبی چند راس اسب اسبها سوارهای او بایند پاوه کرده
بجام دراد و سبک دینا الله قلیخان بچال انکه سواره شاهزاده شجاع السلطنه استخ الفور فرار
بر فرار اخبار کرده تا سرخس عنان نکشید صبح جامیان انچه را که از ایشان بغارن برده بود بعلاوه انچه
دراد و ی الله قلیخان باقیانده بود بدینا برده و نصاحب نمودند

در سال هزار و دویست و پنجاه و سه که موکب شهریار میر و ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه متوجه
پورتن هرات بود در سنه هشتم رحبا صف الدوله الله خان والی خراسان با چهار عراده توپ
دو هزار نفر فتنه از عساکر ظفر ماثر از جام باند خود و شیرغان رفت

تذکره معارف مشاهیر جام

شیخ جام از معارف کابو عرفای جام صاحب مقامات و مشهور بکرامات بوده و صاحبان سلوک و بزرگان
ارباب معرفت و متقین و هر عصر و زمان نسبت بشیخ بزرگوار اظهار حسرت و عجز و ارادت نموده اند و خواص
شمس الدین محمد حافظ شیرازی علیه الرحمه در مقطع یکی از غزلیهای خود فرماید

حافظم بجامم استنای بجایم و زبیده بند که برسان شیخ جام را

و ما شرح حال شیخ جام احمد نایب الدین از روی سنده منبریکه نویسنده آن ابوالکلام ابن علاء الملک جلی
و در سنه هشتصد و چهل و پنجم میرزا شاه رخ کورکانی نوشته منبریکه و هو هذا

شیخ احمد جامی در فرقه نام توان ناخست فرزند و سنه چهار صد و چهل و پنجم هجری متولد شد تا ستر بلین و دو سال
زمانی آشفته و غیر منظمی داشت رفتار او چندان بد و فو شریعت و طهر نبود در سن بلین سالکی از جمیع
معاصی نایب نام شده در کوه نمک در غاری معتکف شد و دوازده سال تمام روزها روزه گرفت و محفل
رباضات شافیه کرد بدین بکاست جان بیاراسته پس انکه بزور صفا باطن و محلی و بکارم اخلاق متخلق گردید
صبت فطرس و ترقی مقام او با نظار عالم و سبیل از هر جانب سالکان طریق و طالبان مسلك ایقان و تحقیق و
بجمله مشر آوردند تا از مباهات انفس انکه اشک ربان نمایند و کشف معضلات کثرت و از دهام اهل ارادت
او را مانع او با ضرر و عبادت آمد لهذا از کوه نمک مهاجرت کرده بکوه دیگر جام مقام نمود و شش سال
دیگر در این جبل جمل نفس را در زیر بار ریاضت داشت و هفت بر تکمیل آن میکاشت تا بارش متزلزل و سبیل و سفته
مرا در ساحل از عالم غیب صاحب کرامت بود الهام شد که مدت خلوت و عزلت منقضی گشته و فتنه عاصفه
در اوج قوت باد باران طریقی را زی سرکشکان وادی جبرئیل را هادی راه تحقیق باشی آن وقت بموجب الهام

بارشاد پرداخت و سپیدار سالک راه رشاد ساختن کرامات و یکی اینکه پیش از وفات خبر داده بود
که سلطان یکبار در باطن بطایفه اسمعیلیه را دفت مهور زد و سلطان سنجری بجای پدر برادر بزرگ سلطنت
جلاوس خواهد نمود و همانطور شد که شیخ خبر داده و سلطان سنجری در زمان سلطنت خود کمال را در
شیخ مهور زد و غالباً در امور دولتی و مملکتی با او مشاوره میفرمود اگر چه معروف است که شیخ تحصیل علوم
ظاهری نکرده اما از سنه پانصد و یک هجری تا سنه پانصد و سی و چهارده جلد کتاب در ادب شریعت
طریق حقیقت تصنیف و تالیف نموده و در خلاصه المقامات ابو الکلام سابق الذکر پنج کتاب از چهار
کتاب شیخ را اسم میر و مینو پسند که سایر کتب شیخ در زمان فتنه چنگیزی مفقود شدند خلاصه شیخ حاتم
سن پری سفری بکعبه معظمه زاده الله تعالی و تعظما مشرف شدند پس از پیل انصاری و مراجعت حاتم
در حرم سنه پانصد و سی و شش داعی یا ائمه النفس المطمئنه از جوی الی ربک راضیه مرصیه را بسبب اجتناب
گفته بر ارض فرخامید

وضع کنند بقیه شیخ از این قرار است از یک شب تا عالی که بالای آن در برج مربع بلند ساخته شده
شخص وارد بدو مسجد میشد مسجد اول موسوم بکیند سفید است و مسجد دوم معروف بمسجد کرامی حین
مسجد مربع مستطیل و در طرف شمال و جنوب مانند دایره است و محاذی در کیندی است در جلو کیند
درخت پسته کهنی که مقبره شیخ در سایه آن درخت است بلافاصله پشت این محوطه مسجد بسیار وسیعی
میان شد و بعد خانقاه و اکنون اغلب این ابنی خراسان خانقاه کوچکی که در حیات شیخ نباشد حالا
باقیست و چندین مرتبه مرمت شده و بدو یعنی دهه اول از یکی از بنا بر شیخ معروف بشیخ الاسلام
قطب الدین تعمیر نموده است بعد از سنه هشتصد و یک سلطان سنجری با اقرار مرمت نموده مسجد بزرگ محاذی
مقبره شیخ موسوم بکیند سفید است از ابنی سلطان سنجری میباشند و در سنه ششصد و سی ساخته شده
پس از آن در سنه هشتصد و سی ملک غیاث الدین محمد کرب همان مسجد را وسعت داده بنای مدرسه در
سلطنت میرزا شاه رخ کورکانی در سنه هشتصد و چهل و شش امیر ملک شاه نامی نموده است مدرسه
کوچک دیگر در اینجا هست که بنای آنرا سید امیر تیمور میدهند گویند و فتنه شاه عباس بقصد برون
فداه از جام کشتن نظر باینکه شیخ معروف بنیستن بود حکم بخیرایه مقبره او نمود چون قبر را بنشین
کردند طوماری بر آن آمد که شیخ عقاید مذهبی خود را در آن درج کرده بود و بموجب آن طومار
نشیخ شیخ ثابت میکرد بدین شاه عباس از کرده ایشان شد و نذر کرد که اگر فتح فدها را ورامتیر شود
نه تنها آنچه خراب کرده است مجدداً بسازد بلکه از نوع عمارت بنا نماید و از محاسن انفاقات فدها مقصود

عساکر شاه عباس کردید و در مراجعت بنزد خود وفا داد نمود و آنچه حالا باقیست از بناهای شاه عباس است آن عبارت از باغ بزرگ است در سمت شرقی مقبره و دریاچه در وسط باغ است ملو از آب صاف ماهی زیاد با چله مولا ناکاهی نظم اشعار نو و حتی منبوه و نمونه افکار حقیقت آثار او را بدین دو بیتا قصار مینماید

نه در مسجد گذارندم که رنگ نه در میخانه کاین چهار خلم است

میان مسجد و میخانه راهی غریب عاشقان ره کدام است

جامی اسمش عبدالرحمن و ملقب بنور الدین مولدش در حوالی جام در اوایل عمر تحصیل علوم و کمالا پرداخته در فنون فصاحت و ادبیات مقامی معلوم گردیده پس از تکمیل علوم ظاهری صورتی منوجه کسب مقامات باطنی و معنوی گردیده در سلسله نقشبندی صاحب چاه و مرتبه بلند آمد رسایل جامی در تحف و مطالب عرفان و تدقیق مراتب سلوک و ابقان حدیث و حسن اسلوب و مرغوبی دارد و عدد بسیار میباشد و از جمله شرح با تعلیفی است که بر فصوص الحکم عجمی الدین اعرابی و باستانی طاب ثانی مطبوع تصنیف نموده و سایر مصنفات جامی نیز نظایر بایان فارس و سیاه و اذربایجان و اغلب صف شهرت دارد از جمله هفت شوی است معروف بسبعه الحی که اسامی آن از این قرار است (سلسله الذهب) (سلاطین و ابسال) (نخفته الاحرار) (سجده الابرار) (بوسف و زلیخا) (لیلی و مجنون) (خرد نامه اسکندری) نیز از کتب جامی است (نقش الافس که تذکره الاولیاست) (اشعه التبعات) (لواح) (شرح قصیده خمریه فارض مصری) (شرح ایوان امیر خسرو) (سخنان خواجہ پارسا) (ترجمه چهل حدیث) (منافع مولوی خواجہ انصار) (بهارستان) (شرح بیتین مشوی) (شرح رساله مناسک حج) (رساله عروض فائده) (رساله موسیقی) (فوائد ضیائیه شرح مشکوٰۃ الکافی) (رساله مقفا) و دیوان غزلیات مولا ناکه مشحونست بقصاید خوب و غزلیات مرغوب و ترجعات بسیار مناز مشرب مولا ناکه صافی و در حال چنان جایز مرجع زهاد و عباد و فضلا و دانشمندان خاصه سالکین مسالك معرفت و عرفان در زمانه سلطان ابوسعید کورکانی و سلطان حسین میرزا بایقرا بسیار مغرور و محترم و در مجالس سلطنت وجودش مقسم میبود و فانیات جناب بعد از سفر حجاز در سن هشتاد و یکسالگی در سنه هشتصد و نود و سه هجری و از سی و چهار هزار شعر مولا ناکه باین دو سه شعر اقصا مینمایم که رفته او در این فن معلوم مطالعه کنندگان گردد

سلام علی الطه و پسین سلام علی الخیر النبیین

نجات وصلك اولدت جبرائيل شوقك العشا زخمت لبينه كراشني كه نترد زبانه كاشنا
 هراهل مسجل صومعه و در صبح و دعاي شب من و ذكر طرّة طلعت نومن الغداة الى العشا
 زهجران بر لب مد جان غمناك الا يا ليت شعري اين الفاك
 زهي حاله در چشم خونفشامشنا بلب نوحاني ومن بنده بجاز مشنا
 هاشمي هشير زاده مولانا عبد الرحمن جاي از شعر او دانشمندان جام است
 نظام معروف بنظام الدوله واسم شمس احمد در دفتر خوارزم شاه نويسنده معنري بوده شعر هم
 بديع پسروده است

خواجه شمس الدين محمد الكوسى الحامى از اولاد كبار شيخ جام شيخ الاسلام احمد الحامى الحامى
 و از اجلة عرفاى جام است صاحب مقامات و داوى مراب كشف و شهو در سال هشتصد و شصت
 و سه شيراي جوادى رحلت نمود فبروى در حوالى مسجد جامع هرات است نزد يك بزرگوار فقيه ابو
 بريد مرغزى

قطب الدين يحيى جامى الاصل نيشابورى المولد مكى بابو الفضل است عارضة جليل القدر و
 صاحب مقام بوده وفات او در سنه هفتصد و چهل هجرى ميباشد

ذكر خواص بلاد مد ممالك محروسه

جامع اهرابن مسجد در سنه هشتصد و هشتاد و هشت هجرى ساخته شده وضع بناى آن
 از فرار دېلا است

دور اين مسجد راست در مقابل يكديگر يكى در سمت مشرق و ديگرى در طرف مغرب از در شرقى بوا
 سه پله وارد كر پس صحن شده بلا فاصله بصرى مسجد كه تقريباً هشت ذرع و ده وازده ذرع طول دارد و در
 ميان اين حوض عميق كه پنج پله طولانى از چهار طرف آن ساخته شده و از پله ها پاين رفته بسطح آب پيرسد
 آب اين حوض كه دهند و مدخل آن طرف جنوب و مخرج آن در سمت شمال بوده حالاً راكد و ايستاده است
 و جريان ندارد زيرا كه مجرى از عدم اهتمام مولى و غيره خرابست درك حوض علف رو پنده است سمت
 جنوب مسجد مقصوده و ابواب است دهند ابواب شش ذرع و ارتفاع آن ده ذرع و دو منار كاشي در دو
 گوشه ابواب ساخته شده كه حالا خراب و زباده از دو ذرع باقى بپشت سمت مشرق و مغرب ابواب در
 شيشان است كه بواسطه يكديگر از شيشان وارد كند ميشود كيند و شيشانهاى اطراف و هم چنين
 ابواب از آجر است در اين وقتانچه كاري و كاشي كاري آن اثارى باقى بپشت برود و دور بپشت خارجي

در پنجه پانزدهم بانی که بنا شده که باز کار بنای باز و با وجود خرابی امام جمعه ایهر در تخت کیند نماز میخوانند چند حجره اطراف صحن است دوسه نفر طلبه آنجا سکنی دارند صفت شمال هم شبستان و مدرسه است بانی اول هم اسم خورادر لوح سنگ مرمری بسیار شفاف خوبی بخط ثلث بسیار نماز نوشته اما در این لوح جز کلمات مسطور در دیگر چیزهای باقی نماند

(امر بنیاهذا الخان و قسبل فی سبیل الله الملك الامیر الاعظم الاکرم خلفا عاظم الامراء فی العالم^{الخط} اعظم) تا برج باقی نمانده و در سنگ خطی در انصاف از این اسم بانی میخوانده است کونید حاجی علیخان نامی که از امرای سلاطین صفویه بوده و قوی این مسجد را تعمیر کرده است و آخرین تعمیر این بنا را امرجو عبدالله میرزا دارا ولد خافان خلدا آشیان (فتحعلی شاه) طاب الله تراه نموده فی الواقع این مسجد دو محله ایهر را از هم جدا میکند و در محله قدیم در مشرق قضیه واقع شده آبادی حال در محله غربی است که جدید است اما قدیم الا بام تمام آبادی سمت مشرق بوده قلعه خرابه که هم قلعه نل و هم قلعه دارا به یکویند در این محله است

جامع ارحمتنا مسجد نیست بسیار عالی یا صفا که دارای چهار ایوان بزرگ میباشد

در سمت قبله ایوان و کیند رفیعی است که ظاهر آن کال شباهت با کیند مطهر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دارد منظر این کیند زاید الوصف مطبوع و خوش وضع و در بنای آن کال سلفه بکار برده اند بعضی از اهل بلد گویند که بنای این کیند بحسب الدین علیه السلام بکفر بوده در مسجد کچ بر یکجا پاکیزه و ظریف است اسناد آنکه عبارت است از کتبیه بخط کوفی در پله میشود و چنین معلوم میکند که سازنده آن مرد صاحب صنعتی بوده است این مسجد را شش در میباشد که از چهار در آمد و شش میباشد و دو در دیگر محل عبور و مرور نیست هر صحن مسجد بطریق سر دایب شبستان بسیار بزرگ است بانی مسجد معلوم نیست آن فرا این چنین مستفاد میشود که تقریباً هشتصد سال قبل از ساختن آن در این زمان بعضی از مواضع آن فرسوده و مخدوم و محتاج بموقت تعمیر است و سمت غربی مسجد مدرسه است متصل بمسجد مشتمل بر حجرهات تحصانی و فوقانی و در بام متصل بمسجد و مدرسه مناره بلند است که در مناره کلدانه ساخته بوده اند و آن کلدانه خراب شده و چیزی از آن باقی نیست ولی مناره برقرار است و طرف شرقی مسجد باز وصل بمسجد تکیه است که در بام عاشورا و غیرها در آن روضه خوانی نیز جاری میباشد در شمال مسجد ایوانی بزرگ که مقابل مقصوره و کیند واقع است و آن نهایی این ایوان دومین در چشم اندازی با صفا دارد و بیاضی بزرگ که مشجر با شجر مختلفه می باشد نظر میکند در الحقیقه محل تفریح و تفریح است در بام نا شبستان که باد شمال میوزد برای آسایش و راحت بیشتر جای از جاها می آن

نواحی است رجانب جنوبی این مسجد آبیانبار بسیار وسیع معبر است که در فصل زمستان آنرا آملو از آب میکنند و در تمام بهار و تابستان بمیر میسر است و کافست و این آب با وجود عذوبت و نیکو آوازه در تابستان چندان سرد است که کوئی آنرا با نج با این درجه برودت رسانده اند

جامع اسرار آباد بنای این مسجد در سنه هشتصد و چهار شده ولی بانی معلوم نیست از بعضی معبرین اسرار آباد چنین مشوع شده که بانی مسجد از اهل نشن و از آنکه معروف بطایفه امیر بوده بهر حال وضع حالیه مسجد چندان بد نیست چندان هم خراب ندارد از فرار آمدن کور و موقوفات زیاده در پیرمان و دو نفر مجاهد در این مسجد امامت می نمایند یکی جناب آقا سید مصطفی و دیگری برادر آقا

شیخ صالح

جامع اصفهان در این شهر مسجدی که آنرا جامع توان گفت مخصوص نیست بلکه منعقد است اما مسجد جامع فلیم که اهل بلد مخصوصاً آنرا مسجد جامع میگویند مسجد نیست که در حوالی میدان کهنه اصفهان واقع در محله که معروف است بدرب مسجد جامع و مسجدی (بوسحاقیه) بانی این مسجد ملک شاه سلجوقی است و مسجدی و اهتمام خواجیه نظام الملک طوسی زیر ملک شاه ساخته شده و از بنای آن بنیادها هشتصد و در عهد همین پادشاه یعنی ملک شاه سلجوقی با تمام رسیده است صفت و وصل با این مسجد است معروف بصفت عمر و عقیقه اهل بلاد است که بانی صفت خلیفه اموی عمر عبدالعزیز است و در صورتیکه این عقیقه مطابق با واقع باشد صفت را عمر عبدالعزیز بنا کرده و ملک شاه مسجد خود را طور ساخته که با اتصال داشته باشد با حجر عقیقه و درخت پادین و شبستان و وسعت این مسجد زیاد است چون بمرد و هو خراب بهر سبب سلاطین صفویه آنرا مرت کرده و بعضی تصرفات نیز در اصل بنا نموده اند نیز پادشاهان مابین شمال و مغرب مسجد فقیر و محوم ملا محمد فی و ملا محمد باقر مجلسی است که غالباً اهالی بدان موقوفه فاضل خوانند و اسناد از آن از واح زکیر زاهر می نمایند ابواب مسجد متعدد و از هر حجره و حجره می نمایند در وسط مسجد حوضی است بالای حوض بر دو پایه ها عمارتی ساخته اند که در بعضی از فصول برای نشستن خالی از لطف و مفای نیست

جامع دیگر که در آن نماز جمعه خوانده میشود مسجد نیست که معروف مسجد شاه و در یکصد میدان نقش جهان اصفهان که بخادی و اسرار و قصر و ملا صوفی و مقصود است واقع می باشد این مسجد از بناهای شاه عباس اول و در سنه یک هزار و بیست و یک هجری اقدام به بنای آن نموده اند الحقیقه نظر این مسجد در هیچ جادیده نمیشود و بنای واحد است که مدینه از نماشای آن سپهر عظیم و عظمت و شان و شکوه و استقامت

آن و کاشتهای بسیار قطعه سنگهای بزرگ مرمر و غیره و کتیبه ها خوش و درها عالی که در آن نصب شده و بکار رفته همه در عالم خود بد و جبهه امیناز دارد که نماشا کنندگان را و اله و مبهوت مینماید

مسجد دیگر مسجد مشهور مسجد شیخ لطف الله است بانی این مسجد نیز شاه عباس اول است و قبل از مسجد سابق الذکر بنا کرده یعنی در سنه یک هزار و ده هجری ساخته شده در میدان نقش جهان محاذی آلائیو ساخت و وضع این مسجد بسیار عجیب است کمال مناسبت و استحکام را دارد کاشی کاری و کتیبه وضع کنند آن مطرح انظار است چون پس از اتمام اول شخصی که در این مسجد امامت کرد شیخ لطف الله نام از علمای آن عصر بود مسجد با اسم موسوم شد و بعد از آنکه شاه عباس این مسجد را اتمام نمود هشت خورا مهربانی اتمام مسجد بمیراث عالی تر از این دین بسیار سخن مسجد شاه مزبور میرداخت

جامع دیگر مسجد حکیم است بانی آن حکیم داود طبیب است که دو سال یک هزار و پنجاه و پنج هجری بنا گفتن این مسجد مشغول شده کوبند دولت و ثروت زیادی حکیم داود در هند و سنان تحصیل کرده چون باصفهان آمد اقدام باین بنای خیر کرد الحی این مسجد نیز با وسعت عظمت و از اینبه عالیه و آثار بزرگ و دلیل بر علو همت مرحوم حکیم مشارالیه است

جامع دیگر مسجد نیست در محله بیدآباد معروف بمسجد سیدان بناهای مرحوم حاجی سید محمد باقر زشتی (شفیق) اعلی الله مقامه که در سال هزار و دویست و چهل و دو مشغول ساختن آن شدند و اصول و مبانی آن در کمال خوبی بطریقی بسیار پسندیده و ممتاز تمام شده و نازک کاری آن الی الان صورت تمامیت نیافته است

مقبره مرحوم حاجی سید محمد باقر طایفه ثریه در طرف شمال این مسجد واقع است در نزدیکی یک از درها و بناز جوامع دیگر در اصفهان نیست آن قدیم و جدید که چون بعضی این پنج مسجد نیست اندک آنها صرف نظر نمودیم

جامع یادگوب

این مسجد از بناهای شیخ خلیل الله است در مسجد نوشته اند السلطان بن السلطان شیخ خلیل الله تاریخ بنای آن هفتصد و هشتاد هجری میباشد وضع آن غریب و بطور شایسته ساختن شده تمام حیاط و مقصوده مسقف است میان مسجد محوطه مربعی است که سقف ندارد اینجا از فراز معلون و مستفاد میگردد این محوطه از بنای مسجد قدیم است و بطرز سورخانه که در حوالی یادگوب و معبد هندوهاست اشکال میبرد که این نقطه در قدیم الا بام معبد است پیرسنان بوده بعد احکام پادشاهین اسلام مسجد را دور معبد ساخته اند

جامع نظام

مسجد نیست قدیمی در کیند شایسته مسجد تاریخی است که از آن چنین مضمون میشود که در عهد شاه خداینده این مسجد را مرقع تعمیر کرده اند تاریخ تعمیر هفت هجری است

از قبیل مسجد آقا نور و مسجد ذوالفقار
و مسجد یحیی و مسجد علی و مسجد
مرحوم حاجی آقا محمد جعفر
آباد و غیره
جامع آبروان
این مسجد از بناهای حسینعلی
حاکم آبروان پدر محمدخان دارد
است که حجت خان یا خان
میرداد باشد

جامع بیجا مرعوف بن خلیفه خان حیدر بن علی خان وزیر فواید انیسجد در سنه هزار و دویست و بیست هجری بناموده است بنا بنسبت پسا عالی و ابوان ان مرتفع و تقریبا این ابوان کجایش نشسته و دارد شبستان پشت بر ابوان و بجلی زر کشت یک پله از سطح مسجد کوهنر جباط مسجد وسیع و دو باغچه بزرگ و حوض آبی دارد در دو سمت جباط که در طرف شرقی و غربی باشد حرات چند برای طلاب علوم دینیته ساخته اند بنای مسجد از آجر و آاره آن از سنگ و محرابش نیز از سنگ و بطور خروجی از ابوان پیش آمده است

جامع نیرین چند مسجد مغیر آباد و خراب در شهر نیرین است که هر یک صلاحیت این اسم دارد از جمله مسجد جامع که ظن غالب اینست که در عهد خلفای بنی عباس نباشد باشد لکن بعد ها خراب شده و مجدداً بنا کرده اند دیگر مسجد مظفر معروف مسجد جهان شاه از بناهای سلطان محمود غازان خان و تاریخ این مسجد که در کاشیکاری مسجد رسم شده ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفتاد هجری است دیگر مسجد علی شاه که حالا راک و مشهور است بانی علی شاه و سلطان محمود غازانست در نیرین طاقی

این بطور طه که در زمان سلطنت سلطان ابوسعید مغول به تیریز رفته و آن وقت مسجد جامع نیرین مخضر بن علی شاه کلانی وزیر بود شرح این مسجد از انفراد منو شد عیال از بنای خود مسجد که از این بنای بنا محسوب است در محاذی قبله مد رسه است

جامع نو لیسرکان ابتدا مسجد جامعی در نو لیسرکان ساخته شده که هیچ وجه تاریخ آن معلوم و معین مره و شراست و جدارش از کاشی شیشه زلیج یک دو خانه بنسبت آن بنا یکی فیهدم شده و آثار و آن خانه که سبک و وضع آن بدست آید بجای آن لان مسجد پس وسط مسجد میکند و ایشانرا مسجد که میتوان گفت فقط یک شبستان است عبارت از سه طاق در شش که مجموع هیجده طاق میشود محل و موضع علی الخصوص موعوباسمین در غرس شده است هر روز بعد نماز عصر سوره پس و سوره فتح و سوره بقره پس اکنون در این مسجد قرآن میشود و مردم شهر ساخته شده

جامع طرین جامع عتیق دار الخلاقه طرین بکریه نباشد بلکه بلوغات ساخته اند ابتدا طرف جنوبی که ابوان بزرگ و مقصوده در آن واقع است نباشد و بعضی گویند که این یک طرف هم یک دفعه ساخته شده است طر حال بنا بنسبت قدیمی از قرن پنجم معلوم که در عهد شاه عباس ثانی و در سنه

هزار و هفتاد و دو و با هفتاد و دو رختی الدین نامی ساخته شده و در سنه هزار و دو و بیست و پنجاه و دو
 مرحوم شیخ رضا ابن نعمت بعضی جاهای دیگر مسجد را مرتع نموده که تاریخ این تعمیر را یوان در آخر کتیبه که
 از کج در آورده اند مسطور است حاجی شیخ جعفر مرحوم جد آقا جعفر که الان در این مسجد امامت دارند
 آن سمت ملحق نموده اند خلاصه پس از چندی مرحوم حاجی میرزا مسیح در طرف مشرق چهل ستون که دارای
 و شش ستون بنا با یوانی بنا نمودند بعضی این اند که تاریخ این بنا سنه هزار و دو و بیست و دو میباشد
 شبستانی که بر روی پایه ساخته شده و روی آن مهنا بیست و دو ستون و در بنای اولیه مسجد یعنی در طرف شمال
 واقع شده از بناهای مرحوم دوستعلی خان پدر مرحوم حسینعلی خان پدر مرحوم دوستعلی خان پدر امیر
 دوستعلی خان معیر الممالک است

اما مسجد جامع جدید در خلافت معروف بمسجد شاه از ابنیه خیریه و آثار شهر ظاهر الیه که مرحوم خاقان
 خلداشبان فعلی شاه قاجار طاب الله مضجعه جد امجد اعظم حضرت شاهنشاه عجمه ناصر الدین شاه قاجار
 خلدا الله ملکه و دولته میباشد بنای این مسجد نمای عالی و جسامت آن وسیع مقصود و یوان که در طرف
 جنوبی طور نماز ساخته و قطعات بسیار از سنگهای مرمر که از آره مقصود است شکایات نماز
 در طرف بالای سنگ بخط مرحوم ملک الکتاب آقا مهدی خوش نویسنده حضرت خاقانی کتیبه شده
 و حسن وضع مقصود و کتب مذهب مطرح انظار و حاکی از علوه و رفیع مقام و دزانت لای و
 صفای نیت بانی این مبانی حکم شیده ها الله تعالی میباشد اسم خاقان مغفور اسکنه الله فی باض الشرف
 بقلم بسیار جلی در این یوان مسطور است و در زیر آن هزار و دو و بیست و بیست و نه تاریخ نگاشته اند
 در مقصود سور و آیات مبارکات خرائی بکفره و در کتب و بکفره پائین کتیبه شده همچنین در
 یوان کتیبه های نیز بخط ثلث و خط مرحوم آقا مهدی ملک الکتاب است و در آخر کتیبه ها هزار و دو و بیست
 و بیست و چهار تاریخ نگاشته است صفه های جنب مقصود و یوان هر یک بر روی دوازده ستون
 معین میباشد در طرف مشرق و مغرب هم صفه ها خوب با حسن اسلوب ساخته اند در طرف شمال و در
 است که بر روی دوازده ستون در کمال خوبی بنا شده است و در آن بزرگ مسجد که محاذی مدرسه
 الشفاست در طرف شمال واقع در بالا فسیله اینست بنای افکار مرحوم آقا سید حسین مختار
 ملقب بمهندس الشرف هاوی ملایح حضرت خاقانی و توصیف این بنای رفیع و مسجد شریف که در
 خانه آن فسیله در ضمن شهر مسطور در ذیل تاریخ بنای مسجد را اظهار مینماید و هوهنا
 کلام مجرای تاریخ سالش در نیم پیش این مسجد نیز ذکر نموده اند در نماز

در پیرین همین بود که دارای جلوه خانیست و مسیح مبین است در مد رسه صدر و در حمام مرحوم حاجی
میرزا آقا سی صدر اعظم مرحوم شهریار میرزا محمد شاه ماضی طالب الله تراء در این جلوه خانیست و بالای
سرد و قصبه از بدایع اشعار مرحوم فتحعلیخان ملک الشعراء مخلص یصبا در مدح خاقان خلدا آستان
طاب ثریه و توصیف مسجد معظم کتبه شده که مطلع آن فصبه فریاد است
شهنشاه زمان شید و روان خسر و عالم خداوند زمین دارای این داور اعظم
و در ضمن این فصبه غراماده تاریخ بنای مسجد را چنین برشته نظم گشته

رغم زدنش کلک صبا از بهر نارنجش بود این مسجد فخطی شه کعبه دوم
کلیه شرایط و لوازم تنفیج و تکمیل این بنای عظیم الفدر رفیع الشان از تزیینات و استیقامات
حسن منظر و سایر ملاحظات منظور و مرعی شده است از جمله منبری بدیع از سنگ مرمر دارای سبزه
پلته در مقصوره نصب گشته است مناز و قابل ذکر است و طرف مشرق و مغرب و در این مسجد
بسیار عالی و غرقات و بالاعانه و غیره هر دارای حسن موقع است در هذاه السیه با مرقه و قد
افلاس همایون شاهنشاهی ناصر الدین شاه قاجار ادام الله ابام ملکه فخرات و مرمنها در این مسجد
نموده اند و دو منار عالی در جنبین کلد شده ساخته اند

جامع خرم آباد مسجد جامع خرم آباد از بناهای شاه پیر و سلطان دختر اغر و سلطان
این مسجد را در سنه نهصد و هفتاد هجری بنا کرده و تاریخ بناد در محراب رسیده که در سنه ساختن
خرابی پیدا کرده در زمان شاه سلطان حسین صفوی رسال هزار و صد پانزده هجری با مر این یادش
انرا مرمت و تعمیر کرده اند باز بعضی جاهای آن خراب شده سی چهل سال قبل خدائی خان حسنوند
آنرا باخته چند سال قبل نیز بوجبه صحت ملا محمد تقی خرم آبادی حاجی ذکی نامی بعضی تعمیرات را
نموده است مثله مسجد که ملک نارنج در آنجا نصب است شبستانی بوده که یکی خراب شده است
سر طرف دیگر مسجد در عجب است

جامع خرم چند مسجد در خرم آباد و خراب که صد و لفظ جامع بر آنها میشود ولی
در هیچیک نماز جمعه نمیخوانند برخلاف نماز جماعت که در همه آنها خوانده میشود از جمله مسجد است که
بانی اول آن مرحوم حسین خان دینیلی بوده و مسجد را چوب پوش بطرز خوشی ساخته و تاریخ بنای
تکه را در دو بیت دوایره هجری بوده است و هزار و دو هشت و هشتاد و هفت در زمان حکومت
خود مرحوم شیخ الدوله آنرا از بنیاد کنده مجدداً از کج و آجرو ستونهای سنگی بنا نموده کوبند

مسجد از این قدیمی تر در خوی نیست و موسوم بمسجد خااست و مشتمل بر سه کویک بسیار خوب
 فشنکی است بکر مسجد نیست که مرحوم آقاوند ملا حسن شیخ الاسلام ساخته و بدست مرحوم آقا حسن امام
 جمعه بود بعد از آن در دست لادان مرحوم ماند است این مسجد فریباً لا هدام بود سال گذشته که سنه
 هزار و دویست بود و شش هجری باشد حاجی ابراهیم ناچار از اینجا بکند و آنچه و آخر سنون سنک یاد حکم
 و خوب مجدداً بنا نمود مدرسه سید در جنب این مسجد است بکر مسجد نیست که بانی آن مرحوم ملا محمد قاضی
 بوده و در سنه هزار و دویست شصت و هفتاد مرحوم علیخان ماکوئی مرقت کرده باین معنی که باج
 و آخر یاد حکم و فشنک این بنا را بخرید نموده است و چون خوب دارد دیگر مسجد نیست که مرحوم میرزا آقا
 برادرزاده مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم مرحوم شهریار میرزا قاضی محمد شاه طاب الله شرافت از وجه
 بر مرحوم آقاوند ملا احمد سلطان الذاکرین ساخته این مسجد خوب پوش است بکر مسجد نیست از وجه ثلث
 مرحوم حاجی بابای ناچار نیز در عصر شهریار میرزا اسکند الله فی باخر السور ساخته شده و معروف
 بمسجد بابا است

دو مسجد نیز در خوی است که خرابه است یک مسجد بکر مرحوم حسینیان دینلی سائو الذکر باسم خاقان خلد
 ایشان ساخته و معروف بمسجد شاه است بنائی بسیار عالی اما ناقص مانده و خراب شده
 دیگر مسجد نیست که مرحوم حاجی مطلب خان ساخته بنائی نفع باختر حاجی یاد کرده آنهم چون
 ناقص مانده خراب کرده است

جامع دامغان دو مسجد بسیار قدیمی در دامغان هست که بر هر یک لفظ جامع صدق میکند
 هر مسجدی دارای یک منار است که از این دو مسجد خراب معروف بناری خانه است اهالی گویند حکم
 حضرت امیر المؤمنین علی ابیطالب علیه السلام ساخته شده از این مسجد حالا چند سنون باقی است
 مسجد دیگر که الان آباد و دایر است گویند در زمان خلافت خلیفه مامون ساخته شده ولی سندی
 برای ثبوت این ادعا بدست نیست تاریخی هم ندارد که خبری از آن مفهوم مستفاد شود مساجد کوچک
 قدیمی هم در محلات دامغان زیاد است که در شمار جوامع نیست

جامع زنوز این مسجد دارای ایوان بزرگ است واقع در وسط جنبین آن دو مناره و در هر
 طرف ایوان بزرگ سه ایوان کوچک بنا شده عرض حیاط مسجد بیست و چهار ذرع و نیم طول بیست و
 شش ذرع و یکبارک دو حوضخانه با حیاط علیحد و یک زبر زمین و یک طاقی شرع و یک طاقی قبله
 پنجاه و یک سنون دارد بانی و ناخر بنای مسجد معلوم نیست بعضی بر این اند که این مسجد یکصد سال قبل ساخته

و از اعتمادی بر این قول و بموجب گفته امام جمعه در ز قول که کوبند از سبصد سال قبل اما بنا بر مسجد
 با اجداد این جانب است با پیش از سبصد سال این مسجد را ساخته باشند
جامع دوازده این مسجد عبارتست از یک محوطه که مربع مستطیل است در سمت جنوب مقصوره
 واقع شده که اصل مسجد کهنه عبارت از چهار کتیبه در سمت شمال و مشرق و مغرب و یک کتیبه پنجم از قدیم بوده
 حالا از آثار قدیم چیزی باقی نیست مگر مناره که در ضلع شمالی شرقی است و برپایه یک برج از این مناره خواب
 شده آنچه از آن باقیست چهارده الی پانزده ذرع میباشد شبستان در طرف شمالست مقصوره از طرف
 عرض مستقیم و چهار طاق از طرف جنوب دارد و چهار ستون و دو پایه از مشرق و مغرب از طرف طول
 محراب مسجد بر خلاف سایر مساجد مسطح است بعضی کاشیکارها و خشتها کاشی یا چهره یا چهره درختی از مواد
 مسجد کار کرده اند که چندان امیناز و فایده نمی دارد بر روی کاشیها این چند کلمه نوشته شده
 طلبکار خیر است و امیدوار امید یکه دارد خدا با برآرد

ساعی حاجی سلطان محمود فی سنه ثلاثین و الف ۱۰۳۰

سقف مسجد ظیم طاقی بود در چند دفعه تعمیر و بپوش نموده اند اصل تاریخ مسجد را در سمت راست محراب
 چهار ذرع از زمین بالا در دو حجره بخط کوفی از یک پیرون آورده اند ولی چون در پنجه چیزی غیر سطرال
 که بسم الله الرحمن الرحیم است خوانده و معلوم نمیشود در ستون اول طرف راست محراب بر چوبی که
 زیر پایه طاق است این عبارت نقش شده (امر بعمارت هذه المسجد المبارکة الشریفه المعظمه بعون الله و
 حسن توفیق حسبه لله و طلبا لمرضاته بامید ثواب اخروی در این وقت مقیم الاعظم حضرت امیر
 السلاطین خواجه باقوث بغاوت بمیون نصیبی شد بتوفیق الله تعالی در شهور سنه اثنی عشر
 ثمانه ۸۱۲ حرره علی بن فتح الله) این تاریخ یکی از تعمیرهای این مسجد است در ستون اول طرف چپ که مقابل
 ستون اول است اینکلمات بقاعده مسطوره روی چوبی برپایه طاق نوشته شده (ساعی خیر خواجه مصطفی
 ابن جمال الدین طایفه علما خیر الدین و الاخره فی ایام سلطان السلاطین شاه اسمعیل صفوی خلد ملکه
 تاریخ سنه سبع و عشرين و شمانه ۹۲۷ کاتبه محمد علی شجاع) این تاریخ تعمیر دومی است که از مسجد شده
 در هر طرف چپ چسبیده به محراب که مقابل آن خط کوفی از یک پیرون آورده اند اینکلمات و چوب کوب
 (بانی هذه الاسطوانه بطلان هدیه الزکیه جده حاجی میرزا علی مرحوم حاجی میرزا علی بابا کاتبه العبد المذنب
 العاصی اسمعیل بن مظفر القاضی ان فی الحینه تها من ابن لعلی و حسین و حسن عمل اسناد مقیم بن اسناد
 البرهم احدی ثانیین بعد الف و مئیه تعمیر هذه الاسطوانه فی الدوله ابو المظفر السلطان شاه سلیمان حسنی

الموسوی الصفی در سنون دویم طرف داشت نوشته شده (بانی خشت المربع محمد رئیس از نفع الله عملها
 الذین یحیون بخار) خلاصه اینچنین میباشد محله فاضی محل حریک واقع شده در ب مسجد و سنک است در یک
 سنک سواد فرمان شاه عباس در حاشیه ثبت شده در یکی تاریخ طاعون است و ماصورت هر دو دارد
 ذیل محض تکمیل فواید مطالعه کنندگان منکابیم

صورت فرمان شاه عباس

حکم جهان مطاع شد آنکه در این وقت بنابر شفق غایت شاهانه درباره شیعیان الکاء دماوند و خوار و کوه
 از ابتدای نوشتان بپل نوجیهان ایشان را در رسد یکا هر شهر رمضان سوای نوجیهان یکا بجا رده داده میشود
 و نصف مقرر داشتیم مسئولان عظام دیوان اعلی این رقم عطیه را در دفاخر خلود ثبت نموده بغير و تبدیل
 بقواعد آن راه ندهند و آنچه قبول و مواجب هم ساله مقرر است طرف دانند و آنچه مقرر است (و اردون است)
 حواله میشود و نوجیهان شهر مذکور را سال بسال که نموده تهر را میخواه ارباب حوالا نمایند بپول داران الکاء
 مذکور را قسط و مقرر داشته شد یکا هر شهر مذکور را از پول خود بر طرف دانند و طلبی نمایند که لازم
 که خدا بان الکاء مذکور بحقیقت رسیده اگرستی در میان شیعیان بوده یا مردم محلی از محلات آنجا باشند
 تخفیفان آن داده نمیشود و نسخ منقران درست داشته شد در خانه های یون فرستاده در دفاخر ثبت نمایند و دانسته
 باشند اگر پنهان نموده باشند رد بیا با و خواست خواهند شد در افرین در خدمت حضرت امیر المؤمنین و امام
 المؤمنین علیه السلام شرمند خواهند بود و بغير کنند تخفیف مذکور بلغث الهی و بغير حضرت رسالت پناه می
 گرفتار کرد و بیا بلکه دستور و ام الشرف بارسنک نقش نموده بر در مسجد جامع نصب نمایند و در دعا کوئی و ام
 دولت قاهره نقض نمایند شهر شعبان سنه اربع و عشرين و الف ۱۰۲۴

صورت تاریخ طاعون

در سنه هزار و دویست و چهل و هفت از فضا سپهر کج رفتار و ناشر نجوم ثواب ستار فها در اکثر بلاد ایران
 ناخوشی مرض طاعون حدوث یافت و خلجیات بسیار از اهالی آنها از یاد رآمد و واقعه بلبه دماوند سرایت
 نموده فریب هزار نفس را از انجا و از نصیر فراء داعی حق البلیک اجابت گفتند از انجا باعث ساعی خراب و مرگ
 معارف بانی مسیح و سایر موقوفات مرحمت غفران پناه الواصل الجوار الله و جعل الجنة مشواه اعنی حاجی الحرمین
 الشریفین جماعی نیز الهادی بن جاکائی الملقب بابا جهل نصار و ابناء او ابوالقاسم و ابوالحسن و عبدالمظفر
 مع صبیحه و همشیره و ما حای خاتم و خدیجه خاتم با جمعی از متعلقان بجانب خلدین خواهند
 جامع مری در خلافت منصور عباسی بزرگوار این خلیفه که از جانب او حکومت

جلد داشت در سنه صد و پنجاه و دو مسجد جامع ری را بنا نمود و معمار این بنا عمر بن ابی خطیب بود

جامع زنجان مساجد بکر درین شهر صد و جامع بر آنها شود یکی مسجد مغیر است که بانی آن مرحوم عبدالله مهرزای دارا بوده است تاریخ بنای آن هزار و دو و بیست و سی و هفت هجری میباشد بعضی موقوفات از قریه و قصر تبر و حمام دارد و تولد آن الان با محمد حسین مهرزای پیشخدمت ولد مرحوم امیر محسن مهرزای امیر آخور میباشد مسجد دیگر هست که مرحوم میرزا ابوالقاسم مجتهد سال قبل ساخته است سه طرف این مسجد تمام و یکطرف نا تمام است مسجد دیگر هست که اهل شهر در هزار و دویست و هشتاد و چهار ساخته اند چندان خوابی ندارد مسجد دیگر مسجد مدرسه است که مرحوم نصرالله خان نایب شهر در پنجاه و شش سال قبل بنا کرده موقوفاتی دارد

مسجد دیگر هست معروف بمسجد مرحوم میرزا ابوالقاسم از بابیه قدما است شصت سال قبل

مرمت شد و حالا باز خرابی دارد موقوفات زیاد هم برای این مسجد هست

جامع سارکازند مسجد دیگر در صد و هفتاد و سه حاجی پیر ولی نامی بنا نموده و چون ملا محمد علی بانی معروف آنرا نسبت بکلی انجام داد و خلفای تبریز که در آنجا مشهور بمسجد ملا محمد علی است خرابی زیادی ندارد بعضی مساجد دیگر هم هست که سکنیان که در قدیم آبادان آنجا در شمار جوامع نیست بوده و بعضی بعضی نیست که در

جامع ساوجبلاغ مسجد جامع ساوجبلاغ از بناهای پادشاه سلطان بن شیرخان بن شیخ سلم و نور و ابرج پسران فریدون آنجا مدفون است که باس مسجد جدید رخا مکرری است که حکومت مکرری و ساوجبلاغ و غیره را داشت این مسجد را مشاء الله در سنه هزار و هشتاد و نه بنا نموده و بعضی موقوفات برای آن فرار داده است

جامع کبکوار کوبند مسجد جامع کبکوار را خواجہ علی مؤید که آخرین حکمرانان سر بهداریه محسوب میشد و معاصر امیر تیمور بوده و مجدثا و شنافه بنا کرده است چندین مرتبه این مسجد را تعمیر و مرمت شده چند سال قبل که آب انبار محاذی مسجد را تعمیر می نمودند سنگی پیدا نمودند که چند شعر روی آن مرشم بود از جمله شعر که حاوی تاریخ است این است

معارض از پی تاریخ سال گفت بکای مسجد آمد چون مسجد الحرام صفت بنا بر اینکه این شعر را ماده تاریخ مسجد بدانیم در سال هزار و چهل و چهار ساخته شده است در عهد سلطانی بنای مسجد بنا شد بهما مفضل و در عرف بن در شرح سلطانی تفصیل آن بنا بدست نشاء الله تعالی را بنجل محض اینکه این مسجد از پنج جوامع بنفست از شعاع بدان میشود اینجا مع از بناهای شاه غلام

با بنفوی که محمد بن ارغون خان معروف با الجا پو که او را خدا بنده و خرنده بنر گفته اند و هشتاد و هشت سال پادشاهان از او
هلاک و خان مغول شهر سلطان بنده در سنه هفصد و پنجاه و پنج هجری بنا کرد و در آن شهر عمارات عالی و بسیار از جمله بنا
و کینه معروف سلطان بنده و اینکه مشهور است بنیان اینجام مسجد مدفن شاه خدا بنده نهاده شده است بنده محض
بلکه از اول این بنا برای مسجد جامع بوده و در حوالی آن کبندی علیحد مسجد مدفن شاه خدا بنده ساخته شده
که حالا نیز باقی و برپاست و عوام آنرا چهار سو میگویند و نارنج بنای مسجد و شهر را تفاوتی نیست بلکه مفارقت

البار و کس از طرف نذر و پادشاه نر و بیعت سفارت مجله معامله ابریشم بدر بار شاه عباس ثانی آمد از سلطان بنده عبور کرده حالت مسجد جامع سلطان بنده
جامع سمنان کوپند در زمان خلافت حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام آنحضرت
امر فرمودند که از کوفه تا بخارا هزار و یک مسجد بنا کنند در حکومت عبداللہ بن عمر ابن العاص بن سمنان مسجد
حالت این بلد را ساختند ولی این بنا را چندان عظمی بنویسند و بعد از هاید فعات اشخاص علی بد بر بنی
اول افزودند و هر کس چیزی علاوه و ملحوظ نمود مثلاً کبند غریب و شبستان شمالی را با منار خواهد
خواجہ ابو سعید سمنانی و خواجہ نظام الدین در عهد سلطنت سنجری ساختند و شبستان
جنوبی را شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی در زمان وزارت ارغون خان بنامد و چون خوابی
بهر ساینده بود در زمان خاقان خلدا آشیان فخر علی شاه طاب الله تراه ذوالفقار خان سمنانی بنیاد
آن بر داخت مسجد شریف را خواجہ کفیا دین ملک شرف الدین سمنانی ساخته و ایوان متصل بکبند را خوا
عزالدین محمد باجی سمنانی و نیز میرزا شاه رخ بنا کرده است خلاصه وضع این مسجد بوضع مساجد اهل
شبستان مناره بلند دارد چنانکه ذکر شد و وقفنامه مسجد که در دو صفحه سنک مرشم و بدو وار نصبت
نارنج بنای مسجد را در سال هزار و صد و سی و سه یعنی مینماید
این سحر و پیچ را جمیع اشیاء که مانده

اما مسجد جدید بنای سمنان که معروف مسجد شاه و از انبیه خاقان مغفوف فخر علی شاه اسکنه الله تعالی
فی و السور است مسجد شریف و عالی بنیان و وضع عجرات و طاقها و شبستانهای آن مسجد مسجد شریف
دار الخلافه بشاهنشاہی تمام دارد در سال ۱۲۱۷ که موکب حضرت خاقان از محاصره مشهد مراجعت میکرد این مسجد را تمام مدت هفت سال مشغول کارهای
جامع شاه رخ در بیرون فسیح است و بسیار فنی بانی و نارنج بنا معلوم نیست وضع
حالت این انبست که منقسم به پنج قسمت میباشد یک قسمت که در وسط واقع است سقف آن برپوشان
سقفها اطراف آن از خشت خام و از مرمتهای سه سال قبل است الا قدری خرابی بهر ساینده

جامع شاهی کوپند از بناهای ابو مسلم و زینب نارنج ندارد ولی ظاهر است که بسیار کهنه
و قدیمی میباشد تمام بنا از پیوسته از سنک تراش است زلزله های پدید که در شاهی میشود

نیز از لی در ارکان این مسجد بنیاد نهاده است
جامع شوش از بناهای خلفای بنی عباسی است بنی عباسی که در سال دویست و پنجاه و چهار
 سیزدهمین الفی الله عباسی امر به بنای این مسجد نمود ولی چون مدت خلافت این خلیفه امتدادی نیافت مسجد
 تمام نشد بعد الفاد بالله و المقتدر بالله خواستند تمام کنند دست نهاد تا خلیفه بیست و نهم المسترشد
 با تمام آن پرداخته اما خلفای و کاتبان مسجد که بحفظ کوفی و شیخ میباشند ثبت است این مسجد در طرف
 جنوب شهر واقع است شبستان آن نیز در طرف جنوب میباشد که طاقها و شبستان آن چون سقف
 شبستان را با شاه چوب هندی پوشیده بودند و در هر دو طرف چوبها شکسته و سقف خراب شده بود در دو
 و هفت سال قبل از این جمعی از اهالی شوش که رئیس آنها حاجی فتح الدین خباط بوده سقف مسجد را طاق
 والی آن عینی نفیض در آن بهمنزیده شاعری مختص بطالب ماده تاریخی برای تعمیر حاجی فتح الدین گفته
 که صورت آن از قرار ذیل است

طالب تاریخ این بنا خواست از صاحب ترم محمد راز
 برخواست یکی از بنی هبانه گفتا مسجد شد خدا ساز

بنا طرف راست منبر کتیبه است تاریخ مذکور را در کتیبه بالای منبر چوبی نوشته اند طول فضای مسجد شصت ذرع عرض چهل و چهار
 متر و پنج بنا به چهار صد و چهل و پنج طول شبستان شصت ذرع عرض آن بیست و شش ذرع و چهل پایداری طاقها شصت و یک ارتفاع با
 مذکور با اصل مسجد ساخته شصت ذرع چوبها هندی که در پایه طاقان و فاصله های ستونها کار کرده اند با آنکه تقریباً هشتصد
 فتنه بلکه بانی آن شیخ از بنی
 شیخ حسن چوبانی است و این و پنجاه سال از بنای مسجد گذشته هنوز عیب نکرده با وجودیکه در شوش و دریا نه جمیع چوبها را منجوشی
 آورده کتیبه چوبی هر سنگی در این عصر نیز شاه چوب هندی که معروف چوب چندان است در شوش معمول است در این بکار میگردانند
 کلاه منقوش است و در این مسجد بعد از مسجد و نهایت است و محکم است این چوبها را از راه دریا بشوش می آورند و اصل که شش ذرع طول آن باشد
 کوفه در اعتدال برج عمارتها
 در بال الی سه هزار خرید و فروش میشود
 ز هیچ داشته و ازاد کمال
 استقامت یافته اند

جامع شیراز در شهر شیراز است که مسلمانان از جوامع محسوب میشوند یکی جامع عتیق
 مشهور بمسجد جمعه و شریف سعد علیه الرحمه که کوید

ناقص و مسجد آینه بانک صبح پا از درهای ثابت غریب کوکس

اشاره باین مسجد است فاضل ناصر الدین بیضاوی در تاریخ موسوم بنظام التواریخ مینویسد بانی مسجد
 جمعه شیراز عمر و لیث صفار بنی چون بنیاد این مسجد نهاد امر کرد چوبهای سخت قوی تحصیل و آماده
 نمایند که هنگام ضرورت بمصرف رسانند بعد از آن شخص معلوم کردند که در بلوک سرفشان فارس

بوسنانی است که در ختمها حکم سخت قابل دارد جمعی مامور خریدن آن اشجار شدند و چوبدان شک
 رفته با آن زن ملاقات نمودند گفت بقدر ما محتاج از این بسنان چوب قطع کنند بعد هائفت معلوم
 خواهیم کرد چون آنچه خواستند از آن اشجار بریدند گفت حمل بشیر از کیند یقین قیمت هر نخواهد شد
 چون بشیر از بردند و موثق بکار بردن آنها در رسیدن رصده معلوم کردن قیمت برآمدند بازان زن
 صاحب نقل کرد گفت بمصرف رسانند بعد قیمت را مشخص میکنیم تمام سقف مسجد را از آن چوبها پوشانند
 همبکه چوبها بمصرف رسانند زن خندان بش گفت مرا احتیاجی بوجه قیمت این چوبها نیست در راه خدا
 داده ام این طلبت بمر و لبث گفتند متغیر شده آن زن را طلبید گفت یا قیمت چوبهای خود را بسنان با
 حکم میکنم آنها را از محلی که بکار رفته برون آرند و بسر بسنان حمل نموده بشورد کستان مؤمنه گفت
 ای امیر شما این مسجد را برای که ساخته اید گفت از امی خدا و ثواب و زجر از آن گفت من نیز طالب رضا
 خدا و ثواب آخرت می باشم شما چرا منع این فضل از من مینمایند عمر و لبث بسنان منشا شده بکر بسنت و او را
 از اخذ من معاف داشت با کجمله مسجد بسنت وسیع مشتمل بر عمارت و معابد بسنان در میان صحن مسجد عمارت
 مربع بدیع و رفیع و طبقه بوده با صنایع عالی بخاری و بنائی و کتبه ها نماز و بواسطه نصارت
 زمان و زلزله های متواتر که در شهر از پیش رو و با نهادم نهاده است (ابتدای حکمرانی عمر و لبث
 دو بسنت شصت و پنج با شصت و شش هجری بود و زیاده از بسنت سال حکمرانی نموده در مدت

حکمرانی او این مسجد ساخته شده است) انابک ابی سلفی قدس بر بنای عمر و لبث افزوده سلطان ابراهیم میرزا این شاه رخ میرزا میرزا آن پسر
 جامع جدید شهر از معروف مسجد بنو مینا شد این مسجد از انابک سعد بن زکی است که در پافصل
 نود و هفت تصفیه حکمرانی فارس شده اما از بنای انابک بنی بطنانی عالی چندی باقی نمانده و مانعی خراب شده
 و صادق خان زند مجد بد عمارت آن نموده است و شیبسان که در این مسجد بنا شده یکی با باقی صادق خان زند
 و دیگری با حکم مرحوم فریدون میرزای فرمانفرما ساخته اند الحق این مسجد نیز در وسعت روح و صفا و حسن
 و عمارت لطف مقام امینازی تمام دارد بموجب مسطورات و صاف حکم انابک سعد در دوی مسجد چار بار از
 بسپا خوب بنا نمودند ولی آن وضع بکلی تغییر کرده است

عمر و لبث
 در بسنت هفت سال قبل حاجی
 میرزا علی اکبر خان قوام الملک برآورد
 این عمارت را بنجید کرد و وفی الحقیقه
 در کمال خوبی ساخته

جامع دیگر مسجد و کمال است که بعد از هزار و صد و هشتاد هجری که بنیان زن بنا کرده این بنی کریم خان عموما
 و این مسجد خصوصا با هر گونه وصف توصیف است مقصود که در سمت جنوب واقع است از ای چهل و
 هشت سن و سنکی یکپارچه است که مطرح ابطار و انظار است قطعات سنگهای بزرگ مرمر که در
 از او ها و سایر مواضع این مسجد بکار رفته قابل تأمل است و ذکر است و وسط دریاچه آب بسپا مناری

در جنب مسجد کریم بنای مدرسه نهاد و تمام نشد و منهدم کرد بدو در جنب شرقی مسجد چار بازاری ساخته

که بر زان و مناسبت و رفعت هر دو است در جنب غربی مسجد تمامی بسیار خوب بنا کرده است که آن نیز دارای

صفت دارد و در بام قدری در ارتفاع است میباشد مرحوم حسینعلی پیرا حکمران فارس مرتضی از بن مسجد نموده بعد ها چون باز زلزله صد شرعی باین مسجد

صاحب سلطان آباد مشهور شهر نو که با اصطلاح حالیه شهر عراقی هانست از بناهای مرحوم

جامع طوس سپهدار و فرزند هفتاد سال است که این شهر بنا شده و مرحوم سپهدار مقدار این شهر مسجدی در آن بنا نموده

از بناهای حسن بن علی بن ابی و مسجد دیگر ساخته که با اسم آخوند ملا محمد علی معروفست تاریخ بنای این دو مسجد با بنای شهر تفاوتی

ملفیت نظام الملک ناست که در بنی و ندارد مسجدی مرحوم حاجی نقیخان شصت سال قبل در این بلد ساخته حالا خرابه است مسجد قبله از

الیا سلطان و ملک شاه ملجونی بوده و مسجد جمعه توان این نظام الملک ساخته است

است که ساخته شده همچنین در همین تاریخ مسجد مرحوم آقا مبین بنا کرده که حالا خرابه است مسجد

الغیم از بناهای پنجاه و پنج سال قبل از این است بعضی مساجد دیگر هم در سنوات بعد ساخته شده است

جامع قرین اینجام با امام شافعی منسوب بوده صحن بزرگ آنرا چند نفر ساخته هر یکی با اسم بانی مؤسس

صحن کوچک که بطرف شرق موقوف است از اینها مردن الرشید است صحن کوچک بطرف غربی از بناهای خوارناش

عماد بنش که در سنه پانصد شروع بنای آن کرده و در پانصد و نه تمام شده (خوارناش از عمادالدوله ثوران

کرد از مشاهیر حکام قرین بوده میباشد و چون عمادالدوله بک وقت سلطان مشغول بود خوارناش از جناب او حکومت

میکرد مردی زاهد و اخلاص دارک اشغال بوائی گشت بعد چون در بعضی اماکن خرابه بهم رسید فخر الدین و لشا

کمال بن محمد به عارف و ترنمان پرداخت ملک مظفر الدین ابی سلاطین نقش باز دار نیز در سنه پانصد و چهل

بعضی کتبیه هاوی شیخ برخی موقوفات خوارناش بن عبد الله العمادی و دولوح که مشعر بر محو بعضی

مؤمره و بدیع میباشد در این مسجد دیده میشود بنجره را سواد هر یک در دیوار منبت کار و در بعضی

کلمات در مواضع مختلف محو و حل شده جای آنرا سفید میکند و صحت و عدم صحت عبارات بر عهد

نکارنده نیست بلکه کمال وقت بعینه نقل شده است

سوال کتبیه اول و سطر بخط نسخ کوفی و ثلث در ضلع غربی بقعه شروع

شده و در آخرها ضلع تمام شده است

بسم الله الرحمن الرحيم بقول العبد الضعيف المنظر لعفور بن خوارناش بن عبد الله ماء الفنا الخان داشته

عنه قسمة بن اهل القرین فریبه لاهل طریق آبرو باخذ و در خطام من راس سکه شریح لاهل و منقوش الفضل

باخذ و منقوش من راس و کتبه و بعد لاهل الدینیه العتیقه باخذ و منقوش من موضع من راس سکه

دارد و در بام قدری در ارتفاع است میباشد مرحوم حسینعلی پیرا حکمران فارس مرتضی از بن مسجد نموده بعد ها چون باز زلزله صد شرعی باین مسجد

صاحب سلطان آباد مشهور شهر نو که با اصطلاح حالیه شهر عراقی هانست از بناهای مرحوم جامع طوس سپهدار و فرزند هفتاد سال است که این شهر بنا شده و مرحوم سپهدار مقدار این شهر مسجدی در آن بنا نموده

صفت از بنی و ندارد مسجدی مرحوم حاجی نقیخان شصت سال قبل در این بلد ساخته حالا خرابه است مسجد قبله از الیا سلطان و ملک شاه ملجونی بوده و مسجد جمعه توان این نظام الملک ساخته است

الأكابر (الأكابر) عند السجود ومن باب الجامع العتيق والى سنق الصاعنة (الصباغة) وما فضل عنهم
 يكون لأطريق أراق وثلاثة لاهل طريق رى صامغان وسكنة الحريرة ولا هل طريق المغايرة اخذون خطهم
 باب الجامع العتيق التافذ الى سنق الصاعنة فلاجل لاهل تغيير هذه الجملة فن فعل ذلك فعليه لعنة الله و
 الملائكة والناس اجمعين فرحم الله من دعاه بالمعفرة ولن قال آمين المنة وان طالت قصبة والمأخى للقيم
 غيره والمبتلى عظه وليس لا مسعود وللر من غد على ثمة والاول للاوسط حانز ولا وسط للاخير فاند وكل كل
 لاخو الموت لكل سائق ان آثارنا تدل علينا فانظر وابعدا الى الآثار عت عارة هذه البنية في اخر سنة تسع وخمسة
 كنب جلي يوم نخطو في انضلع غربي بقعة شرع شدة كرشا الى
 بقعة تار مشور

بسم الله الرحمن الرحيم وبر تسعين قال الله تعالى وما نقد موالا نفسكم من خير نجد وعند الله هو خير واعظم اجر
 يقول خادناش نبي عبد الله وقف على هذه البنية والمدسة الملاصقة بها ثلاث ارباع فرقة هراس آباد وخمسة
 ستمائة فرقة جوران وجميع بنينا جيلان (جيلان) وجميع بنينا امامان بطريق الجوسق وجميع كرم الباسنة
 بطرف (بطريق) نهر اهر وما دونه بنينا على ثمانية عشر شنانا وسهما واحدا من سهمين من جميع الرعي المعرف
 بفاسان مع جميع العيظين اللين خلفها وهي على وادي ديزج وجميع الكواكبت التي يقربون وففا صجحا على
 ما ينطق عفوها وسجلانها وقف على مساكن مدينة النبي عليه السلام ستة عشر سهما من سها م فرقة
 ملولان ووقف على الفناء الخارناش على ما ينطق به العقود شرانظا وجوبا المشوع في ديوان السلطان
 وغرض في هذه الكمانية قطع الا على هذه المدسة ايضا سهما واحدا من سهمين من كرم البسنة
 وعليها وعلى مدرستها سهمين ونصف ليس لاهل تغييرها وبنديها فن فعل ذلك فعليه لعنة الله و
 الملائكة والناس اجمعين

كنب لى تحت بنطاش كمان طرف محراب شرع شدة است درانه فاي ضلع
 شامالى بقعة تار مشور

بسم الله الرحمن الرحيم وبر تسعين بسم الله الملك الحق البين هذا من فضل ربي ليلو في اشكرام الكفر ومن
 شكر فاما اشكر لنفسه من كفران ربي عني كرم يقول العبد الضعيف الفقير الى رحمة الله خادناش نبي عبد الله
 العاص اعطاه الله مسولة وبلغته الدارين مامولة ووقف تصدقت على الدوير التي امرت بنائها وعارفا
 بركة الله من الافاء ورحم الله تعالى خمسة عشر (ستين) سهما من سها م فرقة بندي عيشين وتصدقت ايضا
 بالكرم التي هي في ابدى السكان بها وغيرهم على التفصيل المكنون في السجل الناطق بالوفية وسكانها

من اهل التصوف الذين نادى بآداب الله تعالى الاخراج عنهم والابرار المنقبين بجميع اثني وعشرين سهما من
 فريضة بصدقة بصامغان ^و بجميع الاراضي التي في بلاد الخطيب في طاهر وبصرى باكارسه (باكاريه) و
 بجميع الاراضي المعروفة باكارسه ونصفت ايضا بجميع خمسة عشر سهما من سهام فريضة زكيا
 باورجين (ملولان) ونصفت ايضا بخمسة عشر سهما من سهام الفريضة المدعوة بششين و
 نصفت ايضا بنصف جميع الرعي المعروفة بقاسمان التي هي على وادي بزرج ونصفت ايضا بجميع
 اثني عشر بستانا اكرام بقرين بصرى بدسكة (بدسكة) متابلي النهر الذي يجري في الماء
 الى البستان منها اربع قطاع على بين الداخل في البستان من مجرى الماء فطعنه منها بصرى بكاردره
 (بكاررود) وثلاث قطاع متصلة بها وعلى شمال الداخل في البستان من مجرى الماء اربع قطاع ^{قطعه}
 منها بصرى بستان غوره واطعنه منها بصرى بشبوه وثلاث قطاع متصلة بها واربع قطاع متابلي
 البستان المعروف بالدخا محمد التي بقي فطعنه منها بصرى بزرجون ليه ونصفت ايضا بنصف سهم واحد
 واحد من سهام الفريضة المدعوة بصامغان على الخان المبنى بهذه الفريضة ونصفت ايضا بنصف سهم واحد
 من سهام الفريضة المدعوة بجوران على المبر الذي امرت بحفره في هذه الفريضة وعلى عمارته وبنت البر
 على عماره المسجد الذي هو فوق هذا البنت على التوالى السفلى الماء فيه بصرى فاضل دخل هذه الصدقة الى
 ثمن اللؤلؤ ولسان اللؤلؤ والرشاق البلد والكبيرة واللات المحتاجين اليها وقد امرت المتولى
 بالدعوة التي فيها على باب الجامع العتيق الصوفية وافضيت اليها بشري ثلث من البقور الثمان في
 الشهور الثلثة رجب شعبان ورمضان ويذبح في كل شهر بقرة ويصدق بلحومها على الفقراء والسكان
 ويتصدق مع كل واحدة من البقور الف وربع وربع واحد على الفقراء حسب حاجتهم بعبادة في حال الجوع
 وفقت جميع ذلك وفقا صحيحا شرعيا موثقا بالشروط المذكورة في عقود الوفقة ابتغاء مرضات الله و
 طلبا لثوابه وبها عفاية فلا حيل لوالى ولا ظالم ولا منقلب ولا غيرهم بتدبير ذلك ونفسه من فعل ذلك
 فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين واجروا فقه على الله وقد عهد الوافق المنصف
 بهذه الصدقات عهدا لله ومثاقفة الى كل قيم وصولي يقوم بامر هذه الاوفاف الواضحة المذكورة فيه من
 المفصورة والمدرسه والخانقاهات ^(والخانات) واهل الحرم وغيرها مرحومين الله تعالى من عشر وثواب على ما
 قال الله تعالى وانواحقه يوم حساده فما فضل من ذلك يبدا بعبادتها المحتاجة اليها فاما زاد عليها بصرى فيها
 الى الوجوه المذكورة في عقود الوفقة فخرج الله امرنا في هذه الاثار خاواش نجيب الله دعاه بالعفو
 العفوة والرحمة والرضوان بعفوله

اینکین به بالاسی که طافهای مارچی بالا و در کجاست همان طافها بخت نشین
سند است که نشانی تا مرشد است

بسم الله الرحمن الرحیم و به تسبیح بسم الله الملك الحق المبين الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
نقی محمد سید البر و امام المتقین و رسول رب العالمین الی الخلق اجمعین و رحمة الله علی منیع الافیاض
و معدن الوفار و علم المهاجر و الاضار علم انیع الاعلی و امر الله و العلاء اعلی جوف الاوسر و الاسرار ثم
علی شیخ المعمر و الامیر المتور علی نورنا ظلمایوم الدارین علی امیر المؤمنین علی الوصی سبغه و علی الاضار
رضوان الله علیهم و علی جمیع الصحابة الاخیار الی یوم الدین و رحمة الله علی امیر المؤمنین و امام المسلمین
و ابن عم الرسول و زوج النبوالی الحسنین مظهر العجائب و مظهر الغرائب الشهاب الثاقب و خالب کل غائب
نقطه دائره المطالب علی نرسطالی علیه السلام تعجیبه فی اقام دولة الملك العادل السلطان المعظم
مالك العربی العجم عاد الدینا و الدین ابی شجاع محمد بن ملک شاه قسیم امیر المؤمنین امر الله لغزیه و اعلی
الافکار قدره و فی ولائنه الامیر الاسفهدار محمد الدین ابی الوصی الی الله علیکم و الله
نبره و لا رفضین امیر المؤمنین شاه الدینا و الدین و قد اجری الله تعالی ذلک علی ید الامیر الموفق لرضا
الافعال المجاهد فی الله ابو منصور خاندان نبی محمد الله العادی ابغای رضاه الله و طلبا لتوایبه و هربا
من الیم غدا به و سل عفابه و مشارعا الی مغفره و رحمة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین فی
مدة سبع سنین اقله شهر و سنه سبع خمسمائة و اخرها سنه ثمان و خمسمائة و بحمد الله علی ذلک حق حمده و
شکره و کفی شکره و یقول هذا من فضل ربی لیس لونی اشکرام اکر و من شکر فاما اشکر لنفسی و من
کفر فان ربی غنی کریم و نسئل الله ان یجعل ذلک منه خالصا لوجهه فیه برحمته و لا ینافسه فیها
و یجعل من الذین یتوفیهم الملائكة طیبین یقولون سلام علیکم ادخل الجنة بما کنتم تعملون و رحم الله
من نظر فی یومه لغده قبل خروج الامر من ید فاته لا بد منه و لو من الدینا و الاخره

سوال لوح مسجد جامع طریحین

اما بعد عرض از نشیمن و تصویر این سطور اینست که در معاملیه یحیی پسر سال سابق نصیب آقا و غیره
و قورچیان هایون اعلی عرض نموده اند که فیانداری از السلطنه فرزند ابواب جمع نیست و مبلغ
پانزده تومان شربزی همه ساله با ایشان مقرر شده بوده و از ابتدای سنه مذکوره بر طبق عرسین
و کار و افسر داران دار السلطنه فرموده بر آنچه شریفی و ابغایان خلدا شینا فردوس مکان و مخ
بنای شریفی المعظم سنه ۱۰۴۸ عاصدا یافته که چون بعضی سید که در دار السلطنه فرزند هرگز قیادت

معمول و متعارف نبوده و رسم محدث بدعت است و اسناد عام نموده اند که رسم محدث معمول نکردند و کلاً از رسمها
دار السلطنه مزبوره نصیحت نموده که در ایام جلوس خاقان کنیستان که مرحوم سلیمان وزیر و داروغه
منصف دار السلطنه مزبوره بوده و جبر مزبور را شخصی اجاره نموده بود و وزیر مزبور مشاوران را داخل انداخته
مخفی در دست داشتند و بهوان اعلیٰ فرستاده و بپایان تحقیقت سپیده چون رسم محدث بوده اجاره
مذکوره را بر طرف نموده و وزیر کلاً از شرح حال فوق راعرض نمودند بنا بر این مقرر فرمودیم که مستوفیان
عظام و جبر مزبور را از دفاتر اخراج نموده من بعد یکدیگر بحواله و اطلاق ننمایند بعهده حاکم و وزیر
کلاً از آنکه امداد حسابی نموده هر ساله حکم مجدد طلب نمایند و در معامله هذه السنه این طایفه را آنکه
کمترین بندگان درگاه خلایق پناه سپهر دستگاه عرش اشیانه عباسی از جمله دست اندازی برده بعد از تحقیق
تشخیص ظاهر و محقق گردید که از نایب عز و روح حکم جهات مطاع افتاب شعاع الی الان جماعت بقالان و کمالان
میلان و محلات و قیانداران کار و انفرادان دار السلطنه مزبوره از هر قری غله و سایر جوی که بوزن
دری آورده اند از هر شتری مبلغ چهل دینار و الاغی بیست دینار و از هر خوک و مرغ مبلغ یکصد دینار و از هر
و مشترک و از سایر اجناس چهل دینار و پنجاه دینار و هشتاد دینار و یکصد دینار و از هر قیانداری و هوای میگردانند
ساله مبلغ کلی بجمعی آورده اند بعد از آنکه همگی حضرات اهالی شرع شریف و محال نجسند اعمال و احسان و کمال
اجلاس و جماعت بقالان و کمالان و کار و انفرادان و سایر ارباب پیران جمعیت نموده قرار یافت که چون
قیانداری از دیوان اعلیٰ تخفیف و نصیحت مقرر شد بود که موجب فایده و عیال و براب و ضعفاء و
مساکین و بر طرف شدن بدعت و رسم محدث بوده باشد و جماعت اشرار کمالان و غیره مذکوران فوق
در لباس مذکوره مبلغاً خط از رعایا و مساکین میگردانند من بعد الیوم جماعت مذکوره از هر قری شتر
غله و سایر جوی که یکصد من بتر بود باشد مبلغ ده دینار قیانداری از مشترک و از مرغ و غله و
سایر اجناس مبلغ پنجاه دینار قیانداری بیست دینار بعلت هوای از غله و مرغ و شتر و الاغی و سایر
باز یافت نمایند و از اجناس مذکوره ستم از روغن و انکور و غیره چیزی بچیش که با اصطلاح چاشنی گویند
بردارند و متعرض حال ضعیف و مساکین نشده گذارند که بدعا گوئی دوام دولت ابدی ملت و لی نعمت الهی
عالمان اشغال نمایند و اگر خلاف مسطور عمل نمایند بغض و سخط الهی و نفرین حضرت رسالت پیشا
و حضرت ائمه طاهرين گرفتار گشته شود و غضب ابدی بوده باشند و نیز در این باب از هر جماعت
مذکوره فوق التزام باز یافت شده که هرگاه خلاف مسطور ظاهر شود و احدی از ایشان یکبار اضافه
طلع نموده باشد مبلغ دوازده تومان مجاز دار السلطنه مزبورین دادنی باشد و عیال و قع الاجلاس

وكان ذلك في شهر ربيع الاول سنة

سواد لوح مسجد جامع طرف نسا

چون مدت زمانی بود که ساختن از السلطنة فرزند بفرمود و منتهی لزوم نوابک سباب شاهزاده والا کمر
 قمار و صاحب بلند اختر عالم مقدار علی نفه میرزا غریب بهشت برین کشته سحاب طوفان افتاب حشر شهر
 بلوکات دینان و ناباشن شهر اهل این بلد از نیک و بد بمقتضا قایلین فطری که در جلیت ایشان کمون در
 از فیض تربیت مبارکشان رنوخند و آموختند و کنوز فدا شد و خند و مصدر خدایان لایفه و مرجوع کشته
 شایقه شدند و بین الامثال سابق کشتند بمکافات و نثار خدایان چندین ساله مورد و مستحق رفاهیت
 کرد به بنابر عدل و داد نواب الا و صاحب نیکو نهاد رأی مبارک و میل اشرف مایل بظهور آسایش خلق
 و با سخاوت عای خیر بجهت دوام و بقا عمر و دولت مدت های پادشاه حجه ظل الله روحی و من روح فدا
 توفیق جسته مفصو و مطلوب چنان بود که درخت هر گونه مفاسد که سابقه آن باعث خوش و زلزله
 عباد است بر افکنده و بین و بیخ آن به نبروی بازی همی فحشان بر کنده شده نام نیکشان بیاد کار و این
 چنانکه بعد از خفت نواب الا بسمت خراسان که حساب الامر قبله عالم و عالمان فضا اعتبار ما بطراز فرما
 و حکمرانی بپولایت مطر و نظم و مهانت این صفحات بنیاب برادر والا کمر بکف و کفالت عامرجوع آمد مایه
 ناستی بکردار و رفتار صاحب نامدار فرو تم و حسب الامر نواب معظم البی در مقام استرفاه اهل این بلد از نیک
 عموم سکنه محلات غریب و راه از هر گونه محلات دیوانی که از رو بجهت در عهد قدیم مخترع بود از نایج
 شهر رمضان المبارک ۱۲۳۸ م بعد ما بعد ما معاف با امثال امر نواب صاحب کامیاب بقید لغت نامدار
 مرفوع القلم فرمودیم که دیگر بعد ها از مباشرین سرکاری و کدخدایان محلات و بابا و پاکاران و شایان
 دست انحواله و بیجه صادر و وارد و داد و ستد هر گونه عوارض محلات اسم از حواله نقدی با صادر
 وارد و لا بقی از مقوله هنگام و در و در و شاه و خرج میهمان در دین و تزل بهما و مطالع فرود و
 و طرف و عمل و کشت عمارات و عمل و در و عمارات و محلات باغبانان باغات سرکاری و خانه نزول
 بعثت کردی بای شیخ کان بهرام رسم که در محلات معلوم باشند و موقوف قلم و قلم را از حواله
 مرفوع دارند مقرر آنکه عالیه رفیع بکاه محدث و محدث همراه مقرر باخافان میرزا بزرگ و وزیر سرکار و
 مستوفیان و مباشران سرکاری و کلان و عمال خجسته اعمال و کدخدایان و ریش سفیدان و قاطبه سکنه و
 مضبوط حکم مطاع را بکوش عبوت بنوش اصفا و ثبت فائز خلود کرده از شایسته تغییر مصو و مختلف
 از حکم والا را موجب ثنای راجی الا و باعث غضب نفرین و لعنت ابدی و علم رضای خالق بیچون دانسته

در هیچ عصر از اعصاب بنفص اینقرار داد لعن و توبیخ دینوی و اخروی را بر خود نپسندند و در عهد
شناسند خیر آن شهر و مضاف المیارک^{۱۳۱} شد فلذا تفوق علماء الشیعه بکلیه الفرق و الملل علی آن بانی هذا
البناء الخیر جوار الله و مبدئه خیر بیکر لا یلبس المرء و فی لعنة الله و ملائکته و کینه و رساله حرره محمد
المول المتخلص بمابل

بعهد دولت فتحلی شهنشاه
پناه ملت و دین افتخار تاج و نکین
علی نقی شاهر عادل که مسجد و منبر
از آن نظام پذیرفت همچو ملت و دین
چو یافت رخصت طاعت شهریار
بعزم نظم خواسان و خطه فر وین
ز عدل فال و فرشته امام و پرگار
کون برادرش این بود بر کمر بیا مین
پی عای شهنشاه شاه و الاجاه
که آفرین نیزادوی از کین و دین
زد و دوده بدعت شر و ظلم
چو بکعبه کفر از جهان رسو مین
نکاشت حکم رفیع و سازد کردگار
بعرش مابل امین شوق روح الامین

جامع قمر مسجد جامع قمر که اکنون در آن نماز جمعه جماعت میشود از بناهای ابوالصلیهم حسین
علی بن آدم اشعری است اینجا از مسافران و سیاحان شنیده شده در هیچ شهر و بلدی مسجد نیست که مقصود
آن باین وسعت و ارتفاع بوده باشد هر حال کمال استحکام را دارد دیوار آن را با ساروج طوری کشیده اند که
از سنگ سخت تراست ابوابی هفت فیق و منین در عهد خاقان خلدا ایشان فتحی شاه طالب الله ترا در این مسجد
بنا کرده اند

مسجد دیگر مشهور بمسجد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است واقع در نزدیکی دروازه حضرت معصومه
سلام الله علیها احمد بن اسحاق اشعری که وکیل و وفات جناب امام حسن عسکری بوده بفرموده آنجناب علیه السلام
این مسجد را بنا نموده طرف جنوب آن شکست یافته و طرف مشرق یکی خراب شده بود این اوقات حاجی علی نقی تاجر
کاشانی طرف جنوب را از نصف طرف مشرق را یکجا بر داشته هیز از اول ساخته و ملسازد

مسجد دیگر در محله عشفعلیه مشهور به همین اسم میباشد بسپاقدی است بانی این مسجد معلوم نیست مسجد دیگر
میدان میرا است که موسی بن خرینج در پهلوی خانه خود که محل تولد حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام
السلام بود ساخته است دیگر مسجد موسویان است که پهلوی بقعه موسی بن جعفر مشهور موسی مرقع واقع
و از بناهای النبیع اشعری است دیگر مسجد و مدرسه حاجی ملاصادق است که مرحوم میرزا آقاخان نور
عبد اعظم بنا کرده اکنون معمر و حجاب حاجی مشا و البه نماز جماعت در آن میخوانند

جامع کاشان مسجد بزرگ کاشان با اسم جامع معروفست چنین مشهور است که از بناهای حقیقه و
دخترها لایق است و محراب دارد که در یکی قنبر کج و در دیگری راست است دارای شبستان و کنبه و
آباد است هر دو فقهی اهالی محله در مرقه و تعمیر آن کوشیده اند از پنج بنا معلوم نیست

مساجد دیگر که فی الحقیقه در شمار جوامع است یکی مسجد و مدرسه سلطانیه که در عهد خاقان مغول
فتحعلی شاه البیگ الله جل الله النور باد شده و نهایت خوبی صفار دارد مسجد دیگر واقع در محله در اصفهان
از ابنیه قدیمه است بانی معلوم نیست نازده حاجی علی بنی ناجر آنرا تعمیر نموده است از مساجد خوب دارای صحن
و شبستان است مسجد دیگر واقع در محله ملا که تفریبا سی و پنج سال قبل مرحوم محمد تقی خان بنیاد کرده
بسیار عالی و با صفا مشتمل بر شبستان و کنبه رفیع و خوشخانه آباد و دایره است شبستانی هم محاذی
این مسجد قبل از بنای این مسجد ساخته اند که آن نیز دارای خوشخانه آباد است مسجد دیگر عمارت است
بناهای خواجیه عمارت الدین که در ششصد و هشتاد و سه سال قبل ساخته و بنوی بر ایوان زمستانه
و تابستانی و کنبه بزرگ و شبستان بزرگ زمستانی و تابستانی و صحن و حیاط وسیع و حوض آب
و خوشخانه جداگانه و محراب کاشی این مسجد در آن کتی داشت از دو سال قبل تا حال حاجی علی بنی
هفتصد و هشتاد و هجرت آن نموده مسجد دیگر در چهار سوق مشهور و بمیان خیال دارای خوشخانه
و از ابنیه قدیمه است بانی آن معلوم نیست در محله هم مرقه لازم دارد و از مساجد خوب شهره
میشود مسجد بالا بازار از بناهای قدیم است فی شهر مرقه بنیاد میجوهد مسجد دیگر در میان خیال
از بناهای حاجی محمد حسین بزرگ و با اسم بانی مشهور است ششاد و پنج سال قبل بنا کرده است
مسجد واقع در بازار مسجد آباد است بنای آن بعضی در قدیم و برخی در پنجاه و هفت سال قبل شد مسجد
واقع در محله کاهل از ابنیه قدیمه در هفتصد و هشتاد و سه سال قبل ساخته شده بانی معلوم نیست
مسجد که شهره از بناهای هفتصد و هشتاد و سه سال قبل بانی معتبر نیست مشتمل است بر شبستان و
تابستانی و خوشخانه مسجد حاجی محمد علی و مدرسه تقریباً شصت سال است ساخته شده آباد است
مرقعه لازم ندارد مسجد محله در بزرگ مسجده سال قبل بنا شده و کاهلی اهل محل آنرا مرقه کرده اند
دارای شبستان و تابستانی و خوشخانه میباشد آباد است بانی معلوم نیست مسجد محله در ملا آباد
از ابنیه قدیمه بنوی بر مرثیه تختانی و وفوفانی و خوشخانه نازج و بانی معتبر نیست مسجد محله در سوچان
که تقریباً دو و شصت سال قبل از مرحوم حاجی عبدالرزاق ساخته و آباد است
مسجد بزرگ است مشتمل بر ایوان و کنبه و شبستان از بناهای مرحوم حاجی سید محمد

پشت مشهد است که در پنجاه سال قبل بنا کرده است و تا تمام مانده و خرابی هم بهر سائده مسجد
کلنگه پشت مشهد دارای شبستان و مهنای بزرگ و بانی اشخاص متفرقه میباشند تقریباً چهل سال قبل بنا
کرده ماندند و میفرمودند لازم دارد مسجد پشت دروازه لبحر که از مساجد خوب بوده تاریخ بنای آن معلوم
نیست تقریباً پنجاه مسجد پشت مشهد محل دروازه اصفهان فرسپه ششاد سال است نباشد و بانی
حاجی محمد باقر نام است تقریباً هفتاد مسجد وسط کوچه چک در کاشان هست که در عداد جوامع نیست

جامع کریمستان یکی از جوامع مستند است که دارالملک کرده سناست مسجد دارالحسان است بانی
امان الله خان بزرگ میباشد و در سنه هزار و دویست و شصت هشت پنجاه را بنا کرده مسجد پشت
و بیست و هفت نماز که در کرستان مشهور است کاشی کاری میباشد و بعضی از کاشیها آن رنجه شبستان
آن بیست و چهار عدد سنگ دارد و ابوان بزرگ یکی و قبیل و دیگری و در شرق در این مسجد هست
و در نماز جمعه در این مسجد نماز جمعه خوانده میشود در جنب این مسجد مرحوم امان الله خان مدرس ساخته
که دو طاق بزرگ و بیا طاق مدرس ده حجره دارد و متولی مسجد و مدرس شیخ مدرس است فرزند اخیان
و بعضی باغات و فغانها است پنجاه سالی دویست و شصت تومان مداخلان موقوفاتست حالا شریک
بپشت نفر طلایه در آن مدرس تحصیل میکنند

مسجد دیگر دارالامانست از بناهای امان الله خان کوچه ^{که معروف} سلام شاه خان ^{و ملا} ضیاء الملک است که در سنه
هزار و دویست و شصت هشت بنا کرده ابوانی عالی و شبستان بزرگ و سه غرفه و دوازده حجره دارد و
متولی آن فخر العلماء میباشد خلیفه نر خان مرزعه باغ حاجی آباد و فغانهاست پنجاه سالی دویست و شصت
دویست پنجاه تومان مداخلان موقوفاتست فرسپه پانزده طلبه در حجاب مسجد فرسپه مشغول تحصیل اند
مسجد دیگر مسجد امامزاده عمر بن علی بن الحسین است متولی این مسجد شیخ معروف میباشد سردانک
قریه مفاز و چهار دانگ قریه قوچاق و چند باب کان و فغان این مسجد است فرسپه سالی هفتاد
هشتاد تومان مداخلان موقوفاتست پنج شش نفر طلبه دارد این مسجد بواسطه قرب جوار
امامزاده است بعضی تعمیرات لازم دارد سعی دو مسجد دیگر در محلات کردستان هست که در

جوامع نیست

جامع کرمان مسجد جامع کرمان موافق کتبیه که در درب شرقی این مسجد پاره میشود از بناهای
محل بن مظفر المنصور است که در سنه هفتصد و پنجاه هجری بنا نموده و مضمون کتبیه فرسپه بوده تقریباً این
(امر بنیاد ذلک المسجد تقریباً الی الله تعالی عبدالصمد بن الحاج الی حمزه ربه الغفور محمد بن مظفر المنصور)

علی بن الحجاج الخراسانی فی العشر الاول من شهر غسبر سبع مائه بموجب خطوطی که در بالای مناره و کلد
منقوش است در سنه هزار و صد و هفتاد و شش محمد تقی خان نامی در زمان که پچان زند مسجد مزبور را
تعمیر کرده است قبل از این تاریخ هم در عهد شاه عباس ثانی شاه رخ نامی مرتب این مسجد پرداخته و در
ایوان بزرگ محراب بسپا خوبی دارد که در سنگهای مرآبات فرانی را در نهان خوش خطی کتیبه
نموده اند و حجاری کرده کاشیهای معرق چینه مانند بسپا مناز بکار برده و چنین رقم کرده اند (عل
خواجهر تمکین عنایت الله بن نظام الدین معمار اصفهان) شبستان بسپا خوبی در کمال امتیاز و وسعت
مرحوم حاجی سید جواد مجتهد کرمانی برای این مسجد ساخته که الان آباد است بنا بر تاریخ که بروی
سنگ شکسته مرثیه است قدی از آن سنگ مفقود است مسجد مزبور سابق بیرون شهر کرمان بوده
و چون تعمیر افزوده را آبادی بهم رسیده حالا وسط معوره شهر واقع است طول محض مسجد شصت
چهار ذرع و عرض آن چهل و شش ذرع است

یکی دیگر از مسجدها غیره این شهر که فی الحقیقه جزء جماع است مسجد است که آنرا مسجد ملک میگویند این
بسپا قدیمی است طولش یکصد و ده ذرع و عرض هفتاد و چهار ذرع بزرگترین مسجد کرمان است و چون
مکر مرتب شده و تعمیرات در مبانی اصلیه او کتب آن داده شده تاریخ بنای آن معلوم نمیشود بکبراب
خرابه از این قدیمه در این مسجد است که کج بری آن بسپا غریب دیدنی است جناب امام جمعه کرمان
آقا شیخ والده المرحوم اعلی الله مقامه کو بند ملک فاو در بن جبرائیل بن میکائیل بانی این مسجد بوده که پاد
هشتصد و بیست و هشت سال قبل بنا نموده خلاصه این مسجد بواسطه مرثیههای منوالیه آباد و چند نفر
امام در آن نماز جماعت مینمایند

جامع کرهاشهان در کرهاشهان مسجدی که الان صد جامع بر آن شود و مسجد است که

باسم جامع معروف است از بناهای مرحوم حاجی علی پچان پیر محمد خان امیر نظام میباشد صد و بیست و یک سال است
بناشده از سایر مساجد بزرگتر و بزرگتر است محض مسجد وسیع و اطراف حجر است و شبستان دارد یکی مستطیل یکی بیضی

تمام محض مسجد بیست و هشت سال است بنای آن سنگ است خلوت منیع خوبی هم دارد مسجد بسپا خوبی نیز مرحوم
عادل الدوله در بازده سال قبل بنا کرده که اکنون نهان است و از راه و از جماع شمرده میشود و در
مسجد دیگر هم در کرهاشهان هست که چون مفقود نماز که جماع است معترض بنکارش آنها اندیشیم

جامع کلیایکان مسجد بنی عالی از این قدیمه برای و تاریخ بنا معلوم نیست از فرار چنین
معلوم نمیشود که هشتصد سال قبل ساخته شده و از نصاریف نام و و بانهادام نهاده کندی رفیع ابوا

منیع داشته حال ابوان خراب کیندا باغیست سمت شمال مقابل کیندا شبستان بسیار زیست عمارتی عالی دوی
بوده منهدم شده مجددا بنا کرده اند و نام تمام مانده دو در اینجی است از جانب شرق و مغرب در طرف شمال
شر با شکوهی دارد مسجد در سنه پنجم از خوندن العابدین محمد علی الله مقامه در کمال خوبی و صفوا
استحکام در کلیان ساخته اند که از بناهای این عهد ابد مهلاست

جامع کجی این مسجد از بناهای شاه عیسی و کسکه در سال هزار و پانصد و بنا نموده و تاریخ آن
مطابق است با تاریخ فتح کجی چنانکه یکی از شعر گفته (تاریخ فتح کجی کلبه شامی است) معمار این مسجد شیخ
بهائی علیه الرحمه میباشد و از روی کمال علم و استاد طوطی خط و دیوار مسجد را ساخته اند که در ظاهر
سایه بک اندازد معینه از دیوار برین می افتد که فی الحقیقه از دیوار همان سایه نصف النهار را تشخیص میدهند
روها که سبک معمور دارد و یاد سنه ساعت خود را از نصف النهار قرار میدهند با اینجهی آمده از دیوار سایه
دیوار ساعت خود را کولی میکنند و اعتمادی کامل بصحت این فطره دارند خلاصه کردیم این مسئله آخره نزدیک باشد
در این مسجد هیچ نرد بد نیست بر آنکه خوشی بهائی علیه الرحمه تفصیل بنای مسجد را در سنگی مرشم نموده بعد از
فراپایان خراب کرده اند زیرا که معین است مسجد و منبر افشون فرا باغی منهدم ساخته و مدتی هم بحال خرابی با
بوده تا در سال هزار و دویست و نه در عهد سلطنت شاه شهید بعد از فتح شاه فاجار طالب الله تراه جواد خان
زباد و غلی فاجار بیکر بیک و صاحب اختیار الکا کجی و فرا باغ مسجد و منبر را مرتفع تعمیر نموده است تاریخ این مرتفع
و اسم تعمیر کننده در منبر این مسجد که از چوب متین است مرشم میباشد اطراف مسجد در سه سبب اینجی که اصل
مسجد مثل مدفن امامزادگان در وسط صحن و سببی در تحت قبه مرزفیع واقع و در صحن حجر است که جای طایب
محصن علوم میباشد در مسجد سوای وفات نازدایا منقل است محراب آئینه کاری است فرش مسجد حصیر
پاک و تمیز است چارهای بلند و کهن در اطراف مسجد یعنی مابین کیند و محراب بدو میشود که در قدیم الاقامت غریب
نموده اند چهار طرف مندرسه حوض ساخته اند که آب در آنها جاریست دیوان جلو مسجد سنگ مرشم است که فطره
حسنعلی خان کلبعلی خان فاجار بیکر بیک کجی و فرا باغ است که در سنه هزار و پنجاه و شش و فانی کرده
در دو طرف مندرسه مسجد دو کلدسته بلند است که بمناره شباهت دارد جلو مسجد چنابان بسپا عرض
طولی است شش چنابان فروین که اطراف آن در زمان قدیم چارکاشند و از فر این معلوم است که از
بناهای صفویه است که کاین اطراف وقف مندرسه میباشد از فر این نفر بر منوی سالی چهار هزار من
منافع موقوفات مندر است (مناف نفر بیامعادل سه هزار و ده شاهلی است)

جامع کبلان مسجد بیکه در رشت با اسم جامع معروفست بعضی را عقیقه اینست که حاجی جمال

پدر هدا بن الله خان رشتی انجیل را بنا نموده برخی مادر هدا بن الله خان را بانی مسجد میدان خوانند
که بطور یقین بانی معلوم نیست در هر صورت چون روخرازیها ده و محتاج بر قضا نمیرود در سنه هزار و
دویست هفتاد و هفت یا هفتاد و هشت چند نفر از تجار رشت بزرگت بنای مرتقا را گذاشتند این معنی
که بنای اول را یکباره منهدم ساختند و در عرض طول مسجد افزودند و از نو بنا کردند ولی این بنای مجدد
نا تمام مانده و باینهاد و گذاشتند این مسجد را مدرسه بوده که حالا بکلی خراب است مساجد دیگر باز در کلان
هست که هر چند اینها را دارد ولی در شمار جوامع نیست

جامع مرند این جامع در محله قنبر چشمه در سمت شرقی شهر است در ب مسجد جامع دو بصر نیست
طرفی است چه داخل مسجد در نیست که داخل میشود بمقصوده مسجد بالایی ایند را این مضمون نوشته شد
(امیر محمد بن العاده الصدر الکبیر نواجه حسین بن سیف الدین محمود بن ناج خواجه و آخر شهر شوال سنه
هفتصد و چهل

جامع مرو ابو مسلم مروزی که در سنه یکصد و سی و هجری ر مرو را فتح و د استیلا و تسلط یافت
مسجد جامع مرو را در سنوات استیلا و اقتدار خود بساخت بوجهی سطورا صاحب هم البلدان دو مسجد
در یک صحن بنا شد یکی مغلق خجفی و دیگری بشافعی

جامع مریتا ده سال قبل از مر بنیان مسجد جامع بنا کردند ولی قبل از این بنا در همین مکان
مسجد جامع بوده که بمرو در هور خراب شده و کسی ندانید و بانی انجیل را نمیدانند همین قدر معلوم است
که از این بنای قدیم بوده

جامع مشهد مسجد جامع مشهد مقدس الحقیقه همان مسجد کوه رشاد است انجیل در واقع
صحن جنوبی مرقد مطهر حضرت رضوی صلو الله علیه محسوب میشود از بناهای کوه رشاد آغاز و جبر مریتا
شاه رخ بن امیر تیمور است انجیل یکی از این بناها را عالمه محسوب میشود کاشیهای معرق و غیر معرق آن
با چینیها بسیار نماز میشود ایراری نماید محل نظر است در این صحن با مسجد چهار ایوان و شبستان است
و درهای آنها از اینفر است ری میاز نیز در در می محوطه معروف بپایین پاکه مقبره مرخوشین بن است
دری که بمنزله حاجی میرزا موسی خان و در کفلی که بمعر عام میرزا اما ایوانها و اسامی آنها

ایوان مقصوده با کندی بسیار عالی و دو کلدسته بسیار بلند کاشی که دهنه این ایوان دو از ذریع
است بپشت پنجره و نیم ارتفاع دارد و طول آن سه و چهار ذریع ارتفاع کند یک در وسط واقع است چهل و یک در
و فطر پنجاه ایوان پنجره و ارتفاع هر یک از کلدسته ها چهل و یک ذریع است بنای این ایوان در سنه هشتصد

و بنیشتن و از محنت آن اینکه الی الان محتاج بنعمه شده

ایوان دیگر که نسبت مرقد مطهر است معروف با یوان دارالستاده می باشد که در مقابل مرقد متوفی حضرت
 و خوشام آید علیه اردو در جنبین آن دو کفشکن است ایوان دیگر ایوانیست غربی در اطراف مسجد بنیشتن
 خوب هشت محوطه مسجد معروف بمسجد پیر زن است الحقی صفا و بهای انجمنی و استحکام و حسن موقع و
 مقام آن زیاده از آنست که در جبهه پیر آید

مسجد دیگر معروف بمسجد شاه از اینجه از یکجه میباشد و اکنون جز دو منار و یک کینده که فریاد نهادن است
 چیزی از آن باقی نیست صحن و حجران آن بمر و با قام و پیران و نابود شده وضع بنیان و کاشیکاری معرق و غیر آن
 کمال امتیاز را داشته است آثار آن ظاهر است

جامع ملاپیر از بناهای مرحوم شیخ الملوکست که در شصت و سه سال قبل بنا نموده در دولت آباد

که قاعده و دارالملک ملاپیر است

جامع نایین کویت مسجد جامع نایین را خلیفه موسی عبدالعزیز ساخته است چندین شست که اسامی خلفا
 در آن ثبت شده موجود است لی نارنج منبر سینه هفتصد و یازده هجری میباشد و نارنج در ب مسجد سینه
 هفتصد و هشتاد و چهار است

جامع بنیشتن بموجب خطوط مرشد در لوح سنگی که در این مسجد دیده میشود چهار صد سال
 قبل علی نامی مشهور بکریانی مسجد قدیم بنیشتن است این مسجد دارای شصت و دو ایوان بزرگ و از بی تو
 رو حجر ایوانها ده است و وفات مسجد بقدر هشت که در این سنوات بعد از وضع مالهات سالی دو شست
 تومان عاید میشود و اگر هر ساله این مبلغ بمصرف مرمت مسجد میرسد هر آنکه کمال آبادی خواهد داشت

جامع و راه این از این بنا فقط آثار محضری باقی است فاصله مسجد بنیادین قلعه تقریباً هزار و
 پانصد قدم میباشد داخل مسجد که با وجود خرابی از اینجه عالی محسوب میشود و در شمال است بالای
 در مسجد در لوح بزرگ که در دوزخ و نیم طول و یکدفع و چارک عرض آن میباشد از کاشی آبی رنگ است
 تاریخ بنای مسجد که در زمان سلطان ابوسعید خان در هفتصد و بنیشتن و هجری است و اسم بانی
 آن که محمد بن محمد بن منصور الفوهلی بوده بخط ثلث بزرگ سفید بر چسب ثبت است و عین عبارت
 آن اینست ذکر القدییم اولی بالتقدیم ولی هذه العماره الجامع و سایر التارک الاعلی مؤ السطان
 المعظم و الخان الاعظم مالک رقاب الام و سلطان السلاطین العرب الیم ابوسعید بهادر خان خلد
 الله سلطان العبد الضعیف محمد بن منصور الفوهلی فقیل الله له من الله سبع و اربعه الخلفاء

الحسن بن محمد سلمه الله تعالى و سبعة في شهر ربيع الثاني سنة ۷۲۲ هـ عرض دهم داخل مسجد چهار ذرع و نیم و سه طرف
 صحن بر او طرف غربی بکلی منهدم و غیره صحراست و چنانکه این سمت خرابه عاری از بنا شده و مجرد دیوار بوده
 با آنکه مدرسه ضوئیه که مورخین نوشته اند و الان اثری از آن نیست و علامتی یافت نمیشود که بدان توان
 داشت که این مدرسه موجود و در کدام نقطه بوده و صلا با این مسجد در این سمت واقع بوده بدو اینکه
 دیواری هم حایل مابین مدرسه مسجد باشد طول صحن مسجد بیست و یک ذرع و مرکب از پنج طاق و یک
 جزو هر طاقی سه ذرع و نیم و هفت ذرع فرسنگ انداز دارد عرض مسجد نوزده ذرع و دهنه ایوان
 مقصوده ذرع و نیم و چهار ذرع عرض دارد و سه ذرع و نیم دهنه طاق در ب مقصوده است و در طرف
 در ب مقصوده دیوان دو لوح از کج ساخته شده لوح سمت چپ بنام شاه رخ بن امیر بنا شده است که در
 زمان او مسجد تعمیر شده و در طرف دیوار اسم پیرسنان تعمیر کننده میباشد و تاریخ شهر محرم سنه
 خوانده میشود چون میرزا شاه رخ در سنه هشتصد و هشت سلطنت یافت معین است که بعد از هشتصد
 عدد بکر بوده چون با کج ساخته بودند محو شده است کتب غیر نفی دارد و صحن مقصوده مرتب مستطیل است
 و باز ده ذرع و نیم طول و ده ذرع عرض آن میباشد کتب مقصوده که بخط ثلث از کج است سو و مبارکه
 بسم الله است ثانی شریف و لا یتمنون بلایا بما فادنا یدهم و الله عليم بالنظر الین و کتب دیوان مقصوده
 ابر کرم یا ایها الذین امنوا اذ انودی للصلاة من یوم الجمعة الى انکم تفلحون میباشد

مسجد دیگر هشت و دو این خرابه کتبیه ها بخط ثلث دارد که خوانده نمیشود در یک سمت آن کتبیه ها لفظ
 (المسجد الشریف) دیده میشود در سمت دیگر سنه هفتصد و هفت پدیدار است صحن مسجد حالا فیرسنان
 کرده اند داخل بلد کو بنیاد پنجاه مفرقه کو کسب الدین است بنابر آثار مسجد خرابه در و راهین در سمت شمال فیرسنان
 دیده میشود این مسجد مسقف بوده حالا همان جدار باقی و سقف پنجه و فیرسنان است در یک ضلع این
 مسجد مقبره سید فتح الله می باشد در سنه هشتصد و نود و نه این مسجد بنا شده محرابی از آثار این مسجد
 باقیست با کاشی معرق بسیار اعلی آیه شریفه و انزل فی قلوبنا المؤمنین تا آخر آیه مکتوب است در داخل
 محراب در ضلع (لا اله الا الله الملك الحق المبين محمد رسول الله صادق الامین علی بن ابی طالب)
 بخط ثلث کتبیه شده است

جامع هرات مابین دروازه خوش و هرات واقع و بموجب کتبیه صاحب تاریخ هرات معین
 الدین محمد الزمینی سیرادی که از شاگرد های مولانا عبدالرحمن جامی است موضع مسجد بنابر نقشه
 شهر است از حیث سلامت و خوبی آب و هوا بر آنکه وقت بنای مسجد چند نقطه از نقاط شهر هرات را

این مسجد جامع مشتمل است بر چهار صد و شصت و یک دروازه و چهار صد و چهل و چهار پیل یا
 و طولش سواى عرض دوازده و بیست و پنج و چهار دزد و عرض صد و پنجاه دزد و طول صد و هشتاد و سه
 شصت و پنج دزد و عرض بیست و یک و ده و هفت و هشت و شش دزد و طول صد و شصت و شش و سه
 دزد و عرض پانزده دزد و طول صد و شصت و شش و بیست و هشت دزد و عرض پانزده دزد و طول صد و
 جنوبی بیست و دو دزد و عرض سیزده دزد و نیم و طول یکصد و هشتاد و چهار دزد و عرض
 بیست و سه دزد و طول صد و چهل و چهار دزد و عرض هشتاد و چهار دزد و این بیست و سه
 درود بکراست سافری فرزند که شاید از پیشتر گوید در این وقت مسجد جامع قدیم بکلی خراب است و بنی که این مسجد
 بر و آن ساخته شده بود معادل است با هفتصد و بیست و هشت دزد و مضروب

در سلطنت میرزا شاه رخ کورکانی که هر شاد بیکر و وجهه میرزا شاه رخ بدست امیر شیلی در خارج شهر
 بنای مسجد جامع گذاشت و نام نهاده در گذشت

جامع همدان جامع عتیق همدان که معروف به همین اسم است در وسط شهر واقع و بنائی عالی و
 معین است و جمعی از ائمه جماعت در هر ضلعی از اضلاع این مسجد نماز میخوانند بانی الباقی خوانند
 و این بیست و یک سال ساخته شده معلوم نیست و در وسط شهر مسجد جامع معین بزرگى مثل
 برادر سید طایف بزرگ و شبستان بامر مرحوم خافان خلداشاه فخر علی شاه طاب الله مضمر
 بمقام مرحوم آقا خوند محمد حسین بنا نموده که تا تمام ماند است و چهل ستون سوزنی برای این
 مسجد تمام کرد و بودند که کمال امین را داشت چون در همین اثنا حضرت خافان علی بن مکان بیست
 جاودان روان شدند مسجد بحال نامی ماند و ستونها بعضی را در شهر و برخی را که در کار حمل و نقل
 بودند در بین راهها بحال گذاشتند و البته بنائی که بحال نامی یافتند و بنا نهادند خواهد بود
 در محل آن همدان مساجد خوبند و هم و بعد از بسا است و در شمار جوامع نیست

جامع تبریز کو بنیاد است سلطان علاء الدوله که شایسته علی بن فرامرزن سلطان علاء الدوله
 کالجار مسجدی عالی ساخته که معروف بمسجد عتیق شد این جامع را ستمر بوده و یکی دوی قبیل و یکی بازار
 کلاه و زان قدیم و دیگری بطرف صندرسه کلاه در دهلیز آستانه مقابل صندرسه بزرگ کلاهخانه ساخته
 در سنه هفتصد و بیست و چهار مرتضی اعظم سعید سید رکن الدین محمد بن سید نظام الدین محمد
 قاضی در قلی مسجد قطعه زمین خرید و طرح مسجد توانا داشت و صفه و کمین و مقصود و غیره را بسپار
 حکم بنامش اما تمام نشده بانی در گذشت بوجیه صفت شرف الدین علی در تمام آن سه که در ده

تذکره

لفظی معنی تر است از بخت عمارت در پیش ساختن منبری نرنگ داد و جماعت خانه را مرمت کرد و در سنه هشتصد و چهل و پنجم حاجی خواجہ جان نرنگی مبلغ بکھزار دینار خرج پایای جماعت خانه نمود و بر بنیان آن افزودند تا آنکه لفظ مکرر شده بنا بر اینست که اسان بنابر لفظ را بنام معنی استعمال کرده اند معلوم میشود که فوئوده اند و لوی خدا علیہ فرماید ابلهان تعمیر مسجد میکنند در شکست اهل دل جد میکنند

یکی از فرای معبر اسفند آباد است معبر و آباد تقریباً دویست خانوار دارد بواسطه نمالک و لاٹ سابق کردستان که از بنی اردلان بودند از اغلب نمال و عوارض دیوانی معاف بوده بالفعل نیز عوارض آن کمتر است فرخنده پور از آب چشمه که معروف به چشمه سفند است مشروب میشود و در حوالی آن کلب زیادی صید میکنند و اغلب رزمندگان کبکها داخل فرخنده و بادی شده سکندر آنها را میگیرند و جامه شان

از طرف شمال با کر و س از سمت شرق با همدان و از جانب جنوب غرب با کر و سنان هم خاک است

جامه شوران از فرای حوالی کرمانشاه است براه ماهی دشت

جامه کاران از دهات و رامین است

جانب بلوکسنت ربلو چیشان واقع در کو هشتایم این لاسار و مکران مشتمل است بیک قلعه و مرکبات خوب و خلستان زیاد دارد آبش از فانت شلنو و زرت در آن بجای میاید سکندر مال و موا و نیز کو سفند و الاغ دارند

جانکی از نواح و متعلقات مال میر بوده است (مال امیر) مال میرهان اینج قدیم است که حالا خراب میباشد طرف مال میر چمن و یک طرف بنی زار و بنشین است محل زراعت هم داشته حالا آب و عمارت که محل سکونت باشد در مال میر نیست ابل نشین است بجملة زراعت هم دارد اطراف مال میر کو هسار و جنگل است دارای درخت بلوط زیادی است فوئوده بسیار در مال میر بوده که حالا خراب است بعضی از فوئوده را در بنرمان حسینقلیان ایلخانی بنشین و مرمت و آباد میکنند بجهت حال جانکی بلوکسنت واقع در پای کوه عظیم که معروف و موسوم بکوه منگشت میباشد طول اینکوه در طرف قبله پنجاه فرسنگ است جانکی بطول در دامنه اینکوه واقع شد در وسط کوه اما مراده است که او را شاه منگشت میگویند و اهالی اما مراده را خیلی محترم میدانند و معلوم نیست که امام زاده یا اسم کوه موسوم شده یا کوه را بنام اما مراده نامیده اند کوه منگشت را پاماسنود در برف و در طرف جنوب مال میر واقع است حد جانکی از طرف جنوب یعنی است از سمت مغرب بنشین میشود بخاک را مهر و از جانب شمال بخاک بختناری و مسانه شمال و مغرب جانکی محدود میشود بخاک کندی زلو که از نواح شوش است از طرف شمال اول خاک جانکی خیمه باوان کرد است که دوسه تنک آب دارد از باران کرد نافع است که حاکم نشین جانکی است بکفر سنج است فوئوده از بناهای محمد یقچان بختناری چار تنک است که در عهد

خافان مغفور فصل شاه طاب الله شاه بر رویی که نهر سیاه ذرع ارتفاع دارد بنا نموده و معروف
 بقلعه نل شده و الوار نل را بقسم نل قط کرده قلعه نل میگویند این قلعه دارای چند برج است چاهی بالای
 نل حفر کرده اند که اهل قلعه از آن آب میکشند این نل و قلعه وسط جلگه میباشد میان باران کر و دو
 قلعه نل بقعه ایست معروف بنخل سوار در قلعه نل هم چشمه ایست که بقدر چشمه باران کر و آب دارد
 از قلعه نل تا باغ ملک که یکی از آبادیهای جانی است و فرسنگ است باغ ملک جای سکای طایفه
 زنکه است این طایفه زنکه نل از نادر شاه افشار در کرهاشهان مسکن داشتند در زمان نادر
 باین ولایت آمدند آثار خوابه و بیوات معبر در باغ ملک دیده میشود و آن آثار را اهل بلد مخفی
 میخوانند شیخ در بالای سر مخفی هست و بقعه دارد که از امیر المؤمنین مینامند و بقعه دیگر نیز
 در اینجا هست که معروف بدایینا خلیل و دیگر مشهور بنفاس علی

رودخانه کوچکی از کوه منگشت از طرف قیله سر از پرو جاری میباشد یکی از فرای معبره جانی ابو العباس
 است این دهکده خیلی معبر بوده آثار این عمارت و کار و افسر و حمام و مسجد که از کج و سنگ ساخته
 بوده اند در آن پدیدار است بقعه دارد که از اسیر بخش میگویند قریب ابو العباس از آب رودخانه مزبور
 مشروب میشود پس از آنکه رودخانه این قریه را مشروب کرد بیاض ملک می آید و بطرف قیله میرود و از آن
 و از نزارع جانی دیگر جانی از آب نرودخانه مشروب نمیشود از باغ نهر سیاه چهار فرسنگ که گذشتی
 مبداء و دست طایفه منبی که از آب جانی مینامند در مبداء و دافا مت دارند و این محل از قدیم مسکن
 این طایفه بوده است

رودخانه که از کوه منگشت جاری شد بطرف فامتگاه طایفه منبی میرود و املاک آنها را مشروب میکنند پس
 نهر می آید و از آن می آید و در مبداء و دافا و این عمارت و حمام و مسجد که از کج و سنگ ساخته
 از مبداء و دافا نهر منبی است طایفه کر زنکه در سرله سکنی دارند از آب سرله از چشمه ایست که از آب نرودخانه
 میگویند و نخل پیاده سنگ آب دارد آثار این خرابه از سنگ و کج در کوه هست این نهر از سرله برآمده و معروف
 آخر خاک جانی نیک است که سرله و فرسخ مینامند و آخر خاک جانی و اول خاک همی از ولایت کوه میگویند
 از محلات جانی کل که است این محال نهر آخر خاک جانی است بطرف شوش و معروف بر کوه جانی است محله
 است وسیع و چند رشته فئات خرابه در آن دیده میشود چون کل و کبانه و دافا و این محل بر ویدان محال
 کل که مینامند نهر و وسط این محل است پائین نل چشمه که ابان قلیل و بقدر کفایت و آب است و طایفه
 ندارد که باین توان نزارع نمود و کوه و جار و بهم که دو صحرایست از کوه جانی است و این دو محل

در اعانت بهم پیشو پیشتر که ابادی جاکی پیشتر بود ایلان می کنند و نوله و جار و با فامند استند کما
 زداغنت رشتی و ایجا نمیشو طایفه گندو که از طوایف شوشتر است پیش از این در جاکلی نقر پیاسه
 هزار خانوار بودند و حالا ششصد خانوار از آنها باقیستند ما بقی منفرت شده اند جمعیت جاکی هم

همه هزار خانوار است پنج جاکی معروف است کمال امین از خوبی زاداد و در حشره معروف بشبلیان
 دو صورت در سنگ منقوش است تفصیل این دو صورت را حسینقلی خان ایلخان چندی و لدر حو
 فصل با ایشان بجای آنکه سفر کردند جعفر قلچان که بر جفا بن حالان نواحی کاهی دارند و هر ساحتی از آن حدود را اگر را چشم پیش
 دو نفر ابو العباس که بالنسبه دیده بیان کردند علاوه در سفر نامه برون بور ناپ غارت روس که بان ناحیه سفر کرده شرح وضع
 بلاق خوش هوایشان افشاند
 از عطر و رایحه خوش برج جاکلی دو صورت منقوره مسطور است بلکه این دو منقوش و مرسم می باشد

جلی نجیب که با این معنی که از اشیر خلاصه او در آن که در طرف پیم است پنج صورت منبسا شد و آن پنج صورت عبارتست از یک زن و دو طفل
 نا اقامتگاه خود بنده که البته زیاد
 آنکه صد ذرع بود هر دو زن و دو مرد و در لوحه دو پتی که طرف بسیار است یک طفل است و میان دو نفر که یکی بایده مرده باشد و دیگری
 بر پنج طبع منبسا عطر و رایحه زن و عجب اینست که البته وضع و طرف این اشکال کمال منافات و بی شباهتی را بسور پیشین و اشکا
 بر پنج خطا اشکار بشامند که گوه های فارس و طاق و مقام و تخت جمشید و غیرها بسیار شده دارد یعنی مطلقا مشابهتی
 بصورت بسیار از گیان و ساسا بنان و غیره ندارد علاوه بر لباس آنها خط منحنی رسم شده اب
 مال بر از شبسبلمان است از وضع حائیه مال بهر معلوم است که شهر بسیار بزرگی بوده حالا مال
 و هلا بجان جز و بچند دشت از معارف طایفه بچنداری در بن عمر حسینقلی خان بن جعفر قلچان است
 که ایلخان کل بچنداری چار لنگ و هفت لنگ میباشد و از معارف قدیم یکی محمد نفی خان چار لنگ
 بانی قلعه تل و یکی علی رضا خان که از بنی اعیان محمد نفی خان بوده است

جان آبادی که آن را جهان آباد نیز گویند واقع در سیستان است قلعه دارد که آنرا سردار جان
 بیک خان بلوچ نقر پانود سال قبل از این ساخته است سردار جان بیک خان حیدر را و ابراهیم
 بلوچ میباشد سپرده سال قبل حاجی میر علیخان حشمتی ملک امیر فاین قلعه جهان آباد را تعمیر و
 نموده است همیشه ساخلود ران قلعه میباشد سه خندق دور قلعه حفر کرده اند که در ایما پل است
 فطره بوار قلعه چهار ذرع و نیم است جان آباد در نیم فرسخی هیرمند و در سمت غربیان واقع است
 نوزده قریب جز و جان آباد میباشد که با خود جان آباد پیشتر نیز پیشو و هر را بزرگ می نامیدند
 و جان آباد حاکم فشین بزرگ سپاه است

جان آبادی قریب اینست از برای سیستان در طرف شرقی در باجه پستان و در سمت شمال جلال
 آباد

(١٣٠)



صُوْرَةُ شُعْبَةِ الْبَلْبَانِ

واقع است

جان قربان لو واقع است و کنار درو سیم بار در چوبن زراعتش ای هوالیش کرم بلبست
خانوار سکنه دارد

جانی بابی قریه اینست از فرای بلوک جویم (خواجیه) و پید شهر از بلوکات فارس واقع در جلگه از
شمال بخوبی طول آن چهار فرسخ است عرض آن نیز هشتاد و دو روستا که منبغش ازین
بلوکست پس از آنکه زراعت اینجا را مشروب بنمایند و خوب بفرود آید و در آن طرف از همان طرف برود
قریه کارزین ملحوظ میشود

جانی بابی از بلوک فرایست و فارس طول جلگه فرایست از مغرب بشرق پنجاه فرسخ
و عرض آن نیز هفتاد و دو است و مسجد و یک حمام در این بلوک هست اکثر سکنه مکاری میباشد محل
فتلا قایلات فتقانی است آبش از چشمه قنات کرمسیر است و زراعتش شوی است

جان احمد مزرعه اینست از مزارع قریه چار کند بلوک سپر جان

جان جی از مزارع قدیم السنو طبرستان بلا سکنه است

جانان از مزارع قدیم السنو طبرستان از آب قنات مشروب میشود سکنه ندارد

جانان قریه اینست از نواحی اصفهان

جاور قریه اینست از قریه نجان و در خمسة خالصه نول مظفر الملك میباشد هوالیش کرمسیر
و محصولش هم دیمی هم آبی از رودخانه نجان رود مشروب میشود صیفی کاردی هم در آن میباشد

جاورس قریه اینست از فرای بلوک عورفان از بلوکات هرات در شمال رودری رود واقع
و متصل بلوک انجیل واقع خیابانی در آن حدود است که مقابر بنرکان در آن بسیار است

جاورستان صاحب معجم البلدان گوید بعضی اعقبه اینست که جاورسان محله اینست از
همدان و برخی بر این اند که قریه اینست از فرای همدان قریه شهر ابوالعالی حسین بن جعفر الکرجی در جا
منوگشته و مقبره او در کجاست

جاورسیر نیز هجوه مستورات معجم البلدان قریه اینست از فرای مرود در سر قریه شهر
عبدالله بن بریده الحجاز است سال جاورسی از اهل جاورس است

جاءین از فرای طبرستان قدیم السنو و آب خنجر پناه خانوار سکنه دارد

جاء ابو طالب موسوم بدروازه است واقع در خاک سپستان در سر راه فرایه بالان

پایگاه کوه در طرف غربی دژ میهند
چاه انگرسنده ده کلا اینست و جلگه هرون آباد دو متر کوه افشان از هرون آباد که بکرندک میهند
در طرف دست راست واقع است

چاه بار چند آباد اینست با چند کوه از توابع بلوچستان
چاه برک قریه اینست از مغلقات بندر بوشهر و مضافات
چاه بر قریه اینست از توابع فارس
چاه بلك قریه اینست و جلگه هرون آباد دو متر کوه افشان از هرون آباد که بکرندک میهند
در طرف دست راست واقع است

چاه پهن قریه اینست از فرای شنه فارس بلوک دشتی فارس از غلبه از آب باران مشروب میشود بعض
از فرای هم از چشمه دارد چون روخانه در این بلوک جاری است که در هر جای اسم همانجا نامیده میشود
و مخصوصا در محلی از آنند میامند صاحب ترهت القلوب شنی با مندرستان خوانده است طول
جلگه دشتی از مغرب بمشرق فرایا اینست پنج فرسخ است عرض آن بیفاوته از ده الی پانزده فرسخ
حاصل این بلوک غله و خرماست صنعت مکس اهلای عبا باقی است که از ششم شتر میافند سکنه خالی
از شرارت نباشد

چاه تر از مغلقات فارس است
چاه تل قریه اینست از فرای نکستان از بلوکات فارس طول جلگه این بلوک از مشرق بمغرب پنجاه
فرسخ است عرض دو فرسخ و دو مسجد در این بلوک بنا شده است

چاه تل قریه اینست از توابع کوه کلو و فارس
چاه تل جزو نکستان است
چاه کسب چال قریه اینست از فرای بلوک دشتستان

چاه حد از مزارع قدیم السوق طبرستان است از فئات و هوا اینست مغدل میباشد
چاه خال قریه اینست از بلوک برزجان من اعمال بندر بوشهر و حوالی اینفریه و اینا این
شیخ الماک و فسون انگلیس در سال هزار و دویست هفتاد و سه فرائع اتفاق افتاد از اصفی اینجا
روا است هند و اندر دمی بهل میاید اهلای عبا ی شری میافند طول جلگه برزجان چهار فرسخ و
عرض نهمین قدر است

چاه درول فتره ایست از بلوک شبانکاره دشتستان و طول بلوک شبانکاره شش فرسخ

عرض آن نیز همین قدر است

چاهر از متعلقات بنون باطرس است

چاه زبر از دهات جلگه هرون آباد دو متره که هاشم داشت

چاه زری از دهات جلگه هرون آباد است

چاه زری ایضا از دهات جلگه هرون آباد است این هر سه هکده در طرفه دشت است راه

واقع است در صورتیکه از هرون آباد بگریزند

چاه سنا از مزارع قدیم التمشق فایناشت حلا سکنه ندارد اهل مزارع دیگر آنرا زرع مینمایند

چاه سرخی از متعلقات بنون باطرس است

چاه سینا منتر کاهمی است فایناشت بنو و زری

چاه غیرخان یکی از مزارع عرض راه فراه است در خاک سپستان به سمت برج عالمدا که آنرا آب

هم مینامند در طرفه شرق دریاچه سیستان واقع است

چاه قاسم فتره ایست از نواح بلوک گلک دار فارس طول این بلوک از مشرق بمغرب تقریباً بیست و پنج فرسخ

عرض متفاوت یعنی از شش فرسخ الی ده فرسخ است و اکثر فرای این بلوک مسجد ساخته اند

چاه کن یکی از مزارع عرض راه هرات است بقند هار در خاک افغانستان و در چهارده فرسخ فراه و در

طرف جنوب شرق آن واقع است آب تلخ و شوری دارد آبادانی هیچ ندارد و ایش در تابستان بشدت گرم میشود

در ستوان خشکسالی شدت حرارت هوا و وزیدن باد سام مسافرین را تلف مینماید

چاهک نقاط و آثار خرابه بود در بین راه طهران بآنندران واقع در جلگه طهران و سمت مشرق

ایست شهر طرف جنوب البرز بابر و خالی از سکنه متعلق بود میرزا محمد اوسانی و نیز جناب میرزا علی قلی حکیم

الملك و پیشخدمت بانسی سلام آنرا ابداع نموده فنان را در آن پر کرده باغی و عمارتی و آبادی در آنجا ایجاد

کرده و حکیمیتش را میدادند

چاهک از فرای بلوک بوآنا فارس است صنعت عرض راه آن این بلوک فاشق و حیمه ساز نیست و چاه

کرمبک و سردسیر هر دو در این بلوک بعل میآید حاصل صیفی و شکر هر دو خوب میشود

چاهک از مزارع قدیم التمشق باطرس است ایش از فنان سکنه اش یکصد و سی و هشت نفره

معتدل میباشد

چاهك از متعلقات مبان ولايت حول و حوش شهر مشهد مقدس مسافت آن از شهر
فرسنگ سکنه اش ده خانوار هوايش بطولي زراعتش از آب فئات است

چاهك از فراي دودانكه زنجان است قديم السقي و ملك خورده مالك ميانشدايش از چشمه
باغات انكور و اشجار ميوه دارد زراعت آن پنبه كاري غله ديمي هوايش معتدل و ابل شاه پسون
اينانلود را بجا بلاق مينمايند

چاهك ملكان از متعلقات شادكان حوالی ارض افس قدیم السقي ميچيده خانوار سکنه دارد
از اهل برابريش از فئات هوايش معتدل است

چاهكان مزارع است از مزارع قايماي قديم النسوي آيش از فئات و هوايش بلاق است
فره ايش از فراي بلوك لارسنان فارس

چاه كونا بلوكي است از نوايج و مصافات بندر بوشهر واقع در شش فرسخي شهر در طرف مشرق
اراضي آن شوره زار و درمل دهند و انر بسيار خوب ديمي را بجا بيل ميسا و رند طول مصافات بوشهر از
مغرب بشرق بيشتر فرسخ و عرض آن بفاوشار هشت فرسخ است شش فرسخ در بين بلوك غله و غرا حاصل
عده است از شكار آهو دارد قصبه اين بلوك را بنر چاه كونا مينامند

چاه كوثر از متعلقات تون باطير است

چاه مبارك فره ايش از نوايج بلوك لارسنان فارس

چاه ملا از مزارع مبان ولايت حول و حوش شهر مشهد مقدس است از آب فئات مشروب ميشود
هوايش معتدل است خانوار سکنه دارد

چاه فره ايش از فراي سبز دارد در مبان كوه واقع هوايش بسيار خوب معتدل آيش از فئات
چشمه زراعت ديمي هم دارد اشجار آن انكور و ساير ميوه جات سکنه آن بيشتر خانوار

چاهي فره ايش از فراي طوس خراسان در چاه رباطي است كه از ارباط چاه و رباط فردوس
بنر مينامند در تاريخ حافظ ابرو مسطور است كه چون حكيم ابو القاسم فردوسي شاهنامه را بامر سلطان
سبككنين تمام نمود و سلطان از ادای صلتی كه بفردوسي عدا كرده براه تقاعد و تخلفت حكيم بطور
فخر بيشتر طوس روانه شد سلطان بخود خواست نفس عمل خود را جبران نمايد و دل فردوسي را بدست
آرد و همچي كرامند و مبتلي معتدله براي او فرستاد چون آن وجه بطوس رسيد فردوسي بر حشا بزدی
پيوسنر بود و از او دخري با قيمانده دختر انمال را قبول نكرد سلطان فرمود از آن حال در راه طوس

و سرخس شواب روان مردوسی باطنی ساختند نزدیک بجایه از آنجا چاه خوانند و آنجا در چهار
و ده هجری بوده است از رباط سنگ است و رباط چاه به بنفش سنگ است سر راه سرخس

جاییدر محلی است در لرستان

جابرلو فربه است از فرای نجان از محال قراچلو و ملکی حسینی خان با و واقع در پای کوه

غله آن دیمی است و رعنا بی ندارد ولی وسعت دیم زارش زیاد است آب آن از چشمه است که از میان
آبادی جاری میشود هوای بسیار سرد میباشد سکنه آن سی و پنج خانوار است

چایشای فربه است از فرای ده جزایر هوای خوبی دارد چهار فصلش فربه است

اهالی بعضی کوسفندار و برخی ذارع اند غله و خرمنه بسیار خوب دارد و در صورت بارندگی انکود

فرای در آن بعل می آید و درشت فغان هم دارد ملکی بختی است

جبا بنابر مسطوران صاحب معجم البلدان جاسم شهر با ناحیه است و خوزستان جمعیت را عقیده

این بوده که شهر عبادان داخل این ناحیه است عبادان در میان بصره و اهواز واقع شده برخی بر این اند که جبا

باید جزو بصره شمرد ولی این رای صائب نیست از معارف که در این شهر با ناحیه منقول شدند با منسوب با جبا

می باشند ابوعلی محمد بن عبد الوهاب الجبائی است از طایفه مغیره که کتابهای زیاد تالیف کرده است

این شخص در سنه دویست و سی و پنج هجری منولد شده و در سنه سیصد و سی و هفت فوت نموده است

او ابو الفاسم است که در جبهه علم و فضل بلکه مرآت نفی و در این باره از پدر بوده و در سنه سیصد

و بیست و یک درگذشته است

جبا بنز بعقیده با فوٹ حموی یکی از دهات شهران بوده است

جباخان چنانکه در معجم البلدان مسطور است می است و حوالی بلخ ابو عبد الله حافظ الحن

علی الجلی که در ربیع الاول سنه سیصد و پنجاه و هفت فوت نمود از اهالی جباخان است

جبالبارز کوهستان است طولی و عرضی که در سمت شرقی شمال جبرفت واقع میباشد چشمه فوٹ

در این کوهستان بسیار است و هوای آن لطیف و سرانح و چراگاهها خوب دارد باغ و میوه جبالبارز را

جبال بارز پلانی جبرفت است اهالی ایلات و مالدار هستند و زمستان اکثر آنها جبرفت آمده اول

بهار جبال بارز معاودت میباشد بخیل که نفر بسیار و با فضل خانوار میباشد در کوهستان

جبال بارز و طران داخل میباشد و بعضی کپر و کول کوه جبال بارز را بنام جبال بارز

میکویند در افند کوه جبال بارز در فغانم الا نام بند مغربی است اند در این کوهستان هر فغانم شکار

هکسانه قبیل فوج پیش و نیز تکه و خرس و پلنگ و روباه و شغال و کبک و پیهوز باد و در دامنه
 آهو و گور و سپا است نشسته کوه جبال بارز از طرف مشرق از سرحد بلوچستان است در هر جای استی
 و از جانب مغرب و صلح پاک هر دسیر است که آنهم در هر جای نامیده میشود زراعت جبال بارز
 آبی و دبی است حاصلش کدو جو و خود عدس و زن گل زدن ماش و بیا زیره انقوزه بادام بادام کوهی
 انکور هلو زرد الو آوچه انار انجیر خرما نارنج و از انجیر بنه و اورس و کرک و پشم و روغن و کشک و جوا
 و کلم و شال ان معرق است که آن اینجه سفید است با قدری پشم و زیره و تجارت و سیله و درها میخند و دل
 به بنادر می نمایند و از انجا بحد و شان میرند و روغن و عسل و پشم و کشک جبال بارز را بشهر کومان می آید
 علاوه بر کوه سفند زباد و عاقله جبال بارز صاحب غنایم و احشام هستند طایفه جبال بارزی در جغت
 ضباع و عقارب سپا دارند خصوصاً خوانین آنها بعضی معایر جبال بارز طوری سخت صعب است که سوار
 بند رفت نمیتواند عبور نماید معدن مس و کوکرد و سرب و نشادر و زغال در این کوهستان موجود است
 در سر بعضی کوهها آثار سنگریز باد و قلعه جات کوپل بسپا است که منهدم شده در بعضی قریبها
 از فرامد کور و فوج چهار ذرع قد دیده شده است و جبال بارز از فرامد و معبر و معبر است از جمله قریبها
 که انرا انجیر هم میگویند طوایف چند در این قریب سکنی دارند و هر طایفه را اسم مخصوصی است و در نقوش
 سکنه امکنه بقرب پاسه هزار و هفتصد نفر است که در کاه معروف بکدر کاه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 علیه السلام و محل معروف بدیوان مراد و مقبره بابا سعد و بابا خالص و هر طایفه از اماکن شهر انجیر است
 یکی دیگر از قریب معروف جبال بارز قریب گرگان است که در قدیم انرا کبر مکان میگویند اندامالی اینجا
 نیز با پیشین و صاحب غنایم و احشام اند مثل سکنه انجیر و عده نفوس آنها نیز پاسه هزار و سیصد نفر است
 و هر چند طایفه جدا گانه میباشند و اسم مخصوصی دارند از آبادیهای معبره که در واقع متعلق بگرگان
 یکی گزم است که واقع در وسط بیلان و قشلاق میباشد بخلاف زباد دارد و خرمای اینجا بسپا خوب میشود
 در گرگان باغات و مزارع و میوه ها سر حدی بسیار است و از هر چیز زبادی تر کرد و است که حمل به بنادر
 میباشد اب گرگان از اب انجیر کوارانرا است مباح چشمه سار از طرف مشرق بشمال و جنوب میباشد و آب قوی
 بلکه از شمال بخوبی میرود آخر کوهستان گرگان متصل بگرگان بر ما شهر میشود و خاکش مشهور بجای
 بلوچستان میگرد و چند قلعه معظم در قله های کوه نواب گرگان است از جمله یکی قلعه شاه سهرورد است
 آثار و خورهای در آن دیده میشود که برای این سنگ تراشیده اند و در خانه از بالای کوه مذکور
 میکنند و هفت بابا بسپا معبر داشته حال در و خانه چهل پنجاه ذرع پائین افتاده و مشهور و برود

فری است کوهی در وسط جلگه کویر میباشند موسوم بکوه طبق در اینکوه نیز قلعه معظی بوده که حالاً از میان
 اهالی گریگان سابقار شید و نثار بوده اند در معادن اینکوه هستان پیش از این کار کرده اند در نزد
 موسوم بجناور اخشا تارد کا کین حنا سانی هست سنگهای عظیم در آنجا دیده میشود که مخصوص اینکا
 بوده آب غرضه خا از چشمه ایست که در کوه وسط جلگه گریگان میباشند و از اینجا نادر و ساری که از
 فرای مغیره جبرفت است شش فرسخ گویند هر وقت آب این چشمه کم شود یک مشک آب از چشمه دوساری
 آورده در این چشمه میریزند آب چشمه زیاد میشود همچنین هر وقت آب چشمه کم شود یک مشک آب از این چشمه
 بداجا برده میریزند آب طغیان مینماید یکی دیگر از فرای مغیره جبال بارز قره مسکون یا مسکان است
 سکنه اینقره و نواح نیز ایلات و صاحب غنایم و احتشام اند چندین طایفه در اینقره ساکن اند و هر
 طایفه اسم خاصی دارند غرایع و باغاش اینقره زیاد تر از فرای سابق الذکر و آب هواش بهتر است بیشتر
 که از نواح اینقره است آبادی بسیار مغیری است فاع در پنجاه فرسخی جبرفت دارای نخلات و درخت
 نارنج و صوبه ها سرحدی افضل الدین که هائی صاحب نایب کرمان موسوم بعفد الحی للموقف الاعلی
 در نقره آب و هوا و صفا و بها و خضارت و نظارت و اشجار و آثار بسیار آن خیل عالیه نموده است
 مراغه و علوفه قره مسکون (مسکان) زیاد تر و بسیار فاضل است و چشمه سار دارد فاضل آب چشمه سار
 داخل رودخانه سخت میشود و بطرف جبرفت رفت برود خانه شور میرسد کوهستان اینقره به مرتفع و
 سخت و صعب شکار بسیار دارد عده نفوس اهالی اینقره به نقره پیاسه هزار نفر است و اینقره به نقره
 است که در علیای آن زراعت میکنند و در سفلی آن آب جاری است در وسط این نل در مسافت
 بیست فرسخ عرض نیمه اوسی ذرع طول هیچ کجاء نمیرود و زمین مشبک است و منافذ باد بهرین می آید
 طپور و خوش که از بالای اینقطعه زمین عبور کنند می افتند و دستگیر میشوند اگر کوه سفندی با
 مرغی را در دوقفه در آنجا نگاه دارند همیشه اگر انسان هم صورت خود را نزد یک آن منافذ میرد و اندکی
 نامل و زینت کند مد هوش میشود صدای عجیب آن منافذ بکوش میرسد و باد با سینه از آنها
 مؤلف کوبد بعضی جبال بارز خارج میشود اگر آب در آن سوراخها بریزند فرو نمیرود مردم جبال بارز عموماً رشید و شکاری
 راجال بارز نوشته اند ماخذ هستند عده کل سکنه نقره پاده هزار نفر از معارف و خوانین جبال بارزی چهار نفر خان پیر مرچو
 غلام حسینیان و ناصر خان و علیخان و بعضی خوانین دیگر که هر مردمان جنب اصل صاحب اسمی
 میباشند جبال بارز از اعمال بم و نرماشیر است مابین مشرق و جنوب بم و از بم تا جبال بارز نقره
 هشت فرسخ است و در میان کوه واقع میباشد چنانکه از اسم او معلوم میگردد

مؤلف کوبد بعضی جبال بارز
 راجال بارز نوشته اند ماخذ
 معلوم نیست

جبل جبال عبارتست از عراق عجم حالبه مطابق شرحی که علمای جغرافیه قدیم از قبیل استرلاب
یونانی و غیره در کتب خود ضبط نموده اند و این مملکت را موسوم میدی کرده و ما شروع مینمائیم
با آنچه استرلاب در این باب نگاشته و نیز بقوال سایر جغرافیه نگارهای یونانی و بعد عرب بعد
عجم را که راجع بمذکر جبل با عراق عجم است مینگاریم بجز الله تعالی و مقدمه اشاره بوجه ششمیه
مدی مینمائیم

و جغرافیای مدی

فدما که این ناحیه را مدی مینامند و سکنه اش را مدیکه میگویند چنین معتقد بودند که اهالی این ناحیه از اول
مادی بن یافت بن نوح علیه السلام مینباشند لهذا آنها را منسوب بمادی نموده میدخوانند و مملکت
آنها را مدی گویند بعضی مملکت او را مادی میگویند این قول است فصل دهم سفر تکیون ثوران شریف که در این
فصل در بغداد اولاد حضرت نوح علیه السلام را مینماید و بعضی گویند مملکت مدی را از زبان قدیم
میگویند و ترجمه آن مبدان است یعنی مبدان مملکت سپریا و ایران واقع است استانی

استرلاب یونانی که از معارف صنفین قدیم یونانست پنجاه سال قبل از میلاد مسیح متولد شده و باستان
اشکانی که در ایران سلطنت داشت معاصر بوده گویند مدی منقسم بدو قسمت است مدی که
و مدی صغیرا مادی که پای تخت و دارالملک آن اکیانان که همدان حالیه باشد بوده (نکارنده
گویند اکیانان با همدان حالیه را در حوالی همدان بوده) اکیانان شهری علمه و سابق برین بعضی در زمان
سلطنت طایفه مخصوصی که در مدی سلطنت داشته پای تخت این طایفه بوده و در این زمان محل
پلاق سلاطین اشکانی است که بواسطه خوشی و اعتدال هوای اکیانان فضل تابستان را در آنجا
بسر میبردند و در زمستان در شهر سلوسید (مقابل مدین و ایوان کسری) در ساحل دجله
و حوالی بابل اقامت مینماید مدی صغیر مشهور به آتش و پایش (آذربایجان) مینامند و وجه ششمیه
این نقطه را بن اسم انبست که آتش روپای نام حکمران این ناحیه آنجا را با اسم خود موسوم ساخته است
و هنگام غلبه اسکندر بایران قبل از اینکه این قسمت مدی فخر ضمیمه سایر منصرفات فسون مفد
آید خود آتش روپای پیش روی کرده و پالت خود را که از طرف داور آنجا حکومت داشت از سایر اقطاع
موضوع مجری کرده مملکتی بر آن خواند و خود را پادشاهی مستقل نامید هنوز از اولاد و نژاد آن روپا
در این سمت مدی سلطنت دارند و با خانواده سلاطین اشکانی و شامان و ارمن وصلت نموده و
پیدا کرده اند با کجای مدی صغیرا آتش روپای از طرف مشرق محد و استبار من از طرف مغرب بقیتمه از مدی

پلیس معوج یونانی که دو شصت
شش سال قبل از میلاد مسیح
بوده و در موقر سیدسل
و غیرها گویند آتش روپای هنگام
پورش اسکندر بکند از طایفه
با ضحلال دار آنجا خوانده سلاطین
در ایران بن معارضه
خود را با روی اسکندر
اظهار افتاد و اطاعت او را
نمود و اسکندر حکومت آتش روپای
را چنانکه در سلطنت داراب
داشت مستقل واکلا

ص
 اگرچه هر دو در تاریخ مشهور و از سمت شمال نیز بقسمی از مدی که بر محدوده و منتهی بهر خرم میباشند و از جانب جنوب به محدوده و ما بین
 بوناف و سایر مورچه در کتب در مدی صغیر دریاچه اینست و سوم بر اسپوتا (بد با چار و قمر) که همیشه غلبه مدی و آن منجر است و اثر و
 جزایران بوناف و قمر که بدست داریم مخصوصاً بقیمت محل و موقع خاصیت این نمک نیست که اگر شخص دست و پا با سایر اعضا خود را بان آلوده نماید و یا در شش منتهی آن عضو
 ملان و آنکرده اند و بی بلا با عارض میشود که علاج آن معضرت است با بدن روغن و اگر با رچه یا آب این دریاچه فرو برد پسوسد که
 و فر این خاصه معلوم و مستفاد است که بعد از او را با آب شیرین بشویند این شستن از مدی و سایرها بسیار معبر فوایدی مثل سلاطین از من و
 میگرد که مائشان کرد سنان پادشاهان اشکانی دارد که غالباً مغلوب آنها شده است اما محتمل است که اینها از این مملکت
 حاکم است
 ص
 ستم بایست اسم شهر را بلوک بوده اما بصرف همسایگان نیز بود در آمد مجتهد از سلاطین مدی صغیر منصرف شوند چنانکه ستم بایست از نظر
 در هیچ نادیده نماند و این و نمک از من خارج ساخته دوباره ضمیمه مالک خود نموده اند و این ظفر و غلبه یعنی است و دسم با سر و قون
 این اسم دیده فتنه از اینجا که است
 خود درین صفت آسیا بسیار بزرگ سلاطین مدی صغیر را حاصل شد که پادشاه از من از قیصر روم شکست خورده و سلطان مدی صغیر
 و برای آفرین این مملکت را ندیده بلکه با قیصر عهد موثقت بسته بود و با پادشاه اشکانی که در آن وقت سلطنت داشت نیز خالی از دایره مدی
 محض اطلاق عامی از این جزایران و خصوصیتی نبود سلاطین این ناحیه و عادت اینست که تابستانها یا در فازا که نقطه اینست واقع در
 نوشته مکرر است و هر کرم باشد
 ص
 سیر صبیح پادرو و اگر قلعه محکم است مار که آن توان قیصر روم که در هشتاد و شش سال قبل از میلاد
 عقبه جوی از باب غن و دانشند
 اروپا نیست که فازا همان نقطه مسیح متولد شده و در سی سال قبل از میلاد با اشکانیان جنگ و عمارت پادشاهان را محاصره کرده بود
 و محلی است که شهر حالیه نیز در اقامت میبایست و در هر از و چهار صد استاد مسافت و فاصله از آراگنس که رودخانه اینست این
 ان واقع شده و در پاد اروپا است خاک مدی صغیر و خاک از من واقع شده است مدی صغیر از منی بلاد و نواحی و نقاط بسیار معهود
 با مر اعتراف میان این دو شهر بوده
 ص
 آباد دارد و غالب خاک آن آباد و دایر است مگر طرف شمال که بعضی کوهستان سرد بایر دارد و طایفه
 پادشاهان مدی و هشتاد و شش
 گادوس (طوالش) که حرف و معاش آنها مختصر بره زنی و قطع طرنا است اینجاها سکونی دارند این
 از اراضی و بلاد دیگر بدین ساحه مهاجرت نموده و اهل مملکت نیستند زیرا که از این جنبه مخلوق و بد
 کوهستان زاکروم (کوه پاطان حوالی کردند) دیده میشوند هفتصد و ده سال قبل از میلاد مسیح که
 سلاطین مدی هر دو سمت از مدی را در تحت سلطنت واحد داشتند و متفرع و فسلط و پای لشکر و
 تغلبشان تا اینجا که شامان رسیده بود بلکه در غم آسیا بالاستقلال سلطنت و حکمرانی می نمودند
 (مقصود آیام سلطنت پیشدادیان و کیان است) اما در سلطنت اسپناج (افراسیاب) کچنر و پاری
 بر آنها غلبه نموده و مکرر در دستر یانصد و نود و یک قبل از میلاد ضمیمه پارس نمود و پادشاهانی
 از نواده کچنر بودند باز در همدان پلا پیش می نمودند بلکه سلاطین مقد وینه که از اولاد ساوکوس
 یکا نیز در اراکند بودند و چندی در ایران سلطنت داشتند نیز برای پلا پیشه غالباً افضل تابستان را

از شامات با سلوسید همان می آمدند این بود وضع و حد و مدی صغیر

اتامدی که بر محمد و دامش از طرف مشرق به یارفتی (طبرستان) و فک از سلسله جبال کوسی و طوایی کردان
نواحی مکنی از نندیسپا و حشی هستند و همیشه از سلاطین ایران باج می گرفتند مگر وقتی اسکندر در فصل
زمستان بر آنها تاخته و غالب آمد و از طرف شمال حد مدی که بر کلان و مازند را داشت از جانب جنوب حد
بکوه پاطای کرند و جبال پشکوه لرستان و از سمت مغرب بار من مدی که بر مغزار و چین زیاد است را می

و مراغه بسپاد ارد علی الخصوص مرغ اسب ماد بان و یکی از آن مراغه موسوم به می پو پو میباشند یعنی دانه
الدواب این مرغ در بین راه فارس در بند خوار واقع است در عهد سلاطین کبان پنجاه هزار ماد بان که متعلق
بسلطنت بود در آنجا میگردیدند این پلخی که از پلجیهای سلطنت بوده و اسبها خوب که معروف به پیری بودند

از این پلخی عمل میآمد و این قسم اسب مخصوص اصطبل خاصه پادشاهی بوده امپاراز این چیز از سایر چیزها بعضی
مخصوص بوده است که مگر در سایر چیزها و نقاط دیگر ایران و یونان میروید و آن علف را سیلفیوم یا سیلف
بالوزن مینامیدند وضع همین مدی که بطور شب که عرض و طولش مساوی میباشد منتهای عرض آن

چهار هزار و یکصد است ایند امپاراز کوه زاگرو (پاطای کرند) که در بند مکه میباشد و آلهای آن
در بند خوار است مالبایکه از این ملک قبل از این کبان می رسید صغیر و بعد از آن پادی وادی وادی وادی
و اغنام چنانکه از کاپادوسی بسوا و قهرمانه و طولی عثمانی و قشکه غز و ایران و خراج گدا و این دولت بود

هر سال علاوه بر جوه مسکوک و نفوس که باید خوانه میشد یک هزار و پانصد راس اسب و هزار راس طر و پنجاه
هزار گاو و گوسفند و پانصد پیاده و امان از پالت مدی و مقابل اینچه از کاپادوسی اخذ میشد میکردند
اینست مسطورا است این در باب مدی که نگارنده بعضی حواشی بخجته توضیح و تحقیق مطلب بر آن
افزود

پای حکیم دانشمند طبیعی که در سنه بیست و سه بعد از میلاد مسیح در شهر رُردن اهل ایا منولد شد
و مضامین او معروف است در باب مدی چنین مینویسد

پای تخت مدی اکباتان است سلوکوس پادشاه که از سرداران اسکندر بوده و بعد از اسکندر را بر
و غیره سهم او شد اکباتان را بنا کرده است و اکباتان در هفتصد و پنجاه هزار فدی شهر سلوسید که
مقابل مداین و از انبیه همان پادشاه است واقع میباشد و از طرف دیگر در چهارده رُردن که خوار است
و از بلاد مشهوره مدی یک فاذاکا دیگر ای کان زاکا دیگر ای پامپا که معروف به فاهان است که با صفاهان
باشد همیشه خوار مدی واقع شده است مغربا بطرف مغرب و مورا با نیز سرحد پارتی است (طبرستان)

همین می بود و تو خط است که همین
چنین سلطانیه حاکم باشد با همین
که همان و علف و موقوف همین بود
است که در اغلب چیزهای ایران خود
و و میسر بود و بعضی اطلاعات
در سوالنا با هم بود و در یونان
بعضی مدی که میزد و قتی که در این
که کشا میباشند و چون یونان
کشید طایفه مدی که جوف عساکر
دار بود و در تخم و تخم و باخو
برخه و در آن سر زمین کاشند و قتی
و قتی این علف را با وجود بهر سبب
و زیاد است

تغاری که بود عقیده ما اینست که مدی را
مقصود این نیست که سلوکوس اکباتان
را بنا کرده بلکه قصد او اینست که سلوکوس
اکباتان را مرتفع و تعمیر نموده است
چنانکه موجود است اسناد و اخبار معتبر
اکباتان قبل از سلوکوس اسکندر
وجود داشت و چنانکه در نوایغ
فوحاشا اسکندر و مخصوصا فیخ
اکباتان ضبط شده است

پس شرق آن بحر خزر و طبرستان است و جنوب خوزستان و فارس و مغرب و آذربایجان (از آب کردستان)
و شمال ارمن و بهرین مغل از آن که در ادویه و بخور است یونان و ملک روم استعمال می نمایند از مدی و ^{ان}
حلین با اینجانب طیب که از ادویه معتبره است و مدی بهل باید لمبو و ککبوس مدی است چنانکه یونانیها
درخت لمبو را درخت مدی می نامند و اگر چه میوه آنرا میخورند لیکن در ادویه علی الخصوص در ریاضیه
خیلی بکار میبرند و هر چه خواسته اند درخت را حمل و نقل کرده یونان بیاورند ممکن نشده است و پادشاه
مدی و اعیان آن مملکت تخم این میوه را داخل ادویه نموده باها کولات مزج و صورت می نمایند که در همان آنجا
مدن گویند و این بقع از بابت معطر کردن از معادن معروف مدی معدن زمره است که بالوان مختلف و بسیار است اما غالباً بزرگ
شیت بدست
لان هم از جنس لمبو شیرین سبز می باشد و اگر در وقت استخراج از معدن رنگ سبز خوبی نداشته باشد از آب شرب و غوی آلوده میسازند
دو نفر تکستان نایاب است این بند
که اغلب بلاد غیر تکستان را دیده خوش رنگ میشود لیکن پارچه خیلی نازک ازین زمره دیده نشده است
لمبو شیرین در هیچ بلاد از آنها مؤلف گوید بنابر مسطورات مؤلفین و دانشمندان مزبور و بدلیل بکر مملکت و دولت مدی جدا و خارج
از فارس بوده است مؤلف این طلب است آنچه نوریته شرق بدان ماطف می باشد چنانکه در فصل پنجم از کتاب این
مسطور است که بلشصر ملک بابل قصافتی که هزار نفر در حضور او شراب نوشیدند و اسنام و قین
سپین و جین و آهنین و چوبی و سنگی را بشیخ نمودند در انصاعت نکشیدند سنانسانی برآمد در برابر
شعدان بر کج دیوار قصر ملک بنوشته ملک حصه دست نویسنده را می دهد از آنجا که مطالبی را که آن دست
نوشته بر ملک معانی انظار بجز معلوم بود و بنقشه حکم کرد چنان و کلاما بیان و فکران را احضار کنند
تا انظار بجز چه نمایند آنها نتوانستند فهم کنند با اشاره ملکه دایمال علیه السلام را که جزو اسرا بود
طلبیدند و دایمال انکلمات را ترجمه نمود و یکی از مطالبی که آن دست غیبی نوشته بود ترجمه اش این بود
(پدرش مملکت تقسیم کرده شده است بمدا این و فارس داده شده است) مؤلف گوید از این عبارت
معلوم میشود که مداین و فارس از هم جدا بوده است مداین همان مداست چه در نوریته شرق و چه در
کتب سایر اینها زیرا که مملکت مداین و اهلای مداین ضبط شده است آبر می و یکم همین فصل یعنی فصل
پنجم از کتاب دایمال این نزدین مضمون است (دار پوس مداین در حالیکه چنانچه شصت و دو ساله بود مملکت
را منصرف شد) اسم کچشور را در نوریته شرق کورش مسطور نموده چنانکه در فصل دهم کتاب دایمال
در آیه اول این فقره دیده میشود یعنی عین عبارت اینست که (در سال سیم کورش ملک فارس فلان و فلان
اینهم دلیل دیگر است بر مفصو نما زیرا که کورش را که مفصو کچشور یا دیکری باشد فقط ملک فارس
میشمارد پس فارس و مدی و وساطت بوده است از یکدیگر مجزا

مقصود استیلاج است

باز بود و در موزه کوبه بنویس بعد از فتح مدی بیلان مملکت و فلان دولت غالب آمد از جمله پارس
 نیز همین موزه نوشته است سیمرا میز ملک که آسپر زوجه بنویس بعد از شوهر خود پادشاه شده شهر بابل را
 بساخت نگاه با کباتان سفر کرد و از آنجا بملکت پارس پادشاه رفت

بوجیه اسناد معتبره و اقوال مورخین و مصنفین چنانکه مشهور است باید هنگام زوال دولت سلاطین سلسله
 بنویس شخصی را باس نام (فریدون) از اهل مدبر سار دانا پال که آخرین پادشاه از اولاد بنویس بود خروج
 کرد و سرکرد پارس پادشاه و اعراب را نیز با خود متفق ساخت و بپادشاه سار دانا پال را قلع کرد
 هر دو در شرح حال فارانوت پادشاه مکه پسر دژوس که کعبه آباد باشد و تفصیل آن نیز نگاشته است
 شد که پادشاه اکفای و فاعث سلطنت مکه نگردد و بجهانگیری مصمم شد و اول مملکت مدنی پاک کرد
 تخت بنیشت حکمرانی خود را آورد و پارس پادشاهان بودند

بنابر گفته سیمرا از ارباب سیر که بعد ها شرح آن نیز نگاشته شود اسپاج پسر کپاکسان

پادشاه مکه چون بر سر سلطنت جلوس کرد در اول پادشاهی دخت خود مدد از بکا مینر ملک پارس
 ترویج کرد بعد ها شیخ و خواب بدناکی از سپهر دختر او و پند و آن ناک بر تمام اسپاسا به افکند از
 مغان بغیر این خواب را خواست کشند از این دختر پیری متولد شود که تمام اقلیم فرورد را سحر نماید و
 چنان شد یعنی طفلی متولد کرد بد و او را غرارد خوانند و او از پارس لشکر با کباتان پای تخت مدی کشید
 و بر اسپاج حجت خود غلبه نمود و مدی پارس را در تحت سلطنت احد را آورد و ملقب بکنجیر و کردید
 و عظیمی این جمله را مفضل بیان خواهیم نمود انشاء الله

نیز از عقیقه آنکه عقیقه این باب تاریخ و سپهر باب السنه قدیر ایران نموده اند چنین مستفاد میشود که
 سرفران در قدیم الا بام در ایران متداول بوده یکی نند و آن لغت و لسان مخصوص دینی بوده که کتب متد
 و علمای دین ناطق و متکلم بان بوده اند بگردی که زبان مخصوص پارس پادشاهان بوده است سیم پهلوی
 که زبان مردم پهلوی بوده و پهلوی اسم مخصوص اصفهان و اغلب بلادی است که در مکه با عراف عجم حاکم
 واقع شده و فردوسی علیه الرحمه در دو سر جای شاهنامه اشاره مینماید باینکه زبان کباب پهلوی
 بوده پس زبان اهل مکه که کباب سلاطین آنها بودند پهلوی بوده است چنانکه زبان پارس پادشاهان در
 و اخلاف لسان مکه و پارس و لیل دیگر است بر مفسر و ما نحن فیه

پس بر مطالعه کنندگان فخرات مسطور در فوق باند که تحقیق روشن و ثابت خواهد شد که بدو مملکت
 مدی مملکت پارس در تحت سلطنت واحد نبوده بلکه از یکدیگر جدا و سلاطین این دو مملکت غالباً با هم

یکی از بلاد دیگر را فکالند و حیا
 بودن مدی و پارس از یکدیگر
 قول حماده مستوفی است در
 کتاب ترجمه اقلوب که گوید
 پای تخت کعبه و اکثر بلاد
 کباب در اصفهان بوده است
 که یکی از بلاد جبال محسوب
 میشود یعنی مدی

جدال و نزاع نموده و هر يك از اين دو مملكت حدود معين داشته است عقيد مجزای نكارهای حاکم
 فراك بعد از غور و دقت كامل انيست كه حدود خاك مدی قدیم تحقیقا از شمال بدریای مازندران
 و از مشرق خراسان و از جنوب به فارس و خوزستان و از مغرب ببلاد خیره و موصل منتهی و متصل
 بوده است غالبی نقشه ها ادوای بنی هبوط نشان میدهد بآنكه تفاوت غیر عده اما حدود و
 نفوذ مرز بوره غالباً تغییر مکرر ده و بشته بقوت و ضعف پادشاهان مدی بوده و بعد از تسلط
 پادشاهان فارس شد و خود بر اسر و لقی نبود و سعت و عدم سعت و خند بد حدود آن بمیل و اخنای
 سلاطین فارس بود بعد از انقضای زوال سلطنت پادشاهان بزرگ آسیری که مقر سلطنت آنها نیو
 و در حوالی موصل و اول ساختی که طرز و وضع مدینت یافت و دولت آن استقرای گرفت مدی بود
 و بعد از آنکه مدی را کهنس و ضمیمه فارس کرد و در چین یونانی مملکت ایران را هم مدی میگفتند و هم چنان
 که اصلا پارسی باشد چنانکه جنگهای بزرگی که سلاطین ایران از این بعد با یونانیها نموده اند بجنبان
 مدیك معروف است بالجله مدی چنانکه ذکر شد فتنه بدو شمت بوده مدی شمالی که آن رویا
 باشد و آن عبارتست از ادرباچان حاکمه که مدی صغیرش نیز نامیده اند آيوکو شید و رخ منبوسد
 که این شمت از مدی خالی از اعتبار نیست زیرا که در وقت جنگ میتوانده هزار سوار و چهل هزار پیاده ها
 میدان جنگ نماید و مدی که هر که شرح آن مسطور شد بعضی از علمای جغرافیه گفته اند یکی دیگر از
 شهرهای قدیم مدی را ساس بود که فروین حاکمه باشد و این شهر را یونانیان سپروپولی مینامند
 یعنی شهر سپروس بلاد و حدود خاك مدی بمقتله مورخ دیگر از فراد بل است بشپروکانات
 کپلان عراق عرب مازندران آذربایجان مولد زودشت مملکت مدی میباشد

انست خلاصه احوال جغرافی نكاران قدیم یونان و روم و غیره در باب مدی با بعضی اشارات و تحقیقات
 اما احوال علمای جغرافی عرب در باب مدی (جبال) از قرار ذیل است
 بوجیه جبال این حوال که یکی از علمای بزرگ عرب است در علم جغرافیه جبل مشتمل است ماه کوفه و ماه بصره
 و مضافات و نوابغی که متصل است باین دو بلاد از آنچه ما از ادراشاء و اطراف این دو بلاد داخل گردانند
 بنا بر این حدیثی که اقلیم جبال نایب از خراسان و فارس و اصفهان و سمت شرقی خوزستان است و حد
 عربیان آذربایجان و شمالی بلاد ديلم و فروین وری میباشد وری و فروین و ابهر و زبجان از
 جبال منفرد شده و بديلم پیوسته است زیرا که بلاد مسطوره محفوظ بکوههای ديلم شده بوضع
 فوسیت حد جنوبی جبال عراق و بعضی از خوزستان است جبل دارای مداین مشهوره است معظم

آنها همدان و دینور و اصفهان و قم است شهرهای کوچکتر مداین منبوه از قبیل کاشان و نهاوند
 و لور و کرج و هرج امثال اینها در جبل هستند عفر بسیار چنانکه محتاج الیه مادمعرفت این بلاد
 خواهد بود ذکر خواهیم نمود اما مسافت و افق و فایده این بلاد از فرار ذیل است
 از همدان تا اسداباد موافق آنچه صاحب مسالك الممالك ضبط کرده هفت فرسخ است ولی این حوال
 پانزده فرسخ نوشته اند و آنچه بنظر منجم می آید سهو القلم شده است ضبط مسالك الممالك صحیح می باشد
 و همدان شهر بسیار بزرگ دارای محستان کثرت و انهار جاری و اشجار مثمره و پراکنده و انواع غلات و حبوبات
 و اهالی آن مؤدب صاحب فضل و مروت که ترك مذاکره و قطع مدارس را نموده اند و همدان علی
 الدوام با نعمت و خصیص فراوانی و ارزانی توأم است بکثرت اغنام و احشام و لبنیات معروف و
 صنوف تجارت و ضرب معاملات در آن دایر معمول است و عفران رود را در همدان بفروش
 میرسد و نمود و خلش زیاد است رود را در توابع و اعمال همدانست همچنین اسداباد و آن شهری
 است که اهالیش را صلاحیت منافع خلق است بار سابق و سبعة دخل و نفع کثیر و از اسداباد
 تا قصر اللصوص هفت فرسخ میباشد و قصر اللصوص شهر بسیار در آن منبر است از مسجدها ثبات موشن
 مظفری و از قصر اللصوص تا دژان هفت فرسخ میباشد بقول ابن حوقل ولی بنا بر مسطورات مسالك
 المالك چهار فرسخ است از مادزان تا قصر النعمان پنج فرسخ و از قصر النعمان تا ابی ابوب که قریه است
 چهار فرسخ و از آن تا بستان که بستان باستان کوه عظیمی است و فرسنگ و دهی است و اینجا
 که انزاسا سانیان نامیده اند و در کوه بستان غاری است که در آن صورثا سبی دیده میشود که
 کسری بر آن سوار است و آن اسب معروف بشبذ است از بستان تا فرسنگ که کوما نشهان باشد
 هشت فرسخ است و آن شهر بسیار لطیف الهوا و خفیف الماء با آبهای جاری و اشجار مثمره و فو و نجا و
 اذنان و مرتع و مرغزارهای خوب و انواع چراگندکان بطور زیاد و چشمه ها آب که جریان دارد
 و خیرات کثیر و بخارینهای نافع و از کوما نشهان تا بستان هشت فرسنگ و از بستان تا بستان که برای
 نوطن صلاحیت دارد و از اینجا تا برج القلعه نه فرسخ است و آن شهر بسیار با صفا که برگردان حصاری رفیع و
 منیع می باشد و آبها در آن قلعه موجود و اغنام بدرجه از آنست که گویا هیچ فیمین ندارد و از مرز حلو
 ده فرسخ است حلو آن شهر است که در طی عراق ذکر شد زیرا که اول حد عراق از نواحی جبل همدان است
 اما راه از همدان تا دینور و از فرار ذیل است
 از همدان تا مازان چهار فرسخ و از مادزان تا دژان چهار فرسخ و از اینجا تا اسداباد که وصف

گذشت نه فرسخ و از اسد آباد ناصحنه نه فرسخ اما راه همدان ناری
از همدان تا ساوه سی فرسخ است و ساوه شهر است و ظهر عراق برای اهلیش باصلاحیت و شتر دارد
این شهر بسیار است بیشتر حجاج با جماله‌های ساوچی بکجه میروند و از ساوه ناری نیز به فرسخ است
اما راه از همدان تا آذر بایجان

از همدان تا نارسنان ده فرسخ است و از نارسنان تا اوذهشت فرسخ است و از اوذهشت تا فروین
دور و ز راه است مابین همدان و فروین شهری نیست و از فروین تا ابهر دوازده فرسخ است و ابهر
تا زنجان بیست و نه فرسخ و ابهر شهر است و بعد از آنکه اگر آدم را بهر جای گرفتند و در این فواحی و نواحی
دیلم منزل نمودند انرا به غیر کرده زیرا که امنیت آن گشت و پس از تعبیر راه میروند از همدان زنجان
میروند و مسافت بین آنها فرسخ بیست و نه میباشند و اما راه از همدان تا اصفهان

از همدان تا رامن هفت فرسخ است و شهر است باصلاحیت برای حال و مال اهالی و از رامن تا بروج
میباشد اما صاحب مسالك الممالك مسافت مابین رامن و بروج را چهارده فرسخ گفته است و بروج
نیز شهر است باصلاحیت و از رامن بروج و بکوز و خوش وضع تر و از هر چه بر رامن بزرگ دارد و از
بروج تا کرج ده فرسخ میباشد و کرج نیز شهر است باصلاحیت و از بروج تا کرج کشت اهالی و اشفا
احوال و دارا بودن جمیع ما بحاج انسان را و از کرج تا بروج دوازده فرسخ است و بروج نیز شهر است حسن
الحال و از آن تا جوسجان که معرب جوشفاست یکمتر و ده فرسخ است صاحب مسالك الممالك
جوسجان خوشان نوشته است و از جوشقان تا اصفهان سی فرسخ میباشد و درین میان ده دیگر شهری
نیست و اما راه از همدان تا خوزستان

از همدان تا رودخانه هفت فرسخ است و از رودخانه تا بروج و ناچه است شریف که در شرف رودخانه
زعفران میباشد و نظر این زعفران در تمام روی زمین نیست و از رودخانه تا بروج و ناچه است شریف که در شرف رودخانه
و همدان شهر است عظیم القدر و کثیر التجار و بارها و بنا و عمارات و بقعه از همدان تا بروج و ناچه است شریف که در شرف رودخانه
(الشتر) ده فرسخ است و از آن تا شامخاست و از ده فرسخ و از آن تا لور (لور) سی فرسخ و
در این مسافت هیچ شهر و قریه نیست و از لور تا پل اندامش که شهر است و فرسخ است و از آنجا تا جند
سبورد و فرسخ است اما مسافت مابین شهرهای جیل

از همدان تا ساوه سی فرسخ است و از ساوه تا قم دوازده فرسخ که در دور و در این مسافت قطع میشود
و از قم تا کاشان دوازده فرسخ است و قم و کاشان دو شهر با قدر و شایسته و پرنفع و دخل برای

سلطان و اکثر اهل فقه شیعی مذهب اند و کاشانی ها حقوق مدنی و کبریا و جیمه مخصوص خاندان
 هستند و از روی افزون سی فرسخ است در بسیار از اعمال جمال مثل و مانند برای فزونی نیست بلکه
 کل بلاد جمال نظیر آن دیده نمیشود ثروت و غنای اهالی مکان نشان در ادب و رسوخشان در علم و قبول
 تعلم و متکشان جمیع فنون علوم بکمال است قبل از داخل شدن دیلم در ناحیه فزونی اهل فزونی بسیار
 با ثروت و سعادت و فضیلت و مرتب آفتاد رسپادت و شرف و رفعت و علوهت و حیانت نفس بشر
 این بود و منتهی نفسیه فزونی بسیار بیرون آمد و معارف فزونی در عراف و غیر عراف از بزرگ و کس
 هستند از همدان نادر بنور زاده از بسیار فرسخ است از دینور تا شهر ن و چهار منزل میباشد و
 از حلوان تا شهر ن و دینور چهار منزل و از دینور تا صبره پنج منزل و از دینور تا سیروان سه منزل و از سیروان
 تا صبره یک روز میباشد و از لور تا کرج شش منزل است و از اصفهان تا کاشان سه منزل و از کاشان تا
 دو منزل نیست تمام مسافت های مابین شهرهای جمال و مشاهیر بلاد جمال نیز همان شهرها نیست که ذکر
 نمودیم و آنها عبارتند از همدان و روزه و دامغان و کرج و فراوند و نهاوند و قصر اللصوص
 و نهاوند و کرج همان نه فرساده رود اصفهان باشد و بلاد دیسگر این اقلیم را مثل اسداباد
 و دینور و قمرسین و برج و طر و جومنه و سهرورد و شهر ن و روزنجان و ابهر و سمنان و قم و کاشان و
 روزه و بوسنه و کرج و برج و اصفهان و خان لیجان و باره و شهر صبره و نواحی سیروان و دورا و
 و طالق و در مسالک الممالک دورا را سی و دویست و سی ضبط کرده

اما ذکر حالات و تعداد نفوس بلاد مذکوره

همدان شهر بسیار بزرگه واقع بر روی یک فرسخ مضرب زمین جدید الحداث و اسلامیه لاهل که دارای
 و باره و در خانه نیست چهار دروازه شهر است که همدان است و بنا شهر از خشت و گل میباشد و آبها
 بسیار و بسیار آب است و در اعنای این بلاد هم از میاه جاریه و به یک دهم از آب باران و این شهر
 زراعت را به هم میگویند کشت زرع همدان زیاد است و محصول وافر و لذت و انواع امته اطعمه در کار
 تجارت میباشد و بنور بقدر ثلث همدان است و شهر بسیار فراوان و ماکولات باخصی و سعیت نعمت از آن
 و مردمش از اهل حد خوش طبع و بنکو حالت تراند و این شهر هم مردمان احق و ابله بافت میشود هم رجال
 معروف با ذکاوت و زیرکی و اگر بگویند بنور بر همدان برتری دارد بواسطه آداب اهالی و تصرف سکنت
 آن در علوم و اشعار که در این فضل دارند است که شان و یکی از رجال معروف دینور ابو محمد عبد الله بن
 قتیبه بنوریست که صاحب کتاب ادب الکاتب میباشد و مصنفات بسیار خوب دیگر نیز دارد و اگر در بعضی

نصفهات ابو محمد قدس و پیراد نموده اند اما چون عهد کتب مصنفان را در وجلائی عظیم در عالم پیا
از درجه اعتبار ساقط نکردند

واصفهان زاد و شهر است که معروف به دیر و یکی موسوم بشهر ستانه و مسافت میان ایند و شهر
دو میل راه است مثل مسافت میان این و قطیف و زبده و در هر پانزین دو مین است بلد یهود نیز یکی
از آن دو قطیف میباشد و در یکی مثل همان است بنای هر دو از خشت و گل میباشد و ایند و شهر
پراپ و کجاء نزد انصبت شهرها جبال است عرصه خاکش و سبعین است اهل و مالش بیشتر و ثنجا
و بخار و شاکر و نغاء و خیرات و فواکه و طبقات و صادرات و واردات و ایند کان و روندگان ایند و بلد
زیاده از بلاد دیگر است و بلد معروف مدخل و خلیج مانتد است برای فارس و جیل و خراسان و خوزستان
و در تمام بلاد اقلیم جبال شهری نیست که بقدر یهود پتر شهرها بابر و ساپورد و اب و مواشی بارکش
داشتن باشد و از انفعالات و منسوجات این بلده بافته های فنی پنبه و پشم است پارچه ها مزین
و پنجه های نقش و سایر اثواب برشته و پنبه که حل میشود سیلاد عراق و فارس و سایر شهرهای جبال
و خراسان و خوزستان و نظر بافته های اصفهان از چیت پاکیزه و لطافت در هیچ بلدی یافت
نمیشود و زعفران و فواکه آنجا را بخرق و سایر نواحی میسند و از عراق تا خراسان شهری نیز یکی
اصفهان نیست مگر دی

و کرج شهر است پاکند و فرا و مدانش جمع نیست این شهر معروف کرج ابودلف میباشد و ابودلف
و اولادش در این شهر بودند تا زمان آنها منقضی شد و زوال یافتند و ایند و عمارات آنها مثل
بناهای سلاطین است و صور عالی و مبانی رفیع و فضا های وسیع دارند و زروع و آب
آنها زیاد است اما در کرج بسیارین و مرغزار و شالیهای پاکیزه تره نیست از بر وجود و بلد دیگر فوا
و صوبه جات بنا تمامها و رفت و ایند از خشت و گل است شهر است طویانی بمقدار دو فرسخ و در آن
دارد یکی از آن ده یازاد بر و مسجد جامع واقع است در میان ایند و بازاد صحرایی است بزرگ
(در مسالك الممالک فاصله میان ایند و بازاد صحن کبر و ششم و ایند و منازل و عمارات و حمامات آن
مواجه و برابر یکدیگر اند

و بر وجود شهر است با فراوانی و از آن پر خیز و برکت فوا که در اهل کرج و محال دیگر پیدا نمیشود
و در پیور هم میسند طول شهر از عرضش بیشتر است یعنی بقدر و پنفرخ طول دارد و زعفران بر و جزو
است در شهر بر و در حوله بن علی زیرا ابودلف منزه بپاداشته است

و نهانند شهر نسبت واقع در دامنه کوه بنا پیش از کل وانهار و نهانند آن بشمار و فواکه سیاه و حجه
نخود زیادتی میوه ها از این طرف حمل نمایند و نهانند و راد و جامع است بکعبه بنی النبا و دیگر جیدند
و روز را و کوه پاهای نسبت بر تو و مسیح و در آن زراعت نعفران زیاد و بد رحبه کمال است در آن رجاء
در هیچ جا نخود نعفران روز را و ریحل نماید و این نعفران را بر وجود برده و از طرف جنوب حایه عراق و
سایر نواحی نمایند و روز را و رافرا ای کثیره است و منبر و محراب آن در محلی است که معروف است بکعبه روز را و
میشاند و آن شهر کوچکی است که بنای آن از کل است پر نعمت و آب فراوان و اشجارش زیاد و ثمار
وافر و درویش بسیار

و حلوان شهر است در دامنه کوهی که مشرف بخراسانست و ما او را در صورت عراقی بصورت در آورده ایم بنا
شهر حلوان از مال و خشت و اینست سنگی که نیز دارد و تقریباً نصف دینور است

اماد بنور بانکه از بنشهر ناخل برف و یخ جبال دو فرسخ است و بعقیده صاحب مسائل المطالع از بنور
ناخل برف و یخ یکمتر میباشد شهر بسیار حار و هوا که نخلستان و درختان چنار زیاد است
و آبها و رودخانه های بسیار و بعضی در اعمال و اطراف آن میباشد و در حصار شهر شکسته
و اختلال هم رسیده است.

صبر و سهو و آن دو شهر کو چکی هستند و غالی این شهر این دو شهر از یک و سنک است مثل شهر و
داوای خرمای بسیار و کرد و د و سنک و این که در بلاد و مرد و جرم است و در این مرد بلاد آب و
اشجار بسیار است با وجود ترهت پاکیزه و در خانه ها و محلات آب روان بسیار است

شهر زو و بلد کوچکی است که اکراد اطراف و جوانب آن را احاطه کرده اند و نزدیک بغداد است و حکمران
امیر و عاملی در آنجا نیست و محاسبان و سعت خوشی و عیش و فراوانی و حسن مکان و کثرت نعمت و قنوت
آن نسبت بحالت و سعت و صورت دخل و در عیش میباشد و همین طوری است نیز شهر سهرورد در حالت
صفت و خبر و برکت سهرورد بسیار است و غلبه کرده اند بر آن اکواد و نزدیک و کوچکی آن بقدر شهر زو
است اکثر اهالی آنجا خوارج بودند و از اینجا کوچ کردند مگر اینهاست که از فرط حبس و محنت بخواری سقوط
نفس را ضعیف شدند و اقامت نمودند با کجی این دو بلد با خصیت نعمت است و بر کرد هر یک حصار است
فروین شهر است بر آن باره و حصاری میباشد و جامعش داخل شهر است و فروین از برای دیلمی است
و فها میبود و در بعضی از ایام بنو عباس فروین سرحدی بود که از آن بادیلم جنگ میکردند و مسافران
فروین و مقریاد شاه دیلم دوازده فرسخ است طالبان از فروین بادیلم نزدیکتر است و فروین آب

جاری ندارد مگر بعد از آستانیدن اهالی در این آباد مسجد جامع میکنند در فناء آنها و بامها آورد
 و فروین دارای انبار و درختها و موها و زراعتهاست که کلاهی است از حاصل آن بگوئی و جاهای نزدیک
 حمل میشود و بعضی از خوارج در فروین بودند که هفتصد هفتصد کسی آنها را ملاقات میکرد خلاصه اهل
 فروین با خیر فطری و طبعی و احسان و بنکونی و از معارف فروین ابوالقاسم علی بن جعفر بن حسان المتکلم
 است که اهل بصره او را متکلم و متفلسف میدانند و بقول مشهور باز کاوث بن اهل زمان است و
 حافظه او از هر کسی پادشاه و وزیر و صاحب خراسان میباشد و در زمان او اشخاصی است که ریاست و
 کارها بر ایشان مقرر است و از اهالی فروین بعضی معارف و خراسان میباشد که ریاستی دارند و
 دارای علم و فضل و پاکیزگی میباشد

قم شهر نسبت با حصن و حصار و فراوانی نعمت آب خانه های قم از چاه و میاه باغات و مسابین از رودخانه
 فواکه و اشجار پسند و فندقی بسیار و در آن نواحی دیگر فندقی نیست مگر در شهر لا مشتر (الشتر) که در
 آن فندقی زیاد است و در جمیع جبال نخل نیست مگر در صبره و سپروان و شارب خاست و آنهم اندک و
 قلیل است و این بواسطه نزدیکی بلاد مذکور و عراق نخلهای آنها بسیار خوب میباشد و جمیع اهل قم
 شکر میکنند و احدی آنها غنا طعم نکرده و غالب مردم این بلاد عرب هستند

کاشان شهر نسبت کوچک بای این شهر و شهر فرمود و از کل است سایر بلاد و جبال نیز همین طوری است
 مگر آنکه بنای آن از کج است جمیع شهرهای جبال لطیف متعارف میباشد و در تمام جبال در باجه کوچک
 و نیز در کشت شهر متصل بدربار هم مطلقا ندارد و نه عظیمی که قابل کشتی دانی در آن باشد و جبال
 نیست مگر در و نه که فاصله و کشیده شده است و میان کوههای خیره که از نواحی از منتهی پدید آمده
 دامن دان و و نه معروف نیز این است که با خارج میشود از جبال بجهت آنکه میریزند بدجله و من
 دو و نه را بخوبی بنام از مخرج و منبعی که دارند و آن مخرج و منبع در جبال خیره است مابین آذر بایجان
 و نواحی موصول بدیلم و بر شهرهای مزبوره و نواحی موصوفه جبال شاهق و نلال شاهق و دیش
 بلند و آوده ها صعبه غالب است مگر مابین همدان و ری تا قم که جبال و صوابش که است بلاد که
 احاطه دارند بجمیل از حد شهر نژاد و نخلوان و صبره و سپروان و لور و اصفهان و حد فارس را جمیع
 بکاشان بسوی همدان تا منتهی شود بسوی فروین و نواحی دیلم است کوههای صبره از حد شهر نژاد
 تا آمد مانند است در میان حدود آذر بایجان و خیره و نواحی واصل و آن واقع است در طول
 و شبها میباشد که عرضش نهد و یک موضع بیکه در مواضع عدیده سو فرسخ تا چهل فرسخ و کثرت و بیشتر

که در آن دیده میشود بیکتر در بیابان و صحرای هوار و این کوهها مسکون و دایای اهالی است
 و سکنه آن اگر دهمبره و اوته و مهرآینه و غیرهم میباشد از اگراد شهر زور و عند است جبال در
 آذربایجان مبنای صعب و سختها و آسانی و هوار بها و جبال است تا جلی قبی بر کوههای جزیره
 و عند و سفالی این جبال از نواحی شهر زور تا نواحی کاشان و حد و دغوزستان معروف میباشد
 که راه کوفه و راه مصر باشد و جبهه نسبت دادن جبال بدیلم بدیلم اینست که این جبال بنفس نام میباشد
 برای آنها سلاطین مخصوص است حفظ اتصال آنها از جانب مشرق بکوههای طبرستان و جرجان است و از
 مغرب بکوههای آذربایجان و میانند و فاصله و حاجری نبود تا قابل نهادن کردن شود و اضافه میشود
 بدیلم را بسوی معامله خراسان و یکدفعه بسوی آذربایجان اگر چه صاحب الممالک در وصفی همین
 بیان را میکند یعنی منضم میباشد دی بدیلم اگر چه دی خود نام بنفس است بجز اینکه اتصال دی بدیلم اتصال
 واحد است در میان حاجری که اسباب تحققات افراد ذکر دی باشد نسبت پس تری از نواحی خراسان و
 مزارع جبال شمره میشود و در تری شهر است که در مشرق بکند از بغداد شهری معروف تر از آن نیست اگر چه پیشانی
 از جهت عرصه و وسعت و قه و بلد تری از تری است اما تری از جبهه پورث و پیوستگی ایندی و فراوانی و
 غنا و ثروت و عمارت معروف تر از نیشابور است شهری واقع است بکفر سیخ و نیم مفرج زمین و غالبیها
 آن از خاک و خشت میباشد

و از جبال شهر این نواحی کوه دماوند است و آن کوه نسبت بسیار مرتفع و آنچه من شنبه ام اینست که بجهت زیاد
 ارتفاع و بلندی نامسافت پنجاه فرسخ است کوه دیده میشود و فستند ام که احدی بالای آنکوه رفتم باشد و
 افسانههای ملیح از این کوه حکایت نقل میکنند و میگویند جمیع جادوگرهای دیندار آنکوه سکنی گرفته اند
 و ماوی کرده (صاحب الممالک در وصف جبال دماوند و دیار فرخ و فاف فرس اینست که محتالند تاکنون در
 کوه دماوند نده است) و کوه هسنو که بدینو باشد و آن کوه نسبت بلند و عالی که احدی بالای آن نرفته
 راه اشخاصیکه مکه معظمه میروند از نیشابور تا حلوان در پائین و در بعضی از همین کوه است از ری تا حلوان هم
 عبور حاجان از اینجاست روی کوه ضاف و هوار میباشد که کوپا محض و صا و اشد شده است از بالا
 تا پائین و بار ارتفاع چند فام از زمین روی کوه در کال نری صافی حجاری شده که بعضی از مردم که شاید
 عربین بحر الحافظ باشد و در کتاب البلدان خود ذکر نموده و آن کتاب فقیه است و معرفت احوال بر این است
 که بعضی از کاسه را داده کرده اند که امر بر استیدن بازاری را بکوه نمایند تا دلیل شود بر قوت و شوکت و
 تسلط آنها و در پشت آنکوه که محلی که فرساست مجاده عراق میباشد شبیه بغار که در آن چشمه آب است

جاری در آنجا صورت دایه اینست خیلی خوب بعضی بر این اند که صورت اسب کسری است که شبیه بز نام داشته
و صورت کسری که بر آن اسب و لا است نیز صورت شده و صورت زن کسری که شیرین باشد در سقف
آن غار است که از آنجا صیقل آن غار را در آن کوه دیده بود برای من حکایت نمود که در بالای غار غریب و
بمسافت زیادی صورت حکایت خانه و اطفال و معالی است آن سنگ در دست معلم چیز نیست شبیه بشهر و
نازبان که با اطفال میزد و نیزها شخص گفت در آنجا صورت مطبخ و زن طبایخی را دیدم که بپا ایستاده
بود و دیگرها بر اجاقها نضت و پیکسایه های معمول سوراخ دار و در دستن طبایخی که کسری با کچیز از
سنگ و دیگر کوهی در این نواحی نیست که معروف مشهور باشد و کوه سبلان مشرف است بر اردبیل و
باعتماد من از کوه دعاوند نیز گز است که آنکه سبلان موضوع و جدا شده است از کوهها بلکه مضایق
و مواج شده است از او باید نزدیک بآن شد تا علو و بلندی آن مشهود گردد و کسی را ندیده ام که بالای
بلندی آن کوه رفته باشد و جبل الحارث بدلیل اعظم از هر دو است و جبال خرمه جبال مشرف
منتهی است که خرمه در آن جبال است بابل خرمی منسوب به خرمه است در قزوین و هات ایشان مساجد
ساخته شده و فرات فرات میبایند و نسبت کنند دروغ با ایشان میدهند و میبرسانند که آنها مانند بن
هیچ دینی نیستند مگر ابا حیدر و نفی حرمات و نفوذ این نواحی جمیع اطلال و نفره است و طلا بر فله غلبه
دارد

اما اوزان از همدان و ماهات چهار صد و نیم است و نداشتن نام من که در جمیع بلاد جبل معدن طلا و نقره
باشد مگر در نزدیکی اصفهان معدن سرهرا است که آن معدن مواج فارس است غالب کسب اهل جبل
کوسفندار سپید شبانی و قوشت غالبان شیر است آنچه از شیر جبل آید حتی پلیر جبل بخران و فارس و غیرها
میشود و این بلینات را بخوبی صفت میکنند و اما دیوان و مقر حکمرانی آن در زمان مادری است همچو
اینکه سلطان ابن اقلیم ابو علی الحسن بن بویه است که در ری نطق و اقامت نموده و جبال بنامه در نضت
او است باج و خراج این مملکت با واصل میشود و مرفیع میشود از جبال در حال مجاوره از برای عمل
اصفهان از زمین فارس و هزار هزار دینار این بود عهده ابن حوئل و صاحب مسالك الممالك
در جبل

صاحب کتاب احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم در باب اقلیم جبال و توصیف شرح آن گوید

این اقلیم کاهش نهران و مشروب لعلش عسل و انواع شیره ها است اشجارش از صنیل گرد و و انجیر میباشد
فی الحقیقه اقلیم است شتر و یاکیزه و با صفا و آسوده پر کلاه و با طراوت با قدر و متراکم از بلاد معتبره
عظیبه

آن شهری و همدان و اصفهان است چون این اقلیم و بلاد آن را شرح دهیم مزیت و برتری آن بر سایر
 اقالیم بر طالع کشندگان معلوم گردد و از بلاد این اقلیم دینور با صفاست و کرها نشینان و بناوند و قم
 و کاشان و دماوند و فرج و فخران که مایه کارشان خواهم پرداخت در اقلیم جبال هیچ وقت از سال
 کرها و حرارت هوا نیست حشرات الارض و جانورهای موفی از قیل کبک و مکس و مار و عقرب و کرم
 و غیره بافت نمیشود در تابستان سراسر این اقلیم بهشت باغ و بوستان است در زمستان هم نرم و
 زغال و اقیقته بهائی نیست نیز در فصل بردن هوا کوشش نکند و قدیاست که از اطراف و نواحی این
 اقلیم حمل بخیرسان میشود انکور و سیب این اقلیم تا آخر سال دوام میکند مردم این اقلیم هم عاقل و حادث
 و هوشیار و مین میباشند برای این اقلیم عیبی نیست جز اینکه سرمای آن شدید است و در
 زمستان بواسطه کثرت بردن کونه اهالی شکافند و دست پایشان بکود و رو بهار و زو افسرده
 و آب از بدنهار و ان میباشد اما در این اقلیم از طایفه خیل امشاص عالیست که در جبهه معاویه
 افراط و غلو مینمایند نیز از طایفه بخاریه هستند که طوایف هادی و تهر را با تصریح تکفیر میکنند
 (بخاریه حقیقی مذهب اند در ری) و نیز از معایب اقلیم جبال فوایز خسفا را ضعیف لرزه و جور اغشا
 سلاطین و سختی و اندوه است همیشه اهالی در قبض و بسط و پائس و رجاء و شدت و فرج و ضعف
 و قوت هستند و دمی از اضطراب و نردید فارغ و این میباشد و هر کس داخل این اقلیم شود از
 همه علایا باسفی یعنی از جانب جبال باوادی از افسردگی و بردن اهالی و هوا و نیز مبتلا بمشغله و
 گرفتاری میگردد و اگر در اینجه بیان مینمایم تقوی و عقل نمایند مطلب مفهوم میگردد و خلاصه
 اینست که هر کجا مشرف است بمحرف از حد صبره همان اقلیم جبال است که وصف و تعریف شد اما مراد
 اصفهان سخنی است آشکارا و بین که دانشمندان باندک ناقلی آنرا فهم مینمایند و دفع شبهه خلاصه
 و مناظره میشود و صورت آن از فرد ذیل است

ما اقلیم جبال را سه لایه و هفت ناحیه قرار دادیم و اصفهان را داخل آن عداد کرده و آنرا بر حسب
 صورت بسا بر بلاد جبل ملحق نمودیم اما وصف آنرا مفرد نمودیم و در طری بیان و شرح این اقلیم اشکاف
 و نکته غامضی را که در اصفهان است یاد کردیم بنابر این اولین شهر جبال از جانب جبلکه و دشت شهری
 است بملازان شهر همدان بعد شهر اصفهان و نواحی قم و کاشان و صبره و کرج و ماه الکوفه و ماه
 البصره و شهر نرو و قاری لایق است بکیزه و پیر آب دارای راضی و سبعة دهان بزرگ و رسا بقی مغیر
 و مپوه و قانوب و این همان و لایق است که طمع ایالت آن عمر بن سعد شقی را بشهید نمودن

حضرت سید الشهدا حسین علی بن ابی طالب علیهما السلام بخبر بنمود و اخبار کردی بابا آتش رخ
چنانکه خود املعون گفته است

الملك الوری الوری منینہ ام ارجع ما ثوما تبطل حسین

و نه قتل النار التي ليس فيها حجاب و ملك الوری قمر عینه

یعنی آبرو کم و بگذردم از روی بانکه روی آرزوی نیست با باز کردم کاهکار و عاصی بواسطه قتل حسین
و حال آنکه در قتل حسین آتشی است که هیچ حجاب و مانعی در جلو آن نیست ملک روی نیز روشنی چشم
من است در احادیث و اخبار است که چون خاک روی محل رویدن سپر است نیست کرده شده است
روی بر پای عیار است با جبر پس از مردمان سفله نیست غصه خاکش ملعون و مانع از قبول خواست و
هر در الهی که گفته است بنا را چهار منزل است دمشق و قهر و ری و سمرقند و ری و روی بنی لادن
اصفهان طرح و رسم کرده و بنا نهاده است و خبر است که روی ری است از درهای زمین و محل میل
و رجوع عامه خلق میباشد و از هر سو رخت بلند با یکشدا صمعی گوید روی عروس میباشد و کوچه زمین
بسیار خوش هوا و معبر و کن و کاه خراسان و کرکان و عراق میباشد و اسم دیگر برای قصبه از نشیند
و بنا فتم از بلاد و امصار و نواحی آیه و سواره و فرزند و ابهر و شکبه الخوار است و از نواحی آن
مردمان وند و شهر نور میباشد و از فری و دهات و رساتیق روی فوسین و قصران الداخل
و قصران الخارج و ستر و بهران و قریح و جنی و سبر و فر و زرام میباشد اما همدان و لای بی است
که در وسط این اقلیم واقع است شهر است بسیار عظیم و آباد دارای آثار و ابنیه قدیمه و همدان بن
فلوج بن سام بن نوح علی نبینا و علیه السلام از ابناء نهاده است گفته اند جبال بمنزله عسکر است
و همدان امیر و سپهبد است این شهر را ابو خوسروار است نوحی شهر بزرگ و وسیع چهار و میان
و فر و کپور و درخت های بسیار و اشجار شد و هم و آثارش کواری و لاند و خاکش مهیج
قتال و دهات و رساتیق از بسیار خضارت و صفا محل نظر و جای شجاست با جلد در
بعضی از کتب بد آمده که روی و اصفهان داخل بلاد دیلوتین نیستند و بلاد دیلوتین همدان و
ماسبدان و مهران است که صبره باشد و ماه البصره که نهانند باشد و ماه الکوفه که
دینور است از بلاد شعبه همدان اسداباد و آوه و سبد رامن و به و سبر و اند و رود راود و
طراز است از نواحی ماه الکوفه و ماه البصره و ماسبدان میباشد اما اصفهان را بر اقلیم جبال حل
نمودن از قبیل فباس کردن مسائل شرعی است نظیر این فقره است مستند و حکم بخورد و فطر و اخ

بنابر رای مذکور و شیوخ ما که اهل عراق هستیم چنانکه گفته اند چون ایند و حیوان شبیه را
از دو اصل مختلف انباش کرده اند و مشکا کل شده دو حکم میباشد و اینست که حیوانات مخلوط باشند دریا
آن دوشی و بهر اصلی نصیب سهمی آن دو حکم مختلف عطا شده است با معنی که استخوان و چار مشابیه کوبه
شدند در ساکن بودن در خانه ها و بدن چنانچه از زود دوری نمودن از پنجه زده آن دو منع داشت
و نیز شباهت بهر سایندها و دو در حرام بودن کوشش لبیک پس عطا کرده شده با استخوان و چار از هر اصلی
حکمی همچنین است اصفهان چون در زبان و علامتهای دیگر مشابیه مشکا کل با قلم خیال بهر سایندها
و از آن طرف داخل در حدود فارس شد بنا بر آنکه برای فارس چهار حد فاعل شده و یکی از حد و در وجه
اصفهان را قرار داده اند و احب آمد که ما با اصفهان عطا کنیم از هر یک از قلم خیال و فارس بکرو
فتمنی و برای اصفهان مرتبه و حکمی قرار دهیم اما بهر اصفهان از قلم خیال اینست که از ادخرو
این قلم ذکر و وصف کنند و سهم و بهره آن از فارس بودن در آن خطه است با رسم و علامت آن و اگر
کوبند چو اصفهان را مثل دو کوش در قول شافعی فرارندادی و روقی که اختلاف کردند در اینکه
آباد و کوش از سر است یا از صورت شافعی برای دو کوش حکم قالی قرار داد یعنی از سر شد
نه از صورت و شستن هدیه و مسح کشیدن با نقراده و چنین است حال اصفهان و قبیله که از بعضی
بقارس نسبت داده شده و از چنانچه دیگر خیال و در آن صورت و احب است که از هر دو رسم و علامت
آن جدا و مفرد کرد و در آن خطه دیگر قرار دهند با فصل و تمیزی که جدا کنند اصفهان را هم از خیال
و هم از فارس جواب کویم این قیاس حمل فاسد و باطل است زیرا که نوبان ایند و جمع نکرده بشت
و سببی واحد هر کس که فرعی را بر اصلی قیاس کند بدون علت جامع قیاس و فاسد است و اگر بگویند
علت جامع میان ایند و اینست که هر یک از این دو را چیزی که محذود و منتهی است بسبب قوی محکی
جذب میکند جواب اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و کوش از سر میباشد و نسبت
شک و اشکال ما مرتفع کرد بد و چگونه میتوانیم از اصل قرار دهیم از برای چیزی که در او شک داریم
و اگر بگویند معنی قول پیغمبر که فرمود من الراس اینست که دو کوش در سر هستند جواب کویم که عقل
ابا دارد از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرماید که ثمره و فایده بر آن مرتب میباشد
که نیست که نداند کوش در سر است و حال آنکه مقصود و منظور پیغمبر صلی الله علیه و آله از این فرمود
توضیح حکمی است که محل اختلاف شده از احکام دیات و جیایات نه تعیین موضع کوش یا هرگز بدیهه که
کسی بگوید کوش در گردن است یا در شان و بالفرض که این اصل هم صحیح باشد چنانچه نمودن اصفهان را

بر اقلیم صحیح نیست زیرا که این قیاس با اصول مخالفت دارد زیرا که فضا علی چهارده اقلیم و یک شهر خواهد شد و آن یک شهر باقی خواهد ماند بدون هیچ نظری و چنانکه گفتیم ما باین نسبت کسی را بیک رکعت بجا بیاورد (مراد از این و نه در رکعت نافله غشاست) چرا که از برای آن بیک رکعت در اصول نظری نخواهد بود و اگر بگویند چیست نظر چهارده اقلیمی که نو مبدع و مخترع شد و مملکت اسلام را بر آن اقلیم تقسیم کردی جواب اینست که نظر فتنه من فرار داد منجین است که کل عالم را بچهارده اقلیم تقسیم نموده اند یعنی هفت اقلیم آباد و هفت اقلیم خراب اگر ایشان از آن اقلیم قطعه را جدا میکردند با فاصله میکردند و آنچه جانبی را منفصل میداشتند آن وقت قیاس کردن و حمل نمودن اصفهان بر جیل صحیح میشد و اگر بگویند چرا اصفهان را مثل دو گوش فرار ندادی که لا محاله از سر هشتاد و صرحا کفنی اصفهان از فارس است جواب این است که فهم عرف در مذهب اصلاست تعارف مقدم بر قیاس میباشد همچنانکه ما نیز متقدم داشتیم و اصفهان را در عدد بلاد جبال شمردیم و علی الحقیق مردم اصفهان را از جبال دانسته و شناخته اند و معروف و منسوب بجبال است اگر بگویند بنا بر این اصفهان را از جبال فراریده در صورتیکه در عرف ناس هم همین قسم معروف و شناخته شده جواب اینست که شهر خطه فرار دادن و بخند پادشاهان حدود و افطار ارض را و فرار دادها و شمشیرهای ایشان نزد ما و در علم ما نیز از اصول است و مثالهای ایشان در این فن که علم جغرافیا و قسما اقلیم باشد مثل احکام صحابه است و علم شریعت هم انطور که فقهاء مخالفت با صحابه نمیکند در چیزی که صحابه در آن رای و فتوی دادند ما نیز مخالفت ملوک و سلاطین نمینمایم در چیزی که آنها رسم و وضع نموده اند آنچه را و ایشان علی الحقیق اصفهان را در خطه و رسم فارس داخل نموده اند و حدود پارس را با اصفهان و بر و آن چهار قسمت کرده اند بناء علی ذلك این دو فقره نیز در اصل و دلیل شد که میکشند اصفهان را از این جهت و نمی بینیم راهی و وجهی غیر از حمل کردن اصفهان بر قیاسی ذکر شد

یهودیه قضیه اصفهان و جانیست بسیار بزرگ و آباد و معمور اهالی آن بسیار است و صاحب جود و مجلس این شهر شهر تجارت و معاملت است آب چاههای اصفهان شیرین و خوشکوار است و نوا که و میوه هایش لذیذ و بسیار هوایش در کمال لطافت و صفای آتش سبک و خوب خاکش بویچ آنکس مجذبه و درت شجبت میباشد عماراتش خوش وضع و بدیع تجارتش معبر و مقول از باب حرف و صنایعش نیز هوش و با ذکاوت از جمله فستاجهای قابل ماهر دارد مصنوعات و منسوجات اصفهان را با طراف و اکثاف عالم میرند مردم اصفهان منصف بصفت سنت و داخل در طریقه جماعت و

الحق خلفی بسیار از برك و با فطانت میباشد مسجد جامع اصفهان را ست بسیار معمور و رفیع البناء است
 بجاعات دایره هوای این بلد از چپ حرارت و برودت کمال اعتدال را دارد و حشرات الارض جانور
 موشی از قبیل بک و شپه و کزنه کان دیگر یافت نمیشود بنا بر دوا اینی بحث نظر چون بر پست المغد من غلبه
 نمود و اسنبل یافتنی اسرائیل را از انجا برون کرد آنها در بفاع و اماکن ارض گردش و جستجو نمودند
 نا شهری را پیدا نمایند که شبیه ببل خودشان باشد و در آن ساکن شوند هیچ جا را بوضعی که میخواهند
 نباشند مگر فسیله بود به اصفهان را همداد را آنجا سکنی گرفتند اما این فسیله الحقیقه طبعش است که در
 آن کاوان چرا میکنند و قومی که در زبانهای ایشان کرفکی و عجمه هست و از صف ظرافت و سخاوت
 عری و بری هستند و در زینت عامه های آنها بالشها و خنده های کوچک و چیزهای دیگر است که اسباب
 بزرگی تمام آنها میشود و در معامله و بیع و شرای آنها فساد هست لباسهای گند را که بزرگ دارند محض
 در پاره پاره می نمایند و لباسهای غالی غالباً جلی است و در دوشی معاویه غلو دارند و اشتیاقی در
 این بلد دیده میشوند که کره نان در موزه ها و جامه و آسیننها خود پنهان کرده لقمه لقمه بد ها
 میکنند و با موز میچایند مختصر وضع اصفهان بد مشق شبیه است اینده و عمارتش از خاک و خشت
 میباشد اما خاکی که نظر از او در هیچ جا ندیده ام بازارهای این بلد بعضی بی سقف و برخی مسقف است
 مسجد جامع که در بازار واقع است مشین و محکم البناء و ستونهای آن از سنگهای یکپارچه مدور است
 و در جانب بلی آن مناره ایست که ارتفاع و بلندی آن هفتاد ذرع میباشد و تمام بنای مناره
 از خاک و خشت است و هفتاد و پنج آثار خرابی در آن دیده میشود و بعضی پذیرفته است و دو خانه
 از وسط شهر میکند و در شهر راد و فست نموده اما اهالی از آن غنچورند بلکه بمیالانی در کاد
 این دو خانه کرده بعضی کفایت در آن مبرینند این فسیله راد و زده در وازه است اصل شهر
 نا فسیله بود به و میل راه است برگردان حصار بسیار مشین و محکم و رفیع و بلند گشته شده
 و پل بسیار عظیم بر روی رودخانه بشه اند و جامع دیگر در این فسیله است که بسیار مستحکم ساخته
 بنای این مسجد قدیم تر از بنای شهر است

خولجان از جانب خوزستان شهری بزرگ و معمور است و فواکه آثارش غیر محصور و بسیار بلند است
 واقع در دامنه و پای کوه که اشجار کرد و و فواکه زیادی دارد و در آن مسجد جامع است خوش وضع
 و نازه ساز کرده و رازد کاکن و بازار واقع است در آن پلر آبست جاری که از بازارها و کوچه ها
 و معابر شهر میگذرد و منهد از چشمه میباشد که منبع آن در کوه است و راه فسیله بود به و واقع

و بر فراز کوه قلعه ایست که از فراز مذکور همیشه آب میزور در آن قلعه میباشند و خرابی پادشاهان
همیشه در آن قلعه بوده است

و از این شهر کوچکی است در اقلیم جبال در حوالی نهر طابا انواع اطعمه و ماکولات این بلده فراوان و از آن
است میوه جات زیاد بسیار خوب دارد چنانکه مادر آنجا هشت من نان بوزن و من خودشان را یکدرهم
خریدیم و بر این فاس است نرخ سایر ماکولات و فواکه مسجد جامع بسیار خوش و ضعی در سنه سپید
و شصت و هفت هجری در این بلده ساخته اند

از دستان بزرگترین از بلده هائیکست که در طرف بیابان خاگ اصفهان واقعست بازارهای پاکیزه
وضع و مسجد جامع معروف دارد و مشایخ و فقهائى این بلده بسیارند و این بلده در زمینی واقع است
مانند بواسطه سهندی و نری خاگ و اشفاق اسم این بلده از همین است یعنی در اصل آردستان بوده
و بعد آنرا محقق نموده آردستان گفته اند

کاشان بلد است واقع در حد بیابان این شهر عظیم الاسم و قدیم الرسم میباشد اطراف آن مزارع و قرا
خوب و فوات عدله و میاه کثیره دارد اهالی کاشان با حدافت و دانش اند مخصوصا در حرف و صنایع
و ساختن ظروف مس و در این بلده معدن سنگ مرمر و لا جوردی دیدم که معدنی بخوبی آن در هیچ بلد
ندیده ام و این بلده را عقارب عجیبه است گویند و قوی که ابو موسی اشعری از فتح کاشان عاجز شد عفر
و بادی از حوالی شهر بیا نجا حمل کرده و آنها را در سبوتا سفالی و کوزه ها نموده بواسطه کند و منجوق
بدون شهر انداخت و سکنه دو چار و کرفنا را ذیبت و اضرار عفرایشده ناچار شهر را تسلیم نمودند
اما اصفهان شهر شریف و آراسته و کرج از مضافات اصفهان بوده مگر اینکه بعضی از خلفا
آن دور از مضافات در همان فرار دادند و همیشه دو این و کیش شرح این ولایت را جداگانه و
بافزاده مسطور داشته و ذکر آن مقدم بر هر بلاد بوده بجهت بزرگی و رفعت شان آن در ترم و
وسلاطین

وری بلد شریف جلالت و بهاء و نبالت و صفا بکثرت مفاخر موصوف و بوفور ذخایر معروف و بافتا
مواکه مشحون و بانواع نعم مفرور اسواق از وسیع و خانای تعبیر حای آن با نظافت و بسیار این آن
مشرقه پیوسته نعمت امنیت و امانی برای مردم وی حاصل و از شرکندگان و جانورهای موزی محفوظ
فوات کثیره و میاه و افره و مکاسی عدله و بخارات مفیده دارد و در این شهر از علمای اعلام و عوام بزرگ
و نسواز با عقل و تدبیر بسیار است محلات دی پاکیزه و طبیعت و آب و طریقت و خاکش طرفه با نظافت

وضع است اهل ری با جمال و کمال و عقل و فضل و برتری میباشد و مجالس تحصیل و مدارس تکمیل و
فرج اهل بلد و صنایع عجیبه بلبایع ظریفه و مکارم و خصایص ایشان زیاد است هیچ کوبنده خالی از قضا
نبست هیچ بزرگ و رئیس و معلم و درایت و محاسبش صاحب اسم و خطبش بلیغ و ادیب و مخضری زبیر
زینت بلاد اسلام است از اقامت بلدان محسوب میشود و در آن از پیران و مشایخ فقه و علما و رجال
جلیل القدر و ائمه و اولاد و پیشوایان و زهاد و سپاهیان و سران لشکر و ملوک عظیم الشان از حاکمان
است از خصایص ری و فور برت و نج است از برای فقا عش ذکر و بیاب نیست و برای پشایش
اسم و نشانی طلاب و محصلینش را علم و اخلاق است و سابقش را قدر و منزلت معنایه کما تجانه
خوب و عجب دارد و بسیار خوب از خزیره و غنیه و (روژه) که اسم دوم کاشنا از عراق اعلی و اسفل
و وضعی خوش آیند دارد در ری است ری را قلعه شهر است که اسواق رفیع و خانقاهات عالی دارد
والان وادوات صنایعشان نفیس و پاکیزه است و زی ما وارد شدیم بابو العباس الزیدادی که
منسوب بنزد آباد از فرای می است این در وقتی بود که ناصر الدوله دلیلی او را در پشاور در محل
باز داشت صفاتی منزل داده بود گفت من نمیدانستم پشاور شهر بسیار خوب و پاکیزه که آبی مثل
پشاور هست هر یک از حضار مجلس سخن در این باب داشتند اظهار نمودند و عقیده خود را بیان کردند
انگاه من شیخ را دعا و ثنا نموده گفتم پشاور از ری بزرگتر است اهلش غنی تر انداماری پاکیزه تر و با صفا
و آبش نیز بیشتر است بالجملة محققان این شهر زیاده از آن است که ما وصف نمودیم عجبی که دارد این است
که آبش مسهل است و خزیره اش فانی و علمایش مضل اند غالب گوشت خوراک اهالی گوشت کوا است
همیش نیز که است و فتنه از بس پارک و خوشان سبزه و فلویشان مخزن عصیان و مکر و جاعنی متکرم
منافض و ائمه جماعت مختلف و مخالف چنانکه امامت جماعتش و زی با حنفی مذاهب است و روایتشافی
مسلك و بعضی شعرا و صاحبان رجوزه در باب ری گفته اند

الری فيها درهم کدانی	والخزیرة اعلی علو الخالق
واللحم فذلک بالشواهی	وکر بهامن فاطع و سارق
اسرف الحیات من عفاقی	ولیس بالمامون من رافقی
مخلف بالطور و بالتساق	انی علی حق فغیر صادق

وهو اذا خصص بهن الفاسق

بالجملة و در شهری قریباً پاکیزه است اما اطراف آن قدری خراب میباشد و مسجد جامع و دیگران

شهر داخل در حصار است در پشت مسجد بنا و عمارتی نیست و قلعه و باره شهر نیز خراب و بایر میباشد اما محلات و ابنیه و عمارتیکه در خارج شهر ساخته شده معوی آباد است بی بدون بازار و دکان و اسواق دایره در داخل باره است در داخل شهر طرهای جاری آبهای و از هست در محوطه ری قنوات بسیار میباشد و کتابخانه معروفی در کاروانسرای است که واقع در روزه اسفل است محل فروش خنجره قریب مسجد جامع است

و فزون شهر بزرگ است تا کستان زیادی دارد و برگرد شهر حصار است حکم آب خوردن اهالی از چاهها و آب باران و نهرو و در خانه است که در این شهر واقع است و این شهر محل معدن فقه و حکمت است

و همدان مصر ملک است یعنی شهر است عظیم و بنک و قدیم و آبش سرد و کواری است چشمه ها بسیار دارد و در آن جامع است شیخ النبیان و عتیق البناء اهل همدان چالپوش مملتی و باغ و باغچه و قصر و مهران و خوش رفتار باغات همدان بسیار است مسجد جامع که واقع در بازار است عمارت و بنیادش در غایت استحکام و اعتبار میباشد بازارهای همدان سه دسته است قلعه در وسط شهر دبه و پیشتر که خراب و بایر است برگرد شهر حصار و باره موجود است خلاصه همدان شهر بسیار پاکیزه و نفیس و نان این بلده از نان و حلوا پاشن ماز و بنک و گوشت در این شهر زیاد است و غیر از خضایر همدان کوه باز همدان را محسنات است اما هواش بسیار سرد و اهلیش بحد معروف و مکر و زور پرستان مذکور و غلوشان در حق معاویه و فتنه الحقیقه معدن و جاپگاه و عد و برق و برف و دمه است چنانکه یکی از شعر گفته است

التار في همدان ببر حرها والبرد في همدان داء مسقم

والفقر يكثر في بلاد غيرها والفرح في همدان لا يكثر

فدنا لكسرى حين ابصر لعم همدان فانظر فوافلك جهنم

خلاصه و زبیری همدان آن معوی و آبادی قدیم باقی نیست و پاکیزه و سزاوار و آباد و از همدان یعنی اهل همدان پرانند و منفرد شده اند و علمای آن که است و ری و نو همدان را شکسته و دولت و اثر برده است همدان در دامنه کوه واقع و ابنیه و عماراتش از خاک و خشت خام است سقفها کش چار فرسنگ در چهار فرسنگ باد و فرسنگ در دو فرسنگ میباشد شهر همدان مرتفع و عالی است

اسد آباد فصبه شهر کوچکی است از مضافات همدان عمارات آن حکم البناء و بازار و معاملاتی و رواج

بارونق و محل خیر و برکنشت غسل در اسد آباد زیاد است و ضرکسری در یکفرسخی اینجا است و یک نل
 رفیعی در میان اسد آباد و همدان فاصله است آبهای جاری دارد و مسجد جامع معروف جدید البنا
 اسد آباد در کوهیها با صفا واقع شده است و طرفی آن است که ضرکسری در آنست و از جاده
 افتاده و قیمت اشیاء و ماکولات آن خصوصاً نان ارزانیست و بازارهاش مستفقت و ساپه دار میباشد
 (روژه) و (بروسه) که نام دو محل از همان محال است معدن بادم است بادم یکین فلوب چهارده
 است که هر دانی شش یک درهم باشد و در اینجا نهر عظیمی است و روزه واقع مابین جبال و فرسین است
 (فرسین نزدیک پنور و معرب که مانشهاست) بهر حال روزه جانی با صفا و اطرافش بسیار است و
 باغ میباشد مسجد جامعش در بازار واقع و عالی و خوب و بانی آن عضدالدوله دلیلی است و در
 اینجا خانه و عمارت خوب خوش وضعی است که در طرف معبر و جاده واقع است فناء اینجا بخوبی
 معروف است

و قصر الصوم و ضربه کوچکی است در اینجا قصر و عمارت است سنگ که عمارت بر روی شونهای سنگ بنا
 شده است و صنایع عجیبه در ساختن آن عمارت بکار برده اند
 و بنها و نند و آن ماه البصره است شهری بزرگ و پر آب و انبجار و کثیر الامار و در آن دو مسجد جامع
 معتبر است

و مزارع الرعفران که دو شهر دارد و مسجد جامع در آن است و در وسط شهر که در اقلیم جبال ما
 ان عمارت و وجود دارد و یکی از دو شهر مزبور رود را و در آن مزارع الرعفران در اینجا است شهر
 سپراوند میباشد که در دافنه کوه واقع است و نشان از آب چشمه ها و بسیار زیاد و آثار بسیار
 و انبجار بسیار دارد

و در پنور که ماه الکوفه می باشد شهری پاکیزه و آباد است اهلس ظریف و نظیف و اسوافش هم پیوسته
 و در برف و آبش سرد و کوارد و محلی از آن نظیفتر دیده نمیشود در دهن چشمه ها و نهرها کوهها و لوله
 قرار داده اند که بواسطه آنها آب از چشمه ها خارج و جاری میشود و بسیار باغات را آب میدهد
 و مسجد جامع پنور و بازار و کاکل است و بهر منبر است و بنک و مقصوده و کبندی دارد
 که هر از آن مقصوده و کبندی که مرفع از زمین مسجد باشد نلدله ام

و صبره که همان ماسیدانست بلدی است بزرگ و معور کثیر الخیر و دهات و رستاقی متصل بشهر
 و محل وسیعی است که در طریق سخنی واقع شده

و کرج ابودلف شهر است مرتفع و عمارتش از هم منفصل و منقطع و مسجدش مختص بفرمانده است و آبهاش بچینه ها
 طور است که در شرح دیور ذکر نمودیم و این اقلیم جبال کرج دیگر هم دارد

در کرج جلی از رشونان مطلقا قلی جبال

جبال اقلیمی است که هوای آن سرد است و برف آن بسیار و هواش خفیف و لطیف و اهلش با لطافت و لطافت
 و از بلاد جبال فقط اصفهان شهر است که در آن یهودی پیش از نصاری است و کبر و جوشش بسیار است و
 علما و فنهای آن معروف و مشهور میباشد و بکثرت خیرات و مبرات موضوع و مذکور و مذاهب آنها مختلف
 آثار غالب مردم مشحون تجارت بوده مگر اهالی کوهپایه ها شهر که زعفران بسیار میباشند و در حدوث قد
 حقیقت فران توقف دارند و از یکی از اصحاب صاحب عباد شنیدم که میگفت صاحب دهر چیز افرا میباید
 در خلق و مخلوق بودن فران و ابا عبدالله زعفرانی را دیدم که عدول از مذهب آبا و اجداد خود کرده بود
 مذهب بخاری را اختیار نموده و بدین چینه اهل رسانیدن از او تبرک کردند و جنبی مذهب در ری بسیارند
 باصیت زیاد و عوام این طایفه از فضائل آنها بتمکین و مناعت با در مسئله خلق فران دارند اهل قم شعبه
 بسیارند و در مذهب خود غلو می دارند و جماعت را که کرده بودند و جوامع را خالی گذاشته اند و کن
 الدوله حکم کرد مسجد را بسازند و عمارت کنند و ملازم آن باشند اهل همدان و نوابغ آن اصحاب حدیث
 و اخباری هستند مگر مردم دیور که خاص و عام میباشند و در اینجا اختلاط اصوات است از جمله مذهب
 طریقت سفیان ثوری و واج است ذکر نصوص اقامه را و دفعه میگویند چنانکه رسم اهل اصفهان هم باشد
 همین بوده است از فراموش قول ابو عبیده و تخلف و قبول کرده اند و ادغام ابی عمر بن کثیر را و بخاری را نشان نافع
 و مفید است و چیزهایی که از ری حمل بلاد دیگر میشود و ها و بافته های مخصوص است که از ابلد و بود
 و از پنبه میباشند و کاسه ها چوبی مله ها که آلت و خنجر سطر باشند از قبیل جوال و وز و شانه ها و از فرزند
 انواع کساها از قبیل کلم و جوراب کاناها و از قمر سپاه و دهنه و رکاب جامه و زعفران بسیار و از همدان
 و اطرافش جامه و زعفران و اقسام زنبیله ها و پوست و بابه و سمور و موزه و پنبه و از سر که دهی است
 از دهان ری طبله های بکو که نوعی از بال پوش است و کلمه های نماز حمل میشود و از خصایص ری
 خزانه و انواع سفینا است و از اصفهان نمکود و اقسام لبیات و از کاشان قمیها و آفتابیه ها
 مسی است در این شهر معدن لاجورد و سنگ مهر است و از دیور شیر و دونه و پنبه و فرزند
 است که از منسوجات کتان و حریر باشد و در ری کسانی هستند که در باب خلق فران کمال غضب را
 دارند همچنین در فرزند در میان دو فرقه اهل سنت و جماعت اند منعبین بسیارند اهالی همدان

بنهر محبت اندامان در مذهبا اما صفات آبهای این اقلیم غالب آب صفتها از چاه است و ردی و
 ابی اسهال مباد و هرگز از غریب نهر فرقی را نباشد مثلاً بشقا فلوس میشود و انکشتهای
 او را قطع باید نمود و آب ندر رود سائر و خوبست هوای آن لطیف و بنکو و مایه نجیب فواکه و میوه
 ری ردی است و عجایب چند را اقلیم جبال است از جمله فریب به بسین و صو عجیبه بدیه میشود که بعضی
 بعضی صورت و آب کسری است و نهر اصفهان را محلی است که ابان نهر در آن محل فرو میرود و جزیرین
 کسی نزدیک آن محل نمیشود و در دهات محال رویداشت اصفهان نلهای ربک هست کوه ماست که
 هیچوجه بادان ربکها را ایجاد نمیکند و در ناحیه کاشان حصاری است دوران حصار خند و واحا
 کرده است حصار شهر را ربک و پهن کرده است و در ربک و در حول خندق و از آن ربک چیزی در خندق
 نمیریزد و اگر بریزد همان لحظه باد میوزد و آنرا بیرون می اندازد و در وسط آن ربک صحرای بنسب ربک
 فرسخ در یکفرسخ و کاه و کوسفنداهالی را در این صحرایوانات رنده از تن میکنند و میدورند و
 کاشان کوهی است که رشتات و فطرات از آن مثل عرفی بیرون می آید و بیسلان نمیناید و در هر سال
 هیکه محبت نارنج فرسخ قدیم ماه نهر و روز نهر با هم موافق آید و جمع شود مردم در آن کوه اجتماع کرده
 ظریفهای با خود دارند و با سنگهای کوچک که با اندازه کف دست آنظر آنها میزنند و میگویندای کوه
 سیرابکن ما را از آب خود و فلان غله ما را مشروب غما و فلان درد ما را چاره ساز و در آن وقت برای
 هر یک بقدر حاجت آن جمع میشود و در نواحی کاشان قسمی از رویش بنسب که بر روی زمین پهن و منبسط
 میشود و حالت شبیه سفید درخشانند بر آن بهم میسازند و در دواها انرا استعمال میکنند و در نواحی
 اصفهان مرغ و چراگاهی است که مارها عظیم دارد و طول آن مارها از یک ذراع الی پانزده ذراع می
 و در دهات فغانستان مارها هست که اطفال با آنها بازی میکنند و مارها آنها را نمیکند و در دهات
 زارجانان دهی است موسوم بماتر و در بنده جوان بنسب کوچک که خلفه نجف ساسی است شبانه
 راه میرود و مثل چراغ روشنائی و درخشانند که دارد و محل در روز سبز رنگ بدیه میشود و در این
 ناحیه سنگی است شبیه بسکری مدینه منوره و آن سنگها را چون به زمین انداختن از آن بیرون می آید و در کاشان
 ابی است که زراعتها را مشروب بسیار از آن وقت میبرد و مثل سنگ میبرد و در قهستان ابی است
 که هرگز از آن آب پاشا مد کلوی و از آن لومیکرد و در حال پمپ و غار بنسب که آب از آن میچکد و سنگ
 میشود و در رشتان غامدان چشمه است که در فصل بهار از آن ماهی بیرون می آید و پس از ماهی مارها
 سباز بعد از بیرون آمدن این دو جنس آب چشمه فرو میرود و تا یکسال زبادنراژی از آن بنسب دیگر

جامع فضیله بود پیر درختی است از فرار مذکور شبیه بد رخت و قواق
اما معادن اقلیم جبال در رستاق قهستان و در نیمه کوچک و بزرگ معدن طلا و نقره موجود است
و در قهستان معدن مومبائی و در ساغند معدن زاج خوب است که در بنکوی فراب بواج مصر است
و در اصفهان کوه سر هفت

اما اوزان در بلاد جبل با اختلاف است من دی در نیمه ششصد مثقال و در طالشان سیصد مثقال
و من سایر بلاد این اقلیم چهار صد مثقال است در ری کوشه با وزن رطل میسجد و الاث و ادویه
عطار برای بن خراسان میکشند و من شهر بخارا اصفهان سیصد مثقال است و من فضیله بود پیر من
همدان است اما کپله‌هاشان آن نیز با اختلاف میباشد جریب ده ففر و شش کف میباشد و جریب اردستان
هفده من است جریب بود پیر هفده من بوزان دستان میباشد و سنگشان خراسانست سنگ و
در هر صد مثقال یکدویم و ربع زیاد میشود و سنگ بزرگ‌های سایر بلاد بزرگ دارد و اهلی
اسامی خود را بنیبر میدهند چنانکه علی و حسن و احمد و اعلا و حسنکا و حکا میگویند و همدانها احمد و
محمد و عیسی و نلقا مینامند و اهل ساوه ابو العباسان و حسنان و جعفران تکم میگویند و اغلب کینه
اهل اقم ابو جعفر است کینه بیشتر از اهل اصفهان ابو مسلم و اهل فر و بن ابو الحسن و السنه آنها مختلف
است در ری با استعمال نموده میگویند راده و راکن و اهل همدان میگویند و اقم و اوا و بیشتر است
اهل فر و بن قاف است اکثر ایشان جید را میگویند و زبان اهل اصفهان و حشی است کلامشان مدام
و در زبان اعاجم فریاد مآخذ و فریاد الحرج نرا از زبان اهلی نیست و رنگ رو اهل ری نیز بزرگ از رنگ
مردم بلاد دیگر است یعنی سایرین بسیار چیده اند و در این اقلیم جبال شاهق و نلال شاخه میباشد مثل شمشیر
که کوهی است بلند و رفیع و املس و ممکن است آرزاء و صعود و قبله آن و در آن غار است در غار چشمه آب است
و کوه دیگر کوه دماوند است که فی الحقیقه نهایت رفعت و صاعه دارد و از پنجاه فرسخ مسافت پدید
و از اهالی دماوند شنیدم که میگفتند احدی بالای کوه دماوند نرفته است بجز جبال حرمیه میباشد که رفیع
و منیع است اهالی این جبال بلا خلاف مرتبه هستند و غسل جنابت میکنند و مسجدی در فرای آنها
ندیدیم و میان من و این طایفه مباحثه داشت و گفتیم آبا مسلمانان بجهت اینکه شما معتقد باین مذهب هستید
باشما اجواد و جدال نکردند گفتند ما مکران جمله موحدین نیستیم گفتیم اگر شما از موحدین هستید چرا انکار
فرایض پروردگار کرده و شریعت را مهمل گذارده اند گفتند ما هر سال اموال بسیار برای سلطان میفرستیم
خلاصه مشاهده نیز در این جبال بنافتم

بنزد این فایم آثار اکاسره و مواضع و رسوم فراغند موجود است از انجمله قصر شهبان و
 خسرو و قصرهای انوشیروان و قنات و نهري که در بلندی کوه کنده میفشارد بکفر سنخ و در این شهر
 و شهر و مشربان دیگر جاری میگردد و عیوب اهل این فایم چنانکه در ابتدای شرح جبل بدان اشاره رفت
 یکی بلاهت اهل اصفهان و غلبه دیگر در حبه معاویه دارند و از یکی زهاد و عباد اهل این فایم نزد من
 تفریق و مجید نمودند من قصد ملاقات او نمودم و از قافله عقیقه اندک شب را ترا و اقامت کردم و از او چیزها
 سؤال نمودم تا بر سیدم عقیقه نمود و در حق حضرت صاحب الامر علیه السلام در خبر چیست العباد بالله ناسرا
 گفت و گفتا و چیزی را آورده است که ما عالم و معتقدان نیستیم گفت آن چیز کدام گفت کشفه است معاویه
 مرسل بوده است گفتیم نوچه میگوئی و عقیقه نمود در بناب چیست گفت من همان طوطی که خدای عزوجل فرمود
 میگویم لا یفرق بین احد من رسله ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاویه هر مرسل بودند گفتیم تو مرد عاقل
 با خبری نیستی اما آن چهار نفر خلفای پیغمبر بودند و معاویه سلطان بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود است خلافت خلفا بعد از من سه سال خواهد بود و بعد از آن خلافت متبدل بسلاطنت خواهند
 آن شخص از شنیدن این کلام بر آشفته شد و شروع بدشمنی نمود و چون صبح شد مردم اظهار
 داشت که این شخص را فتنی است اگر من خود را بفایم نمیرسانم مرا میگردانند و آزار و سبب است میگردانند
 و نظر اینفزه برای آنها بسیار است از رسوم آنها یکی اینست که جماعه ها کهنه را از طول پار میپارند و پیوسته
 بایکدیگر انفی دارند و مباحثاتهای آنها نمیشوند و عمامه ها را مثل ساده و نخده های کوچک میپارند
 و اخلافتان مثل وحوش را داندیشان منکر و بد است و خیال از بازار آنها خروج مینمایند و اعظم بلاد جبل دلم
 و ری است اول کسی که بر روی دلم غالب شد و ایندو لایه از چنگ خلفای آل سامان نثار کرد و حسن بن
 بویه بود که خود را ملقب بر کنالدوله کرد و پسرش بویه را بویالدوله و برادرش علی را بفخرالدوله و پسرش
 فثون ایشان در دافغان بویه و عوام برخانه و مزایع ایشان غلبه نمودند و اکثر مردم از جور و ستم آنها جدا
 وطن کردند و این سلسله از برای سلاطنت آن باصلاحیت دارند و سپاه آنها عجیب و غریب و رسوم بد دارند اما
 متفرق من و کات و میراث و زان بنشینند و مجاز و انعامی که دادند احوال جانب مجری میدارند و در جنگها
 صاحب صول و هبت و ثبات و صبر میباشند و فتح میکنند و ملکنی وسیع و دولتی قوی دارند چنانکه در ملک
 چین و بن اسم صیت آنها سار نیست با پادشاهان زمان و سلطان مشرق زمین مقاومت نمودند و خلفای
 عباس در پناه ایشان شکستند و اقالیم سبعة و فبضه قدرت و اطاعت ایشانست و جزیه و خراج در این فایم
 که است سنگین نیست مگر در اصفهان و نواح آن داخل فبضه بود به سی هزار درهم است و خراج دوی هزار درهم

و مالبانده نور سه هزار هزار درهم و منال قم دو هزار هزار درهم و زنجان هزار هزار و ششصد و بیست
هشت هزار درهم و صم و سه هزار و صد هزار درهم و کاشان هزار هزار درهم و دماوند ده هزار هزار
میشا شد اما مسافان از ری تا کیلین یکمتر است تا کپس یکمتر و تا خوار یکمتر و تا فسطال یکمتر و تا مشکو
همچنین تا دیرویه یکمتر و تا ساوه یکمتر و تا سو بقیه نیز تا ماصد فال یکمتر و تا رودیه یکمتر و تا دکان یکمتر
و از همدان تا بوزنجرد یکمتر و تا قرنه الحجن یکمتر و تا دکان یکمتر و از همدان تا اسداباد و آذ یکمتر و از
آبجان تا قصر اللصوص یکمتر و از آبجان تا جسر نغان یکمتر و تا کوه بلسون یکمتر و تا قره سبین یکمتر و تا قصر
بریدین همچنین تا زبیده یکمتر و تا طر نصف متر و تا مرج یکمتر و تا حلوان یکمتر و از کرج تا ساوه و موه
یکمتر و از آبجان تا خوزن یکمتر و تا بزرگان یکمتر و تا آوه یکمتر و تا قره جری یکمتر و تا کاروانسرای جری
یکمتر و تا ورامین یکمتر و تا کسکانه یکمتر و تا دی یکمتر و تا کرج تا قره وند یکمتر و تا کرکوش یکمتر و تا خان
یکمتر و تا زمانان یکمتر و تا لور یکمتر و از قصر اللصوص تا کرجاس یکمتر و تا نهاوند و برید و از همدان
تا دهر یکمتر و تا راه کاه و پس از آن تا نهاوند یکمتر و از نهاوند تا راه کاه یکمتر و تا خوار یکمتر و تا کرج
یکمتر و از همدان تا طاه و سعید یکمتر و تا خوار یکمتر و از کرج تا جرات آباد یکمتر و تا ابغه یکمتر و تا
کلیا پکان یکمتر و تا فون یکمتر و تا مرج و زهر یکمتر و تا سارمین و برید و تا ابرمان دو مرحله و تا
یهودیه اصفها نصف متر این بود احوال صاحب حسن المقاسم رحیل

مسعودی که در سنه سیصد و سی و دو کتاب مروج الذهب انا لیه نموده گوید عمر بن الخطاب عجلان
فتح بلاد یمن بعضی از حکما نوشته که تفصیل آب هوای بلاد مفتوحه را برای ابنو بسند در باب جبال چنین جواب
باور سپید در بلاد جبال آب هوا بنی بر اقوی و اعضا و ارکان را قوی و محکم نماید اما عقل و شعور را
و انسان را بلید کند و شخص را کثیف و پلید سازد آدمی را بغایت خرف و طبیعت را از اعتدال منحرف نماید
و یکی دیگر از خواص آن اینست که سوء خلقا و زجر که در زمینش سلامتی است مخصوصا اما هوا غلبه است
و کلیه برای مزاج هوای نامساعد و ناسازگار میباشد

پس مسعودی از آنجا که بابل وطن مالوف و بوده از آن توصیف کرده گوید این ملک که طرف و محل میل است
ایران بوده غالباً از مسلمانان را در آنجا میسروده اند و تابستان را در جبل میگذرانند و تابستان را در آنجا
تابستان را در جبل و زمستان را در عراق میسروده و بدین منوال سیلان و فتلان میگردند و خود او
گفته است

(و انی امر کسری الفعال اصف الجبال و اشنوا العرف)

ج ب

(۱۶۶)

و در نصیب بلاد این مملکت مسعود گفته است جبال عبارتست از دینور و نهاوند و همدان و ماسبدان
آذربایجان و این جمله در فضل چهارم روح الله است

در پس که در سنه پانصد و چهل و هشت کتاب تریه المشافیه الاخراف الافاق و برای ^{سبیل} و زیاده شاه
ابطالیا نوشته شرحی در جبال و جبال مسطود داشته و جبال را جبال مینویسد در تریه بیان گوید

مداین و بلاد مغیره مشهوره در جبال زیاد است مثل همدان و دینور و اصفهان و قم و کاشان و نهاوند
و دوزان و کریم با الکرخ و ابرج و بهر و فروین و عقیده بعضی اینست که دیلم هم جزو جبال است و جبال
شهر است بسیار بزرگ و پر جمعیت اسواق عده دارد که تجارت عمده و معاملات زیاد آنجا میشود و سکنه
اهالی این شهر رزک و شعور و دانش و دها و حسن اخلاق معروف هستند قیمت اجناس و غلات و ماکولات
غالباً از آنست اقسام محرم از کوشش و سفند و غیره فراوان انواع لبنیات از گره و ماست و غیره نیز
هست و تلفت گوید عجیب اینست که در پس اسد آباد همدان را استر اید مینویسد اگر چه بعقیده نگارنده
درست و صحیح است بلکه این لفظ با سامی قدیم ایران شبیه تر است

با فونتهوی در معجم البلدان گوید جبال جمع جبال است و جبال همان ناحیه است که عجمها از عراق میگویند
و حاوی تمام نواحی مابین اصفهان و زنجان و فروین و همدان و دینور و فرمسین و ری میباشد و ^{بلکه}
و سبعة آباد و شهرهای معروف معتبر دارد و حجه اینکه اهالی ایران این نواحی را عراق نامیده اند معلوم
نست اگر چه آراء و عقاید را بنسبت مختلف است اما بعقیده و زعم من در باب اینکه جبال را عراق نامیده
عجم را هیچ دلیل نیست تنها برهان آن اعتماد مینوان نمود اینست که زمانیکه سلاطین سلجوقی در عراق یعنی در
ناحیه که حالا عراق عرب مشهور است سلطنت داشتند و بلاد جبال نیز جزو مملکت آنها بود و ملقب بسلطان
العراق بودند و غالباً وفات در جبال سکنت داشتند و بنا بر این واسطه بلاد جبال را عراق عجم نامیده باشند
یعنی ناحیه از عجم که مقر سلطنت سلطان العراق است و الا هیچ دلیل دیگر ندارد

صاحب تقویم البلدان که در سنه ششصد و هفتاد و دو منولد شده در ذکر بلاد جبال مینکارد
بلاد جبال در عرف عامه عبارت از عراق عجم است از طرف غرب با دیرباجان محدود میباشد و از جانب
جنوب بخوزستان و بقطعه از بلاد عراق عرب و از جهة شرقی به بیابان خراسان و فارس از سمت
بلاد گیل و دیلم و فروین و ری و سایر عقیده آن کسانیکه فروین و ری را از جبال خارج و داخل دیلم مینمایند
بجهت اینکه جبال و کوهستان دیلم احاطه بر آنها دارد یکی از بلاد جبال و نشان میباشد که این است که
ضبط این اسم بفتح هم و سکون الف و فتح و او و شین معبر باشد در باب مسطود است که ما و نشان

و مباح از مضافات آذربایجان میباشد نیز میگوید ماوشان محلی است بسیار پاکیزه و پر آب و اشجار در نزدیکی
 همدان و قاضی ابوالحسن الباقی در توصیف ماوشان گفته
 اذا ذكر الحسان من الجان فجهلا بوادي ماوشان

خلاصه از قلاع معروفه واقع در قوای جبال قلعه کشف است بضم کاف و شین معجمه و آن قلعه کوچکی است
 واقع در میان زاب و شط نزدیک محبت زاب در شط و در د و متره اربل در جانب غربی این شهر
 در حوالی قلعه کشف مراع و چراگاههاست که مسکن طایفه نادر میباشد این خوف کو بد همدان
 در وسط بلاد جبل واقع است و زنجان در رفته های حد شمال و در جانب جنوب زنجان ابهر میباشد
 و گوه دماوند در رفته های حد شرقی است در جهه غربی دماوند یک میل مایل بجانب جنوب شهری واقع است
 و در مابین ری و ابهر طالقان و فزوین است و این دو شهر از وسط مابین ری و ابهر مایل جنوب هستند
 نیز این خوف گفته ساوه در طرف غربی ری و جنوب طالقان است و آوه قبا بین غرب و جنوب ساوه است
 و دینور در طرف مغرب شمالی همدان میباشد و نهاوند در جنوب همدان و اصفهان در انتهای جبال است
 از طرف جنوب بلاد عظیم و شهرهای بزرگ جبال همدان و دینور و اصفهان و قم است و مادون اینها در
 عظمت شهرکشان و نهاوند است از مضافات همدان از ناوه است آن قلعه است از ناحیه اسم بهمدان
 لباب گوید ضبط از ناوه بفتح الف و سکون زاء معجمه ففتح نون و الف و او و هاء میباشد از همدان نادینور
 بیست فرسخ است از همدان تا ساوه سی فرسخ و از ساوه تا ری بیست و سه فرسخ است از همدان تا زنجان برآه
 شهر زوزی و ری و فرسنگ و از همدان تا اصفهان هشتاد فرسخ و از همدان تا اول خا خراسان نود و یک
 هشتاد فرسخ و از ساوه تا قم نود و یک فرسخ و از قم تا کاشان نود و یک فرسخ و از ری تا فرسنگ
 سی فرسخ و از دینور تا شهر زوزی چهار متر و از اصفهان تا کاشان سه متر است

در لباب چنین نگاشته شده که شهر قم در سنه هشتاد و سه هجری بنا شده و بانی آن عبدالله سعدی
 و اخو من اسحق و نعیم و عبدالرحمن بنو سعد بن مالک بن عامر بن الاشعری و ایشان از اصحاب عبدالرحمن بن
 محمد بن الاشعث بودند پس از آنکه عبدالرحمن از حجاج بن یوسف ثقفی شکست خورد و هزیمت یافت

ایشان در محلی که حالا شهر قم است اقامت نمودند و در آنجمل هفت فرسنگ بود و هرگز یک بهم و جمع کثیری
 از اهالی همان قراء دور آنها جمع شده و ایشان با آنها منفق شده و وسای هر هفت فرسنگ را بکشتند و بر
 قرائی فرو بردند و سبیل و سبیل تمام یافتند و آنجا شهری بنا کردند و آن هفت فرسنگ هفت حمله شهر کردند
 و چون اسم یکی از قراء کمیدان بود بعضی از مردم این اسم را بجمله اخضر حذف کرده و کاف را هم

بفاعة نغری که معمول عریض بلبل بفاف نموده ثم تلفظ نمودند و شهر مزبور را با بن اسم موسوم کردند
و عبدالله سعدان پیری داشت موسی نام آن پسر از کوفه بقیم آمد و شیخ را در قم آشکارا و ظاهر کرد و پسر
از شهرهای جبال رو ذرا و راستان جوئل کوید رو ذرا و شهر کوچکی است پر آب و اشجار فوا که
و آثارش خوب فراوانست اطعمه ماکولانش کثیر و کم بها و رو ذرا و در الحقیقه اسم است از برای
رستانی و از برای بلده در اینجا زعفران خوب ممتاز بسیار بجای آید در لباب کوید رو ذرا و رضم راء
مهمله و سکون و او و ذال بفتح و فح راء مهمله و الف و وا و مفتوحه در آخران نیز راء مهمله بلده است
در نواحی همدان که مولد جماعتی از اهل علم میباشد یکی دیگر از بلاد جیل نزد است باز در لباب مسطو است
که زرنده بفتح راء بفتح و راء مهمله و سکون نون و در آخران دال مهمله بلده کوچکی است از نواحی اصفهان
و بنا بر آنچه در اطوال نگاشته شده زرنده از حیث طول هفتاد و هشت درجه و چهل دقیقه و عرض
آن سی و شش درجه و سی دقیقه است اما بموجب مسطورات قانون طول زرنده هفتاد و هشت درجه و
عرض آن سی و هشت درجه است اینضا در لباب کوید لیجان بضم دال مهمله و کسر لام و سکون با بلده است
بنواحی اصفهان و دلیکانش نیز گویند و نیز از فرای مشهوره بنواحی اصفهان را و ندانست در لباب کوید
را و ندانست راء مهمله و وا و ما بین آن دو الف و سکون پس از آن دال مهمله است منسوب با بن مزبور را
را و ندی گویند باز بنا بر مسطورات لباب لیجان بفتح لام و سکون نون و جیم و الف و نون شهر است
بنواحی اصفهان و کاروانسرای لیجان کاروانسرا و خانه است بسیار معروف و منسوب بلیجان را خانی گویند
زیر که نسبت داده میشود بخانی و کاروانسرا که محل نزول قوافل است و بنا بر آنچه در مشترک نگاشته شده
جی بفتح جیم و تشدید یا اسم است برای شهر قدیم اصفهان ابتدای شهر را جی میگفتند بعد ها موسو
بشهرستان شد و اکثر ابناء آن بمرور زمان خراب و ویران شدند نگاه زن بهودیه که نمول زیاده است
در آن حدود بنای عمارت و آبادانی گذاشت و در فتنه شهری شد و شهر بزرگ اصفهان همان است
و مبانیه بهودیه و شهرستان بقدر یکمیل خرابه میباشد و ما بین جی شهر عشق اصفهان و بهودیه بقدر
دو میل مسافت میباشد نیز گویند وجه ششم اصفهان به بهودیه است که مخزن بصر بعد از آنکه بنی المقدس
خراب کرد اهل انجار بصوب اصفهان کوچ و اشغال داد و در انجا برای خوشخانه ها و منازل بنا نمودند
و بمرور هور و نصاریف اعوام و مشهور جی که شهر قدیم اصفهان بود خراب و منهدم الا در کان کردید
و محله بهودیه و معمور شد و مسلمانان نیز بدان محله آمدند و با بهودیه مخلوط گشتند و انجارا که در وسعت دارند
ناشهری عظیم شد اما همان اسم بهودیه را باقی مانده بهودیه است نامیدن آن جوئل کوید در غالب بلاد جیل که

معروف عراقی عجم است و هسنان موی است مکر در میان همدان و ری و قم که چندان کوه ندارد و هرگز
 بخوابی حد و بلاد جبل را پس کمی از شهر زن و دسیر و حرکت کن رو به شرق تا حلوان و از حلوان تا اصفهان
 و از اصفهان حرکت نما مایر فارس و جبل ناکا نشان و قم و اقم بر گرد بسوی خرمین و شهر زن و در لیب
 کوید پهن و عجم نام و سکون را و ممل و فتح خاء مع بر سران و او و الف و در آخرش را عا چهار است از نو
 اصفهان مشتمل بر چند شهر ایضا در لیب است و سطور است که سیم بنیم سیم ممل و فتح میم سکون با بعد از
 آن را و ممل و میم بله است بن اصفهان و شیراز و آنجا اخر حد و اصفهان است و مشترک مینکارد
 که نویسد (التوین) بنیم تون و سکون و او و فتح با و هاپس از آن الف را و ممل موضعی است عسافند و
 منزل از روی در راه اصفهان باز در لیب کوید نظر بنیم تون و طاء ممل و سکون تون ثان و در آخر آن را
 مع بله کوچکی است بنو اصفهان سمعاً کوید کا نام انبست که مبانه نظر و اصفهان فریب پیشه فرست
 مسافت میباشد

حمد الله مستوفی شرح عراق عجم را که اقلیم جبل باشد بوضع مسطور در ذیل ناکا شده است
 عراق عجم نه نوماندست در و چهل پاره شهر اکثر بلادش هوای معتدل دارد بعضی بکوهی و برخی بپهلی است
 حد و دش با و لا پات آذر با بجان و کردستان خوزستان و قادری و قفاز و قومس و جیلانات پیوسته است
 طولش از سفید رود تا ناز صد و شصت فرسنگ و عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ در میان
 از بلاد عراق چهار شهر معتبر است در این معنی گفته اند

چهار شهر است عراق از ده نمین گویند	عرض و طولش صد و صد بود و گم بنود
اصفهان که هلال جهان جلد مقراند بران	در اقلیم چنان شهر معظم بنود
همدان جای شاهان کز قبل آب و هوا	در جهان خوشتر از آن بقعه خرم بنود
قم بنیمست که از اینهاست لیکن او تر	بنک نیک از چهره نباشد بد بد هم بنود
معدن مردی کان کرم شیخ بلاد	ری بوری که چوری در هر عالم بنود

نسخه دین بخط پد و جلد امین الدین نصیر مستوفی که در عهد سلا جعفر مستوفی دیوان عراق بوده در آن نسخه
 نوشته بود که عراق عجم دو هزار و پانصد و بیست و نه مان و کسری در آن زمان برای دیوان حاصل داشته بود
 اکنون بجهت خرابی و کلاست هابث کاسنه است

اصفهان در او سه شهر است اصفهان و فیروزان و فارغان اینو کلاست از اقلیم چهارم شمارند اما بحسب
 طول و عرض حکما از اقلیم سیم گرفته اند اصفهان در اصل چهار دهر بوده است گمران و کوشک و جوباره

و در دشت با چند مزعه بعضی طموت پشادهای برخی را جشید و ذی الفربین ساخته بوده اند چون
 کعبه اول و کپان آنرا از الملك ساختند کثرت مردم آنجا حاصل شدند و بیرون دیوارها را با سنگ بنا
 بند و پنج با هم پیوسته شهر بزرگ شد رکن الدوله حسن بن یوبه آنرا بار و کشید و در بار و ش بیست یک هزاره
 میباشند چهل و چهار محله و دوازده دروازه دارد و هوای او معتدل است در تابستان و زمستان و کرها و
 سرلچنان بنوی که کسی از کار باز دارد و زلزله و صاعقه و بارندگی که موجب خرابی باشد و و کثرت اتفاق افتد
 خاکش مرده را دیر بزداند و هر چه بدان سپارد ناز غله و غیر آن بکونکها دارد و ناچند سال بنا نکند
 و در بیماری مزمن و با کمزری بود زنده رود در جانب قبله بر ظاهر شهر و پشت از او نهر هادر شهر
 جاریست آب چاهش در پنج پاشش گزی باشد و در اندک کوی باب نزدیک سد و هر نیم که از جای
 دیگر بزنند و در آنجا از دع نمایند اگر هنر از مقام اول ریع ندهد کمزری نباشد الا آنرا که آنجا نگویند
 آن نیز از نیکوئی آب و هواست که آنرا در هوای متعفن بنیاید و شعی غله و دیگر از آن پیوسته وسط
 باشد اما نرخ میوه نهایی از آن بود و میوه های آن زیاد از حد خوب و نازک است تخصیص سبب و به
 و آمد و بلخی و عباسی و زرد الوی و مری و سرجی طرغش نیز نیکو میباشد و خرز به اش غلام شیرین است
 و از این میوه ها از بسیار شیرینی شکی نتوان به آب خورد و بسیار خوردن آن مضر نیست میوه ها آنجا را
 ناروم و هند میزند و علفخوارهای نیکو دارد و هر چار باب که آنجا فریب شود و چندان توانائی داشته باشد
 که جای دیگر فریب شود و در آنوقت مرغزارهاست بزرگترین مرغزارش بلاشان و شکارگاههای فراوان
 و نیکو دارد و هر شکاری را و باشد و در آن شهر مدارش خانقاه و ابواب خیر بسیار است از جمله مدد
 که خوابگاه سلطان محمد سلجوقی است مردم آنجا سفید چهره و مردانه باشند و اکثرشان اعیان مذهب و رطبت
 درجه عالی دارند حقوق دیوانی اصفهان بنفعا مقرر است در سنه خمس و ثلثین خانی می و پنج خوان حاصل است
 و لا پیش هشت ناحیه است چهار صد پاره دیر برون از مزارع که داخل دیهها باشد اول ناحیه حیدر و نواح
 شهر باشد و هفتاد و پنج پاره دیر دارد و معظم فرای آن طهران و مارما بان و جاو دان و شهرستان که آنرا
 شهر نواصفها گویند اسکندر دومی ساخته و فرز ساسانی بنیادش کرده و نیم ناحیه ماربین پنجاه و هشت
 پاره دیر است اکثر در جانب غربی شهر و فرای عمده آن خوزان و قرطمان و دیان و اندان و بحقیقت این ناحیه
 چو باغی است چنانکه با غنستان اکثر مواضع بهر یک پیوسته است در این معنی گفته اند

ماربینی که شصت و ارم است افتاب اندران درم درم است

سیتم ناحیه کوراج سی و شش پاره دیر است شنه و اشکاوند و فردان از فرای معظم این ناحیه است و این

ناحیه پنجم چون باغستان از پوستک باغستان و دبهها با هم متصل چهارم ناحیه فهاب میخوانند چهل پا
دبه است هفتصد و دران و درجا و رسان معظمین فرای این ناحیه است آب از کار میخورند و بدین سبب
فهاب میخوانند پنجم ناحیه بر خوارسی و دپاره دپاره است و در جز معظم فرای آنست این ناحیه را نیز آب از کاه
و دیگر نواحی را آب از ندر و درین ناحیه بدیهه جز همین است سفند با آتشخانه ساخته بوه ششم ناحیه لیجان
بیست پاره دپاره است هفتم ناحیه بر آن هشتاد پاره دپاره میباشد فارغان فصلیک ناحیه است و دپاره
معظم این ناحیه طور است که در دیگر و لا با ت از شهر میخوانند زیرا که در هر یک از آنها کابیش هزار خانوار باشد
و بازار و مدارس و مساجد و خانقاه و حمام دارد و حقوق دیوانی و لا با اصفهان پنجاه تومان است و از
اکابر شیخ علی اصفهانی نیز بنا بجاست و از اصفهان نادیکر و لا با ت عرافیم مسافران اینجاست تا اوستان
سی و چهار فرسنگ تا پنج از بزرگ چهل و پنجاه فرسنگ تا بر وجه در کوه چک شصت و شش فرسنگ تا جریادقان
سی و یک فرسنگ و نیم تا لیجان سی و پنجاه فرسنگ تا ری هشتاد و شش فرسنگ تا شهر فیروزان شش فرسنگ
تا ساوه شصت و چهار فرسنگ تا سلطانیه صد و شش فرسنگ تا فیروزین و دو فرسنگ تا قم پنجاه و دو
فرسنگ تا قومش فارس چهارده فرسنگ تا کاشان سی و دو فرسنگ تا کرج چهل و پنجاه فرسنگ تا نظر
بیست فرسنگ تا نایب بیست و شش فرسنگ تا نایب هشتاد و چهار فرسنگ تا همدان شصت و
دو فرسنگ

فیروزان شهر است بدو قسم یکبار رود بالای اصفهان از اقلیم سیم است که ساخته است و آب و هوا
و غله و میوه و پنبه و غیر آن و خوی طبع قدیم فیروزان مانند اصفهانست حقوق دیوانش پنجاه
تومان و چهار هزار و پانصد پنا است

تومان ری این تومان را جزری شهری نبوده است ولی اکنون ری خرابست شهر آن و زمین آن
و موضع ذکرش منعاف می آید هر یک فصله شده است حقوق دیوانی آنجا هفتصد تومان بوده است
و ملک ری چندان عظمت داشته که حکومتش در دل عمر سعید باعث قتل حضرت امام حسین علیه السلام
شد و آن حکایت مشهور است

ری از اقلیم چهارم است ام البلاد ایران میباشد و محضه قدما از شیخ البلاد خوانند شهری که مسرت
و شامش گرفته و هواش منعقد و آتش ناگوارند و در او و با سبب بود شهر ری را شیت پیغمبر علیه السلام
ساخت و هوشتک پشدادی بر عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد بعد از خرابی منوچهر بنجد پادشاه
کرد باز خرابی یافت المهدی بالله محمد بن ابود و ابوق العباسی اجای عمارت آن کرد و شهری عظیم شد و بارو

دوازده هزار کام است طالع عمارتش برج غفر باهل شهر را بر سر سنگی خاصیت افتاد زیاده از صد هزار آبی
تغیر پسند و خرابی تمام بحال شهر یافت و در فتن مغول بکلی خراب گردید و در عهد غازان خان ملک
خرالدین رقی حکم بر اینج خانی در آن اندک عمارتی کرد و جمعی را ساکن گردانید
قلعه طبرک بر جانب شمال شهر در پای کوهی افتاده است و لایق و زیاده از فتن آن کوه و دیگر نواحی بها
در صحرا است ثمانی لایق سصد و شصت پاره دیوار است و دیوار فتن و زرین و فیروز بهرام که
فیروز ساسانی ساخته است اکنون فیروز بر آن میخوانند از مشاهیر قزاق اینو لایق است و کلبه چهار آناه
منقسم میباشد ناچین اول بهنام و در و شصت پاره دیوار است و رابین و خاوه از معظم فرای انجام است و نیم
ناحیه سور فرج و در و نو د پاره دیوار میباشد قوه و شدند و رابوا کیف از معظم قزاق انجام است و نیم
ناحیه فتن و پاره است و در و سی پاره دیوار است کوشک و علیا باد و کامین و حرم و قروح آغاچ معظم فرای
انجام است چهارم ناحیه غار است سید شمس غار است که اما مراده از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام
در ری فساد کشن کردند و از آن ظالمان فرار نموده در نواحی چال کلین غاری پدید آمد اما مراده
پناه بدان غار برده و غایب شد و الحال آن ناحیه را بجهت غایب شدن آن بزرگوار ناحیه غار میباشد
و در و چهل پاره دیوار است که طهران و مشهد اما مراده حسن بن الحسن مشهور بحسن علیهما السلام
که بچنان موسوم است و فیروز بهرام و دولت آباد از معظم فرای آن ناحیه است غله و نپه انجام است و نیکو
آباد و بسپا بود و اکثر اوقات آنجا فراوانی و ارزانی باشد و مخط و نکی از دوند رثا اتفاق افتد و از آن
ولایت غله و دیگر ارزاق به بسپا از ولا پات میرند از میوه هایشان نامرود و عباسی و شفقنا او و انکود
بنکوست اما خورنده میوه های آنجا از بنا بمن نبود و عمارات بلندی در زمان افضل الشعراء خواجه
بندارازی بدینجهت است همدارس خوانق شش هزار و چهار صد عدد و حمام یک هزار و شصت
شصت و شش عدد و مساجد چهار هزار و چهار صد عدد و طواحقین یک هزار و دو صد عدد و
کاروانسرا دوازده هزار و هفتصد و شش عدد و مناره پانزده هزار و سی عدد و پنجاه یک هزار و سیصد
و پنجاه عدد و عصارخانه یک هزار و هفتصد عدد و فئات هجده هزار و نو و یک عدد و محلات نو
شش محله و در هر محله چهل و شش کوچه در هر کوچه چهل هزار خانه و در هر کوچه هزار مسجد و
در هر مسجد هزار چراغدان از طلا بغیر از نقره و مس و غیره و مجموع خانه ها هشت هزار هزار و شصت
هزار و ششصد و شش خانه بوده است که مردم نشین بودند و اهالی شهر اکثر ولا پات شیعیانی اند
الا دیه قوه که آنجا و چند موضع دیگر خفی باشند و اهل آن ولا پات موضع را بدین سبب قوه خزان میخوانند

و دردی از مرار بنیاء بسیار است از اکابر و لایا بسیار است و اند چون ابراهیم خواص کسائی
 سابع قرای سبعة و محمد بن حسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابوالفتح و حقوق دیوانی آن
 ولایت با آنچه داخل آن نومانست پانزده تومان و یک هزار و پانصد دینار است
 طهران و ضمیمه اینست معبر و آب هوایش خوشتر از ری است و در حاصل مانند آن در مافیل اهل آنجا
 کثرت عظیم داشته اند

و در این پیش از اینها دیده بود و اکنون ضمیمه شده در آب و هوای خوشتر از ری است و در محصول غله
 و پنبه و میوه ها مانند اهل آنجا شبیهی آنست و کثرت و طبعشان غالب است

تومان سلطانیه و قریب

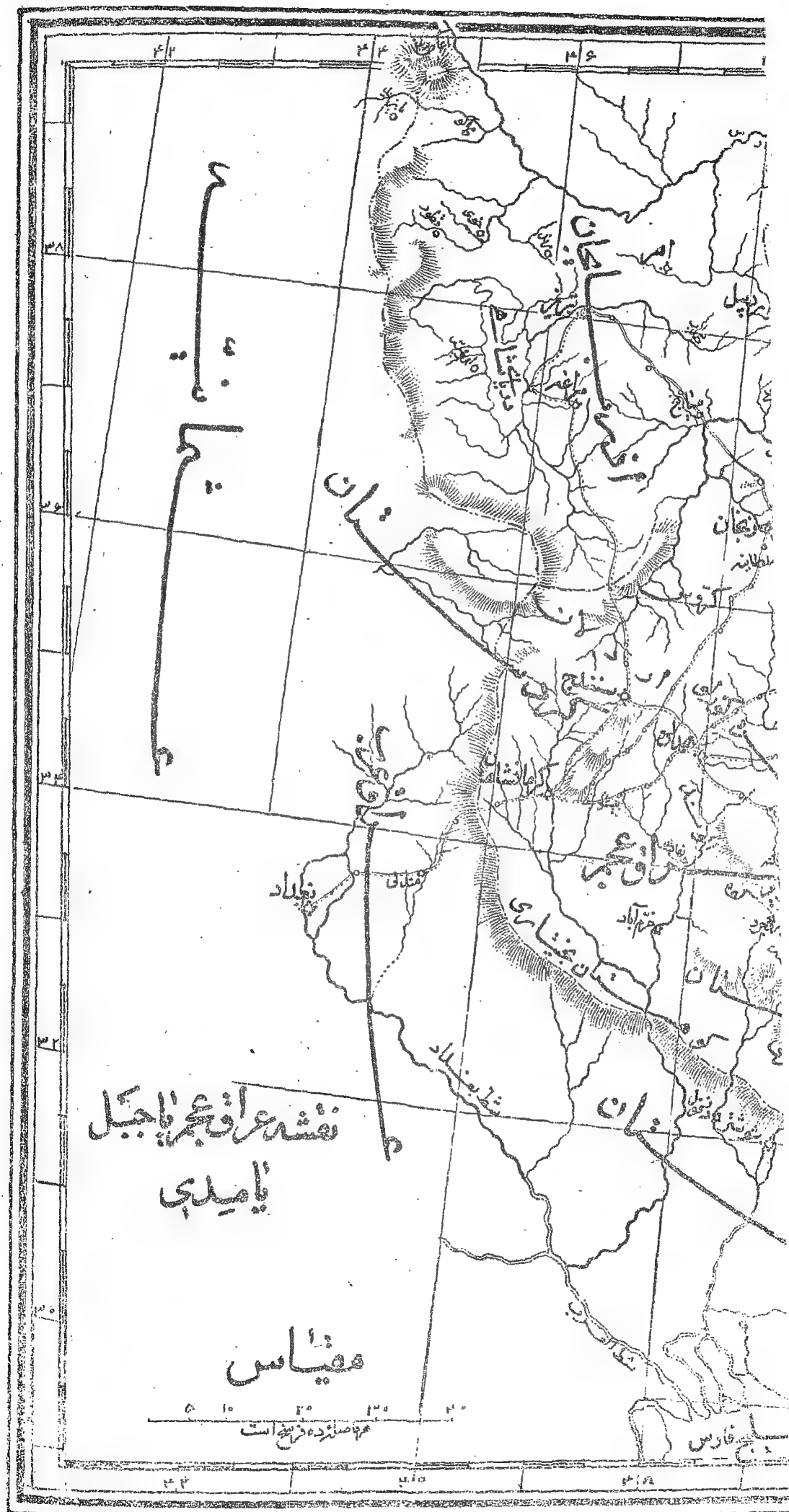
اگر چه این تومان اول نفر دین منسوب بود اما چون در پنجاه سال شهر سلطانیه را انشاء فرمود
 و داد الملك ایران ساختن از مقدم داشتن اولی بود و در نیز همان نر پاره شهر است
 سلطانیه از اقلیم چهارم است شهر اسلامی از غون خان بن ابافا خان بن هلاکو خان مغول بنیاد
 فرمود و پسرش الجانیو سلطان محمد خدایند نعمة الله بغفرانه با تمام رسانند و بنام خود منسوب کرد
 طالع عارزش برج اسد است و در باروش که از غون خان بنیاد کرده بود و از ده هزار کام و آنکه
 الجانیو سلطان منبساخت و بسبب فتنه و تمام ناکرده مانده سی هزار کام و در و قلعه اینست از سنگ
 تراشیده که خوابگاه الجانیو سلطان است و دیگر عمارات در آنجا است و در آن قلعه دو هزار کام بود و هوا
 بیدی مایل است و آتش از فنوا نشسته بیک هاضم و چاه آنجا دارد و سه کمر بست نایله کرد و ولایت سر
 و کمر سپرد و حوالش بیک روزه راه است هر چه مردم را بکار آید در آن ولایت موجود و بسیار است
 و علفزارهای بغایت خوب فراوان دارد و شکارگاههای بنکو و اکنون چندان عمارت عالی در آن شهر است
 که بعد از تبریز در هیچ شهر دیگر نباشد مردم آنجا از هر ولایت آمده و آنجا ساکن شده اند و از همه ملل
 مذاهبه هستند و زبانیشان هنوز بکری و پیر نشده اما بیارسی مزوج مایل تر است و حقوق دیوانی آنجا
 بنمنا مقرر است و در پنجاه سالها اگر دارد و هاد را آنجا بمبوی می تومان از ولایت حاصل داشت و با وجود
 اردو ها بپنجاه تومان و از سلطانیه نادر دیگر بلاد عراق و عجم مسافت بر این وجه است

تا ابهر نه فرسنگ است تا طارم ده فرسنگ تا اصفهان صد و شش فرسنگ تا اسدآباد سی و هفت
 فرسنگ تا ری پنجاه فرسنگ تا رنجان پنجاه فرسنگ تا ساوه چهل و دو فرسنگ تا سجاس پنجاه فرسنگ
 تا همدان سی فرسنگ تا تبریز صد و چهل پنجاه فرسنگ تا تبریز چهل و شش فرسنگ تا خراباغ و از آن هفت

و دو فرسنگ ناسپ از صد و هفتاد و شش فرسنگ

فروین از اقلیم چهارم است در حساب ثغور میباشد چنانکه پیوسته بار باره و ملاحد در محاربه
 بوده اند احادیث بسیار در فضیلت این بقعه وارد است مشهور و درین رافعی مسطور منها عن جابر بن
 عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه واله اعرفوا فروین فانه من اعلى ابواب الجنة و بدین سبب آنرا
 باب الجنة خوانند و احوال آن اگر چه در کتاب کزیده مشروح است اینجا نیز مجلا ربط سخن را یاد میکنیم
 در کتاب البیان آمده که فروین را شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاد شاپور نام نهاد و همانا
 آن شهری بوده که در میان روخانه های خزر و دو آبهر رود میباشد ساخته اند و آنجا اطلاق بار و پدیدار است
 و مردم آنجا در دپه هر چه که بار د شیر بابکان منسوبست مسکون اند و مشهور است در کتاب ندوین مسطور
 که حصا شهرستان فروین که اکنون محلی است در میان شهر شاپورد و الاکفاف ساسانی ساخته است
 تاریخ عارت آن ماه ابار سنه ثلث و ستمین و اربعه اسکندر طالع عارنش برج جو اطلاق آن بار هنوز
 باقیست برهان عثمان برادرش و لید بن عبده الاموی بن سعید بن العاص باباالت آن تغز سناد و آن
 حصا را بر دم مسکون کردند و شهری شد و الهادی بالله موسی بن مهملک در آنحوالی شهرستان دیکر کرد و
 مدینه موسی خوانند و غلامش مبارک ترک شهرستان دیکر ساخت مبارکباد خوانند چون دولت هادی
 هرون الرشید رسید احوالی مدین مذکوره ثقلت بالمد و انزعاج خود بد و آنها کردند باروی که محط مدین
 نشد و دیکر محلات بود بنیاد فرمود و بجهت وفات و با تمام نرسید ناد در عهد مغز خلفه موسی بن لوفاد
 دو سبت پنجاه و چهار هجری عارت آن با و با تمام رسانید و مردم مسکون کردند و شهری معظم شد
 از او بعد و بیست سال صاحب جلیل اسمعیل بن عیاد دازی و ذی فخر الدوله دلیلی در سنه ثلث و سبعین
 ثلثه جبهه آنکه خرابی بحال باروی و راه بافته بود و او در کینا احادیث بدیهه آنکه نون لغز الزمان بقرب یلم
 بلدة يقال لها فروین هی باب من ابواب الجنة من علی عارضا سوادها و لو بقدر رکت من طین غفر الله له ذنوبها
 و کبرها لجد عارت بار و کرد و جبهه آنکه هم در کینا احادیث خوانند و بر و ابنت عمر بن عبد الغزیز دلیلی سنفخ علی امته
 مدینتان احدیها من ارض التلم يقال لها فروین و الاخر من الرقم يقال لها الاسکندر رقه من رابطنی احدیها
 یوما و لیلای و قال عمر بن عبد الغزیز اللهم لا یمنی خنی یجعل فی احدیها دارا و منزلا و جبهه خود در آنجا
 عارت عالی ساخت بر محله جو سق و آن زمین را اکنون صاحب آبا خوانند و در سنه احدی عشر و اربعه جبهه
 تراعی که میان سالار ابراهیم بن مرزبان دلیلی خال محمد الدوله ابن فخر الدوله با اهل فروین بود خرابی بحال باروی
 بافته امیر شریف ابو علی جعفری مرستان خرابها کرد و در سنه ثانی و سبعین و خمسائه و ذی صمد الدین محمد بن

عبدالله مراغه بخند عمارت بار و کرد و اکثر روی بار باجره آورد و شرفه های اجر ساخت و معماران
 امام جلال الدین بابویه رافعی بوشکر مغول آن بار و را خراب کردند و در بار و صد هزار و سیصد گام
 است (در نسخ دیگر ده هزار و سیصد گام است) بخلاف اقدار و برج هوایش معند است و آبش از
 فوات و در و باغستان بسیار است هر سال یکونین آب خنر سقی نماید و انکور و بادام و سنق
 بسیار از آن حاصل شود و بعد از سقی بسیار سفار خرنه و هند و آبکارند بآنکه دیگر آب نخواهد
 برینکود دهد و اکثر اوقات آنجا ازانی غله و انکور باشد و انش بکوست از موه هاش انکور و الوز حج
 خوش است شکارگاهها و علفزارهای بنکودار و بنخصص علف شتر هزار دیگر و لا پات باشد و شتر و
 باقیمت نزد دیگر شتر است بر سه فرسنگی فروین چشمه بسیار آب کول خوانند در روزهای گرم تابستان
 آنجاست ریخ بند و اگر دوزخ بود ریخ کنز باشد و چون شهر که شود از آنجا آرند و مردم آنجا
 بیشتر شافعی مذهب اند و در کار دین بغایت صلب میباشند و اندک حنفی و شعی نیز باشند و با وجود
 فرید جوار هرگز مأمور ملاحظه نشده اند و در آنجا مشهدها مزارده حسین پسر امام علی موسی الرضا
 علیه النجته و النشاء و غیر یک از صحابه و مزار و لبای کبار بسیار است مثل خواجه احمد غزالی و رضی الدین
 طالقانی و ابوبکر شادانی و ابراهیم هرزی و حرالشیاج سامری و ابن ماجه محدث و علك و فلك
 فروین نور الدین و جمال الدین جلی و امام الدین رافعی و غیر هم و حقوق دیوانی آنجا بنما مقرر است و
 مبلغ پنج تومان و نیم بدفتر درآمده و لا بیش کا بیش سیصد پاره دبه و مرزعه است و منقسم طبشت ناچه
 و در آن دههای معتبر است چون فارسیجین و جبارج و فرقیبن و شال و سنکر آباد و سپاده ها و سون
 و شهر سپامک و شرف آباد و فرك و مامزین و امثال آن و لا پت را نیز پنج تومان و نیم حقوق دیوانیست
 ابهر را فلیم چهارم است آنرا کیخسرو بن سپاوش کبانی ساخت و در آنجا قلعه کلین است و ارباب بن دارا
 کبانی ساخت و برادرش اسکندر روی با تمام رسانید و بر آن قلعه قلعه دیگر بهاء الدین از نسل اناک
 نوشتن شهر کبر سلجوقی ساخت و مجید ربه موسوم گردانید و در بار و ای شهر پنج هزار و پانصد
 گام است هوایش سرد میباشند و آبش از رودخانه که ببلانشهر منسوب است از حدود سلطانه
 بر میخیزد و در و لا پت فروین میرد غله و موه آن بسیار است و بنک آید اما نافش سخت بنکون و بنیه
 که آبادان موه هاش امر و د سحستانی و آوی بوعلی و کلاس بنکوست مردم آنجا سفید چهره و شافعی ^{هاند}
 اما تلقی بر طبعشان جاری بود و بر ظاهر آن شهر از شیخ ابوبکر طهمان ابهریست و لا بیش نیست و
 پنج پاره دبه است حقوق دیوانی آن شهر با و لا بیش یک تومان و چهار هزار دینار است (صاحبزاده)



القلوب بجزیره ایست که در آنجا چون با تصریح داخل این ملک ذکر کرده ما بهتر از نکارش آن چشم پوشیدیم

مؤلف گوید اینست عقبه جغرافیه نگاران قدیم و گزینش در باب عراقیم با جبال بامد با اتحاد پادشاه که هر یک بر عزم خود با ملاحظاتی که داشته اند نموده و ما اگر در صدد تحقیق بعضی مطالب اظهار تغییرات نواحی و بلاد که مرود و متواتر افتاده و اختلافاتی که پیدا آمده با حاله ای بر نیامدیم از آنست که جمیع آن ولایات و قصبه ها بلکه فراوانی که در اینجاست که ماخذ و مبنای نگارش ما است در مواقع خود بیاید و چون الله تعالی هر یک را در محل خود بوجهی کافی و جامع خواهیم نوشت استقصاء عام در شرح آن خواهیم نمود عجله بر نیامدیم از آنست که جبال بامد و قصبه ها و دیگر سوانح و سیر و مملکتها با این قلم چنانچه در نظر نگذاشتیم

تواریخ مملکت جبال بامد یا عراق عجم مقدمه

مخفی نماند که در کتب تواریخ و سیر عرب و عجم از طبقات سلاطین که قبل از طیفه ساسانیان در ایران سلطنت کرده اند تاریخ صحیحی که بدان مستند خوان شد و محل اعتماد محققین و ذوقیه بابان عصر باشد پیدا نمیشود و آنچه تلخیص او هام و خیالات و اعتقادات آنست که از میزان عقل سلیم خارج از حلیه براهین و ادله ساطعه عاقلانست چرا که اولاً قبل از ظهور سلاطین ساسانی اسکندر روی (مقدمه) و سرداران او طوری رهم بنیان مآثر قدیم ایران و اقلاد و اعلام علم و صنعت این مملکت و سوانح این کتب کما جاذبه ها و بر این احوال آثار و رسوم عجمی و مصری بودند که فریدی بران منصوب نیست کس را بصیرت و اطلاعی در آن سوانح باشد میدانند که چیزی مژدگ اسکندر و سرداران او نشد که برای انکشاف حال زمان مقدم باقی ماند و بعد از آنها نیز ملوک الطوائف اشکانیان مدت زمانی ایران را آسوده نگذاشته در بند انقلاب و اغتشاشات بودند اگر چه در میان طیفه اشکانیان چندین پادشاه فاد و مقتدر پیدا شد اما چون امتدادی هم نرسانید و علی الاصل با قیام و روضه الکبری مشغول نزاع و جدال بودند بحال نیاختند که مورخین را بنکارش اجازت حرکت و عشوق آیند و نثری که در ارکان امنیت و انظام راه داشت که کثرت هرج و مرج و بی سامانی و ضاع و امور ملکی نیز مانع فراغ بال و خاطر اهل مملکت بود و با عدم اطمینان و آسایش ممکن نبود که بالطبع مورخین خیر و نکار ندانند بصیرت و ملکیت نشو و نما یابد و نثر نماید و تهید و تریش مطالب سوانح سلطنت پادشاهان و بنا علی هذا اجازت زمان و نکاش سپرد طایف نشینان گذارنده شد و این علم شریف همچو آن عصر و محجوب کرد بدعلا و بر این

سلاطین طبقه مذکوره یعنی اشکانیان از نکارش حوادث زمان و گذارش دوران خود براه نقل
 و شناخ رفتند چنانکه در اغلب تواریخ عرب و عجم جز اسمی از آنها مسطور نیست بلکه تمامی اسامی آنها
 بنرم قوم نشده و سوائی نام سی و یک نفر پادشاه اشکانی که در کتب مورخین یونانی ضبط است نام
 و نشان دیگران از دریغ کلام ساقط است شاهدانند عاکب معبره اهل اروپاست که بدقت
 و خوبی متوجه و مدرك حوادث آن زمان میباشد و مخصوصا در تواریخ یونانیها و رومیان که
 پیوسته با اشکانیان در جدال و قتال و طرف مقابل بودند بسیاری از وقایع سنین سلطنت
 و فتوحات و مجلدات طبقه ضبط است ^{مربوطه} مایاری باری عز اسمی و جلد ذکره در نکارش مجلدات
 مرثیه البلدان در موقع و مقامی مناسب انجمله را براد کنیم انشاء الله تعالی و امید داریم که شرح
 سلطنت این سلسله سلاطین ایران را که فی الحقیقه از بزرگترین پادشاهان این سرزمین بشانند
 مسکوت عنه نگذاشته و از قلم نیندازیم خاصه در صورتیکه اسناد معتبره در این باب با ما هدی نماید
 بدین سوره ایم تا بنا اگر کسی فرض کند که قیل از ظهور اسلام عجم تواریخ صحیح داشته اند که مطابق
 وافی اطوار و اخبار فزون و اعصار آنها بوده میتوانیم گفت پس از غلبه و استیلای عرب و غارت
 نمودن ممالک و سوزاندن کتابخانه ها بقینه السیف اسکندر و سرداران او حوادث متوالیه بعد از
 اینوارد نابود شد و آنچه در این عصر زمان فزونی افزان در کتب تواریخ مشرق زمین ملحوظ ^{نشدند}
 میشود اغرافات غیر ممکن و با فسانه شبیه تراست و از این قبیل است اغلب کتاتر شاهنامه که با وجود کمال
 عصمت باید محسوس بل نادر و بلاغت عبده شداد در جبر امتکان در آید مثل سلطنت هزار سال الکبر
 که ضحاک و داسنان دپوسهند و رستم سنان و هفت خواستار و خلاصه اینست که برای زمان قبل
 از سلطنت ساسانیان تواریخ و نکارش صحیحی از عرب عجم در دست نیست برای اصلاح اینکار و تصحیح تواریخ
 زمان مذکور اسلام شقوق رجوع بتورات شریفه و تواریخ مورخین قديم یونانیست که نه تنها عین مطالب
 آنها باقیست بلکه نسخه اصل آن کتب هنوز موجود است باید حتی الامکان آن سپهر معبره را با فضی که
 در دست داریم تطبیق کنیم و توفیق دهیم تا باینجه و تفاوت که حاصل شود مطبوع و مقبول ارباب دانت
 و خرمندان اهل ملک شود و اگر صاحبان چهل مرکب را پسند نمایند زبانی نیست زیرا که دوی سخن بجای
 ایشان نباشد و برای مزید اطمینان و اعتماد عفا از مطالعه کتدکان این کتاب اظهار مینمایم که
 تارخی که ما در ذیل شروع بان خواهیم نمود و آن مبتدیه و تارخی مدی خواهد بود (چهره مدد در آن زمان
 عبارت از جبال مصطلح عرب و عراق عجم حاکمه است) از قول هر دو متون یونانی و اکثر باین طریقی

یونانی و سایر مورخین آن عصر است هر دو شخص است که در زمان سلطنت همین که ملقب بآردشیر دراز است
 بود سفری بآسیا نموده و بقول مشهور میاید که جزو مملکت و سلطنت ایران بوده آمده و با حکما و علمای آن
 مراد و مرا بطنه بهم رسانیده و اطلاع کامل از اوضاع ممالک ایران و توانیخ آن حاصل نموده و چون از زمان
 کچنر تا اوان هر دو تن زیاده از یکصد کسی سال ننگ شدند و همین قدر فاصله داشته البته برای هر دو تن
 ممکن بوده که از حالات کچنر و سوانخ و وفایع عهد و عصر این پادشاه مطلع و مستخضر گردید پس گفتار هر دو
 در وفایع مسطور در ذیل سند معتبر و قوی قابل اعتماد است و همچنین اکثر باس طیب یونانی که چهل سال کردی
 بعد از هر دو تن با ایران آمده در دربار یکی از سلاطین ایران که موسوم بآردشیر یونانی و از طایفه کچنر و هفت
 سال طیب خاصه بوده و فی الحقیقه با زبان سوانخ بعد از عهد بنیست آنچه نگاشته در خور و ثوق است
 چنانکه در آن عصر و عهد معدک مهلا که جنایت کز جلوزان حکیمباشی مخصوص حضور اعلی حضرت
 شاهنشاهی دام ملکه خوانده تاریخ سلسله جلیله فاجارته و این طایفه سلاطین باغ و بتکین را بنکار البته
 از جزئیات حالات مرحوم آقا محمد شاه فاجار طایفه الله شاه و حوادث زمانا شهریار و کثیر الاقتدایان
 خبر شد برخلاف اگر قصد استطلاع از گذارش امور و حوادث سلاطین غرنوی سامانی و غیر هم که با
 فدائی دارند نباید بشمهر با سنادی که موجب یقین باشد و بالضرر احد از اعتباران سخن را ند چندان نایل
 نخواهد آمد پس از تمهید این مقدمه شروع بمقصود کرده کویم بعقیده هر دو تن و اکثر باس و ثورات شریف
 و پلین و آرتین و زوسین و یونانک و اکثر و قو و غیره و غیره اول پادشاهی که از نژاد کمان و فارسیان
 در تمام ایران سلطنت کرده کچنر بوده است مورخین مشارالهم طیفات دیگر سلاطین از قبیل پیشدادیان
 و سایر سلاطین قبل از کچنر و پادشاهان مد (جبال) میدانند اگر چه آنها کاهی پیادس هم تحکم و تسلط
 داشته اند و اجداد کچنر که سلاطین فارس بودند اغلب تبعیت آنها را میکردند چنانکه میاید و بعد از آن
 کچنر و بملکت اسینا و جد اتمی خود که پادشاه مدی بودند و سابقان اشاره نمودیم یونانیان کچنر و
 پادشاه مدی پارس میخوانند و از آن بعد بنر سلاطین بزرگ ایران هر وقت با یونانیان جنگ کرده اند
 از جنگ راهالی یونان جنگ مدی نامیده اند و ما مخصوصا تاریخ مدی را که جبال است می نویسیم
 از آن وقتیکه بعقیده مورخین قدیم بنای سلطنت در آنجا شده تا زمان کچنر که سلطنت مدی را بهر دو
 مد و پارس یک شد چنانکه میاید

اینک باصل مطلب شروع کرده کویم بعضی اسناد نادانچنی در باب مدی بدست است از انجمله فقرات چند
 میباشند که اکثر باس طیب یونانی مانده است از اوان قبل از غلبه بنیوس پادشاه آسینا بملکت مدی

در نور دین بساط سلطنت و پادشاهی پادشاه این مملکت که ظاهر یکی از جمعیست پادشاهان بوده و
 سلطان طایفه جمعیست که هر طایفه جمعیست پادشاهان بوده و نه اینکه جمعیست یک نفر بوده و هفتصد سال سلطنت
 زمان حد و ثابتن و افعی طایفه است با و ان غلبه حاکم نازی با برن چند از مطلب بیان واضحی که قابل
 اعتماد و استناد باشد در میان نیست اگر چه اکثر باس و سر نفر از سلاطین مدی را ذکر می نمایند
 اما قابل اعتنا نمی باشد بنا بر این مامید و آیندای تاریخ مدی از غلبه بنوس بر عم پونا بنان با
 ضحاک بعقیده عجم فرار میدیم و در همین بند که مختصری از حالات سلاطین آسیری که بنوس از
 آنها بوده میرد ازیم

در نوران شریف در کتاب ناهوم مملکت آسیری آشور ثبت و مسطور شده است و فی بنو ادنا با صلا
 نوران شریف بنویس است چنانکه در کتاب ناهوم بنی است که این تفصیل را یعنی غلبه ار باس را که فرید
 باشد باخرین فتح کجاکان که سار دانا پال است پیش خبر داده بود و عین عبارت این است
 پادشاهی آشور مجله فتوحات پیش پیشش منکر شده و از اخراج قبا بل با خربان بنجر بود پس خود
 بسطی و رسوائی انداخته و زمان عیش و عشرت را تعیین کرده بلشکر خود بسیار شراب میداد
 پس مردار دشمنان بتوسط عدول کنندگان از شهر مزبوز غفلت میسند ایشان خبر شده پس با
 به شون آشور بان حمله آورد الی آخره

در تعیین حد و آسیری اختلافت شهر بنویس پادشاه آسیری در حوالی موصل بوده است بعضی مؤرخین
 مملکت آسیری را مخصوصا ارزنة الرق و کرم سنان منصرف عثمانی میدانند و برخی جزیره العرب را این
 الشطین دانسته بهر حال دبود و مورتخ که جمع کنند تاریخ اکثر باس طبیب است کوندا از سلاطین آسیری
 پادشاهی که بوجود او توان مطمئن شد و اعتماد کرد و هیچ شک نیست که چنین پادشاهی بوجود آمده
 و بوده است که بنوس است که کارهای عد و اعمال خطر عظیمه در عالم نموده و اسم بلند آوازه خود را
 در صفحه روزگار و نمون تاریخ و اسفا و غلظت و باد کار گذاشته است صاحب تاریخ النوارین بنوس را یکی
 از نموده میدانند بهر حال این پادشاه از بدایت جوانی نهایت جنگ و رزم طلب بصفت خور و شجاع
 ثمر جلالت معروف و موصوف بود جمعی از مردمان جنگ دیده کار آزموده را با خود منفق ساخت و
 فوجها از جوانان قابل مستعد فراهم آورد و در تربیت داد و بانها اداب رزم و حرب مشق تخیل مشاق و ضابط
 مدی آموخت و ازین جهت فشونی بسیار مستعد و لشکر عظیم تجهیز داد و با پادشاه عرب که حار با ثوث
 نام داشت متحد و منفق گردید و ممکن است که حار با ثوث ضحاک باشند زیرا که بعضی از مؤرخین که از جمله
 این افتد امپاشا ضحاک را عاریت نوشته اند و این اعطای حار با ثوث بی شاه نیست خلاصه آن وقت

عربستان کلام دلبران و بدبختان بود بنیوس با فثون خود و عسا اگر عرب که او را بکشت و باری آمد بوند
 ابتداء ناحیه بابل را مستخر ساخت اگر چه شهر بابل هنوز بنا نشده ولی آن بلوک و نواحی که بعد ها شهر بابل را
 ساخته شد از قدیم الا بام بابل نام داشت آبادیها بلکه شهرهای معتبر دیگر غیر از شهر معروف بابل در آن زمان
 در آن بلوک و نواحی دایر و معور بود با کجلا ناحیه بابل را که بنصرف آورد برانجا اراج و منال مقرر شد
 و از خانواده سلطنت هر که را در انجا یافت بقتل رسانیدند عرصه ملک را از وجود آنها خالی ساخت بعد
 بار من نهاد و آرزایش پادشاه ارمن را از توجه با نمنست اسعداد فثونی و فصد کشور سنانی که داشت
 خبردار کرد و پیام فرستاد و از زوال ملک و نکبات بلخی خائف هر اسان نمود پادشاه ارمن چون در
 خود قوه مدافعت مقاومت با چنین خصمی نمی دید بطریق دانش و حرم را پیش گرفته دشمن را بمال مسئال
 کرد یعنی مخفی نهاد با و پیشکشی بابل برای بنیوس اهدی کرد بلکه او را بقتل و اسلحه نیز بکشتن و تقویت کرد
 و سلطنت خود مستقر برقرار کرد بدو شرط کرد از آن وقت بعد در تحت تبعیت در رقیه اطاعت بنیوس
 پادشاه اسپر باشد انگاه بنیوس با چنین اسعداد و ندارک و افر و فثون متکثر از عساگر عرب ارمن و
 اسپری بسمت مدی ماند فارنوس پادشاه مدی بعد از زد و خورد و مدافعه و مجادله اخر الامر شکست خورد
 اسپر و دستگیر گردید و بنیوس پادشاه مدی با باز و فرزندانش و بدار زده مقتول ساخت نکارند
 کوید فارنوس که اکثر باس و متخ نوشتند بدو هیچ شبهه نرسید بدی حبشید با و بنا است چنانکه بنیوس با
 است یا والی صخاک و اینکه مورد چنین صخاک دانسته اند علت اینست که اولاً در قدیم الا بام که سباخت مراد
 فیما بین ام که بوده از شط فرات بانظر فاهل هر سامان و هر طایفه بوده ایشان از عرب تصور میکردند
 ثانیاً چنانکه ذکر شد معنی از فثون بنیوس عرب بودند و نه الحقیقه در میان آن سپا ابویه و در نمای
 آن فثون عساگر عرب بجنکونی و نام آوردی و تخیر بلاد مخصوص مشهر گردیده از این جهت مؤید
 عجم چنین تصور کرده بودند که خود بنیوس هم عرب میباشد احتمال دیگر هم هست آن اینست که بنیوس
 بعد از فتح مدی همان پادشاه عرب که با او متحد بود یکی از سران و بزرگان عرب را که از منصوبان پادشاه
 عرب بود از جانب خود والی و فرمانفرمای مدی کرده باشد مسعود کوید صخاک را بعضی نازی
 ندانسته کوید عجم شاید اشغفی که از قبل بنیوس والی مدی شده کلبه عرب نبوده بلکه عجم بوده است
 و نیز عربستانان قدیم بعقیده عجم فقط همان ناحیه بمن بوده و ابو نواس شاعر کوید

(وكان منا الصخاک بعید الحائل والوحش في مسار بها)

و نسبت خود را بصخاک می رساند و این صخاک پادشاه زاده عرب بود باز مسعودی کوید که صخاک اسپر

اوراد اسب بوده لفظ اوراد اسب خلیج آریانوس یا حاربانوس که پادشاه عرب متفق باینستون
 شید است نیز اکثر باس منوئید نفوس شخصی دوسنان خود را در مک والی کرشیخ ابوعلی مسکویه
 در تاریخ خود که موسوی بخاریب الام است و حالات و نسب سخاک چنین گفته است
 بپور است هو الی سیمیه العرب الصخاک و علم السخاک الثامن منه و نکر خواص اصحابه له فذلک الرجل
 من اسخاکه لنفسه و تبر علیه حتی فوی ثم قصه قهر ب منة بقعة حتی ظفره فنکل و اشره بمنشار و فذلک
 جم نقلت البلدان قبل ذلک الی ان جوی علیه جوی کان الصخاک هذا ابن عم الفرساته من ولد چومرث و بنیه
 و بین چومرث من لا باء ناج و الیه نسب العرب فیقال لهم ناجی و هم یلقون بپور اسب لا زدهاق و قوم بزمون
 ان جمشید زوج اخنه من بعض اشراف اهل بینه و ملکه الهم فولدت له الصخاک و اما العرب فیقال لهم بنسب الصخاک
 غیر هذه النسبة و ذم قوم انه مزود و ذم آخرون ان مزود کامل من قبله علی کثیر من اعماله و لا یبغی ان ذک
 من امره فیما فصداله اکثر من هذا البذلک لا یقطع عن غرضنا

و فی ان سیمیه و ظاهر
 درین بلد مخصوص بکاجان
 جناب میرزا عبدالوهاب کاجان
 نصیر الدوله وزیر تجارت

حاصل معنی اینست که پور اسب همانست که عرب باور سخاک مینامند چون در سلطنت جمشید انقلاب
 حاصل شد از سخاک فرار کرد و سخاک او را غافل نموده تا او را دستگیر کرد و پس از نکال و عذاب حکم
 کرد باز از اعضا جمشید را از هم مفصل نمودند و جمشید قبل از آنکه کفر سخاک شود در بلاد کمرش
 میگردید و رسید با و آنچه رسید و این سخاک باجم پسر عم بوده از اولاد چومرث (چومرث) و میان او چومرث
 فقط ناج فاصله بوده و عرب طایفه سخاک را با بن ناج نسبت داده ناجی گشتند و این طایفه هر پور اسب
 لقب داشته اند جماعت دیگر را عقیده اینست که جمشید خواهر خود را یکی از اشراف خانواده خود مزوج
 کرد و او را سلطان بن نمود و سخاک از خواهر جمشید متولد شد اما عرب بنسب سخاک را غیر از اینها
 ذکر کرده قومی بر این اند که سخاک همان مزود است طایفه دیگر گویند مزودان عمال سخاک است که پیشا
 از اعمال سخاک موقوف نمرد و بوده جز آنها دیگر هم هست که ما را از مفضو باز میدارند

مؤلف گوید ظاهر ماخذ
 لفظ ناجی از همین ناجی است

فری و سی علیا لرخته در شاهنام کوید

چو جمشید را بخت شد کند رو	به شکار و پریش جهاندار نو
برفت و بدوداد تخت و کلاه	بزرگی و بهیم و گنج و سپاه
نهان گشت و کشتی پر شد پناه	سپردن سخاک تخت و کلاه
چو صد ساله شد و بختش گشت بد	ز چشم هر مردمان ناپدید
صد سال در کرب و بد را با چوین	پدید آمد آن شاه ناپاک دین

چو سخاکش آورد ناکه بچک بکاپک زمانه نداش درنگ
 بازه مرا و را بدو سیم کرد جهان را از و پالو بی هم کرد

علی ای حال غلبه سخاک با بران برعم مورخین عجم مطابق است با فتوحات و غلبه نینوس که مملکت عجم
 در انوقت عبارت از آنجا بوده و هزار سال سلطنت که مورخین عرب عجم بسخاک نسبت میدهند
 است با هشتصد هزار و سیصد سال که مورخین یونانی ایران را جزو ممالک منصرفه سلاطین
 اسپر میدانند پس سخاک بکفر نبوده بلکه اشتباهی است که منوالا مقلدان سلطنت بوده اند و سخاک
 نامیده شده اند لفظ سخاک معرب به آله است و آله بمعنی عیبت آفت هر دو آمد یعنی آفت ده ماهه
 و فرن

خلاصه بعد از آنکه نینوس پادشاه اسپر بر پادشاه مدی غلبه کرد و این مملکت را منصرف شد غلب
 بلاد اسپر نیز بچطه نصر قنا و درآمد عبارت از آنجا بود مصر و (ثانی) که عبارت از دژ و دژ حایله
 باشد و بر مسلم کرد بد و در این ممالک و سیصد علم فرمان روائی بر افراشت بعد از نینوس سیم را بر
 (شهران) ملکه اسپر و بجه نینوس پادشاه شد و بعد از ساختن شهر سفری بک کرده با کبانان
 (همدان) آمد و از کبانان بملکت پارس رفت پس از سیم را بر نینوس دهم پس از نینوس پادشاه
 این ممالک فنیخ المسالک که پدر و مادر او فتح نموده بودند و سی نفر از اولاد و اخلافا و نسلا بعد از نسل
 علی التوالی و التناوب سلطنت و پادشاهی کردند و آخرین پادشاه از سلسله نینوس موسوم به
 (سار دانا پال) بود و بعضی از مورخین سلاطین و شهریاران سلسله نینوس را چهل و پنج پادشاه
 پس از این فتره محقق و معلوم میشو که آن مدت که سلطنت ایران بدست پیکانکان و در غیر از خانواد
 سلاطین خودشان بوده افسانه نگاران عجم و عرب نسبت سلطنت تمام آن روزگار را از بعضی
 داده و مدت را هزار سال گرفته اند عبارت از آن مدت هزار سال سلطنت سخاک که کوبندها
 اوقات حکمرانی همه زن با چهل و پنج نفر سلاطین اولاد نینوس است که اسپر سلطنت کرده و مدتی نیز
 در نصر قنا ایشان بوده زیرا که نفر بیایان هزار سال مدت خلل سلطنت سلسله سلاطین عجم
 بار و زکار حکمرانی سلسله نینوس خلاصه عصبه اکثر با سلسله که مدت بکهار و سیصد و شصت
 سال سلسله نینوس سلطنت کرده اند چنانکه شرح ان بیاید بعد یکی از سلاطین مدت ان سلطنت را
 منفرض ساخت و ساخت ملک عجم را از پیکانکان برداخت و تفصیل انرا منفرض سلطنت سلاطین سلسله
 نینوس از فرار قبل است

ساردا ناپال آخرین پادشاه سلسله پنوسر و سسقی عنصر و فرومایگی و اشتغال بمشاغل خسیسه و ولع
بملای و اهل درمهم امو پادشاهی از اجداد خود گذرانیده بود و اغلبا وفات در هر خانه بانسوان بسیر
و وجه امن الوجو بکار دولت بنمیداخت فقط مشغولینگی که برای گذرانیدن وقت خود اختیار کرده بود بافتن پان
شیمین پانابیدن نخ ابریشم بود چهره خود را مانند زنان آرایش میکرد و بغازه و سفیداب و غیره می آرایش
لباسها فراخ و جامه ها نازک بطرز زنانه در بر میکرد بلکه در آسین ظاهر خود نیز پورها و البسه فاخره
بیش از نسوان مقید بود حتی صوت خود را در تکلم نازک و لپت میکرد که مانند زنان سخن گوید و با
نرم و ملاهم دلیری نماید و چندان بعیش و عشرت مایل بود که سنک مضجعی در حال جهات برای خود فراهم
داد تا نراشیدند و این عبارات را بر آن نفر و رسم نمودند (ای کسی که از اینجا میگذری بدان که تو برای مردن
زائده شده در بنصور عمر غریز حق را بعیش و نشاط صرف کن هر جا بساط عشرت و بزم عیشی گسترده
بینی رخت بداجا برو ناچشم درین سرای فانی باز داری از تمنع و لذت اندنفسا چشم می پوش و فد و درو
زندگانی خویش را بدان که برای اموات هیچگونه عیش و شادمانی نیست هنکه پادشاه بزرگ نی بنوبوم اکنون
خاکستر و برای من هیچ نماند جز آنچه یک در زندگانی خوردم و آنچه من را بدان منتقم نمودم و پیرودش
دادم و آن لذت که از مباشرت بانسوان بردم و عجز از اینها که گفتم آنچه از مملکت و حشمت شوکت و ناک
داشتم همه را گذاشتم و رفتم)

بالجمله اگر باس کوید شخصی از باس نام از اهل مدبر ساردا ناپال خروج کرد بکارنده کوید مورخین یونان
اسم آن شخصی را که بر ساردا ناپال خروج کرد آریاس و آریاک و آریاکوس و آریاکت (فریدون) هم ضبط نموده اند
و آریاس یا آریاک یا آریاکت هر کدام که باشد بآیین که پدید فریدون بوده زبانشیبه است یقین این
طایفه کشته معروف بآیین بوده اند موسی خورنی موزخ مشهور از من اسم فریدون را و آریاس و
هندا رعیس نوشته است و از اینجا که افراد لرغون فرس یعنی بخشی از فرس آمده یقین فریدون لقب
بوده است چنانکه اغلب سلاطین مکه از نسل آفریدون ملقب باین لقب بوده اند

باری آریاس سر کرده دشته فستونی بود که هر سال مقرر از مملکت مکه به فریدون پای تخت ولت و مقر
سلطنت مامور فرستاده میشد و این بوجوب قانونی بود که سلاطین آسیه داشتند که باید با جمیع
ممالک منصرف خودشان یکدسته فستون بر حسب سعت کجا پیش آن مملکت همیشه در پای تخت
ساخلو باشند و ملت ساخلو بودن آن فستون یکسال بود چون این ملت منفصله میشد آن دسته
مخزن میشدند و میرفتند و دشته بکر جای آنها میآمد آریاس در مدتی توقف خود در پای تخت

با سر کرده فشنون بابلی که بلز پس نام داشت طرح مرافقت نمودت رنجت و بلز پس از علای معروف کلدانی
 و در علم نجوم و ستاره شناسی مهارت بکمال داشت و مکرر بار با س می گفت در طالع تو چنین می بینم که
 بر تمام ممالک مشرق فرساردانایال اسپیل و تسلط یابی و آریاس نیز از اینجا که هوای پادشاهی در سر
 و همیشه خاطر بر اندیشه اینکار می گذاشت شنیده بود که ساردانایال بن آسانی و عبث و راحت
 مشغولست از حلیه غریب و اهنام در انتظام امور دولت عاقل محض نرید اطمینان خواست حرکات
 و اعمال ناپسند ساردانایال را برای العین ببیند و اگر دیده باشد مطابقی باشد زودتر اقدام بجای
 خیال و تحصیل امانی و آمال خود نماید لهذا با یکی از خواجرات سرایان در بار بنای خلطه و آفرینش گذشت
 و جام طلایی با و نیاز نموده نیازمند و منتظر این شد که ویرادر مجلس خاص ساردانایال راه دهد آن
 خواجرات مفسد و آریاس را قریب حصول داشته و او را بچند از صفات خیمه عدم قابلیت ساردانایال
 شنیده بود معاینه دید و مشهود او کرد بد که ساردانایال جز عسرت و طغیان و طلبی را طالب نیست
 و زمام مهمان ملک داری و سلطنت را بیکاره از کف رها نموده چنانکه لازمه طبیعت هر پادشاه از
 سلسله میباشد بکلی براه اغفال و ملاهی می رود و از انظار سخنان بلز پس ستاره شناس نیز چون نظر
 بود قلب آریاس قوی شد و بمرده فضا اطمینان بود ناپسند آسانی و لکرم و مستطیر کشنده لوی طغیان
 برافراشتن را بپشور شد بپند کرده سر کرده فارسین و اعراب را با خود متفق ساخت و با چهارده
 فشنون و عساکر متفق پارس و عرب مدی و بابلی که چهار صد هزار نفر می شدند و ساخونی بنو
 بودند و از شهر بیرون زدند و بنای سر کشیده گذاشتند ساردانایال که از بنی غایبه آگاهی یافت مصمم
 دفاع و قتال شد و باد شهبان لشکر ملل و ممالک دیگر که با وی یکدل بودند از شهر بیرون آمده محاصره
 سختی بنیابین رفتن رخ نمود و شور و شبنان شکست فاش خورده منهدم و متفرق شدند و دو نفر
 عقب نشسته پناه بکوهی بردند بعد از دو سه روز دیگر باز خود آرائی نموده بطرف شهر پورش آوردند
 مجددا ساردانایال عساکر خود شبان را استقبال نمود و قبل از آنکه ناپه قتال را اشتعال یابد و سو
 نزد آنها فرستاد که پادشاه دو هشت طالان که معادل سر کرده و یکصد و نود هزار تومان پول این
 زمان باشد بر هم انعام و جایز بشمارد که سر آریاس عساکر را بجهت و اهتدای سال دارد و اگر
 شغلی را از دین محض و بیاد و مضاعف انبیلغ از خزانه دولت عطا و جایز خواهد یافت کما
 متفق آریاس را سر کرده و نابین چنان متحد و یکدل بودند که هیچ اغشائی باین سخنان فریبند و نگر
 آتش حرب و کینه را بر آفریند و آغاز قتال نمودند و کشته بعد از شکست فاش خورده و روی

جنگ برافشند و دیگران بمان کوه پناه بردند و سای باغبان چون ایندفعه هم جزا ماران بد بخیتی
 و ثمرات هر یک و فرار ازین شورش و طغیان چیزی نپدیدند افسرده دل و آزرده خاطر شده مصمم فرار با و طایف
 خود کردند بدند بلز پس با بلی آنها را مانع شده پیا داری و ایستادگی و جدال مخیر بفر کرد آنها با دستم رو بجنگ
 نهادند ایندفعه نیز مغلوب گشته چنان منهنم شدند که ناچار فرار کردند و آرباس زخم منکری برداشت
 بلز پس بعد از وقوع این قضیه شبی از اول ناصبح مشغول بدین کواکب و نوشتن طلسمات و نیز بجان کردن
 علی الصبح بیلان سپاه و رؤسای لشکر آگاهی داد که اگر پنج روز دیگر خود داری غوده با خصم مقاومت
 محمل است که می که سام نریا ^ص نماید برادر و مقصود خود خواهد رسید اتفاقاً در چهارم خبر رسید که عساکر باختری بر سر هر ساله
 جده رسیده و بلز پس ^ص نموده بجهت ساحلو یون در بنه بنو پای نخواست آمد و در حوالی آنجا در زده اند آرباس مصمم شد که ایشانرا ^ص استقبال
 در بنه بنو با شد چه با کبریا ^ص نموده آلا اگر بتواند بکلمات غر و سخنان دلفریب باختر بهار با خود متفق سازد و آلا با آنها جنگ در اندازد
 (باختریان) که مورخین ^ص بتوان نوشتند عجب آنکه کشته شود با آنها و از رفتن بر بنه بنو و امداد ساردا ناپال باز دارد خلاصه بانیفصد حرکت کرده
 از جد و پشیمان واقعا ^ص بیاختر بهانزد یک شد و خطبه مفصل از انمود و شرحی از عدم غیبت و ظلم و ستم و رد ثالث طبع و حسن
 و فتنه از سر کشتن بود ^ص عادت و سخافت رای و پشیمانی ساردا ناپال و سوء حال رعیت و ضعف کار دولت بیان نمود و سپاه باختر را
 باختر سعد خود مساعد ساخت پادشاه خفته دل از این تمهید خصم مجذوب و رزم بخیل بود و از سر فتنی که
 یوم ری غوده آسوده خاطر و خوش دل سرگرم باده ناب ملنزم بسیر راحت و خواب بود که نیم شبی ^ص علی انقله
 آرباس وارد و اولیغار نموده هر چه از عساکر او بچنگ آورد از دم شمشیر کزد رانید و بقیه السیف منهنم
 و فراری هر نیمه بکمی مخفی و منواری شدند و در این حرب چندان از سپاه ساردا ناپال کشته شدند که شط
 فرات از بسیار خون کلگون کردند ساردا ناپال پادشاه بشهر بنه بنو کمر بست و سالیسین (بابد سلیمان باشد)
 برادر زن خود را سپهسالار نمود و او هم در محاربات مقبول شد و سه سال شهر بنه بنو در بند محاصره بود
 آخر سال سیم آب شط طغیان نموده بکفشتن باره شهر را با نازده سه هزار و ششصد تن خراب کرد و
 باغبان و از شهر شدند ساردا ناپال خود را در آتش انداخته بسوزانید و آرباس خرقه سلطنت او را
 پوشیده تاج او را زینت نازک خویش نمود و برادر بیکه سلطنت استغفار یافت و تمام ممالک و سعه این
 آسیبر را مشرق شد و بلز پس را بیاداش خدمات و زحمات عطیات شایان داد و حکومت بابل و شلا
 بعد شل او را مقرر آمد و بلز پس علاوه بر عطا و تکریمات که از آرباس یافت و واسطه این فتح بزرگ
 و کار خطیر در میان همگان و اغلب اهالی ایالات که در سلطنت آسیریان گرفتار و نوح و تعب
 بودند مشهور و بلند آوازه گردید

عقبه بعضی از مورخین دیگران نیست که آریاس از جانب ساردانایال حاکم مدی توه و ابنای شوش او
در سه هزار و صد و هفتاد و شش سال بعد از هیوط ادم و هشتصد و هشتاد و شش سال قبل از میلاد
مسیح میبود و سلطنت سلاطین هفتصد و هفتاد و شش سال استدامت داشته و نه نفر از این سلسله پادشاهان
کرده اند و انقراض و نشانیها در سه هزار و چهارصد و نود و پنج سال بعد از هیوط ادم علیه السلام
و صد و نود و پنج سال بعد از بنای شهر رُم بوده اگر چه بحساب فوق مدت سلطنت سلاطین مدی
سبصد و نوزده سال میشود

خلاصه آریاس مدی بقسمی که ذکر شد سلطنت اسپر را منقرض نمود و حکومت بابل را بلز پس داد که نسل
بعد نسل مخصوص او و اولاد او باشد و آنچه در زنبو پاشا از طلا و نقره و جواهر و نفایس با کجا نان
پای خود حمل نمود بکارنده کوید بلز پشهان کاوه آهنگر معروف شد و آریاس فریدون و ساردانایال
ضحاك آخری در نوار پنج پارس و نازی هم نوشته شده که یکی از نخب نصرهای بابل و هام بن کو در بن
فادر بن کاوه است و ما چون کاوه را همان بلز پس میدانیم این حکومت نسل بعد نسل از کاوه ببلز
بر هام رسیده و خبر صحیح است

حکیم ابوالقاسم فردوسی علیه الرحمه بعد از آنکه سلطنت ضحاك را با هزاران افسانه برشته نظم
کشیده و بیان میکند در انقراض سلطنت او چنین نوشته است که بعد از حرکت فریدون بخراسان
آهنگر بچنگ ضحاك

نظم

براند و بدش کاوه پیش سپا	دلش پر ز کینه ز ضحاك شاه
بار و ندر و اندر آورد رو	چنان چون بود در دهم جو
اگر پهلوانی ندانی زبان	بنازی نوار و ندر را در جله خوان
بچنگ رسیده سر چنگو	به بینا المقدس نهادند رو
چو بر پهلوانی زبان راندند	همین کنگ در خواهش خوانند
بنار کون خانه پاک دان	بر آورد اهلوان ضحاك دان
چو از دشت نزدیک شهر آمدند	از بنشهر جوینده بهر آمدند
ز یک میل کرد آفریدون نگا	یکی کاخ دیدند ران شهر شاه
که ابوالقاسم بر نژاد پهلوان نمؤ	تو گفتی شماره بنی اهلان نمؤ
فرزنده چون مشتک بر سپهر	هر جای شادی و آرام و مهر

بدانست کاخانه اژدها که جای زبکی جای مهاست
 نهاد از بر تخت ضحاک پا کلاه کنی حبش بگرفت جا
 بعد در خبر دادن کند و رو بفتحاک چنین نوشته است

سرد سرافراز بالشکری فراز آمدند از دگر کشوری

اولا بلزبس بابل یقینا کاره بوده چنانکه در فرد اول ذکر شد تا بنا در فرد آخر که کوید (سرد سرافراز
 بالشکری) معضو سرگرد کان بابل و عرب مد بوده از آنجا که حکیم فردوسی چنانکه خود اشاره کرده
 بعضی اسناد از تواریخ باستان نامه و کتب پهلوی در دست داشته که شمارا و نه چنانست که بالمره از جمله
 حقیقت راستی عاقل و عاری بوده باشد نه اینست اسنادیکه فردوسی علیه الرحمه بدست داشته
 قدی مخلوط با افسانه و عراق بوده و عهد سهوی کرده اینست که کوید شهر ضحاک بنی المقدس بود
 و این از آنست که حکیم بزرگوار مانند اغلب مورخین قدیم از فن جغرافیا و این علم کثیر الفاظه چندان خبری
 نداشته و هر چه انطرف دجله و فرات بوده از اکتفه عربستان میداشته باید در آن کتب پهلوی که حکیم
 مرحوم در دست داشته شهرت پور با الفنی نوشته باشند که معنی آن مقدس میشد و او آن شهر را بنی
 المقدس فرض کرده و رسم مذکور یعنی الفاب معبره ببلاد دادن مثل دارالعلم و دارالایمان و دارالاسعاد
 و طبع طبیه و سن بطر بورغ در این عصر نیز شایع و معمول است اگر چه خود حکیم دست پا کرده و در
 مصر ابع دویم در دست غوده کوید (همین کتب در خوشهش خواندند) و انست دجله شک نیست که همین شهر
 می بوده است از این گذشته چنانکه گفتیم ساردا ناپال ضحاک و آریاس فریدون و غلبه فریدون بر ضحاک
 بعضی از مورخین یونان در هفتصد و پنجاه و نه سال قبل از میلاد مسیح پس کویم در این وقت بنی المقد
 حالبه که معضو آور شلم است خراب بوده و بعضی مورخین دیگر یونان که گفته اند غلبه فریدون
 بر ضحاک در هشتصد و هفتاد سال قبل از میلاد بوده کویم مطابق این سنه تقریباً عازم آکا از
 سلاطین معبر مقتدره خواست در آور شلم سلطنت داشته و آور شلم را شهر ضحاک دانستن هیچ وجه
 معنی ندارد درین صورت میتوان یقین کرد که بنی یوفنی داشته که بمقدس ترجمه شده و این ترجمه اسباب
 الناس و اشیاء شده است سنه هفتصد و پنجاه و نه که ذکر شد و بعضی از مورخین یونان غلبه
 آریاس را بر ساردا ناپال مفارن این سنه داشته و عقیقه فلا و پوس و زرف و و تخ بهور که در مائه
 اول بعد از حضرت عیسی علیه السلام تاریخ نوشته است مطابق است با میکه خضر بن یونس علی نبی و علیه
 السلام خبر داده بود که در آن سلطنت بنی یونس میبود و روزگار فلازار که همان ساردا ناپال

درین باب یغی در انفس
 سلطنت اسیری جمله

پادشاه فی بون باشد سپر میگردد

مخفی نماید که سار دانا پال زبان اسپر بمغی خداداد است و اغلب سلاطین آن سلسله این لقب داشته
اسامی که طایفه یهود سلاطین ایران و مد و اسپر داده و رای اسامی معموله است که مورخین بونان
نوشته اند شاید زبان عبری لغتی را آنها میداده اند چنانکه حالا رسم است سلاطین چندین لقب دارند
مثلا خاندان که لقب سلاطین ترک است شاه طما سب صفوی خاندان خلد اشیران فخر شاه فاجا
انار الله برهانها و غیره با این لقب ملقب بوده اند و سلطان که لقب سلاطین عرب بوده حالا پادشاهان
العثمان این لقب دارند با اغلب سلاطین دیگر نیز این لقب داده شده است مثل سلطان محمود و سلطان
و شاه سلطان حسین و غیره خلاصه بعد از غلبه آریاس بر سار دانا پال و انقضای سلطنت خانوادۀ یهود
ضحاك اول مملکت سپهر متک و تبرک کدناشت و عظمت آبادی پاد بهر سپاس پند اصحاب سپر مورخین در
اسامی سلاطین که بعد از آریاس سلطنت کرده اند اختلاف نموده عقیده هر دو تا نیست که سلطنت
که تمام آسپاد و رحطه و قهر و قبضه فرمانروایی داشت بعد از پانصد سال بفا و دوام بدان شرحی که
گذشت فانی و منفردی کرد بد و انچه از طایفه یهود پیشتر حکمرانی کرده چندان استقلال نداشته و مشایخ حکام
بوده اند و حکمرانی آنها بوجوب ما موثبات از طرف سلطنت مد بوده و بعد از شورش آریاس مگ و فون و سلا
میکنشت و ممالک آسپاد و بلاد این قلم بد و ن پادشاهی مستقل میباشند و سابعی مخصوص نداشتند که متبع
عام و فرمانروای کل باشند نا اهلای مدی شخصی که موسوبه و سوس و سوس و سوس با عقل و درایت
و دانش و کفایت و لطافت مطاعیت داشت از میان خود انتخاب و سلطنت بالاستقلال او را اختیار کردند
اکثر پاس کوید که این شخصی که اسار بوده کمان فریب یقین اینست که نوشتجات تاریخی اکثر پاس که بدست
د بود و رافاده در هم نموده و در دست مضموم و افشده و اسباب خطا گردیده است الا چگونه اختلاف
و شبهه باین نبردی برای اکثر پاس حاصل میشود و سخنی که خلاف معتقد نام مورخین آن عصر است
میگوید خلاصه قول پادشاه مستقل مگ بعد از انتقال بان مذکور و در و سوس بوده و آخرین سلسله
اسپاج در و سوس بلاشهر کبکیاد است همان شرحی که هر دو و اکثر پاس سایر مورخین بونانی
که نفر پیامعصر بوده با بعد نوشته اند مطابق است با شاهنامه و عقیده سایر مورخین عجم در تورات
شریف اسم و سوس را فاحساد با ارفا خرد ضبط شده ارفا با ارفا اسم فرات و در و سوس بوده
و زاد چنانکه حالا هم مصطلح است یعنی از اولاد فریدون با آفریدون که هر دو صحیح است
چهار ولی زبان پولوی است و دویم بنان در می ممکن است که اسم تورات کنه در و سوس را کبکیاد بوده

باشد فردوسی علیه الرحمه نیز نوشته که کتب قباد از نسل فریدون بوده است صاحب مجمع التواریخ هم
 اسم کتب قباد را آتش نوشته و این طایفه است با مسطوران اکثر پارس که در و سس از سس نوشته است
 مورخین قدیم یونان را عقیده اندست که اهالی مدی ساپرا بلاد و مالک و نفاطی که در نضرنا و پارس
 چون بعد از روزگاری رازی ساپس سلطان مانده بود و زمام مهمام بلاد و عنان امور عباد یکا
 مطلق و رها بود و حقوق فاطمه ابیطواف و ام بج قدر و بها و انواع خلل و انحاء علل در کارگاه
 ملل راه یافته و از فقدان سپاس شدن حال رعیت و سپاس مشرب بنیاهای بود تا کن بر خود آنها در و سس
 بیاد شاه انتخاب اختیار کردند نگارنده گوید اینوا فقه مشایبه و مطابق است با انتخاب عجم کتب قباد را
 بسطنت هر دو و گوید در میان مدیان شخصی بود عاقل و دانا و موسوم به در و سس از اولاد فرات
 شمره میشد مؤلف را عقیده اندست که فرات و فریدون است و آریاس اسم دیگر او است چنانکه هالاهم
 سلاطین محض انحراف و غلطی با القاب استماع مختلفه میخوانند چون خداوند کار و خدا و خضر و سلطان
 و پادشاه و غیره بهر حال بموجب مسطوران هر دو و سس و کوشه فراغت و زاویه انقطاع
 نشسته بود اما کمال میل باطن با سلطنت و حکمرانی و فرمانروائی داشت پیوسته در خفا خور
 مستعد و آماده اینکار میداشت و بنیاد را مشغول بود بلاد مد و طواف مدی از هم دور افتاده
 منفرق شده بودند در و سس را شهر آبادی که ساکن بود یا قضای اعتباری که کسب کرده قضاوت
 میجو و آن بلاد و ناحیه نسبت بسا پر بلاد و توابعی مگر انتظام و امنیت وضع هیئت مدنی داشت بود
 خلاف سکنه ساپر بلاد مگر با ^{شاید} مدی و نیکوکاری میر میزدند و از عدم سبط شدن و قانون مدنی
 حال و عباد و باضحلال و انحطاط داشت مدنی بر بنیاد که نام بنیاد در و سس بنیاد آزاره شد و شخص
 او مشهور و آفاق گردید آوازه که بار خجسته اش با مصار رفت و صیبت دادش بمساع عباد رسید از دو
 و نزدیک هوا خواه او شده بالطلع و الرغبه و امالک و قاب خود گردانیدند و رقه اطاعتش را زیب
 کردن خود کردند و در الحقیقه قاضی القضاء تمام اهالی مدی گردید اما القبت اسم سلطنت نداشت
 همبکه تمام اهالی مدی با بخود محتاج و من محتاج الیه هستم باید بعد الیوم با من برخلاف سابق رفتار نمایند چرا که
 عمر که نمایه و اوقات عزیز خود را بکار و صرفه و وقت کار شما میدارم و آن بامور شخصی و بنگاری خود نمیرسانم
 و محض اصلاح امور و آسایش حال عموم و شایع لذات و تمتعات را بر نفس خود حرام ساخته ام و بن و
 جان خویش را از عموم راحت محروم داشته ام پس باید در میان نوع شما امتیازی داشته باشم خلاصه این

شماخ و نغلا در و سس رکار و فضا مجتدا موجب مرج و باعشا انقلاب اغشاش در بلاد مذکور بد
 طرق و شوارع از امنیت افتاد و وجود و نظا و شایع شد مکاسب معاملات مختل ماند و سابق و فرار
 منهوت یا مال اربابا غشاش شد حقوق و نوا میس را بها و وقتی نمایند الکن از خوف دعاوی باطله
 اربابین و اصحاب اغراض بر ملک و مال خود شان مشوش و پریشان حال گردیدند نزدیک شد که رسته
 کشته شود و ملک مذکور در شمشیر آریاس از تصرف حکما کبان یعنی طایفه بنیوس سلطان بنی اسپر و پادشاهان
 بیکانه و اجنبی خارج و مستخلص شد بود و باره بدست غیر بنفند و ذلت یافت بیکانه مرا پشانه را طار
 و حادث شود آخر امر جت طنی و حجت ملتی سبب گردید که یکمرباها الی مدی منقول القول و مختار
 شد نبرد در و سس آمدند و او را بسلطنت بالاستقلال اختیار کردند و سس که از عهد این
 مفتاحان امید و نرف حصول انبرام و وصول بدین مقام داشت فرصت غنیمت شمرده و مسئلت ایشان را
 علی الفور اجابت نمود پس فرمان داد که چون شوکت و حشمت سلطنت را مقرب در خور و جا بجا کنی
 و منظر رفیع البناء لازم است قصر مملو کانه و بنائی فراخور سلطنت در یکی از نقاط منتخبه اما کن منتره
 خوش آب هوای مملکت و ساخته شود و برای حفظ و حراست و جو سلطنت فراول و پاسبان مقرب گردد
 بموجب فرمان در و سس در نقطه که موسوم با کبانان بود شهری قصر بنا کردند و نگارنده گوید اگر چه در
 اکبانان و محل آن اختلاف است بعضی آنرا تحت سلیمان خمس هم گفته اند اما ظن قوی اینست که اکبانان همان
 همدانست برخی هم بر این اند که پای تخت کتباد شهر اصفهان بوده ولی در نظر نگارنده این قول ضعیف است
 خلاصه آن شهر و قصر حکم در و سس با کمال رفعت شکوه ساخته و پیر دلخته شد و با انواع نر بنیان و
 آرایشها که در خور سرای سلطنت و شهر پاری بود آراشته و منترن گردید و تفصیل بنای شهر اکبانان و
 طرح و وضع قصر در و سس را اگر روزگار امان داد و با فرصت مجال تو امان گردیم در بعض مجلدات کتاب
 مرآت البلدان در طی نقشه همدان مشروح و مبسوط ذکر خواهیم نمود بعون الله و حسن توفیق
 ایام و احوال منتر مذکور که بعد از آریاس بود تا زمان جلوس در و سس اخیر مورخین یونانی نوشته اند
 مطابق است با قول مورخین عرب و عجم منها اینست که سلطنت منوچهر و نوز و ز و فراموش و منور شد
 اما بموجب بعضی از اشعار شاهنامه که در بیان وضع انقلاب مملکت و انتخاب کتباد است باز مطابق
 میشود با تاریخ یونانیان و چنین مفهومی و استفاد میشود که کتباد همان در و سس یونانیان باشد
 و ان اشعار از فرار ذیل است

نظم

پراکنده شد رای بی تخت شاه همه کار به روی بی سر سپاه

کسی باید اکنون ز تخم کبان بنجاشی بر کمر مهبان
 نشان داد مؤید بیاقرخان یکی شاه با فرق بنجوان
 ز تخم فریدون بل کعباد که با فرق بر ناست باورم داد (الی اخره)

بالجمله در سس بعد از پنجاه و سه سال سلطنت بلا استقلال از جهان در گذشت و سلطنت را به پسر
 فراتورت گذاشت نگارنده گوید هر دو نام موضح اسم پسر و پسر (کعباد) را فارا تورت نوشته اند
 اما فردوسی علیه الرحمه چیزی بدو اشاره نکرده شاید از آنجی که حکم فراتورت شاهنامه را از فراتورت
 نظم کشیده اسم فراتورت افتاده باشد و باین وجه است که سلطنت کعباد را یکصد و بیست سال
 نوشته اما صاحب السیر کو بیک کاسر نوه کعباد بوده نه پسر او و موضحین دیگر کعباد را
 پسر فراتورت نوشته اند که همان فراتورت بونا بنان باشد و فراتورت کعباد یک نکتہ دیگر هم هست
 و آن اینست که کلمه موضح بن عجم را رسم و عادت چنین بود که در طبقات و طوایف سلاطین عجم و
 و آن طوایفی که خارجی و غیر از خود پارسین بوده اند مثل هندی سلاطین مدی و خصوصاً هندی از ایشان
 که بی قابلیت و فرومایه بوده و در سلطنت خود آثار و پاساکی باقی و برقرار و نام بنکی از روزگار خود
 بیاد کار نگذاشته اسم او را از قلم تاریخ نگاری انداخته اند و آن بیگانگان که مخصوصاً مصدر شرف
 ضرر و صدمه و آسیب هم برای پارس و پارسین شده بعد اسم آنها را از سلسله سلاطین خارج
 و از دفتر شهریاران محو و حذف کردند و این پادشاه مکرر چون غلبه بر پارسین نمود لهذا او را
 که نام و روزگار و نام موضح گذاشته اند همچنین چون او در پارس کارش بدست یک از بنابر خاندان کشیده
 شاید بعضی کر نام او را ننک دانسته و لا یق نکارش ندیده اند و غلام ایام سلطنت پدر و پسر را یکصد
 و بیست سال فرار داده اند چنانکه اکثر پاس موضح که کتاب تاریخ خود را از روی مستطورات کتابها
 کتابخانه عجم جمع و تالیف نموده نیز ذکر از این پادشاه نکرده است اما هر دو نام که از جای دیگر بخوان
 کتابخانه های بابل انکشاف مطالب نموده است نام برده فردوسی علیه الرحمه و اکثر پاس طبیب را بنی طلب
 منقفا العفیده و بکقول هستند و جملہ هاشم که ذکر شد بالجملة فراتورت اکفواف قاعته بمملکت مکر
 و سلطنت موروثی نکرده آغاز جهانگیری کشورستانی کرد و اول مملکت و ملکی را که مستقر نمود پارس و پارسین
 بودند پس از تصرف آنجا عساکر مکر و پارس را منقفا ساخته بنی سابر ممالک و بلاد آسپا پر داشت و خوا
 نمایان کرد تا از کمره بمملکت آسپر محله برد و با سلاطین آنجا که از اولاد ساردا ناپال بودند جنگ انداخت
 باینکه در آن زمان انطاکیه کال ضعف و غنور را داشت و از ممالک منصرفه سلاطین قدیم آسپری

و بناکان خود جز همان مملکت اسپر و شهرت بنوجانی را منصرف نبودند بواسطه سؤند پیر و وضع کردن
 فشنون عساکر فلبله پادشاه اسپر عساکر کبیره فارانوت غالب فابو آمده در حوالی شهر فرخو فارانوت
 مقبول و عساکر شهنشاهم کردیده و تلف کوید این حکایت خالی از شباهت نیست با آنچه در شاهنامه مسطور
 است که کاوی نامی از بنایر ضحاک در دره خوشت کک با منوچهر محاربی کرد و دره خوشت کک همان بنواست
 مسعود اسم بنوران بنوی بنویسید اسپر با نام مثلثه و آتوری نگاشته و محل آنرا که بغیر میکند مطابقت
 میباشد با همانجا بلکه فرنگها آنجا را بنویسند و آن در حوالی بوملاست انکشافات در آنجا کرده اند
 باری پس از گذشتن شان فارانوت پسرش کباکسار پادشاه شد کباکسار جنگجو نر از پیر بود در پادشاهی
 باریکه سلطنت فو این نظامی مملکت مدی را مشید ساخت و مثل پدینبای جهانگیری گذاشت و پادشاه
 لیدی اعلان جنگ نمود (لیدی را ناطولی عثمانی است سار د پای تخت قدیم آن حالیه سارفت
 مشهور میباشد) و درین جنگ بود که کسوف کلی اتفاق افتاد و تفصیل این کسوف و وفق
 تاریخ هر دو تزار ذیل است

جمعی از طایفه بزرگ سپهر زمان سلطنت کباکسار در مدی از مملکت خود فرار کرده پناه بمک
 آورده بودند نگارنده کوید طایفه سپهر رخا سان بلکه در دشت فچان حالبه که محل آنرا کاش
 ساکن بوده اند و بعقیده بعضی ناما و راء النهر سکونت داشتند خلاصه بدوا از جانب کباکسار
 سببها مثل اشخاص عارض که از یک نقطه از نقاط مملکت بظلم و شکایت پدید میفرستند بعد
 که کباکسار بوجهی مخصوص پاره آنها نموده و چون در فنون فارسیت ادب تیراندازی مهارت
 کامل داشت جمعی از جوانان نجیب زاده مملکت را بآنها سپرد که ایشانرا سواری و تیراندازی بیاموزند
 علاوه بر این شغل نظر باینکه در شکار و صید هم آنها دستی داشتند همیشه بشکار رفتن برای کسوف
 خاصه و مطیع سلطنت انواع و حیوش و طیور صید نموده می آوردند اتفاقاً و قبی جمعی از آنها مامور
 بشکار شدند و صید بچنگ آنها بنفاد و دست خالی مراجعت نمودند کباکسار که طبعاً غیور و شجاع
 بود بر آنها خشمگین شده بکال در شنی و ناهنجاری با آنها رفتار کرد و آنها را بفرقه هم از غیرت و غرور بکه
 داشتند ناملاملا پات پادشاه را پناورده اما بواسطه جلالت و شوکت سلطنت قدری از اظهار
 خصومت و اعلان مدد و ان نموده روزی چند بر دباری ناقل کردند بعد بکاز جوانان نجیب زاده را
 که پادشاه بآنها سپرده بود نریختند سر بریند بدن او را پاره پاره کردند بطوریکه هیچ معلوم
 نمیشد که این کومشت انسانست یا حیوان و بحضور پادشاه آورده عرض کردند بشکار رفتن بودیم

این آهوی خیر امر و ز صید ما شد پادشاه بخوالیکر سپرد که طبع کند شکار چنان که از پیش مصمم
و مستعد قرار شده بودند دیگر روز بجای پادشاه کشتن آن غذائی که در شب پادشاه صرف کرد
گوشت بدن فلان امیر زاده بود و خوشتر از کرده بکسر از مدی شهر ساریت که پای تخت لیدی و مقر
سلطنت الیاب بن سادات بود پناه بردند پادشاه ملک هر قدر بر سر و در سایل مقررین را
طلب کرد الیاب ماطله و دفع الوقت نموده تا کار از مکانه و مراسله بجای آید و محاربه انجام پذیرد
سال منوالی بن الجابین جنگهای عظیم روداد تا اول سال ششم در یکی از ایام که ماهی جنگ و
جدال در غایت اشتغال بود علی الغفله فرصت آفتاب منکسف و روز روشن چو شبنم از گردید
عساکر طرفین از وقوع این حادثه چنان قرین و حشمت و دهشت شدند که فوراً دست از جنگ و
مفائله کشیدند و باب مصالحه باز نمودند و فرار مصالحه را برین دادند که از پنی دختر الیاب را بجای
نکاح و ازدواج اسپناج لیر کپا کسار در آورده و رفع ذات البین را بدین موافقت نموده و بدلبه
پیوند نمایند تا کارنده گوید و مزاج و جن دختر الیاب با لیر کپا کسار همان مزاج و جن کاوس است با دختر شاه
هاما و دان باری عصبه مورخین یونان در باب کسوف این بود که ذکر شد طالع فلیسوف و منجم مشهور
که متشخص و سنی سال قبل از میلاد متولد شده و از اهل فینسی بوده این کسوف را قبل از وقوع
استخراج کرده بوده است اگر بواسطه ادله و حساب نجومی در سنه عین شد که چه وقت این کسوف
روی داده است و آن تاریخ را صحیحاً تا آن زمان پیشد معین کرد که هیچ جای شهر و نرید باقی نماند
اما اهل تخیم و علمای این فن از زمان قدیم تا کنون هر چه خواسته اند که درست و مفروض بحث این
مسئله را معین کنند نتوانسته اند عقیده یلین حکیم اینست که این کسوف یا نصد و هشناد و پنجسال
قبل از میلاد مسیح بوده و لینی حکیم فرانسوی معروف با دقت کامل سال این واقعه را متشخص و
بسیست و پنجسال قبل از میلاد ضبط نموده است کپا کسار در سنه یا نصد و نود و پنج قبل از میلاد
مرده است این واقعه در سلطنت او رخ نموده است لیر پنچر یلین حکیم نوشته است مقررین بحث
نمیوانند بودند که متخیم معروف که در مائه سابق بوده بدقت حساب کرده این کسوف بقول او در ماه
فوریه که مطابق است با ماه دلو متشخص و بیست و پنجسال قبل از میلاد واقع شده
چنانکه فاضل بخیر رودان متخیم خیر ملک صاحب تاریخ خود گفته است (اغلب حوادث و حروب و سکه
در کنار فرات با دجله روی داده فردوسی بواسطه قتل اطلاع در کنار چگون میکار و در این
بنابر است همین جنگ که در مازندران نبوده بلکه در مملکت ناطولی اتفاق افتاده باز اگر هانا و ران

میکنند بواسطه فریب جوار بملکت شامان و بمن که مقصود فرودوسی از هاما و ران آنجا بوده فریب
بصواب بود اما مازندان بدن شهر نبوده است کجا کسار یقینا کجا و سر است در اناطولی جنگ کرد
و این کسوف رو داده چنانکه ذکر شد و کاوم و سپاهش نیز کور نشدند بلکه آفتاب گرفت و در پویند
که هر جعفر دوسی جاد و کران زاد پو نوشتند است همان مجسمه پنبسی بوده است که با استخراج و از روغن
این کسوف را خبر داده بود و اولاد را که منسوب به اکم مازندان شده همان الباث بوده است که با او
مصالحه نمودند و ما اشعار فرودوسی را شاهد میاوریم مثلاً اینست که بر حکیم بزرگوار مشبه شده
جای هاما و ران مازندان نوشته است اگر چه بلا فاصله جنگ هاما و ران را هم بعد از این جنگ
مازندان نکاشته و نیز ممکن است که بگوئیم در کتابی که ماخذ و سند تاریخ نگاری فرودوسی بود
کاتب سهواً بجای هاما و ران مازندان نوشته بوده است و هر صورت اشعار فرودوسی را که
در ذیل بنکاریم میتوان شاهد صحت این خبر قرار داد

نظم

چو بگذشت شب روز ز تر دشت
جها نجوی چشم نار یک شد
ز لشکر و بهره شده بزر چشم
سر نامداران از ویر خشم
چو نار یک شد چشم کاوس شاه
بلا آمد ز کردار او بر سپاه
ز مازندان مهر از آنجا اند
ز اولاد چندی سخنها بر اند
چنین گفت کز دای او نکذ رید
مباد که از کرده کفر برید

خلاصه کجا کسار بعد از غلبه بر پادشاه لبتک حاکم آنکه در فتوحات خود رانا بشط هالی که حالا
موسوم بغزل ایرال سپاس شد رسانید بعد برای خوشنواهی پدر و اسقام و کفر و بدعت
هاد و پادشاه آنجا را مقتول و شهر را منهدم و خراب کرد در این بین که مفرون و مغرور بنفخ و
نصر بن جبریاور سپید که مد پاسبان نام پادشاه سبت بالشکری ابنوه بملکت او حمله آورده اند کجا
مجدداً آنها را در مدگ استقبال نمود بعد از جنگ و خون ریزی ز پاد احر الامر طایفه سبت
برفشون کجا کسار غلبه نموده و مدت بیست و هشت سال این طایفه مستقل در مدگ و در تمام
مالکی که کجا کسار و منصرف بود سلطنت میکردند تا آنکه کوبد این واقعه با کفر فساد کجا و من
بن و آمدن افراسیاب با بران مطابق است با حمله طایفه سبت در تمام ممالک آسیا منفرق شده دست
نظا و کشودند و در این مدت کمال نفوذی و سهم را بر عیال و پادشاه مدگ نمودند آسایش و امنیت
بالمره سلب و منافع شد اموال و انفس در معرض هلاک و در آمد نا اینک کجا کسار پادشاه مدی بعد

بیست و هشت سال نامل و انقطاع از ملک و مشاهده و تحمل شداید و مکاره زیاد از حد اضطراب^{حلی}
 اندیشیده و قوی رؤسا و وزیران این طایفه و حتی پادعوث نمود و بعد از پیودن شراب زیاد بانها
 در حالیکه هکی مست طالع شده بودند و از خویش بچراغ افاده یکدفعه تمام آنها را قتل رسانید و
 باین جمله و ندیر و لطیفه و نمیدنه تنها مملکت مدی بلکه تمام ممالکی را که قبل از غلبه طایفه سبت تصرف
 بود مالک شد و چون دور محنت و روزگار حیران را صابر و صبر و خداوند جل و علا او را دیگر بار
 با شاهد دولت هم آغوش ساخت و پس از آنکه چهل سال دیگر سلطنت کرد، بعقیده بعضی از مورخین
 در شصت و شش سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام در گذشت و آستین از پیرس بجای او پسر
 سلطنت جلوس کرد و در بدو سلطنت دخر خود مندان را به کاسین و پادشاه پارس نزوح نمود و اعزاد
 که کبر و س (کچنر) باشد از او بجل آمد و شرح این حال و حوادث بشک ساخت و مفصلا بیاید
 نگارنده گوید در بنوعی اگر به این حالی از اکثر پاس نمایم حالی از مناسبتی نیست یا آنکه جمله معترضه است و
 چون نگارش صحیحی که میتوان قدری با افسانه های مورخین عجم تطبیق کرد همان تاریخ اکثر پاس^{است} طیب است
 اگر چه تمام آن بدست نیست بای فرید اعماد مطالعه کنندگان گویم اکثر پاس هفتده سال تمام در ملوکیت
 بجهن پادشاه ایران بوده باین معنی که در او از سلطنت بجهن برادر او کبر و س جوان از جابنا و حکومت
 اناطولی را داشت در سال چهار صد و یک قبل از میلاد کبر و س برادر را آغاز مخالفت نموده و عا^ک
 سلطنت کرد و یکصد هزار قشون بوی فراهم کرده با سپرده هزار نفر سپاه پونانی که در خدمت او بودند
 و از جمله سردارهای معروف پونانی اکثر نوفون بود متوجه حرم برادر کردید در فریه کونا کسا در
 حوالی شطرنجی فنیسین شد و عساکر پادشاه بر سپاه کبر و س جوان (کچنر و جوان) غلبه کردند و او را
 مقتول و عساکر او را متفرق و مفرم ساخته جمعی را بتراس بود و دستگیر نمودند و از جمله اسرا یکی اکثر پاس^س
 طیب بود که با پونانیان آمد و اسیر پادشاه ایران شده هفتده سال در خدمت او و پس از بنای این
 اطلاعات اکثر پاس که با آن اعصار قریب العهد بوده و مدتی در این سرزمین اقامت داشته قابل
 کمال و ثواب است علاوه بر این خود اکثر پاس گوید من تاریخ خود را از روی دفترهای سلطنتی جمع
 و تالیف نمودم و دفتر همان دفتر فارسی است که بعد معرب شده خلاصه اکثر پاس گوید بعد از غلبه
 طایفه مدبر مملکت اسپری مدها مالک تمام اسپا شدند و او را پاس (فریدون) را که بر سار دانا پال
 پادشاه فی پونو غلبه کرده بود بسلطنت مسقطه و مالک از قبی خود اختیار و انتخاب نمودند
 و او بیست و هشت سال سلطنت کرد بعد از او پسرش موداسه (منوچهر) پنجاه سال پادشاهی نمود

پس آن سوزار موس (نوزد) سی سال و بعد آرتکا (افراسیاب) پنجاه سال فرمان روائی داشت
نکارنده گویند که ما آرتکا را افراسیاب میدانیم از آنست که او لا اکثر با من بنویسد آرتکا پس سوزار موس
بود بلکه همین فرد اشاره مینماید که بعد از او سلطنت کرد تا بنا نظر داریم آنچه فرموده سی در شاهنامه
ذکر کرده در موقعیکه افراسیاب نوز را بچنگ آورد و دستگیر نمود ^{چنانکه} فرمود

نظم

بزد کردن نوز را جدار نقش را محال اندر افکند خوار
ز پیش دهستان سویی کشید از اسبان برنج و بخت خوی کشید
ز نوزان بیامد باین زمین جهانی در آورد زهرن کین
کلاه کانی بسر بر نهاد بدینار دادن در اندر کشاد
بشاهی نشاند را بر این زمین سری پر زنج و دلی پر ز کین (الی اخره)
بعد از آن آرپان (زو) بیست و دو سال سلطنت کرد بعد از آن (گرشاسب) چهل سال و در سلطنت آن
جنگ عظیمی میان او و طایفه کادوس که در کیلانان در محلی که حالاً طوالش ساکن اند سکنی داشته و گرفت
و تفصیل این واقعه از فرار زبل است

پارسونده (فرخنده) نام که اصلاً پارس می نهایی جوانمرد شید و عالی همت بود و بلا نهایت طرف میل و
الثقات مشاوره بلکه غالب امور بی صلاح و صوابید و نمیکزشت و در حقیقت ستم و زاری داشت و
از جهات سر از خدمت گرشاسب بر نافت و بواسطه نسبتی که با یکی از رؤسای طایفه کادوس داشت با سرفراز
و یکسوار سواره پناه بطایفه کادوس برده بود و در مودخ سیدی رضائی و در بخش پارسونده (فرخنده) رانی
و با جال میکرد راندا ماینکولای مشفی از اشع داده و چون خالی از غایت بنیست ما نیز بکر آن میر داریم
بنکولای گوید در زمان سلطنت آرنائی (آرنه) پارسونده نامی از اکابر که هم بر حسب صورت مردمی شید و نوی
اندام و نازد بود و هم در معنی شخصی آراسته و زبرک و دانشمند در حضرت سلطنت قریب متر لئی کمال
پایه هم طرف اعتنا و اعتماد پادشاه بود هم طرف میل و داد پارسپان طایفه خود و در کلمه او و هو
طریق حزم و احتیاط را کاملاً رعایت میداشت و آثار فطانت و علایم مناسبت از قاصبه اش هویدا بود
در فنون حرب و ادب طعن و ضرب کمال مهارت را داشت و در جنگ خواه رزم سواره باشد خواه
حرب پیاده سرآمد مردم روزگار و خوب و بد و همچنین در مابین شکار و اغلب سپید شکارهای درنده و
از قبیل شیری و بلیک و ببر بود و حاکم باینکه در انوقت از قبل پادشاه مدی و نانی بر و س نامی بود و برخلاف

میل و سلفه پارسونده که مشیر و مشار و وزیر دربار بود رفتار صمیمی و بهوای دل خویش زندگانی میکرد
 یعنی شیو مردی و پهلوانی را بیک نهاده طریق عشرت و تن آسائی پیش گرفته پیوسته بعلش و طربش و شغف
 و بله و ولعت شعوف کمر از خدمت دولت کاستوده و در لبستر شادمانی غنوده پارسونده شکایت حکم
 بابل را نزد پادشاه برد و مستند عی غزل او شد بلکه نفویض حکومت انجا را برای شخص خود متناکرده اما در
 آن زمان بنابر قانونیکه آریاک با آریاس (فریدون) در کار ملک گذاشته بود بعضی یک وزیر اگر چه طرف
 میل و اعتماد پادشاه میبود حاکمی را از حکومت عزل نمیکردند گذاشته از این همچو بس با اعمال شخصیه مورد
 مواظبت و مسئولیت پیدا شدند و قدس و فخر را شرط قابلیت برهان عدم لیاقت خدمت نمیدانستند چنانچه
 و بدان راجع بنفس خویش است از خادم فقط انجام خدمت مرجوعه و اطاعت امر دولت را میخواستند و
 بنائین مقدمات شکایت پارسونده از حاکم بابل در ترو خالی از نتیجه شد و پارسونده از حصول مامول
 و قبول مسئول خود در حضرت ملک مایوس گشت و این مقصد چندی که گذشت روزی پارسونده عزیمت
 شکار کرده از اکباتان (هدان) پای تخت بیرون آمد و بطرف بابل لشکار رفت از فضا بای انفا قی در
 حوالی یکی از اردوها حاکم بابل شب بیدار نموده چون عداوت این وزیر اعظم و سپهسالار اکرم پادشاه
 با حاکم بابل پرده در و در همه جا سر شده بود عساکران اردو از و زد و زد و زهر آلودی یافته و علی الغفله
 بر او ناخن و پاره مستکبر نموده نزد حاکم بردند مشارالیه وزیر را بخانوخانه و حرم سرای خود برده
 ریش و سبیل او را تراشید لباس زنانه انداخت و بر کرد و مانند زنان عارض و آرایش داده در سبک
 مطربان و رقاصه جای داد و اجازت انبواختن ساز و خوانندگانی و از و رقص و آواز داشت و نااهتسال
 بدین هیچ گذشت و هر چه پادشاه مدد و تجسس و نفیض و کشف حال و وزیر اعظم برآمداری و خبری از و
 نداشت ناو فوج حاکم بابل را یکی از خواجیه سرایان خود خشم آمده او را بنیسه نمود آنخواجیه غفله از بابل فرار
 کرده خود را با اکباتان پای تخت رساند و ماجرای بعرض پادشاه رسانید و در همان حال اگر کسی را با حاکم
 شتاب بطلب سپهسالار و وزیر اعظم گسیل و روانه نمود و مقرر کرد بدین که هرگاه حاکم بابل شایع و تکاهل
 در فرستادن و رها کردن و زهر و زهر فرستاده قبول عذر ننموده بخنای او را مآخوذ دارد فرستاده
 است چایا راستا فرستاده باشای تمام خود را بابل رسانند و سپهسالار را صلیب کرده بر عراده سوار نمود و با خود بیوس
 (شویش) که پادشاه بدینجا افشلاق کرده بود برد بعد از آنکه این برائی و احرام تمام در خوا و بعل آمد
 پارسونده تفصیل و سرگذشت حال خود را معروض حضرت سلطنت و داد خواه شد پادشاه در همان
 سال بقصد انبیه حاکم بابل بانصوب سفر کرد حاکم مزبور که شخص برکات دانی بود یکی از خواجیه

عست
 از و آنکه کلمات فاده معنی
 صاحب میکنند مثل خواجیه
 و خنیاگر و غیرها اما از آنکه
 باقی معلوم نیست چه مقصود
 است چایا راستا فرستاده

پادشاه را با خود بار کرده و بنویست و او بکشد طایان طلا که عبارت از نهصد و سی هزار تومان حالیه باشد
 با یک هزار طایان نقره که آن نیز عبارت از پانصد و هفتاد و پنجاه هزار تومان این زمان میباشد بعلاوه یکصد
 مشرب طلا پیشکش گذارند و شرط پوزش و معذرت را بجای آورد پادشاه از سر تقصیر او در گذشت
 و این کردار پادشاه که ناشی از سستی عنبر و ضعف حال و میل بال بود بر طبع پارسونده بعبادت ناگوار
 داشت که از این پس در حضرت سلطنتی ایشان و منزله نخواهد بود و از هاجا علی الغفله فرار کرد و بنا
 بطایفه کادوس بر چنانکه بدان اشاره نمودیم و پس از این واقعه یعنی فرار پارسونده و پناه بردن بطایفه
 کادوس و اظهار مخالفت و بیاعنیکری نمودن پادشاه مدرا هشتصد هزار قشون مستعد مسلح بود و پارتو
 از جماعت کادوسیان دو بیست هزار نفر قشون جمع آوری کرده در ننگه و ده ننگه دره تلاق و تقابل میشدند
 و شکست عظیمی بقشون آرته وارد آمده پنجاه هزار نفر از ابطال عساکر و قتل رسیدند و این فتح بسبب
 که طایفه کادوس پارسونده را بیادشاهی اختیار کرده نازنده بود با استقلال تمام در میان آنها سلطنت
 حکمرانی کردند و کثیران ناحیه وان طایفه را از تحت سلطنت مکه خارج نمود و فریب بردن خود مجلس و مجلس
 داده اجتماع با آذرو ناموس و جان سوگند داد که ابد این سلاطین مدرا اختیار نکنند چنانکه نکردند
 نازمانی که سلطنت بچشم رسید و آنها را مطیع ساختن از نظر آرته بعد از آنکه از پارسونده شکست
 خورد چیزی نگذشت که از غصه در گذشت بعد از فوشار آرته پنهان بیست و دو سال سلطنت کرد و
 پس از واسطه باراس چهل سال پادشاهی نمود و در زمان سلطنت او طایفه پارت که عبارت از سکنه
 ماندران و خوارزم و دهستان باشند با و شوریده بعبثت انضاد پادشاه ساس (نوران) را اجتناب
 کردند و این جهت مابین پادشاه مد و پادشاه ساس نداد نزاع و ناپره عناد مشغول شد و بعد از
 چند سال و چند جنگ آتش فتنه و فساد باب صلاح و و داد خاموش و رفع ذات پنهان کرد و در طی
 مصالح شرط شد که پارت کافی التاب و جزو سلطنت میداد و پادشاه با هم دوست و مؤلف
 و در وقت ضرورت و لزوم از یک سپاهی و اعانت حربی در حق هم مضایقه نکنند و شرایط غایب را
 در هر حال منظور دارند نگارنده گوید این تفصیل بمصالحه فراسباب و زو پادشاه ایران بنابر آنچه
 فردوسی علیه الرحه بیان نموده خالی از شباهت نیست نهایت اینست بواسطه مغلوب بودن استبداد
 که فردوسی بدست داشت چند سال پیشتر با عقبتر این مطلب را ذکر کرده است در سلطنت زو
 فردوسی همین قدر بیان میکند بعد از آنکه جنگ بسیاری مدتها میان عساکر فراسپایان
 ایران شد

زهره و سپه خاسنا و ازغو فرستاده آمدن بز دیک زو
 بیانا بخشیم روی زمین سراییم بر یکدیگر آفرین
 بخشند کینی برسم و بداد زکار گذشتن بنارند باد
 چو زینگونه آمد سخن در میان بزکان نودان و ابرسان
 نشنند با صلح و گفتند باز که از کینه با هم نگیریم ساز
 زچگون همی نابرمز نور ازان بخشش کینی ز نزد بدو
 از نبرد می ترکان جوینده چنین بخشش کردند تخت و کلاه
 سو پارسلشکر برون راند که بود لیکن جهان کرد نو
 همان لشکر بزرگ و فشد باز فراسوه از کین و سپکار و ساز
 چو سال اندر آمد بخشند ^{شش} بر مرد سالار خورشید و شش

بعقبه اکثر باس سلطنت طایفه ساس در این زمان با ملکه بود بسیار رشید و مرد صفت موسوم
 به زینب بنکولای مشفی اسم زینب را زوز ناگامینو سپید اما بنظر نگارنده قول اکثر باس صاحب
 زیرا که این اسم حالاهم در ایران معول و منداول است و بعضی از نسوان داده میشد و خان ^{ساز} بسیار اس از
 شدت کھولت و کبر است در اکباتان (همدان) این جهان را و دایع گفته یخت بدیگر سر اکشید و پسرش اسپاداس
 که دیگر مورخین یونان از اسینا میگویند و مورخین عجم بعضی از ده ها و برخا از ده ها و غیره و ظاهر

نگارنده گوید اینکه مالفظ ^{افراسیاب را که مورخین عجم} افراسیاب و تیم باشد جانشین او شد و مغلوب گنجش و پارسی که در بد و سلطنت مدی بکنجش و غلق
 و عجم یاد شاه توران میدانند یافت چنانکه بسایید

در طی کلمات خود ابراهیم ^{افراسیاب را که مورخین عجم} اسینا را بعقبه مورخین یونان دغتری بود مندان نام و چند نفر از مورخین دیگر بجای مندان آئی شمس
 محض اینست که فاجله توفیق ^{نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس} نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس نام ملک باوالی زاده فارس مزویج کرد بعد از این مزاج و جنب ششی خوا
 و طبیعتی میان اقوال مورخین ^{نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس} نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس نام ملک باوالی زاده فارس مزویج کرد بعد از این مزاج و جنب ششی خوا
 قدیم و نگارنده کان عجم ^{نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس} نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس نام ملک باوالی زاده فارس مزویج کرد بعد از این مزاج و جنب ششی خوا
 دهم و الا ما خود مطلقا ^{نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس} نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس نام ملک باوالی زاده فارس مزویج کرد بعد از این مزاج و جنب ششی خوا
 با افراسیاب تورانی مغفد ^{نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس} نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس نام ملک باوالی زاده فارس مزویج کرد بعد از این مزاج و جنب ششی خوا
 نیستیم و نارنج ها شست که ^{نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس} نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس نام ملک باوالی زاده فارس مزویج کرد بعد از این مزاج و جنب ششی خوا
 نگارنده شش نه ششینه در خواب بد مندان بغدادی بول کرد که خدمت عده از روی زمین را بوسه نکرد و فر و گرفت نگارنده
 مانند که کاوس کا مینر ^{نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس} نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس نام ملک باوالی زاده فارس مزویج کرد بعد از این مزاج و جنب ششی خوا
 پارسی بدیگر گنجش و غیر از ^{نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس} نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس نام ملک باوالی زاده فارس مزویج کرد بعد از این مزاج و جنب ششی خوا
 کیکاوس و کیکا کسان ^{نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس} نوشته اند باجمله او را بکامینر کاوس نام ملک باوالی زاده فارس مزویج کرد بعد از این مزاج و جنب ششی خوا
 مدی بوده

پیران و سپه‌ایمن شدن آنجا بنده و نهید او و در نه‌ورد فردوسی علیه‌الرحمه فرماید

نظم

چو بک بهر بگذشت از تیره شب	چنان چون کسی کان بلزند ز لب
خروشی برآمد از فرا سپاه	بلزند بر جای آرام و خواب
چو آمد بکر سپوز این آگهی	که شد تیره آئین شاهنشاهی
پیر سپه‌کر سپوز ناخجوی	که بکشی لب بی شکفتی بکوی
چنین گفت پر هله از اسباب	که هرگز کسی این نمیدید جواب
بیا بان پراز مار دیدم خواب	زین پر زگرد اسمان پر عقاب
سراپوده من زده بر کران	بگردش سپاهی ز کند آوان
یکی باد برخاستی پر ز کرد	درفش مرا سر نگو فشار کرد
سپاهی از ایران چو باد دمان	چیز تیره بدست و چه نبرد کان
بر تخت من ناخشدی سوار	سپه پوش و نیزه و دان صد هار
بر آنکندم ز جای نشست	مرا ناخشدی هر نشسته دست
مرا پیش کاوس بریدی دمان	یکی باد سر نامور پهلوان
جوانی که رخساره مانند ما	نشسته بدی نزد کاوس شاه
دو هفته اش نبود هیچی پیش	چو بدی مرا بنده در پیش خویش
دمی بگردار غر زده میبغ	میانم بد و نیم کردی بشیغ

بنزد فردوسی را آغاز داستان سپاه و تفصیل شکار گاو و گوز و طوس کوید پس از رفتن لشکر
گاه و نزد یک شدن بمملکت نرگ در پیشه دختری یافتند آن دختر صبیحه گرسپوز برادر افراسیاب
بود چون از نژاد او پرسیدند چنین جواب داد

نظم

بد و گفت من خویش گرسپوزم بشاه افریدون کشیدم و زدم
بعد از آنکه کشتگوی زباد از باب بفرخواست و در میان طوس و کبوشدا خرا لا مرقم شدند که او را
بطور هدیه نزد کاوس برند در نه‌ورد فردوسی فرماید

نظم

چو کاوس دوی کینک بدید	دلش مهر و پیوندا و بر کشید
بد و گفت خست و نژاد تو کینست	که چهرت بماستد چه پر لپست

بگفتا که از امام خوانوینم ز سوی پدر آفرینوسنم
زدخت سپهدار کمر بوزم بدانشو کشتد رشنه ویروم
که او هستم هم خوشتر از پستیا وی از نخره نور با جاه و آب

خلاصه کار و سواران برتر گرفت و سپاه و لشکر بجای آمد پس بنا بعقد موترخین نازی و پارس چنانکه
فردوسی نگاشته یکی از زنهای کیکاوس از اقوام افراسیاب بوده دیگر از اوسپان و شمول شد
که بدست افراسیاب هلاک کرد بدیگرس که افراسیاب را هلاک کرد در این مسئله قیامین موترخین
قدیم یونانی و موترخین نازی و پارس اختلاف است ظاهر بعقد موترخین یونانی که معاصر بوده اند
بیشتر میتوان اعتماد کرد بهر تقدیر بعقد موترخین یونان پس از نزوح مندان و کامبیز و خواب پاد
اسپنار و بغیر مؤبدان اسپنار فوراً امام موترخین پارس فرستاده و مندان را بهمدان که پای تخت بود
احضار نموده بقدری او را نگاهداشت که وضع حمل او شد و پسر از او بوجود آمد پادشاه هارپاک
(هارپاک) وزیر معتمد خود را طلب نمود و خفیه طفل را با و سپرد که تلف نماید هارپاک که طیفی پاک داشت
نخواستن امن خود را بخون بپکاهی آورده کند طفل را بشبانی از شبانهای پادشاه مهر داد نام داد که آنرا
برده بر فراز کوهی بگذارد تا هلاک شود و وجه شبان را که طفل را همان سر داشته و تازه فوت شده بود
دل بحال نبیره پادشاه بسوخت و از شوهر نمیکرد که بجای فرزند او را اختیار نموده تربیت کند شبان را
بپروا و رحمت آمد سخن زوجه خوشتر را پذیرفت و از کشتن طفل درگذشته با و سپرد تا تربیت کند و او را
اغراض نامیدن و اصل اغراض آغاز داد بوده چه آغاز یعنی برانگیخته است مهر را و شبان هر جا
منش ساخت که نبیره پادشاه گشتم مدتی از این فقره گذشت طفل بسن منبر و رسید روزی همه
از اطفال ده دوازده ساله بر سبیل ملاعبه بازی تو را گرفته و او را شاه خوانند اغراضات که همان
گیر و بس (گنجشور) باشد از میان اطفال چندتن را منصب دارند از بعضی را فراول خاصه برخی را فشن
پیاده کرد خلاصه آنچه مشاغل و مناصب لازم در دولت بود بدانها بخش و تقسیم نمود بعد حکم داد
بهورش و ششچند دیوار خرابه که بجای قلعه دشمن فرض کرده بود اطفال هر یک جلالت نموده و زودتر بخوا
دیوار خرابه رسیدند طرف خشن و آفرین و نوازش شدند و هر کدام ثنلی نموده دیر رسیده بودند
مورخین و بیخ و سخط و سبب است آمدن از جمله پسر یکی از کدخدایان خالص پادشاهی و اگر او هم با اطفال
دیرتر بپای بازی شده بود چنان بزد که تمام بدن او از ضرب نان پانه سپاسد طفل ضرب نزد پدر
رفته بدن خود را و انود که خدای مشا و اله از شدت بغیر و غضب بحال طفل خود را برداشته بشهر

پادشاه و فتنه ماجری را بعرض رسانید و نظم از دست پسر چوپان پادشاه بشدت بر آشفته معجزه مهر داد
شبان و پسر او را احضار نمود همینکه مهر داد و اغراض بحضور پادشاه رسیدند پادشاه به اغراض
خطاب نموده گفت چگونه جرات نمودی که نسبت پسر یک از کدخدایان ما چنین رفتار کنی اغراض عرض کرد
پادشاه چنانکه ذات مقدس پادشاهی نظر بر اینست که با اختیار تمامی که در مالک خود دارند هر که چنان
کند بیاداش نمی در خورد میباید و هر که خیانتی بکفر سیاسی در حقیقت عنان مال و جان و زمان
جهت و ممانعت نام کافیه در قبضه اختیار حضرت پادشاهی است این بنده نیز چون دقت چند از طرف جمعی از
اطفال دپه بسلطنت بر کنیده شدم و هر یک از زبردستان خود را بخدمت منی مامور نمودم این پسر در
اجرای خدمت خود تکاهل نمود و مستحق قتل شد چون آن کشش او را موجود نداشتم بفریب سوط
فناخت کرده او را سبناست نمودم و الحال حاضر ام اگر بیکرده ام و خلاف نموده بهر چه رای پادشاه
از سبناست و جزا اقتضا فرماید بن دردم شباهت صورت اغراض با خانواده سلطنت علی الخصوص
پندار دختر پادشاه و محبت و بزرگ منشی و فصاحت قول و طلافلسان و جود خاطر و ادب
ظاهر او که هر از روی طبیعت و بافضای جلیت بود چنان پادشاه را فریفته و شبنه کرده که بی
اختیار مهر او را رد دل گرفت و برای او گمان حاصل شد که شاید هار پاک پسر پندار را نکشته باشد
و این طفل از آن او باشد اگر چه در لباس و سنائی و بر حسب ظاهر پسر شبانست اما از ناصیه او
آثار شوکت و ابهت هویدا است که خدای دادخواه و پسرش را انعام و احسان نموده روانه ساخت
مهر داد شبان را در خلوت طلبیده پسر از پیر و هوش کامل و تحقیق حقیق معلوم نمود که این پسر از اصل
شبان بلکه از دوده سلطنت کمال بخت و خرمی مرور داده اما کینه هار پاک را که نمر از
امر نمود نیز رد دل گرفت و اغراض را بجرم خانه فرستاد و وزیر را احضار کرده بعد از اظهار
لطف و رضامت گذر داد از اینکه پسر او را بقتل رسانده باو گفت حالا بشکرانه این مو
عظمی پسر خود را که همسال و بحسب صورت هال اغراض است بهما و نیکری و بجاوت سلطنت فرست
و خود نیز امشب با کمال شرف بر سر خوان مخصوص پادشاهی برای صرف شام حاضر شو هار پاک صفا
القلب ساده لوح با اطفال پادشاهی سرور و مغرور شده علی الفور بجان آمد و فرزند عزیز
خود را برای سلطنت فرستاد و خود نیز بر حسب امر و دعوت پادشاه در سر شام حاضر شد خوان
الوان نعمت گسترند انواع اطعمه اشربه فراهم چیدند همینکه حضار نشستند و خوردند و نزد یک
برخواستن و بر چیدن سفره شد طشتی از طلا که بر روی آن سرپوشی بود نزد هار پاک نهادند

پادشاه از او پرسید که غذای امشب را چه طور یافتی جواب عرض کرد که شکر و منت خدای را همیشه
از خوان کرمانه محفوظ و در سفره پادشاهی از انواع اطعمه و اعذبه لذت ببرم و بهر مند و ملت نشاند
علی الخصوص امشب که طباخ در تربیت و طبع اعذبه و خورشید در جبهه اسنادی و مهارت را بحرف
عادت و کرامت رسانده است پادشاه گفت پس نمیدانی که از گوشت چه صید فرموده حکم داده ام برای تو
عذای تربیت داده اند و نمونه از بقیه آن گوشت را بن طشت میباشند بر دار و نگاه کن هار پاک سر پوش
را که برداشت سر بریده عزیز خود را در طشت بدیده پر سید دانستی از گوشت چه شکاری خورده
عرض کرد آنچه میل و اراده پادشاه است همان برای ما بندگان خوبست جز تسلیم و رضا چاره نیست
این بگفت و ناچار آن مجلس جلوس و خود داری نموده همچو جبهه جنت خود را منغیر اللون و ظاهر حال خود
قرین اندوه و ملال نداشت بعد از انقضای مجلس بخانه رفته ولی در حالیکه دلش از کینه شاه منقلب بود
و خاطرش از قتل فرزند افسرده و مستمند بنابر این در صدد تمهید و تلافی برآمد و مخاصمه پادشاه را
مکرهت بر لبها از انظار استیاز بعد از آنکه اغراض شناخت و دانست که نیکو او استیاز آنکه دلش
بمهر او مایل و مفتون بود باز گاهی خواب دیدیم و تعبیر مؤبدان را بخاطر آورده بمیانک میبشد و چو
در فلکش خلیان میگردید و مغان و مؤبدان محض تلق و خوش آمد پادشاه عرض کردند خواب
پادشاه تعبیر خود را نمود و هر چه باید بشود شد و اغراض سلطنت رسید و همان سلطنت و
فرمان روانی موفقی و با طفال دهافین کفایت بخت و طالع او را کرد و دیگر نباید از او هر اسان بود
استیاز از این رهگذر آسوده خاطر شده اغراض را اجازت داد که بیادرس نزد والدین خود رفت
چون مدتی گذشت هار پاک وزیر که در کاهی بود سودای دشمنی استیاز را در دینک دماغ و بخت شخصی را
از حرمان و خواص خود نزد اغراض فرستاده او را بخالف استیاز برانگیخت و بچهره را بدشمنی بنیاب لطف افشا
و جلال بخت و محراب کرد فرستاده که مردی را ناواز نموده بود یک مجلس اغراض را نرم کرد و او را بکین استیاز
و دار نمود اغراض مجلسی از اعیان و بزرگان پارس تربیت افتاد دانه از معایب حالات و مساوی عادات
استیاز شرحی باز گفت و سخن از نام و نیک و مردمی و جنگ بسی دانند آیا بسیار با خود یک رای و منفق العقید
کردم آنگاه آهنگ جنگ استیاز نموده لشکری بجهنم داد و در مصوب کبابان نهاد استیاز بادی غافل و از کید
وزیر اعظم پیچ چون از بغایله آگاهی یافت خود وزیر را سپهسالار خویش نموده بمقابله و مدافعه لشکر پارس فرستاد
سپهسالار همسنگه باریک اغراض نزد یک شد خود مجربا باریک دوی و رفته سر طاعت بر آستانه او نهاد
و بختی اختیار کرد و سایر سران سپاه هم چون این بدیدند و شخصاً بنهر از سو کردار و زشتی اطوار

آستینار پنجه خاطر و لشک بودند موافقت سپید نموده باردوی اغراض ملحق شدند و سر خط فرمان
وی نهادند اغراض بکلفت مضارب و زحمت محارب با سپاه بنوه مد و پارس بجوالی پای تخت رسید آستینا
با مختصر قشونی که در پای تخت حاضر بود نداغراض را استقبال کرده جنگی سخت بنمایان روداد و عافیت آستینا
مغلوب منکوب گردیده خود اسیر بلکه بعضی مقتول شد و سلطنت طایفه مدی که یکصد و بیست و
هشت سال امتداد و دام یافت بود با بنی آسانی منقرض و زایل گردید و بنی انقلاب انقراض دولت مدی در
صد نود و پنج سال بعد از بنای شهر روم و سه هزار و چهارصد و نود و چهار سال بعد از خلافت بنی اموی
و پنجاه و نه سال قبل از میلاد بوده و بنی امین مورخین بعضی اختلافاتی در وقایع و سنین دولت
مدی هست

بعقیده هر دو و بنی امین پادشاه مدی آریاس بوده که در هفتصد و پنجاه و نه سال قبل از میلاد و پنج
سر بر سلطنت بنی ملکیت جلوس کرده است بعد از شوش و سیصد و هشتصد و سی سال قبل از میلاد بعد
فراوانی و شوش و نود و قبل از میلاد بعد آستینا در پانصد و پنج و قبل از میلاد بعد ساسانی
پانصد و سی و نه قبل از میلاد بعد سیر و سر که کچهر و پادشاه پارس باشد در پانصد و سی و چهار قبل
از میلاد بر آنها غلبه کرده و مدی را ضمیر پارس ساخت

مؤلف گوید ما بعد از آنکه روایات مختلفه اسناد معتدله در باب سلاطین مدی و مدت سلطنت آنها
بدست آوردیم و هر را با هم موازنه و تطبیق کردیم و بنحیض معلوم شد که امتداد مدت سلطنت سلاطین
متدبش از یکصد و بیست و هشت سال بوده بلکه بوجوب روایات و اسناد معتدله اسامی سلاطین مدی
و مدت سلطنت آنها مطابق است با جدولی که در ذیل بدین مبدی

اسامی سلاطین مدی و مدت سلطنت آنها					
مدت سلطنت	اسامی سلاطین ^(۱)	تاریخ عالم میلاد	اسامی سلاطین ^(۲)	تاریخ عالم	مدت سلطنت
۲۶۰۰	اربک	۳۱۵۵	کاردیسا (یا) آرپان	۳۳۳۶۰۰	۳۳۳۶۰۰
۵۰۰	موداسر	۳۲۰۶۰۰	دووسر (یا) آرفاس	۳۳۵۹۰۰	۳۳۵۹۰۰
۳۰۰	سوزارم	۳۲۵۹۰۰	فراورث (یا) آبتین	۳۳۹۱۰۰	۳۳۹۱۰۰
۵۰۰	آرتیکا	۳۲۸۶۰۰	کی کسار (یا) آستینا	۳۴۲۰۰۰	۳۴۲۰۰۰
			آباندا (یا) آستینا	۳۴۶۰۰۰	۳۴۶۰۰۰

بالجمله اغراض بعد از غلبه بر آستینا و لشکر مدی ملقب بکنیز شد چیرگی دولت پهلوی که زبان اهل

مدی است یعنی پادشاه است و خسر یعنی خورشید پادشاه میباشد چون سلطنت
 و پارس هر دو بر اعراد است مسلم شد که و خسر را با هم ترکیب کرده کجسر و ش نامیده اند و این لقب که در میان
 سلاطین اخلاف و اعقاب و تاجداران باقی بود مثل که لهراسب و کشناسبت که بخت و غیره چنانکه در نوادر
 عجم چنین نوشته شده و وقتی این لفظ کی از سامی و الفبا بنطفه سلاطین خارج شد و بهمان الفبا
 سلاطین پارس نامتلفظ شدند که بکلی بر یک غلبه کردند و انجا را با پارس مستقر و مستقلاً سلطنت و احد
 قرار دادند و چون مفصلاً فقط نکارش نایم مدی بود از زمان افراط سلطنت خانواده سدها را
 از قول قدمای مورخین یونان نکاشتم شرح سلطنت کجسر را برای لغت فارس گذاشتم و امیدواریم که
 در طی جغرافیای آن مملکت آنرا بوجهی شایان ابراد نامیم

نذیر

بعضی تحقیقات راجع به طایفه مسطوره در فوق است که اگر مخلوط و تلفیق آنها میشود ریشه کلام قدیمی
 نظر میآید بنابر این پس از تمام آن مطالب محض مزید بصیرت در خانه بنیان مینمایم
 مملکت مذکور در زمان آسیناژ از یک طرف محدود و بر دهائی بوده که فزل او مانع باشد از طرف دیگر و پنجاب
 دانیال پیغمبر علیه السلام معاصر با آسیناژ و کجسر بوده است
 اگر در فوران شریف آسیناژ دارپوش نوشته شده و نیز عجم بعضی از مورخین دارپوش خالوی کجسر و سپهر
 آسیناژ بوده است گوئیم دلایل دیگر تضعیف این قول مینماید و حق همانست که هر دو کشته یعنی پس از
 مغلوب شدن آسیناژ سلطنت مدی منتقل بکجسر شد و دارپوش معاصر دانیال که داراب باشد همان
 آسیناژ است چرا که داراب لقب است این لقب را به بسیاری از سلاطین مد و پارس داده اند
 یکی از آنکه ما بر اینکه افراسیاب و هم همان آسیناژ است اینست که ما افراسیاب را از اولاد یافت میدانیم و
 طایفه مدی نیز چنانکه ذکر شد خود را از همان دوده میدانند

دلیل دیگر اینکه در کتب تواریخ ما مسطور و مشهور است که افراسیاب فرار را با ذریا بجان امد و در انجا
 کشته شد چگونه بعقل راست و درست میآید که شکست افراسیاب را آنطرف همچون باشد و خود
 در اذر با بجان اسیر و گرفتار شود اذر با بجان چون جزو مدی بوده شاید مقصود از اذر با بجان
 همان مدی باشد

تفصیلی که کمال شباهت را بمسطوران مورخین عجم دارد تولد کجسر است و بجات دادن پسران
 و سپهر فرنگی و او را از شر افراسیاب و بعد طفل را بشبانان سپردن چنانکه فردوسی علیه الرحمه

فصل

فرماید

شبان کوه فلون را بخواند وازان شاهزاده سینهها براند
بدیشان سپرد آن دل و پند را جهاججوی کرد پسند پند را
که اینرا بدار بد چون جان پاک بناید که ببندد و را باد و خاک
بر او بد کا مش به بنکی غلام پرستش کندش هر چه خوش غلام

وبعد تفصیل بردن کچس و رانزد افراسیاب و آنچه روی داده غلام مطابق است با واقع که ذکر شد و منها
اینست هر دو پیران و پسر را هار پاک نوشته است

در تاریخ فارس که مؤلف آن شخصی بلخی است برای ملک شاه سلجوق نوشته و مکتوب است که زن کیکاووس
دختر افراسیاب بوده و در همین تاریخ مینکارد که بعد از افراسیاب چندی که شوا سب سلطنت کرد
کی شوا سب برادر افراسیاب بود و این باز د لیل است بر اینکه اسپنار هان افراسیاب است زیرا که
کی گفت پهلوی است و اگر افراسیاب از اهل مدی که بلسان پهلوی تکلم میکرد و نبود چرا اسم برادر او
کی شوا سب بود

فردوسی علیه الرحمه در دو سه جای شاهنامه اشاره مینماید که زبان کبان پهلوی بوده پس زبان
اهل که کبان سلاطین آنها بوده اند جز پهلوی نبوده است بعد از سلطنت کچس و زبان درباری که
شد و زبان منداول عامه همان پهلوی و پهلوا اسم مخصوص اصفهان و اغلب بلادی است که در
مدی با عراق عجم حاکمه واقع شده

مدی چنانکه ذکر شد منقسم بود و قسم بود مدی بمثل آنکه آن رویان و عبارت از آذربایجان
حاکمه است و مدی منقسم شد به سلاطین مخصوص پیدا کرد و بعضی از مورخین
یکی از سلاطین مدی صغیر آن رویان بوده که در سنه سبصد و سی قبل از میلاد مسیح علیه
السلام بسلطنت رسید و در چکری در مارک در صد و شصت و دو سال قبل از
میلاد در چکری مینسریا در هشتاد و نه قبل از میلاد در چکری
دارپوس آرنا و اسه در سی و شش قبل از میلاد و سی و یک سال
قبل از میلاد مسیح علیه السلام سلاطین اشکانی این ایلان را
ضمیمه ملک خود ساختند و پادشاهان انجارا از سر بسلطنت و صفحه
ملکت برانداختند

مؤلف کو بدین بود عقیده و اقوال مورخین قدیم یونان در باره مدی با جیل با عراق عجم نازمان
غلبه کچس و برمد و فرار دادن مد و پارس را در تحت سلطنت واحد اما و فایع و سوانح بهمان ملک
از زمان کچس و تا کنون بقدر نسبت که اگر نکاشته شود خود کتابی مستطوع و معظم خواهد بود و مادر
انجیل اقتضای میکنیم بنفوحا پسته عساکر اسلام در جیل نموده اند و بعضی فایع که در زمان خلفاء
اموی و عباسی واقع شده و چون بلاد ری در کتاب نفوح البلدان که فی الحقیقه مخصوص است بنفوح
اسلام این و فایع را بهتر از هر مورخی نوشته ما مقاصد مذکوره را از آن کتاب ترجمه کرده در این
محل منکایم

فتح حلوان

چون عساکر اسلام از کار جلولا فراغت حاصل نمودند هاشم بن عنبه بن ابی وقاص لشکر چلاری
بحر بن عبد الله بجلی ابوالجمع کرد که در جلولا اقامت کنند که سده و چالی فیما بین مسلمین و دشمنان
اهل اسلام باشند بعد از آن سعد با سه هزار نفر از مسلمین نزد جبر آمد و قرارداد که با این شهر
نفر و فشوین که ابوالجمع جبر بودند تسخیر حلوان روند و چنین کردند و چون حلوان نزدیک شدند
نزد جبر و بنا حیره از نواحی اصفهان که کج و جبر بطور صلح حلوان را فتح کرد با بعضی که منقرض
کسی نشدند و اهالی را بجان و مال امان داد و هر کس میل بفرار داشت قرارداد اهدی انکس را مانع
نشود بعد جبر در غزوة (عزوة) (عزوة) بن قیس بن غزوة بجلی را بحلوان بجای خود گذاشتند
بجانب دینور رفت ولی این شهر غیر مفتوح بماند و قریسین را فتح کرد مثل فتح حلوان پس از آن
حلوان آمد و در اینجا بعنوان ولايت بود تا عمار با سپر کوفه آمد و بواسطه مکتوبی با و اعلام نمود که
عمر بن خطاب امر کرده است که اباموسی اشعری را امداد نمائی جبر بر غزوة بن قیس را در حلوان جا نشین
خود کرده برفت و اباموسی اشعری رسنه نموده بیامد (مقصود از امداد جبر ابوموسی اشعری
امداد در جنگ نهادن است)

یکی دیگر از بلاد جیل نهادن است فتح لشکر اسلام نهادند را مفضل و در ذیل لغت ثبته الرکاب
ذکر نموده ایم

فتح دینور و اسبذان و مهر جانقند

همینکه ابوموسی اشعری از نهادن بر کشت بدینور رسید و پنجره زد در دینور بماند و بکر و ز قتال
کرد پس از این قتال اهل دینور راضی بدادن جزیه شدند و قبول ادای خراج نمودند و برای جان

و مال و اولاد و عیال خود امان خواستند ابو موسی آنها را امان داد و جان بخشی برای آنها از هر اهل
خود معین نمود و عباس بن امان رفت با اهل ماسبدان مقاتله اتفاق بنقناد و اهل سیروان با ابو موسی
بوضع صلح بنور مصالح نمودند که ادای جزیه و خراج کنند و عساکر اسلام در میان آنها منتشر شده
بر خاک سیروان غالب آمدند و جماعتی را عقیقه انبخت که ابو موسی ماسبدان را قبل از آنها وند فسخ کرد
و ابو موسی عبدالله بن قیس اشعری سائب بن الا فرج الثقفی را که داماد او یعنی شوهر دختر او بود
بصبره که شهر مهر جافند با فرستاد و او این شهر را صلح فسخ کرد بدون اینکه خون ریزی و غلبه او
و نفوذ اهالی را نماید و اهالی قبول جزیه و خراج نمودند و جمیع کوره مهر جافند بنظر فساد درآمد

فتح همدان

مغیره بن شعبه عامل عمر الخطاب در کوفه بعد از عزل عمار بن باسرج بن عبدالله بجای را بهمدان فرستاد
و این در سال بیست و دوم از هجرت بود و جری با اهل همدان مشغول مقاتله و جدال شد و تیری در اثنا
جنگ بچشم او خورده کور شد و آخر الامر همدان را فتح کرد و با اهالی صلح نمود مثل صلح نهاوند و برادرش
آنجا فرستاد و این در آخر سنه مذکوره اتفاق افتاد و اقدی کهنه است عمر بر در بیست و چهارم
هجرت همدان را فتح نمود بعد از شش ماه از وفات خلیفه و دوم بعضی دیگر گفته اند مغیره بن شعبه ^{نفس} همدان
رفت و عمر بر در مقدمه او بود و این بلد را مفتوح نمود و مغیره همدان را ضمیمه حکمرانی کثیر بن شهاب
حارثی نمود عباس بن هشام از پسران جدش از عنوان بن حکم را و این کرده گوید سعد بن وقاص
چون ولایت کوفه یافت علاء بن وهب بن عبد بن وهبان را که یکی از بنی عامر بن لوی بود و االی ماه و
همدان نمود اهل همدان غدر نموده نفق علیه کردند علاء با آنها مقاتله نمود آخر الامر در تحسین طاعت
او درآمد و او با آنها مصالحه نمود که ادای خراج زمین و جزیه و روستا خود را بدهند و صلح را در دم
برای مسلمین باور دادند بنابر این منعرض مال و اولاد و عیال آنها نشد

فتح قزوین و کاشان و اصفهان

همینکه ابو موسی عبدالله بن قیس اشعری از نهاوند بازگشت با هوا از رفتن و پس از استقرار در آن
ساحل بقم آمد و چندی را بن محل اقامت کرد و شهر قم را فتح نمود آنگاه احف بن قیس را که نام او
ضحاك بن قیس التیمی بود مامور کاشان کرد و این شهر را بقلیه گرفت و ملحق با ابو موسی شد و
خلیفه ثانی عبدالله بن بلال بن رضاء الخراسانی را در سنه بیست و سه هجری باصفهان مامور نمود
بعضی گفته اند عمر ابو موسی نوشت که فتوئی باصفهان مامور نماید و او حبشی باصفهان فرستاد

عبداللہ بدیل جی راضیاً بعد از قتال فتح کرد بشرط اینکه اهل جی دای خراج و جزیه نمایند و این با
در مال و جان خود مکر اسلحه و آلات حرب که از بن جنس آنچه داشته باشند بخوبی و تسلیم نمایند و
عبداللہ بن بدیل اخف بن قیس را بالشکر ابو الجحی و یهودیه فرستاد و او با اهل یهودیه صلح کرد و مثل صلح
با اهل جی و این بدیل برخاک اصفهان و بلوک و نواحی آن اسبیک بهم رسانید و عامل آنجا بود تا یکسال
از خلافت عثمان گذشت بعد عثمان سائب بن ارقع را بجای او والی اصفهان کرد و محمد بن سعد که یکی از
غلامان بنی هاشم بود از قول موسی بن اسمعیل و او از سلیمان بن مسلم و او از خالوی خود بشیر بن ابی اسبه
روایت کرده گوید اشعری باصفهان ورود نمود و دین اسلام با آنها عرضه داشت آنها از قبول آن انکار
کردند گفت پس قبول جزیه نمایند و نمودند تا طاعت با بنوع بعضی باینکه جزیه دهند با آنها مصالحه نمود
و پس از مصالحه بران بنای عذر و مکر را گذاردند بنا بر این با آنها مقابله نمود و بر آنها غلبه کرد محمد بن سعد
که من و او از اهل قم میدانم گفت هشتم بن جمیل از عابد بن سلمه و او از محمد بن اسحق روایت کرده گوید
این بدیل خراجی را باصفهان فرستاد و مرزبان اصفهان پیر مردی بود معروف و موسوم بفاد و سفان
(فاد و سبان) (فاد و سان) (فاد و سفان) بدیل او را محاصره نمود و با اهل شهر بعضی مراسلات و ایشان از
پای پیر مرد مرزبان باز داشتند که فاد و سفان اینجا نیست مردم را مشاهده نمودند مرد پیر انداز که وثوق
تمام بپیر اندازی و مهارت ایشان در این فن و اطاعت آنها نسبت بخود داشت انتخاب کرد و از شهر بیرون آمد و فرا
عازم کرمان شد که از فغانی نزد جرد رفت خود را بدو رساند این فضل و خیر و معلوم و مسموع عبداللہ بن
بدیل شد او را بالشکر موسی بن عوف و ثعالبی که چون با و رسید فاد و سفان در صورتیکه بر نری و شرافت داشتند
او شد گفت بر نفس خود بیوس و از خطر و هیز کن بر این شخصی که می بینم خطا نخواهد کرد اگر جمله کنی بخوابی
خواهم انداخت و اگر هم از طلبه بمیدان تو خواهم آمد پس ازین گفتند و بعد اللہ بن بدیل آورد و ضرب با و
حواله نمود که بقریوس بن و وارد آمد و دین شکست فاش زین از دین جدا شد آنگاه فاد و سفان بعد اللہ بن
بدیل گفت ای پیر من باید قتل تو نمودم و نیشتم و نور مردم عاقل شجاعی یافتام آیا میل داری که بانو بر کو دیم و مصفا
کنیم باینکه اهل بلد من بخویند و دهند یعنی هر کس در اصفهان ماند جزیه دهد و هر کس که فرار نمود متعرض او
نکردی و شهر را بنو سلیم کم این بدیل را ضعیف شد با فاد و سفان مراجعت نمودند و جمعی مضروب شد و فابان
گفتار و عهد نمود که گفت ای اهل اصفهان من شمار مردم اینم پسین بدیدم شما اهل همین کار هستید که بنا
کردم کویند این بدیل و نواحی اصفهان کرد بش کرده بردشت و کوه ان نواحی غالب آمد و با آنها در خراج
و قمار و معامله کرد همان رفتار و معامله که با اهل امواز نموده و گفته اند فتح اصفهان و حال آن بعضی

از سنه بیست و سه در بعضی از سنه بیست و چهار اتفاق افتاده و مرویست که عمر بن خطاب علیه السلام در مدینه
 را با لشکری روانه کرده و ملکی را بوسیله خود می شناسد و کاشان را فتح کردند و همراهی در اصفهان مشغول
 جنگ کردند و در مقدمه ابو موسی اشعری اخف بن قیس بود و یهود پیراهن را هم فتح نمودند بطوریکه
 شرح دادیم بعد از بدیلجی بمغزوچ نمون و جمیع آنجا که اصفهان و روزه کرد و بران غالب آمدند و صحیح ترین
 اخبار اینست که ابو موسی قثم و کاشان را تسخیر نمود و عبدالله بن بدیلجی و یهود پیراهن را منصرف شدند و
 ابو حسان زیاد بن ابی اسفیه را کوفه روانه کرد و کوفه را تسخیر کرد و عاصی الثقفی را مقبره اش را اصفهان
 کثیر بن شهاب بن الحصین بن ذی الغضن الحارثی که قلیا مایل عثمان بود و با علی بن ابیطالب علیه السلام
 خلوصی نداشت و مردم از دور حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام پرآمده کرد و قبل از خروج مختار بن
 ابی عبیده را و ایل خروج او در کشتن مختار در حق او گفته است (اما و رب السحاب شدیدا لعقاب الله
 الحسب من آل الکتاب لا یبشیرن قبر کثیر بن شهاب المفسر الکتاب) شخصی بود که معاویه او را بری و سببی و لا
 داد و چند کاهی از قبل معاویه و مدتی از جانب عاملهای معاویه زیاد و مغیره بن شعبه دو لایا من برون حکومت
 داشت پس از آن معاویه بر او غضب کرد و او را در دمشق حبس نمود و او را از دست میگرداند تا شرح بن هادی مراد
 اسباب استخلاص او شد و پس از آن معاویه طریقه کثیر را پسند کرده بعبدالله بن زیاد نوشت که او را حکومت
 ماسبدان و مهر جانقذ و حلوان و ماهین و هلو بعضی املاک در جبل با فطاع داد و او فصری بنا کرد معروف
 بقصر کثیر در محلی که از اعمال دینور محسوب میشود

عمری از هشتم بن عدی و این کرده کوفه زیاد در سفر بود و قیامش پاره شد کثیر بن شهاب سوزنی از کلاه
 خود بیرون آورد و باغی و آن بند را بجای خود دوخت زیاد با و گفت تو مرد با خوی هستی و مثل تو نباید
 بپیکار بماند و او را ولایت بعضی از جبل داد

کلی و ابو الیقظان گفته اند هذیل بن قیس العنبري را پام مروان والی اصفهان شد و از آن وقت عنبر بن ابی
 رفتند و کوفه جدا بودند و ابو دلف قاسم بن علی بن ادریس بن معقل العجلی در سفر خود بجهت بعضی مقاصد
 با بر خاز کسان خود بجبل آمدند و بفری از قریه همدان موسوم به مسر رود نمودند و بنای کوفه املاک و
 مزارع را گذاشتند و در پسین معقل بر سر یک از تجار ناخسته مال او را از او گرفته و ناچار خفه کرد و او را
 خفه نموده بعد مال او را منصرف شد نگاه ادریس را گرفته بکوفه بردند و حبس کردند و این واقعه در زمانی
 که یوسف بن عمر الثقفی در عراق ولایت داشت در عهد هشام بن عبدالملک واقع شد بعد عیسی بن ادریس
 بکرج نزول نمود و بر آنجا اسبیل یافت و قلعه آنرا بنا نمود و آن حصن کهنه بود و ابی دلف قاسم بن عیسی

قوت یافت و شانی نزد سلطان بهم رسانید و قلعه خرپوزه را بزرگ کرد و کرج را شهرت داد و از کرج
ابودلف گفتند و کرج امروز شهری از شهرهاست

زید بن عبدالرحمن از بزرگان و اشیان اهالی سپهر و ارباب بنامید و گوید سپهر را سپهر گویند زیرا که
در بیست و نه ای از واقع است و بیست و نه نشانه هائی که عدّه آنها سی و نه است و گفته شده است سی
و سپهر را سپهر صدخانه نامیده اند یعنی سی سر که سی نشانه باشد و صد چشمه زیرا که آب آن از چشمه است
عدّه چشمه ها آن صد میباشند خلاصه اشیان مشارالیه هم گفته اند سپهر و حوالی پوسه چراگاه مواشی اگر
و غیر هم بود و در سپهر برای و اب اغنام خلیفه مهتر گین هادیده میباشند و آن اغنام سپرده بشخصی بودند
که او را سپهرمان بن قراط میباشند از غلامان مهتر که صاحب صحراء قراط در مدینه السلام بود و شریکی با
سلیمان بود موسوم و معروف بسلام طیفوری که غلام ابی جعفر منصور بود و او را بهنگام خجسته همی که
فقراء و خائفین اطراف در خلافت مهتر گین شدند این ناحیه را الحیا و مجمع خود فرار دادند و از هر
جانب بدین ساحل آمده مسکن می نمودند و کسی از آنها چیزی مطالبه نمی کرد زیرا که این محل حد همدان
و دینور و آذربایجان بود سپهرمان بن قراط و رفیق او این طلب را بمهدی نوشتند و عرض نمودند و عرض
و شکایت آنها را بجهت و اب اغنام که داشتند و از دستبرد آنها خائف بودند اظهار کردند مهتر گین لشکر
معبری بآن ناحیه فرستاد و سپهرمان و سلام نوشت که شهرت نایکند و خود و اعوان و رعایائی که دارند
در آن شهر ساکن کردند و و اب اغنامی که از دستبرد آنها نراسانند بواسطه آن شهر خوف و محروس
سپهرمان و سلام شهر سپهر را بنام نمودند و در آن سکنی گرفتند و ضمیمه آن شهر شد و شانی ما بهر چه از دینور
و دسنای جوذمه از آذربایجان از کوه برز و در سطفت و خابنجر (خابنجر) (خابنجر)

مشایخ اهل فازه که ناحیه ابستصل بسپهر و ابست کرده گویند چون جوشی حکمران جبل شد اهل فازه
را کو چایبک و از محل و ماوانی که داشتند راند و جرشه را فابدی بود معروف به تمام بن هانی العبدی
اکثر اهل فازه پناه باو برد و او با آنها قیام نمود و خونی بپا مال را داد امیر کرد ناد رکذشت و پیش
بعدا از او عهده اینکار بر نیامد و این در عهد خلیفه مامون بود

خلیفه مامون هشام مروزی را بقم فرستاد در وقتی که اهالی قم باغی شده و مخالفت می نمودند و مالک آن
نمی دادند و بهشام حکم داد که با آنها جنگ کند و لشکری بامداد او فرستاد او بدین گفته رفتار نمود
و رئیس قها را که بجای بن عمران بود بکشت و حصار شهر قم را خراب کرد و با خاک یکسان نمود و هفت

هزار هزار درهم و کسری مالیات برای آنها فرار داد و حال آنکه پیش از این اهل قم از دو هزار هزار دینار مالیات شکایت داشتند بالجمله در خلافت المغیر بالله بن منوکل باز اهل قم نقض عهد کرده و خلیفه المغیر بالله موسی بن بغار که در جبل عامل او بود و مامور بحجاز به طائیفین که در طبرستان ظهور نمودند شده و او قم را بغلبه فتح کرد و بسیاری از خلق اینجا کشته شدند و المغیر بالله حکم کرد بسیاری از معارف و حیو آنجا را بدربار او روانه نمایند

جبان بقول صاحب معجم البلدان اسمی است که اعراب یکی از نواحی اهواز میداده اند
جباه نیز به وجهی سطوراث صاحب معجم البلدان نام یکی از نواحی فارس است ممکن است که همان جبا که سابق ذکر شد باشد و بر بعضی مشبه کشته جباه گفته باشند

چیدله قریه ایست محال بجاس و در زجان خالصه یونان قدیم الشوق محمول آن غله که هم دیمی و هم آب است از ارضی آن از همیشه مشروب میشود و آبش بیلافاست باغات ندارد فقط چند درخت پیدد این آبادی بدیده میشود سکنه این قریه بده خانوار است

چیدور از قریه های سنگ است بلوک سراجام و بیوه زن میباشد ملکی میباشد است دور شرفیات دارد و آبش بیلافاست و عدد سکنه دو سینه نفر

چقلو قریه ایست محال سهرورد زجان است قدیم الشوق ملکی جماعت شاه پسوند بدو از طایفه قشای دارای بیست خانوار سکنه و زراعتش دیمی و آبی است فئات ندارد اینجند زراعت آبی است از دو خانه قراوش مشروب میشود از هر میل حاصل صنفی و شتوی در آن عمل میاید باغات انکور و اشجار پید و سبجد و غیره دارد و آبش کرم است

چقلو از قریه های نوابغ خرفان است نصف زراعت دیمی و نصف آبی میباشد در پائین بادی و کوه امامزاده مدفونست موسوم بامامزاده اسمعیل عقیقه اهالی اینست که ابن امامزاده پسند بلا واسطه حضرت امام زین العابدین علیه السلام است گویند که امانت علیله از او دیده شده بهر حال قریه بگاه دهها اطراف و بخول و خوش است که از چهار پنجه فرسخی سالی دو دفعه کور و انا تا باین امامزاده مشرف شده و کور سفند آورده قریه ای میکنند با واحدا محمد حسین خان خرفانی مالک قدیم قریه چقلو ملک و آب مخصوص فضا بن بزکوار و بقعه را هم ساخته اند

جیل بای از نوابغ خرفان فرا کوزلو و در دامنه کوه واقع است آن رواب چشمه محقری هم دارد ملک خورده مالک و جمعیت آن پانزده خانوار میباشد

جبل انارویه از قرای بلوک صیقلان فارس میباشد جلگه این بلوک از مغرب شرقی فرسخ و عرض از نیم فرسخ الی یک فرسخ رودخانه در آن جاریست قری چند را طراف رودخانه واقع و هم در باغات نارنج و لیمو و سایر مرکبات است نخلستان کمی هم در این حد و دلبه میشود شلوك کاری نیز دارند با زراعت شتوی قلیلی رودخانه فروریبرد و در خانه خضر ملحق میشوند مسجد و حمام معبر در این بلوک معتدل است قری این از قری ولایت بخیرود در کنار رودخانه سیم بارز و اعشای نیز از همین رود

مشروب میشود هواش گرم و سبوسکنه اش بپست خانوار

جبله از قری ولایت جوین است من محال خراسان کوها پامه میباشد و از آب نماند مشروب میشود

جبلد از عطفات بیوه زن بلوک سرخ خراسانست و در شرف آن دارد هواش لطیف و بسیار

جبت بقیده با فونقه ضربه است سر راه خراسان و در عراق و مصر هم چند محل است که

همین اسم را دارد

چپ مزرعه این مزارع بخیرود در اعشای مشروب با چشمه هواش معتدل و سکنه اش

چهار خانوار

چپخال اسم رودخانه است که از کله خال بیرون سوا شده از پایین نوسه شهر بمب شرف جای

شده از شمال بخیرود آباد کند شده داخل بخیرود میشود

چپک رود یکی از شعبات نالار این اسم قریب که در ساحل است همان چپک رود است از قری

مانندان و اصل رودخانه از میان بلوک بخیرود یکل خوران میکند و چنین معروف است که منبر ابراهیم

ادیم در قریب چپک رود است

چنارویی مزرعه از محال کرمانست واقع است در کوهستان آبش از چشمه رود میباشد

چناروی قریب از بلوک سرسپاب کرمانست این قریب در نزدیکی هونک و در هشت فرسخی شهر کرمان در

طرف مشرق و شمال واقع میباشد جای خوش آب و هواست باغات زیاد دارد که با شجر مختلفه شجر است

و حاصل اشجار آن خوب و انگور و سایر میوههاست که همه ممتاز میباشد این قریب نیز بزرگوار هم از فئات هم

از رود فئات آن دور شده است آب رودان از چشمه اینست که مجرای آن از کوه است در چند دهه دانه

بسیار خوب بچل میاید عده نفوس چیزی در قریب با هزار نفر است حمام نافایی داشت مرحوم محمد اسمعیل خان

وکیل الملک آنرا از نو بنا کرده حمام بزرگ بسیار خوب در آن بساخته کاروانسرا نیز دارد که از بناهای قلی

است مسجد آباد و یک مسجد خرابه در چند دهه یکدیگر یکدیگر خراب یکدیگر آباد در آن دیده میشود

بازده کارخانه شال بافی دارد که مشتمل بر جاوی چهل و یک دستگاه میباشند آسپاهای متعددی از قدیم و جدید آباد و خراب متعلق بانظر به میباشند غرض از توابع جز و موسوم باسم جبل آباد خراب بود آنرا نیز مرحوم محمد اسماعیل خان وکیل الملک آباد نمود

چچن از فرای ایچر و در میان میباشند قديم التوق هوايش بلاق در اعن آن دېمي و آبي يك چشمه در كنار آن هست كه در ريزي از راعنه و صيفي آنها را مشروب ميسازد قدرتي استجار ميوه نيز دارد سكنه آن چهل و پنج خانوار است
چچان رود در سمت مغرب و لك آباد ملاير واقع در كنار رودخانه و از ملايك خالصه سنار و آب مشروب ميشود حاصل و زراعتش آببنين باغ ندارد اقامت جمع خويج دارد سابقا ده پانزده خانوار و رعيت آنرا وارد شده حالا مختصر بدو خانوار است معدن شوره خويج را بن محل هست ده دوازده سال قبل در اين معدن كار كرده اند حالا مذكور است ان چچان رود نادر و لك آباد سه فرسنگ است و در خانه كه چچان رود در كنار آن است ان ملاير ميكنند و در پائين فصل زمستان شكار حقاير وارد كند و پيرت و ساير مرغهاي آبه بسپا دارد و عرض آن فرسب شصت هفتاد ذرع است امتداد آن از اول خاك ملاير الی طامرد دوازده فرسنگ و از آنجا تا رودخانه كاماسب هاوند سه فرسنگ كه كلا پانزده فرسنگ ميشود

چچان جبل فرسب است در سمت مغرب ملاير در دامنه جنوبي كوه كزند كه فاصله ما بين ملاير و نويسرگان واقع است اين جبل ملكي اميرزاده محمد علي ميرزا ولد مرحوم حاجي خسرو ميرزا و قريبي هشتاد خانوار رعيت دارد باغ و بيشه آن فرسب صديج و پاست محمول و زراعت باغات آن از چشمه ساو مشروب ميشود اغلب راعنش دېمي است هوايش بلاق و در زمستان برفش به نهايت قلعه باغي بالاي تپه دارد بامرتع و چراگاه در تابستان هواي آن بسيار خوبيست مسافت آن تا دولك آباد چهار فرسنگ و تا نويسرگان يك فرسنگ است

چچك از مزارع بلوك زرخيز خان بنشاپور واقع در هفت فرسخي شهر است راعش آن از آب و خانه مشروب ميشود اهل فرای حوالی از مالكاند و زراعت ميكنند خود مزرعه خالي از سكنه است هوايش در زمستان سرد و در تابستان معتدل و قديم التوق ميباشد

چچي فرسب است ان محال قبه در هزار و دويست و بيست و پنج هجري شمس على خان در بنك در چچي از قشور سس شكست خورد

ججاف بقول صاحب معجم البلدان محله است ان شهر بنشاپور

ججاس فرسب است در بين شيروان و قبا و در ذيل دامنستان

چچرود يكي از قلاع بنده است در مازندران واقع در لسو كلا از كج و آب رسا خنك شده حمام خوبي دارد

در قله کوه است آثاران باقی است

جدا قتا از فراوانی ابهر و دزدان است قدیم النشوق ملکی خوانین چکر زراعینان غله اشهم
آبی هم دبی که این از چشمه مشروب میشود سکنه آن شصت و یک خانوار

چلان مرزعه ایست از مزایع طبس مسنامن محال فایات قدیم النشوق مشروب با زاب فایات
چلان مرزعه ایست از مزایع کربال من محال فارس که سرد سپر است در سمت شرق شیراز
دوازده فرسنگی واقع میباشد حاصلش غله و برنج است آبش از رودخانه

جله دو مدرسه از مدارس بسیار معتبره ایست که یکی دایم در سرحله بزرگ میگویند
و دیگری نامدرسه حله کوچک و این دو مدرسه هر دو واقع در بازار و مجاور شهر در وسط
معوره و آباد و دایر و طلاب علوم دینی در آنها منزل دارند

جلیل فربه ایست از فرائی ^{بلوک} چیمکان فارس این بلوک در طرف مایل جنوب شرقی شیراز در ایست
سده فرسنگی واقع است حاصل آن غله و خرما و لیمو و پنبه و برنج اراضی آن از آب فایات و چشمه مشروب میشود
جلیل فربه از نواح کربال من محال فارس است حاصلش اکثر شتو است شتوکاری هم میکند
طول بلوک کربال از مشرق بمغرب پاده از ایست فرسخ و عرض هشت فرسخ در این بلوک هشت حمام ^{ایست}
مسیحی هشت آب این بلوک از رودخانه ایست که معروف به کوه میباشد فاین کربال و اصطهبانات ^{ایست}
که فاضلاب رودخانه کربال میریزد

جلیر یکی از آبادیهای بلوک میان آب شوشتر است

چرا اسم محالی است بسیار معتبر از محالات سلطان آباد عراق و وصل است بحال ملا در آباد
فرا و آبادیها و املاک معتبر و حاصل و زراعت و فراز هر منیل و ذکر هر یک در محل خود بیاید

چرا بادی بعقیده صاحب مجمع البلدان معرّب کربا آباد است آن فضا به ایست نزد یک مرد

چرا بادی از بلوکات ولوی سواد کوه و عبارت از یک آبادی و یک بلوک است یک حمام دارد

اما دایر نیست حاجی فیر نامی ساخته اما مراده دارد مشهور با ما مراده سید شریف یکسجده هم دارد سر
عجله دارد یکی خراب است و خالی از سکنه که از فراز فقر بر اهل بلد سکنه آن عجله سبب قتل اما مراده شده
لحدانسل ایشان بر افتاده موسوم بر اجماع پاینده سال را حیر بوده اند اما الحال هیچ اثر از آنها نیست
دو حله دیگر الوندی و ساد و فایات مشرب و خر و شفتا میروند بلکه چرات که از مغرب بمشرق منتهی
و نحوه یکسجده و عرض اربع فرسخ میباشد محدوده آن از طرف مغرب بکوه نادر و از سمت شرق بر رودبار

چراغ که بجای رود خانه چراغ است برآید و از سمت شمال بکوه زرد که از طرف کوه زرد بلوک پستی
 و از سمت جنوب بکوه لی پشته در نقطه جنوب شرق کوه سنگ مرغی است موسوم بسوان از فراتر پشته ها
 بلد وجهه شمس این محال بسواد کوه همین است یعنی سوان کوه بوده سواد کوه شده در آن کوه شبیه جوضی
 از سنگ و ساروج آتاری است که با داتا و بنیان فلعه باشد طرف مغرب که تپه های دره چو است و شعبه
 میشود شعبه جنوب غربی و شعبه طرف شمال غربی دره جنوب غربی موسوم ببارم است که یکی از مجراهای
 رودخانه چراغ است دره شمال غربی موسوم بختگاه است از اینجا هم ابی جاری است و لاه سواد کوه معروف
 در اینجا ببلای می آمده اند آتاری پنج شش تخت در اینجا است که روی آنها چادر میزدند رودخانه چراغ بهر
 زمینها که مسطح و مشرف است بواسطه شطیح زمین و بر چیدن سنگ زمین و قطعات معینه معلوم
 میگردد که در سوابق ایام تمام این دره مزروع میباشد الحال هم قابل سصد هزار دین و افشان بلکه منجا و
 این نیست مگر بواسطه یکی سکنه اینجا با وجود این هشتاد و چهار نفر نوکر میدهند این دره قابل سالی هزار
 هزار دین و حاصل است و در خانه از چراغ برآید از اینجا به لاه است از اینجا به کلون از اینجا بکار مرید از اینجا
 به شهر کلا با آب و اسل و وصل میشود کوه های چراغ بر پیش کل دارد پلنگ و کرک و روباه در این جبال است
 در کوه های شمال اند ما رهای قتال زهر دارد که محض کزیدن شخص هلاک میشود پنج نفر حاجی دارد و
 ملا مکتبی که سفند چراغ غالباً از بعضی دینه دینه دار میباشد در کمر دهم که سفند دینه دارد
 باین چنکه که سفند های دینه دار از مسنان رخود چراغ میکنند و بشلاق نمیزند از دود و دره انحراف
 تنک سنگی اب جاری است که داخل و در چراغ میشود این دو اب هزار ذرع بیکدیگر مسافت دارند از دین
 میلا است جنوب بکوه لی است که موسوم باب سرین و تده میباشد که در اینجا فصل واسطه تابستانه سنگ
 اب ارد بجلالت پشته است که نیم سنگ اب دارد غاری در لی پشته است که نفیسلان از این غار است
 از دانه پشته ای غار تقریباً یک ساعت راه است هزار ذرع بقا مانده پیاده بصعوبت بالا میرود غار
 عرض ده ذرع و طولاً طرف مشرق ده ذرع و طرف مغرب چهار ذرع است غار و بستان است داخل
 غار که میشوند بقدر پنج شش ذرع عرض و ده ذرع طول فضا نیست فضا مثل طاق است شش هفت
 ذرع ارتفاع دارد هر جای آب هست مقابل در سمت جنوب نفقته ای است که سر بالا میرود و سنگهای کوچک
 روی هم سوار شده و داغ آب دارد کوپا در زمان بهار و بر فانی از این منقذ جاری بوده بقدر چهل ذرع
 که بالا میرود فضائی است که باید با چراغ رفت بقدر پنج ذرع در پنج ذرع بالا از آن فضائی است مثل فضا
 اول از طاقان اب جاری است قطر قطر هر قطر منجد شده لوله تشکیل داده بعضی که زیادتر شده بشکل

پنج چند شاخه من شکل شده است از آن لوله ها اب مظهر است و بی من که چکیده است باز منجر شده و با
آمده و سفید رنگ است اما چندان حجرت ندارد و سست است از آن نمونه آورده شده و وسط آن سنگ
سخت است معلوم میشود بطول زمان حجرت یافته بهم میرساند اطراف مرتبه بالای خاک سفید دارد اما آنچه
از سقف نقاط است بعد از انجا د شیبه بر مر است بلکه مر مر صاف سفید خوبی است لوله ها سست است اما
آنچه بشکل پنجه و غیره من شکل شده است و بی آن سست جو فان سخت و مر مر است

از نفع جلکه چرات از شمران هشتصد با است

چنانکه مذکور شد جلکه چرات محد و د است از سمت شمال بکوه زرد که فاصله است با این سواد کوه و بند چ
جراحی از بلوک توابع فلاحت است مشتمل بر چند فرقه کوچک زبان رعایای آنجا بواسطه مجاورت
باراهر مز و بهبهان میانه عربی و لری است فرای جراحی کار شط فلاحت و افشده و آب خواکستان از این
شط است و زراعت سکنه دبی و نفر پیا منصر غله است عده سکنه جراحی تخمینا دوهزار و هشتصد نفر است
استغلاملک جراحی پیش از اینقد ر است که حالا بنظر آمده و عهد خافان خلداشپان فخر علی شاه فاجا
نور الله مضجعه اهل جراحی خلی نهاده از حالا بودند با بنه معنی جراحی نه آبی داشت و پایی که اسباب ر
و کشت فراوان بود لهذا اجماع و جمعیتی در آنجا بود در حکومت مرحوم منوچهر خان معتمد الدوله و طغیان
چععی خراب شد و اتفاقا در همان اوان ناخوشی و بابر ز کرده اهل آنهمهسان کر پنشد و نه هر که مایه آبادی
حالت ویرانی بهم رسانید و سد آن آب برد و دیگر کسی در صدد مرمت و اصلاح آن بر نیامد و بحال حاله
باقی ماند و در خانه این بلوک نیز موسوم جراحی میباشد

جرایش فریه است از فرای بلوک لا رستان فارس با بنه معنی که تل مخرو طلی بسیار نفی است و اطراف
این تل خانه ساخته اند خانه که خدای جرایش که غالباً مرد معبر با ادعا نیست رفله تل میباشد که و آب انبار
زبادی و اطراف تل ساخته شده تقریباً نصفه خاوار در جرایش است و بعضی نیست یک حمام و دو مسجد
داود نخلان و زراعت آنجا از اب باران مشروب میشود مردم مش شیعی مذ هب سلاح و زرد فریه بر بوب
در کنار بحر الهم و از منعلقات بنادر محسوب میشود

چراشا فریه است از ولا پت جوین
چراغ از فرای فیه داغ سناست

چراغچه از مزراع سعید آباد سپر جانش از ولا پت کرمان

چراغ حصار مریه ایست از فرای هر دره از محال زنجان قدیم الشوق ملکی مریه ای مستوفی پیشکار خمسة محمول اینفر به غله و دبی است کچشمه صنعتی دارد جزئی به بوجه کاری میشود اراختش کرش و بواسطه کی مریه احتشام و اغنام نگاه نمیدارند *

چراغ مریه نیز از فرای محال هر روز زنجان و قدیم الشوق سه اندان ملک عبدالملک و دانک دیگر ملک مریه ایست علی مستوفی سابق الذکر محمولش غله و دبی جزئی به باغات دارد از چشمه مشروب میشود صیقل کاری هم میکنند و آبش سلاق است سکنه آن بسپت پنج خانوار

جرام صاحب جم البلدان از حمزه اصفهانی نقل قول کرده که بدجرام فصبه ایست فارس که اعراب جدام مینامند

جرام از توابع کوه کیلو به فارس است شاید همان جرام جم البلدان باشد
جرام طسوج مریه ایست از فرای بلوک کوه کیلو به فارس سمت مغرب پیر از میناف چهل و شش فرسخ محصولان کرمبک و سرد سبک هر دو آبش نیز هم از دروخانه و هم از چشمه است

چراوند مریه ایست از مزارع بلوک فصر کاشان
جربازقان بموجب سطورات بعضی جزئی از نکاران مغرب در بابکان و بلده ایست بنمایین کرکان و استرک
جربل مریه ایست از مزارع بخجورد که از ابفات مشروب میشود زراعت آن آبی هوایش کرمبک سکنه اش بسپت خانوار

جربست بقول باقوت حموی فصبه ایست در جبال طبرستان راه مخفی دارد
جربوده از مزارع قوچان (خوشان) آبش از رودخانه سکنه مزارع دیگر از زراعت میکنند
جرج نیز بعقبه باقوت شهرست در فارس

جرجانک از مزارع مغیره بلوک زرنده که هفت صد و هجده خانوار سکنه دارد آبش از فانات و محمول
کنند و جوعده نفوس سکنه تقریباً چهار صد و بسپت هفت نفر

جرجیا بعقبه صاحب جم البلدان و لا فصبه ایست در خال بلخ تابناقر به ایست در حوالی بلخ
جرجیا صاحب جم البلدان که بدجرجیان فصبه نیز یکست بنمایین ساوه وری

چرخاب اسم یکی از محلات قدیم اصفهانست که در اسپنلای قاغنه خراب شده

چرخان بعقبه صاحب جم البلدان چرخان شهرست در خوزستان در نزدیکی شوش

چرخ بند نیز بعقبه صاحب جم البلدان شهر کوچکی در آذر بایجان پاد دارد و منستان

چرخ از مزارع طبرستان است و محال فاساد است قدیم النش و مشرب و باز آب فشان
چردان بعقیده صاحب معجم البلدان بلد است فیما بین غزنین و کابل و نزدیک شهر البان
چردی باقوت هوئی گوید بعقیده عمرانی اینست که چردی دار الحکومه رستاقی است که نام اینست که سهو
 کرده باشد زیرا که دار الحکومه سهو خسر و چردی است منشأ سهو ظاهر این باشد که سکنه آنجا را چوکاهی
 روی مخفف چردی میگویند بر عمرانی مشبه شده و حال آنکه چردی مخفف خسر و چردی است
چردکان از مزارع قدیم قره است از آب شهر مشرب و به پیشوا اینتر در کنار دروخانه انار بار و در جنبه
 فردوس واقع است اینان از سکنه شهر قدیم میباشند اینتر در بنول منولباشی حضرت معصومه سلام الله
 علیهاست

چردوس بعقیده صاحب معجم البلدان رستاقی است رخا که همان که دار الحکومه از چردان است
چردی قریه اینست از فرای ولایت نیش که باغات زیاد دارد اینقریه از آب فشان مشرب و آباد است
 از قدیم است بهوه جات سرد سیری دارد سکنه آن دوازده خانوار است
چردیل بنول باقوت هوئی قلعه اینست رخا که زوزان سکنه آن از کرمهائی هستند که انها را
 بچینه مینامند

چردی مرز حد اینست از مزارع سبز و آوار و آبش پهلای و آبش از فشان سکنه اش ده خانوار
چردین بعقیده صاحب معجم البلدان معرب کز زبان و شهر نیست در نزدیکی طالقان واقع در کوه
 که بر شنه جبال غور متصل است این شهر در نزدیکی مرز و دمی باشد

چردجان جزو بلوک دارا بجر است که صحرائی و لکشا و فضائی با صفاست این جلگه هشت فرسخ
 دوشش فرسخ است طول جلگه از مشرق بمغرب عرض از شمال بمجنوب از کرمه سیرا تا ما هوایش معتدل است
 آبش از دروخانه رفوات و حاصلش غله و بنیاد کوه و مرزها و مرکبات و بنیه فیلیه شانلوک و موسیائی
 دارد بکفر منجی نصیه آثار و خرابه شهر قدیم که از بناهای دارا نیست پدیدار میباشد و چیر کلی در آنجا است
 است کوهی موسوم بمعدن در شمال و شرق جلگه واقع است کل سرخ انار و پیاز و صحرای در آنجا و افر است
 مشرق اینکوه بلوک مبعده شمالی نیز بمغرب اصطیها نامت مساندن ملک الوان و در شیشه و غیره آن بلوک
 ازین کوه است شکار این بلوک دراج و بک و پته و و آهو و خوک میباشد و شکارهای کوهی فاذ هر دار
 اصل نصیه دارا بجر بکفر دارد و پانصد خانوار است

چردوان باقوت گوید چردوان را خراسانیها کز زوان تلفظ میکنند و آن عبارتست از

شهر خرجان واقع در جبال آباد و پیر جمیع سکنة آن مشمول این شهر در میان دو پشته است و بمکه
شباهند دارد

چرخه فریه اینست از فرای طارم قدیم النش و واقع در میان کوه مالک فریه سادات و ساکن در همین فریه میباشد
راه صعب و کرم نه ناهواری دارد و بیست و پنج خانوار سکنة فریه است و بزبان فرس قدیم تکلم مینمایند و زراعتشان
از آب و دخانه مشروب میشود و هواش معتدل و با صفاست

جرقوه صاحب معجم البلدان گوید اصل جرقوه چار کوه است با عقدا من قضیه اینست نزد یک با صفا
نکارنده کو بدخل غالب اینست که جرقوه جرقوبه و آن معربا گویند و بلوک است بلوکات اصفهان واقع در
شرق شهر اصفهان بمفاصله ده فرسخ یعنی از شهر تا ابتدای این بلوک نفرینا چهارده فرسخ که آخر خاک آن
بیست و چهار فرسخ از شهر اصفهان مسافت او دو منقسم است بدو قسمت جرقوبه سفلی و علیا و صفا آن مشهور
به پیکان میباشد و در جرقوبه سفلی واقع است الحال آبادی نیک آباد زباده از پیکان است از ضعیف بلوک
کوهی است دشت هوار که زراعت میشود و این دشت هم ریگی است و هم خاکی و فدی شوره زار که کوپر مینامند
نیز دارد آب آن بعضی چشمه برخی فناف و آب و هیچ ندارد هوای آن متوسط میباشد حاصل آن یکی کدو است
که از اکثر کدوهای اصفهان بهتر است و کال نفریف دارد دیگر پنبه است که در همه جا مشهور میباشد و از
پنبه جمیع بلوکات اصفهان بلکه از پنبه مصر و هند و سایر بلاد ایران بهتر و پنبه کاغذی آن معروف است
و نفرینا هیچ پنبه در اطراف از حثیت نرمی و سفیدگی بهتر از پنبه جرقوبه نیست مگر یک قسم پنبه امریکا
نیز از آنها اصل جرقوبه نیک است که ناز و عمل آورده اند و نیک جرقوبه نیز از نیک بلوک اصفهان سوای
هفتان بهتر میشود صنایع آن پای افرا معروف بگوه است که در پیکان از همه جا بهتر و درشت میکنند با کثر
بلاد ایران میند و گبوه پیکان معروف است مردم این بلوک شجاع و دلیراند سواری و شجاعت آنها حتی نیک آباد
معروف و مشهور است و از اکثر اهالی فنیابل بیشتر و پیشتر

چرک قلعه اینست در خاک بخورد هوای معتدل دارد ده خانوار سکنة آن میباشد زراعت آن
آب چشمه مشروب میشود

چرک جزء بلوک خفر است این بلوک از بلوکات قریب باغندال فارس در طرف شرق حایل محبوب
شیراز بمسافت شانزده فرسخ واقع میباشد طول جلکه این بلوک پنجاه شانزده فرسخ و عرض متفاوت یعنی از
نفرینا الی بکفرین و نیم است حاصلش غله و برنج و مرکبات و آبش از دخانه شکار این جلکه کبک و قلیلی
تاج است

۲
ده فرسخ میباشد نزد رجوب
زاینده رود است در بعضی
مواضع چهار فرسخ و زیاده
دور از رود است طول این بلوک

چرك از مزارع بلوك كو هيا به كه هاست محمولان فقط جو و گندم است و چند بگر بعل ميا آيد

ايش از فنا هاست

جرکان صاحب جم البلدان كوي جرکان او لا فر به ايش نزد يك جرکان تا بناد هكده ايش در

حوال اصفهان

چرك از فرای بلوك ابهر رود زخا هاست و دامنه كوهی واقع كه مرع اسبها خوانين چرك ايش نود
نفر از خوانين بني اعمام حاجي مصطفى فلجان مير شكار در اينفر به سكتی دارند و همه شكار چي ميا باشند و
اين زياد دارند كه كره های بسيار خوب از ان ايلي بعل ميا آيد و اسب چركی معروفست محمول فر به غله
و دي دي از چشمه سار جبل مشروب ميشود تا فصيله سلطان به دوفر مخ است و ايش سيلاف و د و ايش و ايش

خانوار رعيت دارد

چركشك فر به ايش از فرای بلوك ساو جيلانغ من بلوكات طهران

چركنی دو سال يكصد و سي و شش هجری در خلافت ابو منصور و ايشی نزد بن اسلكه بحكومت

شیروان و در بند مامور بود از نعلی طایفه خز به بغداد شكایت كرد و ند بهر يكه برای دفع اين طایفه كرد
اين بود كه فلاح قلم بهر كه در سرحد بوده تعبير نمائيد و از طرف خلافت حكم بميرزا آنها صادر شد و بجهل فلاح
سفنان بود كه حالا انرا چركنی ميگویند و پس از مرگ چيل خانوار شامي انجا ساكن نمودند

جرکان بعقیده بعضی از جغرافيه نگاران زيار نگاه معبر است و خراسان

جرکان فوش از مزارع محال زخا ن رواست و ايش كرمسیر و پانزده خانوار سکنه داد

چرم مر به ايش از مزارع نوبت جدد و به زراعت ان باب قنات مشروب ميشود

جرمايق از فرای بلوك خفرك و مرودشت فارس است طول جلگه اين بلوك از شمال مجنوب

نخستانه فرسخ و عرضش پنجاه فرسخ است و بعضی فرای اين بلوك حمام ساخته اند و در اكثر مسجدين بنا يافته اند

چرماندري بنا بر مسطورات تاريخ ريشه در سنه ششصد و نود و سه غازان خان بعد از انكه

قلعه شاه را بدفع امير نوروز مامور كرد و اخلا خوش از طرف قلعه شاه رسيد غازان خان قلعه شاه

را بنسب طام طلبيد و از انجا از راه چرمانه رود بجرکان آمد

چرم يکی از فلاح بلوك سر جام است و چيني دارد كه معروف ميا باشد

چرمش از فرای بلوك صمکان فارس است

چرمضا از دهات ابورد بوده و انرا جرکان بنر ميگفته اند و ايه رشيد در تاريخ غازاني

گوید امیر نو بین که در سنه شصده نود و یک مامور دفع امیر نوروز بود در سملقان و جرمغان
فصل امیشی کرد و غازان در اسرا باد

بعقیده صاحب السیور در شصده هشتاد و نه امیر نوروز بعد از آنکه چندین بار غازان را شکست داد
و اورا قهر و رابطن اسرا باد و او پس از طرف ارغون جبهه نوپان و قشون زیادی بکلیک غازان مامور شد
غازان قوتی گرفته بجانب نوروز راند نوروز ازادگان بقتل صفائیه و مقابلت با جرمغان آمد اما چون
و قشون غازان را زیاده بدید بسمت ترکستان گریخت

جرمکان همان جرمغان است

جرمق صاحب جم البلدان گوید جرمق شهر است در یک و لا پیر آب و اشجار حاصل خیزی که ماکول است
ان از انست اصطرخی نوشته است در سراهی که از اصفهان بخراسان میروند بکفریه است که از جرمق
میانمند و آن عبارتست از یکی از فرای کشته که تخم آنرا سده میخوانند و اسامی فرای کشته مذکور بنام
و جرمق و او بهر میانست از خراسان خیلی مسافت دارد سده در کنار رودخانه کوچکی واقع است در آن
نخل و چشمه متعدد و اراضی مزروعیه و کله کوسفند بسیار است بعضی جرمق را جرمه نوشته اند

جرمق فرقه از بلوک میان و لا پیر است

جرمی از قلعه جات چناران زعفران لوی خراسان است و خانوار سکنه دارد و زراعت آن از آب
فناش مشروب میشود

جرمیدان صاحب جم البلدان گوید جرمیدان نام محلی است و رجال تحصیل در سمنه همان باشد

جرمیز از مزایع کوهستان کرمانشاه آب از چشمه میباشد

جرمهن بعقیده صاحب جم البلدان فصل است و قسمت مرتفع خاک مرو

چرناب صاحب جم البلدان گوید چرناب اسم رودخانه و فصل است پس از یک بزرگ صاحب فوهند

انجمن آرای ناصری گوید اسم محله است از محلات بزرگ کمال الدین خجندی گوید

بزرگ را از حنجان خواهد بود پیوسته مراد زبان خواهد بود

نادر کشم آب چرناب و کجیل سرخاب و چشم من روان خواهد بود

چرنک از مزایع طبرستان میباشد از آب فنان مشروب میشود سکنه ندارد

چری مرتبه است از فرای و لا پیر و هوایش پلا فای از فنان میباشد

چردان صاحب جم البلدان گوید چردان اسم یکی از محلات اصفهانست چیل جاد باغان باشد

جروان اسم یکی از منازل سیرجانش نیرماشیر
جروانکن بعقیده صاحب معجم البلدان فصبه اینست در سجستان معرب کر و اتکن
جرو صاحب معجم البلدان گوید جرو و شهر قهستان است معجم آن را سرور میگویند
جرو بعقیده صاحب معجم البلدان اسم محلی است در فارس در اینجیل و نایب و اهلای بمبر
 بسکر دکی عبدالعزیز بن عبداللہ بن خالد جنگ عظمی اتفاق افتاد
جرو و نیز اینست از فرای سر پشته فایان قدیم انسان از آب فایان مشروب میشود و هوایش کرم
 سکندر اش چهل خانوار است
جرو صاحب معجم البلدان گوید جرو در شهر اینست و جبال غور مابین غزنه و هرات این اسم را یک
 نفر از اهلای آنجا میگویند
جرو از فرای کر سپر کار و در واقع در سمت مغرب شیراز است بسافت همچین فرسخ حاصل
 غله و برنج و بنای کواش از در و خانه و چشمه است
چروک مرز عمده اینست از مزایع زنجان رود خمسه جدید بالنسبه سکندر ان شصت خانوار و از طایفه
 دو برن میباشد و رعایان غله است
جرون در فرهنگ ابجدی آری ناصری مکتور است که جرون اسم و لایبی بوده نزدیک به بند و هرات
 از بناهای او و شهر و کشته اند نزدیک بم بوده در عهد صفویه پیر شاه عباس ماضی بندری ساخته و آباد
 نموده که به بند عباسی مشهور است و فرای که جرون منصوب بوده اکنون نیز جرون است خوانند و اصل این
 لغت کرون است و جرون معرب آنست شرح بند عباسی در جلد اول مرآت البلدان نگاشته شده است
جر صاحب معجم البلدان گوید جر و قلع بطرستان است که غالباً استخوانند و بنامند و در جلد اول
 مرآت البلدان استخوانند ذکر شد
جر صاحب معجم البلدان گوید جر و نام محلی است در فارس که سکندر کره میخوانند حمد الله مشوق
 گوید جر و شهر کوچکی است در لفظ کره خوانند و در زیر شیراز است و بنام میر که از عمارات عالی است
 بر بالای شیراز است و درین معنی گفته اند
 از خطه شیراز گشتایش مطلب کز نیر کره دارد و از بالا بند
 هوایش کر سپر است آبش از رودی که با شهر منسوب است حاصلش خرما و غله بسیار بود مردم آنجا سلاح
 و در باشند و موضع چند از توابع آنجا است

نکارنده کوید جره اسم بلوک پست رفتار و مشتمل بر شانزده فرساید در میان جنوبی و مشرقی و از میان این
 این بلوک و شیراز و لا بلوک مستی و سیاح استانی بلوک کوهر و ماصرم یکی از فرای جره جلفیان نام
 دارد و هوایش که مسیر استانی از طرف طول از جانب مغرب فصل بارانی کا زو رانست سمت شرق بفرات
 و نوچین هر سد حاصلش غله و برنج و ثنبا کو و جویان که از آنجا که خند و خشکاش است فلیلی مرکبات و خند
 فخل در بعضی از فراموجود است اهالی این بلوک زارع و رعیت پیشه شکارش از وحش آهو و خوک و از
 دزاج و جیات و پنه و مرغاری در آن نواحی است که در فصل زمستان ترکس را در سپتامان از پیش آتش
 از رودخانه است که انهم معروف میباشند و منبعش از کوهستان کوهر و ماصرم از منبع ناقریب
 ده فرسخ بجانب مشرق و میان جنوبی و شرقی جریان دارد پس از آن میان جنوبی و مغرب چهار فرسخ در
 کوهستان حرکت میکند بلوک جره که رسپدا از کوهستان خارج میشود آتش شیرین و کوار است و
 محاذی جره از سمت مشرق رودخانه شوری باو ملحق میشود و هر جا بسمت جنوب جار پست و عالی قرار که
 از نواح خشک است و در فاریاب که از نواح تنگستان میباشد و رودخانه کوچک باو متصل میشود
 کنار فریدالکی از کوهستان پیر و ن آمده فرسخ در ارضی تنگستان جریان دارد تا بندر یا مهر پیر از
 جره که گذشت و عابا و زار عین که علاج از آن شرب میباشد تنگستان و تنگستان از آب این رودخانه
 میگرد و در نواح آنجا چندان فایده ندارد هر قریه بلوک جره از پست بلوک کصد خانوار است که قریه
 که مسجد بنا شده باشد و تمام محضر به یکباب که در فرید سیر زبان واقع است و در نهایت کشتی است
 جره فرید پست بابی در ملازم در سمت مغرب و لث آباد فئات مختصر دارد و پیشتر مخصوص
 دیم است تمام و مسجد دارد و رعیتش پست خانوار و آبادی واقع در جلگه هوایش نسبت بسیار دها گرام
 بیلاق نیست مسافت آن تا شهر و لث آباد چهار فرسنگ

جره در بلوچ محل است در سبزووار هوایش بیلاق آتش از فئات سکناش دوازده خانوار

جره صاحب مع البلدان کوید جره پرا در اصل گپراست و آن فضا پست و رحالی مرد

جره پستان قریه پست بلوک حومه شهر شیراز طول جلگه این بلوک از مشرق بمغرب دوازده فرسخ

و عرض آن از شمال مجنوبه فرسخ تقریباً ده باب تمام و پانزده مسجد در این بلوک هست آتش از فئات

که از جهات مختلفه احداث شده و از این باب فئات رکن آباد دلیلی است که وقف بر خود شهر است

و حالا فطره از آن شهر نباید آب شهر از فئات معروف و غیر است که کلا نترهای سابق شیراز وقف کرده

علا آن که بسیار و زراعتها را مشرب میباشد از فئات چندانست که در ارضی مشرب شده احداث نموده اند

چون آب بطریق فواره از اینجا میجوشد معروف بخوشک است بجزیره که معدن نمک است در شرق فراه
بمسافت چهار فرسخ از شهر واقع است از فراع مستحکم کوهی که موزخین سابق نوشته اند در چهار فرسخ
شهر بوده آثار و علاقی نیست الا طلع فهند که حوالی قبر شیخ سعد علیه الرحمه میباشد

جربشسر فرمایند از فرای بلوک ساوجیلان طهران

جربیان مزرعه ایست از مزارع کوهپایه کرمان

جربک مزرعه ایست از مزارع براکوه فایان قدیم النشوانیش از فئات میباشد سکنه ندارد

جربک اسم یکی از محلات دهان است در سمت جنوب شهر واقع و دارای آب حمام میباشد و مساجد
کوچک نیز دارد

جرین فرمایند از فرای زیندر و در بخان قدیم النشوانیش از فئات میباشد سکنه ندارد
بیلان زراعت آن دیمی و آب است از رودخانه مشروب میشود صیفی کاری هم میکنند چهل و پنج خانوار سکنه دارد

جرئی صاحب معجم البلدان کویدجری سنی است میبانه قم و همدان

جرء بعقده صاحب معجم البلدان اسم دو خانه ایست در حوالی عسکر مکرّم در خوزستان

جن قریه ایست از فرای بلوک آباءه افلید فارس صنعت اهل آن قریه بافشی سازی و جعبه سازی میباشد
و مشهور است با دیوارهای بلند و در این کار کمال استاد و مهارت را دارند

جن فرمایند از فرای معوره استرآباد خالصه دیوان اعلی هواشنس پلانی از روستا مشروب میشود
چشمه دارد که آب آن خیلی گرم است

جن فرمایند از فرای بلوک کرمان

جن صاحب معجم البلدان کویدجری قصبه ایست در نزدیکی اصفهان نکارنده کویدجری معروف است و آن

قریه بسیار معتبر میباشد در سفر فرسخی اصفهان سر راه طهران آبان از فئات و مایل بشور هر کوزه حاصل آن
وافر و خوب است عالبه از مسجد و حمام و غیره دارد که به بناهای شهری بیشتر شبیه است آثار قدیمه در آن یافت

میشود و معلوم است که عظم و اعتبار آن رفتیم زیاده از حال بوده کاروانسرای بمقدار فاصله از آبادی
که مگر گاه فوافل و مفر دین و از کاروانسراهای محکم بسیار ممتاز خوب بنای آن از اجراست از معارف مجرم حرم

آقاخوند ملا محمد باقر کریم است که در مقامات عالیه عرفان و تجرّد مشا را اله اهل زمان و مکارم اخلاقی و فایان
و کرد که هنوز آن مجلس در میان است از وجوه اعیان اصفهان محسوب میشود ابداع انجمن شعرا در اصفهان نیز اتفاقاً این عمل کرده اند چند

سالی پیش نیست که مرحوم شده است فع الله در جنبه

دیگر

- جز آباد** از مزارع قریب حسین و دکان شانت
- جز بو** قریب ایست از قرای تون و طلس
- جز درون** از مزارع بلوک زرنده گرهانت
- جز غی** از مزارع کوهستان کرمانت
- جزک** قریب ایست از توابع بلوک در بقاضی نیشابور واقع در هشت فرسنگی بلده هوای آن در زمستان و تابستان معتدل است زراعت آن آنچه ایست از آب فئات مشروب میشود پی هم دارد و شش خانوار سکنه اینقریه است
- جزک (با جزنک)** از توابع طلس مسلمان محلات فایات قدیم الشق است و از آب فئات مشروب میشود هواش گرم قریب یک هزار و پانصد و پنجاه نفر جمعیت دارد
- جزلا** قریب ایست از قرای محال طارم قدیم الشق زراعت آن اغلب دیمی و کی ایست که از روخته مشروب میشود باغات و صیفی کاری زیاد دارد هواش گرم است آنرا در انجیر در آن بعل می آید یکصد و ده خانوار سکنه اینقریه است
- جز فوق** قریب ایست از توابع آباده فارس مرزهای فاشق تراشی و جعبه ساز است
- جز غی** از قرای بلوک ففقی فارس است آبادیهای این بلوک چون در کوهستان و میان دره ها مشرق میباشد میتوان گفت این بلوک ده فرسخ در فرسخ است آبش از چشمه سار و رود آبهاست که از آنجا برودشت می آید سرد سیر است زراعتش خوب نیکو بعل می آید بسیار بن در این بلوک بنسب پنج حمام و سی چهار مسجد دارند
- جز ن** از مزارع جبال بار کرمانت
- جز نادر** قریب ایست از قرای سوزار هواش پلا فائش از فئات سکنه اش شش خانوار
- جز نوق** صاحب معجم البلدان گوید جز نوق شهر آباد است و از دیابجان در نزدیکی مراغه آثار و ابنیه عمارت سلاطین و پادشاهان شکله در آنجا دیده میشود که هر خواست
- جز نینان** از مزارع خالصه بلوک کرمانت هفت خانوار سکنه دارد
- جز نینک** از توابع سبستان است آباد کرده طایفه شهرک و جای معبری بود ملک و سادات زیادند آنجا سکنی دارند قلعه معبری داشته قدیمی خراب شده سیصد و هفتاد و دو خانوار رعیت دارد و قلعه نفوس آنها نقره هزار و پانصد و هفتاد و هشت نفر میباشد پانصد و شانزده خوارید را فشان جز نینک است

جزیران فریه اینست از فرای ابرود و زنجان قدیم النقی سکنه اش پنجاه خانوار محصور است غله که هم در اینجا
هم آبی رود خانه از میان دره میگذرد که زراعت اینفریه را مشروب میباید رود خانه قزل اوزن هم از
این سمت فریه جار است که بعضی زراعت پنبه و شلنوک و باغات از آن مشروب میشود اینفریه وصل
بخاک طارم و خلخال است فریه دارد موسوم بشور پلاق که چشمه سارها دارد اهالی فریه بیشتر
به پلاق میبند باغات و جنگل زیاد دارد اغلب رعایای اینفریه زغال فروشی میکنند هوای
جزیران گرم است

جزیره فریه اینست از فرای بلوک خرف فارس زراعت این بلوک از رودخانه مشروب میشود

جزیره از فرای کوه پایه اصفهان است

جزیره صاحب معجم البلدان گوید جزیره شهر سجناس است که سکنه گز میگویند و مضافین عوام

جزیره میگویند

جزیره از فرای کارش صاحب معجم البلدان معری بگفته و محلی است در خراسان که در آنجا فها بن اسد بن
عبدالله و خافان جنگ روی داد

جزیره کاوان صاحب معجم البلدان گوید جزیره کاوان که از اولاف بنز کونند جزیره بنز بگفت در پای فارس
ما بین عمان و بحرین در خلافت خلیفه ثانی عثمان بن ابی العاص الثقفی بن جزیره واقع و مستخر کرد سابقا آباد
و مزروع بوده

مسعودی گوید اینجزیره سیصد و سی و سه پارچه و فصبه آباد دارد و اینست نگارنده گوید جزیره عینا^{سین}
اسم هر یک در حرف و مقام خود باید و نگارش این یک جزیره اقتدا بصاحب معجم البلدان نموده ایم
جزین بقصد صاحب معجم البلدان که از ابو عبدالله بخار و وایت کرده فصبه اینست نزد یک
نیشابور

جزین نیز صاحب معجم البلدان از ابو عبدالله بخار و وایت کرده گوید جزین فصبه اینست نزد یک
اصفهان در جای باصفای پر درختی واقع است که چشمه ها عذبه دارد یک مسجد جامع و یک منبر در این
فصبه است

جشنان صاحب فرهنگ اینجزیره را بنام ناصری گوید جشنان بر وزن دستان اسم محلی است فریه
بشهر رود رود پنور که از یک و کردستان میباشد

جسر خول که معبر جواد و جوان بنز کونند در موضعی واقع است که رود کزواتس بیکدیگر متصل شده

واظره جنون خاک مغان و از سمت شمال فرا باغ میباشد این جسر محض عبور بخاک شهر وانات است
است کجسر و بعد از آنکه از سلطنت دست کشید از معبر جواد عبور نمود و غایب شد بر حقیقت این امر
عالم است

در سنه نهصد و شش هجری که شاه اسمعیل اول صفوی بعد از فتح شهر وانات چون قصد عبور از رود
نمود که بطرف آذربایجان بپایان معبر جواد گذشت با الوند میرزای ترکمان در آنوقت
در سال نهصد و پانزده که مجدداً شاه اسمعیل بقصد بنشیند شجاعاً که دم از سرکشی و خود سرکشی
بشهر وانات آمده بود بمعاونت جسر از رود معبر جواد گذشت و بعد از اسبندای بران نواحی مجریه از آن معبر
عبور کرد و بفرا باغ رفته قتلای پیشه کرد و دین سفر بود که جسد شاه جدر را از شهر وانات نقل بایر بیل
در زمستان سال یک هزار و پانزده هجری شاه عباس اول بعد از فتوحات کرمان و کجسر قصد شهر وانات
و رفت در نصرت عساکر عثمانی بود نمود چون از معبر جواد عبور کرد بواسطه قطع جسر اردو نما مابانای
عبور نمودند و ده روز عبور و مرور طول کشید و از سر راه و کمی کشتی مال و بنه زیاد تلف شد و در
که بقنوجان داغستان و شهر وانات فانی شده بود علی پلک جوانشیرا مامور بساختن جسر در معبر نمود
وارد و بی اخلاف رفت و فن از جسر جواد گذشت ببارد بیل آمدند

نادر شاه افشار در سال هزار و صد و چهل و هشت حکم نمود در حوالی همین معبر جواد در طرف جنوب خاک
حالیته ایران که مغان باشد و از ده هزار خانه و مسجد و رباط و حمام از چوب کل مجلا بسازند و از آنجا
ناج گذاری کنند و بشرابطا پنکار اقدام نمایند و در بیست و ششم شباط همان سال اینواضا یعنی با جلد
نادر شاه واقع شد

جسین بزرگ فرزند اینست از فرای سبزوار ذاعنان از ابناء فانات مشرب میشود و در شرفانات دار
سکنه آن پنجاه خانوار که بعضی غریب پند و ملا میباشند
جسین کوچک بنیان مزاع سبزوار است از ابناء فانات مشرب میشود سکنه اش شش خانوار است
شور میباشد

چسور از فرای طبرستان معلول آن کندم و جوانش از فانات قدیم النسی است و هواش گرم
میباشد

جستین صاحب مجمل البلدان گوید جستین بنیج جم بعقیده ابوسعید بکسر جم بعقیده ابونعیم الحافظ
محلّه اینست و مردو سابقه نشان بوده و چند نفری از صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله که در

به شور گران بوده اند و اینجا دفن شده اند بعضی چشمتان نوشته اند
جشار از نزارع جبال بارز که هستند مخلوق به اجزای آن رود آبست
جشن صاحب جم البلدان کویدانکه بحجم فارسی یعنی چشمتان است آن فصبه میباشد نزد یک
 هرات

جشکلان از نزارع طبرستان است قدیم النسخه بلا سکنه
چشم بنر صاحب جم البلدان گفته است چشم چشم است آن فصبه است این شهر در پیشانی بونکار
 کوید چشم از فرای سبزوادر کنار کال شور واقع موایش معتدل و از آب فشان مشروب میشود
چشمو از نزارع کوگره است

تکر بعضی از چشمه های معروف

مؤلف کوید در نجل که مابعضی از چشمه های معروف را اسم میبرد میگوید که مفصلاً ماکاوش جمع
 چشمه ها باشند هر که آنقدر مخارج از ماغن پیدا است در ذکر هر رود خانه و نهری چون سرخس و
 مصب و بجای آبان نموده و منبائیم در آن ضمن معرفی کامل باحوال چشمه ها حاصل خواهد شد در اینجا فقط
 بعضی چشمه ها که با اسمی معروف و بمنزله علم و اسم مفرد میباشد تکاشته میشوند بنابر کوید
چشمه آب گرم در شش فرسخی زنجان سمت غرب در بلوک ارغمانه کنار چشمه آب گرم واقع است
 باین معنی که از یک حوض مرتعی چندین چشمه جاریست که آب همه بقدر خمس سنگ است بواسطه دو چشمه آب سرد
 که داخل چشمه ها میجوشد آب حوض در کمال اعتدال است لی حدیث دارد که نمیتوان ز یاد میان آب آتشف

کرد
چشمه آب گرم کوید واقع در آبادی که ماب است مسافت این چشمه آبادی ناریه که از فرای معظم
 لاریجانیست کمتر از یک فرسخ میباشد آب این چشمه هفتاد درجه حرارت دارد

چشمه آب صخ بنوع بعضی مورخین و نگارندگان آب این چشمه دافع مضرت ملخ است کوید کوئی
 بلند در جوار کوه دما که از مشاهیر جبال در میان اراضی فارس و عراق واقع است میباشد و بیانه در دما
 کوه مزبور است بنای این کوه بر روی دو پایه سنگی است که بمشابه پل بدیعی اتفاق افتاده و در وسطی از پل
 آن چهار پست چشمه آب از کوه دما میجوشد و بر روی پل سنگی میریزد و از دو طرف واصل برود خانه
 میشود در هر ناحیه و ملکی که ملخ پیدا آید و نشو و نسج ملخ خوار کی باشد شخصی باین چشمه آمده آبی در ظرفی
 آن ناحیه ملک نموده و کوید میجوهم سار ملخ خوار بفرمان آید و شرط است که در بین راه در هیچ منزلی از منا

ظرفا بندگان و این زمین نگار دارد و هر جا که مترل کند ظرف آب با بر سه پا به باد رختی پا و نیز در بعد از ^ل
 بنا چه ملک مفسد و ابر مزاج و اراضی باشند بر دی ^{مغ} سپاس موسو بسیار بعد از زپادی در انخل پیدار
 اید و مله را اصد کرده بخورد تا تمام شود نگارنده کو بدین قول معروفست لی دلیل عقلی ندارد
 در سنه هزار و شصت و شش شاه عباس تیماشای چشمه آب بلخ رفت از افراد معروف و چشمه آب بلخ در خوالی ^{هست} ^{هست}

چشمه اخوخ از مزاج خامان کرمانست

چشمه ارج نیز از مزاج خامان کرمانست

چشمه سی خاك یعنی چشمه سفید خاك از چشمه ها نواست از جنوب به شمال جاری و نیم سده است

چشمه انگار ^{شکوه} انگار که در سه بیج فرسخی لاسم از خاك طبرستانست چشمه دارد که آب آن
 بخوبی معروفست میرزا صفای نوازی در حصو خا فان خلد اشپان فحعلی شاه طاب الله شراه در دیو صیف
 آب چشمه انگار کو بد

سلسبیل است انگار و چشمه الماوی ^{آه} آه آبخان است غلان جفا اینجا نیست

در فصل تابستان آب چشمه انگار دو سنک ولی در فصل بهار چهار برابر میشود

چشمه اوش اسم قریب اینست و سبز و ارمی خانوار ^{سکندر} و کوه سفید بسیار دارند

چشمه اینچ ^{ان} از چشمه های نواست از جنوب به شمال جاری و یک چارک آب دارد

چشمه بازخانی چشمه است در کوه ^{حوالی} همدان در طرف جنوب دره که بسمت چشمه علی می آیند

و در جانب راست جاده واقع محوطه و حصار کوچکی دارد و این چشمه ساخته اند و چشمه در وسط ^{محو}

است آب چشمه غلیظ و بد رنگ و با عفت و در دوزخ پائین تر از سطح زمین میان دارد این آب مرکب ^{ست}

از کوه و آهن و چینی معروفست که اگر چیزی از فاذورات و کثافات همان آن ببند از باد و طوفان

عظیمی بر میخیزد و در خین قدم در فتر این چشمه اغرافات نوشته اند و کوبند تا کثافات و پا لگندند و

از چشمه خارج نماند باد و طوفان رفع نمیشود و هوای آرام نمیکرد با جگله چشمه باد خالی در دامنه کوهی

که پشت آن محال هر آب بر پست از ندر است

صاحب ترهنا القلوب کو بد و پنجه ریخی دامغان چشمه است که این اهراد خوانی خوانند اگر از بخاسک

چیزی را و افکند باد و سرما و بارندگی میشود و چون بردارند فرو نشیند و چنین چشمه در مملکت غریب

هست صاحب عجایب الخلوفات کو بد ز کمر این محو الغزنوی از قول صاحب تحفه الغریب نقل مینماید که در

جلد دامغان چشمه است که در اینجا سینه پندازند و او است در مخالف میشود که بیم اعدام اینست

اینچه محققین بدقت نظر معلوم کرده اند چشمه بابخان علی خانی عادت و خارج از ابرو طبع و طبیعت
 نیست باد نندی که از بحر خزر بر میخیزد و غالباً با صوب این باد از نقطه شمال مغرب به جنوب شرقی است و
 مواضعی که در محوطه بحر خزر واقع شده اغلب و چهار باد های سخت بدر پی میباشند و چون دره که
 آب چشمه علی از آن جریان دارد و شبیه شهر دامغان و جلگه که این شهر در آن واقع شده امتداد دارد
 و چشمه بابخان نیز در محاذ این دره میباشند که ای افادن کافی درین چشمه بر حسب اتفاق مغان
 شده است بازمان وزیدن باد های سختی که از بحر بر میخیزد و عوام الناس از قدیم الایام تا کنون چنین
 تصور کرده اند که وزیدن باد شدید در جلگه دامغان با اختلاف هوا بصورت نوع بطن انداختن
 بخاست در چشمه باد خانی بوده و هست و ماضی و پیش و پاک کردن آن میشوند البته مدتی طول میکشد
 و از برای باد های تند آنها حدی است پس چنین کان میکنند که ابتدای وزیدن باد بواسطه بخاست
 در چشمه باد خانی و قطع آن بجهت پاک و غیر کردن آنست اگر غیر از این که گفتم باشد مسئله از فاعله
 طبیعت خارج است و بعد از آن میتوان قبول کرد و عقلا در امثال و نظایر این امور که مطلقاً داخل بدین
 و مذهب ندارد براه عقیده نیست و اشرف اینچه را ماخذ و دلیل عقلی است میپذیرند و اینچه برخلاف
 است در میانند

چشمه بابی در جبال از کرمان چشمه ایست که از او بخار منعقد خارج شود و آن چشمه باد میباشند

جوانان از فیل طهور و مار و هوام اگر از آنجا عبور کنند میمیرند

چشمه بابر اسم از عده ایست از مزارع بزمه رود و بخان هواش بلیق و محصولش دیمی و آبی از رودخانه
 مشرب میشود و سکنه اش بپناه خانوار است

چشمه بادین از مزارع چولائی از بلوکات مشهد مقدس است

چشمه باغ از مزارع طبس مسافدهم التماس آتش از فئات سکنه آن خانوار است

چشمه پروان واقع در فریه پروان از قرای خرفان فرا کو زلو میباشند اینفریه در دامنه کوه واقع است

و آبش رود آب چشمه پروان در میان دهکده است سه اصله درخت ^{خیاب} چنبری عظیم دارد چنین مشهور است که فیروز

شیخ ابو الحسن خرفانی در اینجا میباشند سکنه مزارع هم دیده میشود که خط انرا خوانده اند بخوانند و بر جا

مردم از احترام میدادند شخص خانوار و عیش فریه پروان است

چشمه یخچری بعضی این چشمه را چشمه یخچر هم گفته اند بهر حال در حوالی کجیه واقع و از وفای این

محل نقل سلطان حمزه میرزا و بعد شاه محمد صفوی است که بعضی مورخین تاریخ آن را شب بستان دوم

ماه ذیحجه سنه نهمصد و نود و چهار و برخی طورد بکرنوشند انداز جمله صاحب تاریخ عالم آراستوخ این
فصله در سال نهمصد و نود و شش و صاحب بده التاريخ در بیست و هفتم ذیحجه سال نهمصد و نود و
چهار نوشتند در هر صوبت تفصیل آن از اینقرار است

سلطان حمزه میرزا از کج غریب عارف کرده بچشمه بر بجزیره نزول کرد و در شب بیست و دوم با بیست و هفتم
ذیحجه سنه مذکوره در محل مزبور بمنزل علیقلخان که از مقریان بود رفته تا نصف شب مشغول بجمع
و خوردن شراب بود نصف شب طایح از منزل علیقلخان بیرون آمده با چند از ملازمان و غلامان
بجایگاه خود آمد و قصد رفتن حرمخانه کرد فضا او را بالاچقی که فوشخانه بود و جوارح خاصه را در
آنها نگاه میداشتند برده در آنجا رختخواب طلبیده اسراحت نمود خداوند دلاله که شخصی مجهول
القیب بود و در نزد پسر لاکمی بمنقود و در طفولیت بملازم سلطان حمزه میرزا نایل گردیده و در چند
خدمت عمرت بهر ساینده و ثرونی و جاهی با فتنه فراوان و نگاهبانان سلطان حمزه میرزا را بهیمن
اینکه شاهزاده با هندی قصد خلوت دارد و در کر دواز خشت باطن خجری را که شاهزاده بر گرد داشت
کشیده چند زخم بر شکم و پهلوئی سلطان حمزه میرزا زد و کار او را بساخت دران وقت فتاح نام پسر یکی که
بامر شاهزاده بمخدمت آمده بود داخل الاچق شده و آنخالت را بدید و بیرون دویده فریاد برآورد و
مسحوظین خبر شدند ولی هیچکس جرأت داخل شدن در الاچق بمنمودند و بنیل پیک شربت دارد خل
الاچق شد و جو اهان و اطباء را حاضر ساخت ولی کار گذشتند و شاهزاده تسلیم کرده بود

چشمه پلین مرز بر طاسبتک و ارباب است رسمت شمالی ملا بر واقع و متعلق بخوانین چار دلی
است سکنه دامنه کوه مسکن دارند رعیت اینتره از الوار و پانزده خانوار است رعیتان استو
وصفی هر دیم است هواش سرد مرغ خوبی دارد مسافت آن تا دولنا آباد پنجاه سنک میباشد
چشمه پلین مرز بر پنج و در شمال ملا بر واقع و مسافت آن تا شهر دولنا آباد سه فرسنگ
است ارباب و در دامنه کوه واقع است رعیتش دیم و هواش بسیار ق رعیتش از طایفه الوار
و پانزده خانوار چشمه مرغ خوبی دارد

چشمه جگ از فرعی کوهستان کرمانست
چشمه پیلان از مزارع بلوکه و نزدیک کرمانست
چشمه ترش از مزارع کوهستان سپوچان کرمانست
چشمه چلیک چشمه است متعلق بنوا از جنوب بشمال جاری میشود و نیم سنک آب دارد

ج ش

(سوم ۲)

چشمه چیشاهی از طالع بلوک سرجام و پیوه زن یکی چال آباد است که از بناهای نواب الاحسا
السلطنه میباشد آب این آبادی از چشمه ایست معروف چشمه چیشاهی هوای این قلعه گرم است فانی دارد
که با هر جناب میباشد

چشمه جی غلامعلی چشمه ایست در بقعه شیخ شافعی مشهد مقدس این چشمه منسوب است به حاجی غلامعلی
نامی هند هاری از اهله است که شغل او جواهری بوده و وقتی ترک شغلی نموده بکار این چشمه آمد و برای
عبادت مشغول شده و درختان در حوالی چشمه برای سایبان خود غرس کرده این چشمه در زیر کوه
واقع و مرتفع است که شخص سهولت از آن عبور کرده تبعه میرسد که در وسط آن میل سنگی است
و آب از اطراف میل جاریست درختهای چنار و کاج کهن قوی در اطراف دیده میشود جای با صفاتی است
چشمه حلیب یکی از چشمه های رود سلطانیه است در آن جلگه بهرین آب از این چشمه جاری است
چشمه حلیل مرزعه ایست که کوهی متعلق بقریه زاغه که یکی از دهان داریابی و در سمت جنوب
ملاطه واقع و پیش کوه مزبور نهادند است این مرزعه سکنه و باغات ندارد و عابای زاغه از آن راعی میکنند

مرتج بسیار خوبی در این مرزعه میباشد در اعشایم است مسافت آن ناد و لنگ آباد پنج فرسنگ
چشمه حسن آباد مرزعه ایست در ناحیه سریشه فایناث قدیم النش و حالا با بر است

چشمه حسن عبداللہ از ناحیه طیس مسنا و نیز با بر است

چشمه خردوک از فرای هرات است بطرف مشهد مقدس

چشمه خوانون از مزارع در بقاضی از بلوکات نیشابور است در سمت غربی فریه چنان و در
دامنه کوه واقع قدیم النش و خالی از سکنه است از چشمه هوای پش در زمستان سرد و در تابستان معتدل است

چشمه خیرج از مزارع ناحیه طیس مسنا قدیم النش و فایناث و بلا سکنه میباشد

چشمه یزید خانی چشمه ایست متعلق بنوا از مشرق بمغرب جاری و بنم سناب آب دارد

چشمه زربین از مزارع ناحیه طیس مسنا قدیم النش و بلا سکنه است

چشمه زورق مشهور بکنداب در سمت شرقی ملاطره و در دامنه کوه واقع است فایناث مختصری دارد
اغلب راعشایم است این آبادی داریابی و متعلق بخوانین شاملو است در زمستان از کثرت برف و شد

سرمایه و از این محل مشکل میباشد مرتفع بسیار خوب در بهار هوای خوش و صفاتی دارد ناز باغات
در آن احداث کرده و استجار نشا بنده اند مسافت آن ناسهر و لنگ آباد شش فرسنگ است

چشمه سادات از عماد بکر مانشان که بمهاجرت میروند در سمت چپ راه فریه ایست موسوم

ج ش

(۲۳۴)

بچشمه سادات

چشمه سار از مزایع کوهستان بلوک زرنده که داشت بنده خانوار رعیت دارد

چشمه سار کوکوب از چشمه های طغر تجر بلوک زرنده که داشت

چشمه سبکی در بلوک کلکان خراسان واقع است و سمت شمال شرقی بنشاپور و مسافت آن تا

شهر بنشاپور هفت فرسنگ و عبارت است از دریاچه که هزار قدم دوده آنست و آب چند چشمه کوچک

از اطراف دریاچه شده و در خود دریاچه هم چشمه ها هست و پاده از چهار سنگ آب از این دریاچه است

کلکان جاریست و بسیار است که چهار خانوار سکند دارد در حوالی چشمه سبکی است از هر ششم شکار در این

واحی بسیار است فضا که چشمه سبکی در آن واقع شده محوطه است که تقریباً پنج هزار قدم دور آن

میباشد آب چشمه سبکی از کوه پررنگ که مشرف به بنشاپور است جاری میباشد در دریاچه چشمه سبکی

ماهیهای بزرگ سیاه و مرغابیهای زیاد دیده میشود اطراف چمن و فیزار است

صاحب ترهات القلوب چشمه سبکی را بچهره مینامند و کوپان بنجره بولا است خراسان مجد و دطوس است

دورش بفرسنگ بود از آن دو جوی بزرگ به بنشاپور میرود و هر یک پاده از بنشاپور است که آن بود

و هیچ ملاهی بچهره را نتواند برسد و بقیه ترهات بنادر و سید و حکام است که از آنجا برآمد و نیز در جرد را

بکشت مشهور است

از رفایع غریبه که مورخین نسبت به چشمه سبکی میدهند اینست که کوپان اهل نجوم در زاج طالع نزد

ایشان که عجم آنرا بنجره کار یعنی کناهکار کوپان چنین دید و نوشته بود فلک و فضا و در خراسان

و در کار چشمه سبکی بنجره چون این گفته را شنیده بود و بخود محضر کرده و فرموده که هرگز

بنجره سان نرود از فضا و فوق او را عافی عارض شد و اطباء معالج را محضر رفتن در آب چشمه سبکی

داشتند بالضروره بدانجا شتافت و در آب چشمه سبکی رفت و صحت یافت و نکاری از میان در دل او پدید

شده و با خود اندیشید که جاییکه اسباب استقامت و صحت و عافیت من بوده و بخت من محل مضر من من

کرده بوده اند و آنحال اسبی از آن چشمه بیرون آمد و ملازمان بنجره خواستند آن اسب را بزن کنند

هیچکس از عهد بر نیامد تا بنجره خود با اینکار پرداخت و در حین انداختن فشقون اسب لگدی بنجره

زد و او را هلاک کرد و بچشمه فرود رفت و نکاری نگویید و کشته شدن بنجره وجود بلکه اسب بنجره بنجره

دارند و محل مقبول شدن او را بعضی در جهان نوشته و بنجره و سوار پرده و صاحب نارنج نکاری

و کز بد و ترهات القلوب و رکنا چشمه سبکی میکارند و در ترهات القلوب بنجره کار و بنجره کشتند

ج ش

(ده ۴۳)

ظن آنست که سهو کتابی باشد و مصنف همان بزه کار مرفوع داشته

چشمه سر از مزارع کوه غر کرمانست

چشمه سر از فرا و مزارع طبرستانست

چشمه سراب از فرای دره دهنور و در سمت چپ دره واقع است

چشمه سرخ از مزارع بافت بروجان کرمانست

چشمه غلی از مزارع بلوک کوه پایه کرمانست

چشمه سفید از مزارع میان ولایت مشهد مقدس است

چشمه سفید از فرا و مزارع طبرستانست

چشمه سفید از عادی کرمانشاهان که بجای دشت میرند یکی از فراست که در سمت چپ واقع چشمه سفید نام دارد

چشمه سفید از مزارع چار محال اصفهانست

چشمه سلیمان در حوالی دوساری چرخ چشمه آبست در زیر سنگ سفید صلیب و تقریباً شش سنگ

از آن چشمه جاری میشود این چشمه را چشمه سلیمان نامند و گویند قدما که حضرت سلیمان است بر این آب چشمه از

مشرق بمنزله بعضی اهالی چهل قدمگاه در آنجا هستند سکنه بزرگوار آنجا می آیند و نذر و قربانی می نمایند

و خون قربانی را در آب میریزند اگر مارها و ماهیها آب از آن خون خوردند بزم خودشان نذر و قربانی می نمودند

شده است حاجت برآورده میشود و الا فلا بالای یک از این زیارتگاهها که مشهور و موسوم است به چشمه سلیمان

در قلعه کوهی در مسافت بیست بر سنگ صورت افسان و جوان در رسم و تجاری شده ظاهر یکی از پیران سنگها

قدیم بوده است

چشمه سنگ نقره از متعلقات لاسم و نوا میباشد

چشمه سنگ از مزارع مؤمن آباد فانیات قدیم التمش و بلا سکنه میباشد

چشمه سوزانی یکی از محلهای سراجی توپسرکان و متصل با راضی شهر است مالک این محل اهالی

توپسرکانند که قطعه قطعه خرید و محل زراعت خود قرار داده اند از حیث آب و ملک نهایت خوب

مرغوب میباشد هر یک هزار ذرع آن از ده تومان الی پانزده تومان خرید و فروش میشود

چشمه سوزن چشمه ایست در پهلوی قصه توپسرکان واقع چند درخت کهن سال که در آنجا درخت

سال میگویند در سر این چشمه دو بنده و محل تفریح اهل قصبه است از اول بهار تا اواخر زمستان در آنجا

که از خارج باین ناحیه می آیند در سر این چشمه سکنی دارند و در چهارشنبه آخر صفر که چهارشنبه نور

تمام اهل شهر بر این چشمه میروند و در اینجا بعضی غار خورده برخی کرده ش کرده مراجعت میکنند لکن بسیار
جای با صفای منازشست و درختهای حوالی چون محل اعقاد اهالی میباشد هر کس بی بهشت و حاجتی که باشد
شاخه آنرا که میزند و آنقدر که کند بر آنجا که زده اند که ناچار بشود دست بس است بگرد و درخت بر له سبز میزند
اب چشمه کواریست قلیل و چند قطعه بلخ از آن مشرب میشود چشمه سود معلق با سمبل خان زند که از
اجله دانستند ان
عصر میباشد چشمه لک چشمه است معلق به نوا و از جنوب بمال جار است

چشمه سهل اسم یکی از مزارع بافت نرغان که داشت

چشمه شاه در تنگه و آشی است موضع آنکه تنگه و آشی از سمت شمال مجنوب منداست از این
که صعد بکامل مرتفع میشود و در انحطاط و نزول وارد تنگه و آشی میگردد دره است طولانی و
بسیار و وسط این دره از میان سنگ سخت آبی بیرون میآید که تقریباً پنج شش سنگ میشود از دره
وارد تنگه میشوند مقابل این دره در سمت شمال تنگه دره دیگری است که بقدر دو سنگ آب
از آن جار است این دره و دره و آشی و چشمه شاه هم مینامند در اینجا چشمه است که در فصل بهار
و پرآبی نیست آب دارد و در زمان که آبی بکلی خشک میشود در حوالی این چشمه حوض و تختی بزرگ
خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله شراه پسند اند و این چشمه این چشمه چشمه شاه موسوم شده
است خلاصه آب این چشمه بر روی آب دره و آشی افتاده در وسط تنگه هر دو آب یکی میشود و از
جنوب تنگه که راهی بقدر سه چهار ذرع و طبعی است از میان کوه سخت بیرون میآید

چشمه شاه مزرعه ایست که ناچه فشار و دقایق و بلا سکنه میباشد

چشمه شایع در زیر کوه کل زرد که راه لا راست واقع است در اوایل بهار این چشمه بدو
شد و تقریباً پنج سنگ آب است چشمه شاهی اسم یکی از دهان بلوک غار و فشانو به طهر است

چشمه صق از مزارع ناچه فشار و دقایق و خالی از سکنه است

چشمه علی دافعل چشمه است در چهار فرسخی شهر دامغان واقع در سمت شمال شهر
ابش سمت جنوب جاری شده و با آبهای دیگر که ضمیمه آن میشود بطرف شهر دامغان میآید و دهان
فرای متعدده را در بین راه و در حوالی دامغان مشرب بنمایند این چشمه مابین مغرب جنوب از راه
پت خاکی جار است و مخرج آب تحت کوچه کی ساخته و سنگ بران نصب کرده اند که کودی و علفی دارد
و مردم را عقیده است که آن کودی جای مسموم است حضرت امام المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بسیار
و آب در آن کودی ریخته بود که کسب میام و در آن حواش و استشفای آسانند خاقان مغفور فتحعلی شاه

اسکنه الله فی دار السور و در سنه یک هزار و دویست هفتاد که از دار الخلافه طهران عزیمت ماوراء النهر
 نمودند در سر این چشمه منزل کرده امر فرمودند در سمت غرب چشمه عمارتی عالی بنا کنند عمارت
 مزبوره عبارتست از تالار و دو جنبین آن اطافهای متعدد بطرح و طرح خوشی ساخته شد و آب
 چشمه از دو سمت عمارت جاری و عمارت را از جهات جدا کرده و راه عمارت فقط دو پا چوبی میباشد
 در سمت جنوبی این جهاط مسجلی بنا کرده اند و در جنبین محراب مسجد نارنج بنا و تعمیر روی و سنگ
 رسم شده است مسجد ضابطه و طاق میباشد جهاط دیگر که در سمت شرق چشمه است و با چوبی
 و باغچه وسیعی دارد و در ضلع سفلی در پاچه که سمت شرق و محاذی و مقابل عمارت بالاست تالار
 بلند و سردر عالی ساخته شد که از یک طرف منظر آن باغ و در پاچه آن هفت دیگر به چهار و تجاری حرف
 آب چشمه نظر دارد و نارنج بنای عمارت نظمانتر دارد و در سنگ منقور و مرثم شده و در سمت
 تالار نصب است چنانکه عین عبارت آن در ذیل بیاید در محاذی فوران آب حوضی بزرگست پس از
 آب چشمه با صفا و لطافت جاری و منعی ماهی در این آب با خالهای سپاه است که اهالی صید آنها
 خوب نمائند از اینچنین و امی کرده و خیلی بزرگ شده اند اطراف حوض درختهای بید و صنوبر
 و چنار و غیره است که همه قوی و بهر جانب سایه افکن میباشد عمارت چشمه علی را مرحوم میرزا محمدخان
 سپهسالار اعظم بامر ملک قدس در ماهیونی تعمیر نموده و در سفر خیرات خسرانی بزرگوارت مشهود مقدس
 و سرکشی بمملکت خراسان که در پنجاه سال هزار و دویست هشتاد و سه هجری شروع باین مسافرت
 شد و نگارنده نیز بفرمان التزام رکاب اعلی مستعد بمسافر و اینچنین را برای العین دیده همیشه چشمه علی
 بنام پادشاهی شد بجهت مکان و بنکونی آب هوای آن امرها بون شرف نفاذ یافت که در کنار چشمه
 تخت و عمارتی بنا کنند و تالار آن معاودت موبک سعود خسران را بنا بجام رسانند آب چشمه علی
 در سفر مزبور که مفارن او آخر بهار بود زیاده از بیست و سنگ بنظری آمد شرح چشمه و در موبک
 اعلی بدین ساخت و کشاد در سفرنامه خراسان مسطور است و صوت و قنایه عمارت چشمه علی
 و نارنج بنا از قرار ذیل است

صورت نارنج عمارت و قنایه

در چنانکه را با منظر آب و الویه نصرت علامت پادشاه عدالت پناه و شاهنشاه کرد و ن بارگاه
 طهران الماء والطین ظل الله فی الارضین الموبد بتا بیدان الملك التجار ابو النصر فتح شاه فاجا
 خلدا الله ملکه بعزم شجر و ندیم فرقه ضالته از بکیه ماوراء النهر از دار الخلافه طهران شفا کشتا

کرده اند کان دلفروز مجسم جام ظفر انجام پادشاهی شد ای صوابنای پادشاهی غلق پذیر کرد
که در بنظر لایم مائل عمارت ساخته اند که راه روان از ناب افتاب پناه و از برج راه ارامگاه باشد
و وقف صحیح شرعی نمودند این عمارت دکنش را بر کار فیض آثار حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
و علی آباء الطاهرین ۲۰ سنه هزار و دو و شصت هفت

مادره نایب منظر مرعوبه از اصرار و نایب نکار و مرعوب منظر هیم

خسرو انجم چشم فتح علی شاه اندک هست
ان شه نشا که در نظم جهان داری بند
دولت از عدل است یکتا پند را که هست
شاکل از منقش نیاید هیچکس را نابده
چون بفرم ما و راء التهر شد از روی سواد
کرم منزل اندرین فرخنده جای با صفا
کشتن بر پادرنکو و قتی و زیبا ساعه
دورند از محفل این دکنش امر لکشد
جست اتمام و درم زد بهر نارنجش ها
این بنا شجر جان و بن چشمه آب سلسیل

نایب بنای مسجد را نیز بدینگونه بنیاد شد نظر در آوردن

شرفخ لقا فتح علی شاه اندک میباشد
شهنشاهی که مپسایند شاهها چهارم
زهر و مهر او باشد عباد رباع خار و کل
خلاصی ناده جلد اسیران مسلمان
چو این زمینده منزل شد مفر و کشتی
مقرر داشت تا بر آید این مسجد عا
قرار از دل بر محراب از احسان تو
عمر با علو طافان ایوان کسوف
ز سفعت العیش کافک و فلک لکوه بر کوها
عرض چون شد تمام از بهر نارنجش ها

فضا امر و قدری و پیماردنک و فرافر
براه موکیا و در و مجاد که او سر
ز بیدل وجود او آید چو خار و خواسیم و
بنیاد بخار و بر کشید از ملک ری لشکر
وزان فرخنده آمد طبع شاه معدن کسوف
چو مسجد همچو باغ خلد روح اقرا و جان پر
بدان سان کرد عشاق و طافا بروی دلبر
مکدر با جلا ی سندان و سر آت مسکندر
ز جمل پایه اش حوث زین الزره بر پیکر
ز امر قلیه عالم نباشد کعبه و بکر

اما توارنج ندی که متعلق بحیثی علی امغان اسنان فرار ذبل میباشد
 دیوژ مورخ مشهور گوید اسکندر بزرگ وقتی که بقوم رسید این ناحیه را چنان آباد و معرور
 و پر نعمت و علوفه و آذوقه فراوان دید که فصد کرد چندی عساکر خود را که بی نهایت خستگی کسل
 بودند را آنجا اسبابش و راحت دهد پس از چند روز اقامت در قوس و رفع خستگی فشون بسختی
 (جرجیان) حرکت کرد و اوکن منزل او بعد از طی چهار فرسخ راه دامنه کوهی که در دهانه افغان افغان
 بود و در قی خانه مغربی موسوم به اسنی بوش از این دره جرجیان داشت و وضع جرجیان آن باسطور
 بود که ابتدا که از چشمه بیرون می آمد تقریبا تا ششصد ذرع بخط مستقیم روان بود بعد بکوه کوچک
 سنگی که به پشته بیشتر مشاهست داشت بر خورده از آنجا تغییر جرجیان آن بهم می رسید و از میان دره
 سنگی عبور کرده بعد از آنکه از دره خارج و بجای که داخل میشد صحرای همگام پیل را مشرب و بهیست
 (همگام پیل اسمی است که یونانیها شهر قوس را بدین اسم می نامیده اند و معنی آن شهر صد
 دروازه است)

پولیب مورخ که در رد و پشته شش سال قبل از میلاد مسیح متولد شده و هشناد و دو سال
 عمر کرده چنین مینویسد که آنتیوکوس سیم که یکی از ملایطین سلوسی بود وقتی که از عقب اردیان
 (اردوان) اول پادشاه اشکانی بطرف مازندران می رفت چندی در همگام پیل (قوس) توقف
 کرد و بعد در دامنه کوه لبونا که اول منزل او بجانب مازندران بود رسید و کما رجشتر اسنی بوش
 که از کوه لبونا بیرون می آمد و قهین منزل او شد و از آنجا به سوی نکس (ساری) رفت و شکست
 فاحشی فشون اردوان وارد آورد

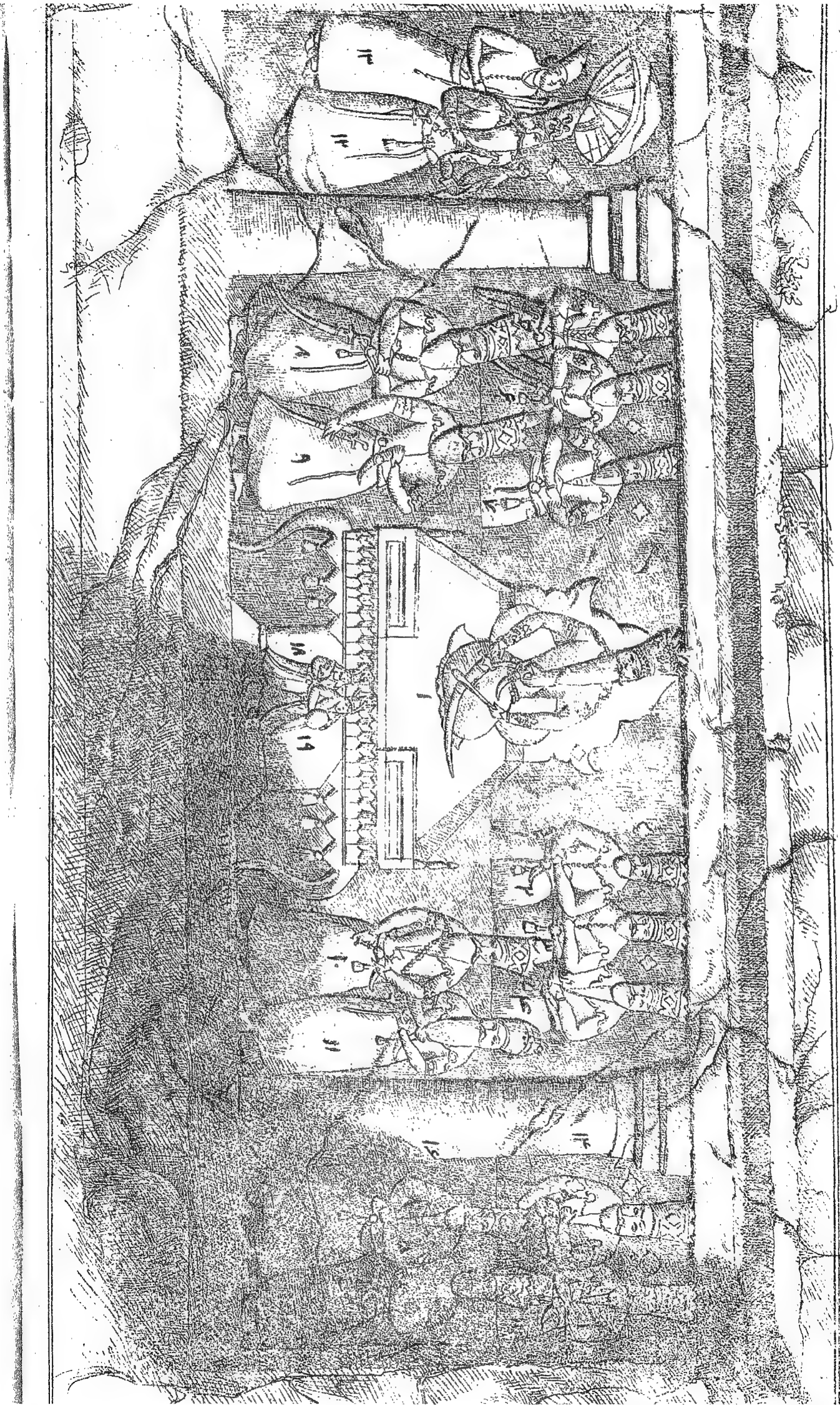
چشمه علی ری ابابن چشمه از نهر سنک سلب خدائی که در طرف شمال شهر قدیم
 ری واقع بوده خارج شده بجانب جنوب جاری میگردد بنا بر تحقیقات و اطلاعات نگارنده
 قلعه ری بندی که خلیفه مولهی عباسی بنا نمود بالای همین چشمه و روی تخته سنگ بوه
 چنانکه حالا آثار آن باقی و نمودار است نیز احتمال میرود که قلعه طبرک همین قلعه ری بندی
 بوده باشد و سایرین از ابابن اسم موسوم ساخته باشند و چون در لغت فرس طبر یعنی کوه
 است چنانکه طبرستان بمعنی کوهستان است و طبرک با کاف که در فارسی علامت تفضیل است
 بمعنی کوه کوچک است این قلعه بر بگو کوه کوچک واقع شده ممکن است بعضی از مورخین
 ازین جهت این قلعه را طبرک نامیده باشند بعضی گویند منوچهر این قلعه را بنا کرده و برخی

قلعه طبرک را از بیدیه نوشتند بهر حال چشمه علی ری در سوابق و سوا الف با آب زیاد
 داشته چنانکه داعی که در سنک باقی و نمودار است کواهی می دهد لکن فنو اینکه در بالای آن
 حفر کرده اند آب آن را بقدری که کرده که در فصل پائیز یک سنک با نهائیک سنک
 و نیم آب دارد و این آب از موقوفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام است از شهر طهران بدو
 راه بر او به مقدسه و قصبه شاهزاده عبدالعظیم می روند یکی راهی است بخط مستقیم و بیشتر
 معول راه دیگر از راه چشمه علی است که قدری از جاده مستقیم منحرف و بالنسبه دورتر است
 چشمه علی بنامین قصبه شاهزاده عبدالعظیم و آبادی و باغ دولت آباد که از باغات مبارکات
 دولتی میباشد واقع است خانان خلداشپان فتحعلی شاه طاب الله ثراه که اغلب بحشمه علی
 بنفج می رفتند در سال هزار و دویست و چهل و هشت حکم فرمودند در بالای چشمه علی
 صفحه راهوار کرده بر روی سنک مثال از پادشاه ذبحگاه را با بعضی از شاه زادگان
 منصور سازند و بعضی اشعار در دوران صفحه کتیب کرده که از تاریخ این عمل خبر می دهد
 چون تمام صور و اشعار را در یک صفحه مشهود و معلوم نمودن خالی از اشکالی نبود محض
 تبیین و تشهیل عمل مادر یک صفحه صور را آشکارا ساخته و در صفحه دیگر اسامی صاحبان
 صور و کتیب اشعار را آنچه باقی مانده مینگاریم تا گاهی بر مطالعه کنندگان وضع
 محسوس و ظاهر باشد و آن دو صفحه در روزی بعد بنظر ما می رسد در این حواله اسم
 چشمه علی را سورینی نوشتند بقعه ابن بابویه در نزدیکی چشمه علی میباشد همچنین مقبره صفایه کیهان
 قبل از بنفج مرحوم حاج میرزا صفایه که از اجله مشایخ عرفا و ارباب دانش بود و در طهران بر حشا پزدی
 پیوسته بآب اشرف محمد مشیرالدوله میرزا حسنخان سپهسالار اعظم و وزیر امور خارجه بنا نموده اند در حوالی چشمه علی آن

چشمه علی شهر

فره پراشت در کنار رودخانه قسم قلعه و زراعتی دارد در کنار رودخانه کوهی است در تنگ
 در سر کوه چشمه اینست موسوم بحشمه علی دوره مخرج آب تقریباً ده گره و ابان پائین از سطح
 مثل دیکی که در نهائیک علیان و جوشش باشد و گاهی از شدت جوشش کف میکند و بقدریکو جب
 از سر چشمه بالای آید و بعد فروکش میکند و پائین حال است اما آبش گرم نیست و با وجود جوشش
 سرد است و شور

چشمه علی محمد فره پراشت را بانی در سمت شرق ملا بر واقع متعلق بنوابین شاملو زراعت آن



بعضی از فئات مشروب میشود و اغلب دیم است سی خانوار رعیت اینقر به است فلعده خوبی محمد و لیجان ^{سنه}
فوج که از خوانین شاملو است را اینجا ساخته چن و اینجا دارد و خلیج جای با صفا نیست محل سکای اهالی سرپت است
بلاق سخنی میباشد رزمستان بقسمی رف میگیرد که راه عبور مسدود میشود اینقر به در سرحد کزاز واقع
میجود و تمام و مرغ خوبی دارد در بهار شکار کبک و اینجا پیدا میشود نادولت آباد شش فرسنگ است دوسه
مزرعه دارد کوههای سخت در حوالی هست

چشمه غلام از مزارع ناحیه فشار و دانیات قدیم النوف و بلا سکنه است

چشمه رخسار از چشمه ها شاه کوه که جابین سمنان و دامغان و کرکان واقعست میباشد این چشمه بر طرف
دامغان جاری است اغلب برای خالصه و آبایی را مشروب میسازد

چشمه فین فین اسم دوفریه است برای کاشان واقع در دامنه کوهی که در یکفرسخی شهر است و مشهور
بکوه دندان هفت کله میباشد و فیه را فین علیا و فین سفلی مینامند و چشمه دارد که بعضی از فئات ^{فئات}
الکرچه چندین شده در آن محل کشته شده لی ظاهر چشمه با شده فئات بهر حال از جاهای با صفا و نزهت کاشان
و در هر جا معروفست آب چشمه تقریباً ده سنک مساحتی است و در جلوان سلاطین صفویه به عمارت عالی بنا کرده
و باغات بسیار منازح نمود و نیز حکم خاقان خلدا اسپهان فتح علی شاه نورا لله مصلحه در کنار باغی در فین
عمارتی سلطنتی ساخته اند که زاندا الوصف محل نظر است از مآلایات کاشان برای خرج مرتب این عمارت مبلغی
منظور و مقرر داشته اند بعضی کوپنهاک شناسا بول کسی است که در این محل بنای آبادی و عمارت گذاشته
ولی سنگ درین باب بدست نیست هر حال علاوه بر دوفریه فین یعنی علیا و فین سفلی آب چشمه فین به لخر ^{آباد} حسن
و ناجی آباد و در فین که از مزارع حومه شهر میباشد هر دو هر یک قعقو مخصوص دارند و قعقو هم
بشهر میآید و الحقیقه ده هزار نفر از املاکی که از این آب شرب میشود گذران می نمایند چشمه فین مشهور
بچشمه سلیمانیت شرح فین در محل خود مفصلاً بیاید

چشمه فلان را بای از چشمه ها طفر کج و بلوک زرد که همان است

چشمه قاضی مزرعه جو زان ملاهراست در سمت شمال جو زان در دوفریه سنک و ولنا آباد واقع جای سکنه
در دامنه کوه امشباده خانوار رعیت دارد و از الوار میباشد مرغ خوبی چشمه آب دارد و زعفران دیم
در بهار بالان بجهت تعلیف بلای انجامی آید

چشمه قاضی از مزارع قریه در کاشان است

چشمه سبایان از دهان همدان و ملک مرحوم ملا ولی الله است که از معارف عرفای عصر میبود

ج ش

(۲۴۴)

چشمه کارینر فنانست قبیله ای از جلگه کوچکی که زیر کوه لارک است از اعمال دماوند از طرف غرب جاری بوده حالا اغلب خشک است گاهی هم آبی می رسد و کوبند فرو رفتن در آب آن برای بعضی امراض جلگه نافع است بعقبه اهالی آن فوایدی اگر لاروبت تنقیه شود خیلی آب خواهد داشت

چشمه کاه در بلوک مانده است که مابین مغرب و شمال بخورد واقع میباشد
چشمه کاه قریب اینست رکناورد و سیم بار منعلق بخورد و زراعت آن آبی هوایش گرم پانزده خانوا سکند دارد

چشمه کنرکش منعلق بنوا و از جنوب بشمال جاریست یکچارک آب دارد

چشمه کرمه از چشمه ها طغر کج در بلوک زرند کرمه است

چشمه کمر از مزارع ختامان کرمه است

چشمه کلاف منعلق به نوا و از جنوب بشمال جاری است نیم سنک آب دارد

چشمه کلستان از مزارع ختامان کرمه است

چشمه کرمشک از مزارع بلوک زرند کرمه است

چشمه کنداب ملکی خوانین اسد آباد که خود ملک میان حد خاک اسد آباد و نوپسرا است چند

است در جزو نوپسراکان مالک است میدهند این ملک به هم کاری است نهایت مرغوب لیکن حالا در عین ندارد چشمه

در بالای آبادی است که ابان زیاده از یکصد جریب از ضعیف مشروب نمیکند آب خوردن اهالی از چاه است

این ملک از رودخانه هم دور افتاده و بجز چشمه مزبور و چاه سکند آب بکرن ندارد چشمه کنداب مابین مشرق

و جنوب نوپسراکان و طرف جنوب کوه خان گمر است

چشمه کنداب از مزارع شهر و لک آباد ملاپراست در سمت شمالی شهر واقع و دهم کار است مرغ نجو

دارد نفر پیاد و سال است قلعه در آن جناب حاج میرزا احمد بنا کرده و موسوی محمود آباد شده است

چشمه کیلاس از شهر مشهد مقدس بچین قهقهه چهار فرسنگ و از چین قهقهه چشمه کیلاس بخرم

میشود چشمه کیلاس در فضای دامن کوه واقع و نفر پیاده سنک آب غلیظ ناگوار از آن جاریست و وقف

حضرت رضا سلام الله علیه میباشد آب چشمه کیلاس در حوالی شهر باب سد کلستان ملحق شده از جنابان د

محمدرضا مقدس میگردد و زراعت چشمه کیلاس چنانچه است آب چشمه کیلاس را شاه عباس بصره مقدس آورد و منبع

این چشمه سیلاب بسیار است اطراف چشمه بنا تا آبی و نه و چکن رو شده و چشمه زیاده عینو است از برای

انتخاب نالبلد بهم غرق شدن هست از چشمه کیلاس بچین کو باغ برادکان میرود

چشمه لاجی متعلق به نواستان مشرق بمغرب جاری و یکسنگ آب دارد
چشمه کای یکی از دهان دژ و مسافت آن تا شهر دماوند تقریباً نیم فرسخ است این تقریباً
حسین خان پیر مرحوم احمد خان نوائی که ملقب به محمد الملک بود میباشند و عین این ده کده بنیست خانوار آن
چشمه از طرف شمال غرب از میان سنگ پرون می آید که اغلب اوقات یکسنگ و نیم آب دارد معروف است
که چون این چشمه از میان سنگ پرون می آید چشمه را معروف شده اما احتمال دارد که چون بالا تر از این
چشمه از این طرف چشمه بنیست که بجلگه دماوند جاری باشد آنرا چشمه علی گشته اند بعد از کثرت استعمال
چشمه لاسته باشد هشت خرابه را بدو افشان چشمه لاسته اشجار کبوده و بید و بنرزی و بعضی درختهای
میوه هم دارد الخوجائی بسپا با صفا و هواشن در تابستان ملائم و خوب و زمستانش سخت است و در
بلک حمام و یک مسجد و یک آسیا هست عمارت بخشش و کلی نیز محمد خان پیر احمد خان در اینجا بنا کرده در
عجای چشمه ناپائین سنگی مشابه سنگ پائینی سبک و متخلخل سفید رنگ میباشد و از این جنس سنگ
چون در اینجا زیاد است سنگین اطراف فراخ را با آن سنگها نموده اند و معلوم میشود که ولای پست و
عجای آب زیادی بوده که سابقاً از اینجا میگذشته بعد منجر شده زراعت در چشمه را غنی از چهارالی
هم حاصل دارد ارتفاع چشمه از شهران هشتصد پامیباشد
چشمه لوج از مزارع خنمان کرمانست
چشمه مادی از فرای و راهین طهران است
چشمه ماست بنشین از چشمه ها طغر مجرد بلوک زرد کرمان است
چشمه ماست بندان نیز از چشمه ها طغر مجرد بلوک زرد کرمانست
چشمه ماست زرد هم چنین از چشمه ها طغر مجرد بلوک زرد کرمانست
چشمه ماست گوان ایضا از چشمه ها طغر مجرد زرد کرمان است
چشمه ماهی از مزارع قره در دامنه کوه کرد سه فرسخ و نیمی فهاوند واقع است لیکن خرابه و دیم کار
آب خوردن از رودخانه کاماسب بر میدارند زمین آن پست بلند است چشمه کوچکی دارد ماهی در آن
پیدا میشود در کوه آن فوج و نیمه و یک و وجود دارد
چشمه مراد از مزارع طبس سنمان محال فانیات است
چشمه مرغوان دره متعلق به نواستان از جنوب شمال جاری و یکبارک آب دارد
چشمه معک اسک از جلگه رینه تقریباً سه هزار فدم که پائین می آید بدو ریند سنگی میباشند

که ابتدای آبادی اسك از اینجا شروع میشود سمت جنوب بخد و داسنكوه چالك و زر و لا چشمه آب
 معدنی نزدیک اسك از دامنۀ سمت جنوب جریان دارد این چشمه نقره پامر کتا است از ملح طعام و آهك
 زیادتر و قدری زاج و کمی گوگرد فوری که دارد از اسپدکار بونك یعنی هوای غالی اسك این آب معدنی
 که از چندین موضع میجوشد و سنبك بنظر می آید اما آنچه جریان دارد و داخل بود خانه لا که سر چشمه هر آن
 است میشود زیاده از یک سنبك نیم نیست اجزای معدنی و اجرام ارضی است که منجر میشود چنانکه حالا
 از سیر و دخانه نامین چشمه نلی که نقره پامر سی ذریع ارتفاع دارد و قوس محیط او پانصد ذریع میشود از
 اجرام و مواد این آب تشکیل یافته است آنچه از این اجرام الحال موجود است بواسطه لطافت اجرام دیگر
 که جزء هوا شده است همان آهك فقط است شاید قدری گوگرد و نمك هم باقی مانده باشد و این آب گرمی
 معدنی دارد دور منبع این آب بهواری کشیده شده و بخار و عفونت آب بواسطه اسپدکار بونك
 مجد تبخیر که اگر سر آن چشمه باز نباشد و شخصی غیر معناد علی الغفله وارد شود مبتلا بمصداع میشود بلکه
 بعقیده اطباء دوچار سکنه میکردند کارنده و فنی که چادر پوش روی آن زده شده بود و هوای
 آنرا حبس غفلت وارد شده زیاده از دو دقیقه طول نکشید که دوچار مصداع سختی کرد بد حالتم
 تغییر نموده و این را اثر اسپدکار بونك است که در آب میباشد

چشمه معدنی ساو جبالغ مکر در کوه قصر فرهاد در سبصد قدمی پل ساو جبالغ چشمه از
 بالای پشته میجوشد آب آن طعم زاج سفید دارد پس از قدری جریان میخیزد میشود و سفید اسنك
 این آب میخیزد بر روی رد دندان نافع میباشد

چشمه هرچین اسم یکی از مزارع قانیات است

چشمه نعل از مزارع کوهستان سهرجان کرمانست

چشمه نغم از مزارع کوغر کرمان است

چشمه نمك از مزارع طبس مسلمان محال فایناقت

چشن ابای فرهاد است فرای دره جمن محال انخراسان واقع در پای کوه الله اکبر آستان

کوه جاری اهلش کوسفندار و زر و اعشاشان دیم کادی است

چشن برل فرهاد است از فرای ایچر و در زنجان قدیم الشوق ملکی خورده مالک هواش بریل

زر و اعشاش دیمی و آب اسنك بر در دامنۀ کوه واقع و چند چشمه در صحرا دارد که بمغی آنها را مشرق

میسازد سکنه آن بیست خانوار

چشپن از فرای ابهر و در بخان و قدیم النشوق ملکی نواب و لارکن الدوله محمد تقی میرزا و از ملک
شهر سرهند است شصت و هشت خانوار رعیت دارد زراعت آن غله است پنبه و آبی که از رود دولت آباد
و در بخان مشروب میشود در میان کوه واقع هواش بلیا و بارانها ملو و انجا بیلای میکنند

جلدان از محالنا ربه اصفهانست

جعفر آباد از نواب بلوک در بخان فارس است طول جلکه این بلوک پنجاه فرسخ و عرض هشت
هفت فرسنگ مساحت و پنج شش جام دارد زراعت صیفی و خشک و بیابان میوه جان سرسبز
این بلوک خاصه اناران بسیار خوب است از فوات

جعفر آباد مزرعه است از دولت آباد ملا پر خیز باغات دارد زراعتش آبی و ملکش آباد است

جعفر آباد از نواب بلوک بمبسا است طول جلکه این بلوک از مشرق بمغرب زیاده از ده فرسخ
و عرض شش فرسخ آبش از چشمه و فوات مساحت و پنج شش جام دارد

جعفر آباد از فرای تربت حیدر است واقع در جنب و در خانه چند سال است فوات مسدود
شده جزئی از جاریست باغات خشک است جعفر آباد اسم یکی از مزارع قم است

جعفر آباد بنر از مزارع تربت حیدر است آبش از فوات و حیدر النشوقه خانوار رعیت دارد

جعفر آباد اسم یکی از قلاع مجنور است سی خانوار سکند دارد هواش گرم و زراعتش از آب
رودخانه مشروب میشود

جعفر آباد مزرعه است از چاروان و غفران و حیدر النشوقه آبش از فوات و سکنداش ده
خانوار است

جعفر آباد از فرای ولایت شیراز است خالصه پوان آبش از فوات ولی یکی مسدود و در نزدیکی
کویر واقع و ده خانوار سکند دارد

جعفر آباد از فرای قوچان (خوشان) است و بیست خانوار سکند دارد

جعفر آباد بنر از فرای قوچانست بنجام خانوار سکند دارد زراعتش از فوات مشروب میشود

جعفر آباد فرهاد است از نواب بلوک در بقاضی نیشابور در ممت شرقی بلده در سه فرسنگی
واقع زراعت آن از آب فوات مشروب میشود هواش در زمستان سرد و در تابستان معتدل است قدیم

النشوقه بیست خانوار سکند دارد

جعفر آباد مزرعه است از بلوک دیوند نیشابور در جنب فرهاد واقع زراعت آن

از آب فنان مشروب میشود قدیم السق و خالی از سکنه است و آبش در زمستان و تابستان گرم است

جعفرآباد مرز عرابیست از ناحیه طبرستان منامن بحال فانیات

جعفرآباد مرز عرابیست از فرای اسرآباد از ایدود خانه دهنه زیارت مشروب میشود ملکی

مرحوم محمد و لیجان نفر پیاصد شازده نفر جمعیت دارد

جعفرآباد اسم دومر از مرز عرابیست از جمله جعفرآباد ملکی حاجی سید جعفر طباطبائی تاجر که

جدیداً بنساخته و در فرسخی شهر در دامنه سنگلاخی است که اراضی آن از بزرگ عمل آورده و فانی جاری است

و باغی با صفا مشجر و احداث کرده و آب به عالمه در باغ نموده که در وسط غارت حوضی است که ثلث آب فنان

وارد حوض میشود و دو ثلث از دو طرف میرود و از کنار اشجار صنوبر سفید در جاری شده و دارد

اصطخری میشود که نفر پیاصد و پنج ذرع طول و سی و پنج ذرع عرض و در عمق دارد و اطراف آن

از هر سمت درخت غرس شده و در کنار آن باغات و عمارت است اغلب اشجار آنجا نونابر است و محصول

زمینی چندان ندارد ولی حاصل درختی آن بد نیست

جعفرآباد از مرز عرابیست

جعفرآباد از بلوک چارده که سمت جنوب بخیرود واقع است میباشد

جعفرآباد از مرز عرابیست از پیاد سپر جان کرمانست

جعفرآباد از مرز عرابیست از سپیدآباد سپر جان کرمان است

جعفرآباد نیز از مرز عرابیست از سپیدآباد سپر جان کرمانست

جعفرآباد از مرز عرابیست از سپرآباد سپر جان کرمان است

جعفرآباد از مرز عرابیست از نوق کرمانست

جعفرآباد از مرز عرابیست از بلوک کوهستان کرمانست

جعفرآباد از مرز عرابیست از دشتاب کرمان است

جعفرآباد از مرز عرابیست از بلوک زند کرمان است

جعفرآباد از فرای شاهرود و شطام است و در رشته فنان مختصر دارد و قلیلی باغات

جو کندم آن خوب میشود عده سکنه نفر پیاصد و بازده نفر است

جعفرآباد حورامین از فرای بلوک غار و فشانو پیر طهرانست

جعفرآباد اسم دومر از فرای بلوک ساوج بلاغ طهرانست

جعفر آباد از فرای بلوک و دایمن طهران است
جعفر آباد جنگل نیز از فرای دایمن طهران است
جعفر آباد صکر نیز از فرای دایمن طهران است
جعفر آباد از فرای بلوک شهر یار طهران است
جعفر آباد شمیران فرقه بیست و یکم است و صلبد و بند شمیران قدیمی بالان
 بزرگ واقع و خوش هوای معروف است
جعفری دو فرقه میباشد در محال شیب آب پشنا که چهل و هفت خان و پنجت دارد که عده
 نفوس آنها دویست و هشت نفر است
جعفری فرقه بیست و یکم از بلوک در بقاضی نیشابور در سمت غرب بلده و در چهار فرسنگی آن واقع
 و راعش از آب فغان مشروب میشود و آبش در زمستان سرد و در تابستان گرم و قلم النشواست و
 پانزده خانوار سکند دارد و راعش صغیر و شتوهرم و دارد
جعفری مزرعه بیست و یکم محال فغان
جکی از شامخی که بیاد کوبه می آیند اسم یکی از چارخانه های این راججکی است
جعلیان اسم یکی از فرای بلوک جو فارس است
جمون متعلق به محال انار بعد اصفهان است
چابلیک از دهان کرمانشاهان و مشهور بد لکشا است
جغاق (یا جغوق) صاحبزمنه اقلوب کوید آب جغوق از کوه های کرمانستان مجید و دیر سبک
 بر میخیزد و بر دلاکت مراغه گذشتن باب نهر صافی و آب جغوق (نقو) ملحق شده بدربای شور طسوج که دریاچه
 ارومیه باشد میریزد طولش بیست و پنج فرسنگ باشد و رودخانه صافی سرچشمه اش کوه سهند است
 و در زیر مراغه داخل نقو میشود و سرچشمه نقو از کوه های کرمانستان در حوالی ریه سنا میباشد
 داخل جغوق شده بدرباچه طسوج میریزد و طولش پانزده فرسخ است
 نگارنده گوید جغوق قبل از استیلای مغول موسوم بر ریه رود بوده مغولها آنرا جغوق نقو نامیده اند چنانکه
 خواجده شمس الدین هلاکو خان وقتی که بکار ریه رود که از مغولان جغاقو نقاو نامیده اند رسید
 از آنجا بشهر مراغه رفت و ملکی کرد و وفات هلاکو در کار جغوق واقع شد باقا خان فسلان را غالباً در کار
 جغوق و پلاق را در آلاطغ بر میبرد چهارشنبه هفتم رمضان در سنه هفتصد و سی و شش جنگ سیفی

جفت رودخانه است که از سپا کوه کردستان جاری شده در نزدیکی مراغه داخل نهر صافی شد
بدینجا میرسد و میزند نکانده کوبد این همان رودخانه جغتو است که بعضی جفت نوشته اند
معلق بطارم است

جفتک و سر از مزارع قم و نزدیک شهر است ملک خدام آستانه حضرت معصومه سلام الله علیها
و سالی شصت هزار دین در آن کشته میشود چهاربخا از چهار جیب مزارع قم بهر است

چهلان اسم قلعه است از قلاع دره جزمین محال خراسان
جُون یکی از قلاع مجنور است واقع در کوه خاکی ذراعشان دهم و آب از چشمه دارد هواش معتدل
سکنه آن چهل خانوار

جُون فرعی است از ناحیه فرابرجلوی نجان ذراعشان دهمی و آب از چشمه مشروب میشود و پنجه
هم دارد هواش سرد و سکنه آن چهل خانوار است

چابلی مریه است در پائین کوه کروش و سر فرعی نهاده اند که خاک این مریه متصل بخا
برو جرد است در کوهستان واقع و زمستان بر خا تخیل بسیار میشود در طرف جنوب چشمه ای دره
دارد که در ویشمال جاریست مشهور بدیه باغ اسرارضیان وصل بکوه میباشد قدری از این را
از آب چشمه مشروب میشود باقی دهم کار است فریب و نیست بفرجه است دارد

چقاخورد از محال اربعه اصفهانست
چقاسرخ پشته است میان باغات و آبادی شهر کرمانشاهان چشم انداز بسیار خوبی دارد همه
خانه و مسجد و بازارهای شهر در پله میشود

چغان یکی از فرای جغتو است مشتمل بر چهار مریه رودخانه دارد که داخل و از آن میشود
ذراعشان دهم و در اطراف قلعه است و پشته خانوار سکنه دارد بسیار و از آنها تفکیک میکنند
چغراش مریه است از بلول و پوند پشته بود در جنوب پله و در یکفرسنگ و نیمی آن واقع و آب
مشروب از آب فئات میشود هواش در زمستان سرد و در تابستان معتدل قدیم النسخ محصولش
کنند و جو میباشد

چقار از فرای مریه جدید و در حلقه ذراعشان از آب فئات مشروب میشود و نریه
چهل خانوار سکنه دارد که بعضی بلوچ اند و در ملک این مریه شریک
چقارلو اسم دره است واقع در سمت شرق دره میانکه یکی از دهان ملاهر است

سه انگ خالصه سه دانگ ربابی است چشمه آبی دارد رعایای ده میانه در آنجا زراعت می نمایند
 زراعتش دیم و در زمستان پیلاقی سختی است برف زیاد دارد در تابستان هوایش خوب باد و گاه باد
 بجنفشنگ راه است

چقاقلو از قلاع بجنود است رعایان دیم و هوایش پیلاقی از چشمه دارد
چقورا از مزارع میان کلات و حول و حوش شهر مشهد مقدس واقع در میان کال قدیم النش و با
 آب فشان مشروب میشود

حقو پور از فرای سمرقند زنجان قدیم النش ملکی خورده مالک ده خانوار رعیت دارد
 محصولش غله دیمی و چشمه دارد که چند قطعه بونجره را مشروب میکند بعضی صیفی کار هم دارند اینقریه
 در کوهستان واقع و هوایش پیلاقی است

چفوکل از فرای شاه کان من محال از فرای قدیم النش سکنه اش دوازده خانوار از رودخانه
 کشف مشروب میشود

جکان بعقیده صاحب معجم البلدان محله است نزدیک روزه های هرات

جکانیستان از مزارع طبس مسلمان محال فابنا است حالا باهر میباشد

جکران بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه خاک سجستان است بعضی جکران نوشته اند و چون
 ابوسعده رعایت فریاد حرف را کرده جکران نوشته من قول او را معتبر دانستم

چککلو از توابع بلوک بختا فارس است

چکنه دو فرسخ است در سر کلات نیشابور یکی را چکنه علیا میگویند دیگری را چکنه سفلی ^{لصه}
 دیوان قدیم النش هوایش سرد سبزه از آب چشمه مشروب میشود

جکین اسم رودخانه است در جیرفت

جلاباد صاحب معجم البلدان گوید جلاد معرب کلا باد است و آن سابقا اسم محله بوده در نیشابور

جلاد از فرای بلوک جویم و بید شهر فارس است

جلال آباد نیز از فرای بلوک جویم و بید شهر فارس میباشد

جلال آباد از فرای بلوک خفرک و مره دشت فارس است

جلال آباد نیز از فرای بلوک کربال فارس میباشد

جلال آباد مرمره و قلعه است در شهر مرجم بنای قلعه از توابع الاحسام السلطنه سلطان

مراد میرزا است آبش از چشمه چمن شاهی هواش گرم و شیرین و قریب پنجاه نفر سکنه دارد
جلال آباد از فرای بلوک در بقا صوفی پشاور بود و سمت شرقی بلده در قریب سنگی واقع و از عیش از آب
 فشان مشروب میشود هواش در زمستان سرد و در تابستان گرم است قدام النشور و بانه ده خانواد

سکنه دارد

جلال آباد دو مزرعه است در ناحیه فشار و در قایان یکی جلال آباد علیا و دیگری جلال آباد
 سفلی میگویند این دو مزرعه قدام النشور و مشروب از آب فشان هواش سرد و سکنه اش ده خانواد
جلال آباد از فرای برکوه قایان است سکنه آن قریب پاد و پست شصت نفر میباشد

جلال آباد از مزارع قریب نوش آباد کاشان است

جلال آباد از مزارع سعید آباد سپهر جان کرمان است

جلال آباد دو جلال آباد است کوچک و بزرگ و هر دو از توابع بلوک دار و کرمان است

جلال آباد از مزارع دشتاب کرمان است

جلال آباد از مزارع بلوک داین کرمان است

جلال آباد از مزارع قلعه بلوک زرند کرمان است هفده خانواد سکنه دارد

جلال آباد از مزارع مجیر و تهر بلوک زرند کرمان است

جلال آباد از دهات سیستان است بنای جلال آباد قدیمی بعضی یکی از قاریج (نابین) قلعه ها

که در میان شهر ناهدا بود و از آنجا که شهر ناهدا کتب پناز یک بود و چندین قاریج قلعه داشته

آثار و علامت آبادی ناهدا طولا از جنوب به شمال دو دوازده فرسخ و عرضا از مشرق به مغرب سه فرسخ

کویند که شاه سیستان این شهر را نموده و پس از آنکه بعضی بسفند بار و دیگران بنای خرابی سیستان را

گذاشتند بشهر ناهدا هم خرابی وارد آمد و طامیر تود بکلی آنرا منهدم ساخت پس از دو پست سال

مردم بندر بچ در میان خرابی ها بنای ذراعت و آبادی را گذاشته از جمله ملک جلال الدین خان

پیر ملک بهرام خان معروف بکائی قلعه جلال آباد را آباد نموده قلعه وارک مستحکم و خاکریز خندق

و چهار چنابان و چهار سوئی ساخته و نسبت بسیار دهان سیستان قلعه جلال آباد بقاعده

بناشده بکتری بر می رنفع در وسط از جهت دیده بان و مستحفظ هشت شصت سال قبل جلال آباد

پای تخت حکومت پش آب و چهل و دو مزرعه پش آب جزو جلال آباد بوده در او امر عیال خانان

منصور خلی شاه طاب الله شاه طاب الله بلوچ سر بنید و طاب الله شهر که با هم همدست شده طاب الله

کسانی را از سیستان برون کردند و قلعه جلال آباد را خراب و دهات را در میان خود تقسیم نمودند
تقریباً چهارده سال قبل که حکومت سیستان بپیر علیخان حشمتی الملک راجع شد جلال آباد را آباد کرد قلعه
ارک خرابیست لی برج و سطارک راجعه بدیه بانی تعمیر نموده اند حال جلال آباد قصبه مغربی سیستان
و بانصد و هجده خانوار رعیت دارد که عده نفوس آنها تقریباً دو هزار و دویست و هفتاد نفر میباشد
بکباب حمام و دو مسجد در میان قلعه و دو باب رب قلعه و بقاصله پنجاه فدان یک باب مسجد و مغیره پیری واقع
است چهار اصله درخت کوره که اطراف مسجد است دوره هر درختی دو ذرع و نیم و دو ذرع و یک ربع
و سه چارک و ارتفاع آنها بیست و سه ذرع و هجده ذرع و شانزده ذرع و چهارده ذرع و این نوع درخت
کثر را در سیستان اهرن میگویند و گویند قدما که حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام میباشند و مقبره
فرموده چهار پارچه سنگ سلیمان بیست و یک و من نبر و یک و یک و نیم و یک و نیم و یک و نیم و یک و نیم و یک و نیم و یک و نیم
دارد بالکل جلال آباد در سمت مغربی و در هجده درجه و چهار دقیقه و سی ثانیه از خط استوا واقع است در نهرهای سیستان
فره و جز و جلال آباد است اول دولنا باد و دوم ده رند و سیم ده خانم چهارم ده دگی پنجم ده قران و ششم
ده برج و هفتم قلعه کولک هشتم ده عباس و نهم اکبر آباد دهم ده ابراهیم اسمعیل یازدهم
ده مسنی خان دوازدهم ده نیتیک سیزدهم ده کلونی

جلال آباد یکی از فرایزهاشیر و خالصه دیوان می باشد هشتاد و شش خانوار رعیت دارد و
آن خوب و چیز بجز می آید سکه علاوه بر ریاضت مال داری هم میکنند کاهای مقبول فشان کار کرده
غیره دارند

جلال آباد بعقیده صاحب معجم البلدان اسم قلعه است در قومس

چیل و باچیلون ۲ صاحب تاریخ طبرستان در ضمن غربت امیر تقی نورنسیجی طبرستان گوید حضرت
صاحبفران از برکه ناشور راه سرخس بولاشا آمد امرا شیخ علی هاد و سونجک بهادر و ویشتر هاد و سیم
منقلا و صف لشکر آراسته در موضع کاو کراخ بغرا و امیر ولی رسیدند و جنگ سختی پیوسته و پیشتر
نبره بر دهان رسید و دودندان و از پنج برآمده با وجود این زخم خضم خود را بدست آورده و سرش را
زن جدا کرده پیش حضرت صاحبفران آورد حضرت بر جلا دنا و افرین کرده موضع کاو کراخ بر سیم
با و ازانی داشت قلعه درون را بچنگ گرفته کوئال از آب سارسانند و براه چیلون و د
از آب کرکان گذشت در نواحی کبود جاده و شاسمان نزول فرمود

جلالوند بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه است نزد پلک ثم

یکی از بلوکات طبرستان
و مانند رانست الحال
بتول منشی الما لک
قلعه در میان دین و کهنه
دارد

چانو و شنلیر از فرای و رامین طهرانست
جلد باقان بعینه صاحب معجم البلدان فضیه خا که مرواست
جلد خلیفه بن بعینه صاحب معجم البلدان فضیه السیئه در نجف سیخی مرو
جلد از مزراع و فرای میان ولایت مشهد مقدس و مسافران ناشهر دو فرسنگ
زراعت از آب فئات مشروب میشود هوا پیش معتدل جلد که حکیم فاضل کیمیا فی صاحب کتب و
مصنفات مشهور در علم صنعت کیمیا ظاهر مضروب با نقره باشد و از مصنفات او زراعت الذ
فی شرح الکلیات شرح معتدله بر دیوان شند و الذهیب حکیم ابوالحسن اندلسی و نایب الفکر فی شخص
عن احوال البحر و بدو المیزان قانون طلب الاکبر و شمس المیزان طرح الاکبر و مصباح فی علم المقتنا
و برهان فی علم المیزان و ستر المکنون فی شرح رساله بتون و شرح و رسایل دیگر است
جلد جند اسم فرید است از فرای بلوک فرج رود و فری و زکوه مازندران
جلد دو موضع را جلفای نامند یکی محلی است در ساحل رود دارس که جزو پنجوان محسوب
میشود و جلفای حقیقی همانست الان هم بهین اسم معروفست از اشخاص ثقه که انجا رادیده اند
چنین مسجوع شده که فرستادن کهنه و آثار خرابه قدیمی زیاد در آنجا هست معبر از مرند و دره دزو
بلوک کرکر از رود دارس بطرف پنجوان معبر جلفا مینامند این جلفا را اسکی جلفا میگویند یعنی جلفا
کهنه و ان شهرهای قدیم و در سوانی ایام موسوم به آریام من بوده در دامنه کوه بطول واقع
و مشرف بر رود دارس است چند قلعه کوچک که بیشتر برج شایهت دارند را طراف این شهر برای محاف
آن ساخته بودند بعینه بعضی از نورخین از فرایست که این شهر در زمان آبادی چهار هزار خان
داشت و آثار خرابه که پیدا است کواهی میدهد که شهر خیلی قدیمی و معین بوده است اما عجیب اینست
که با وجود نزدیکی برودخانه مطلقا باغ و انشجار ندارد مگر بر روی رود دارس از معبر جلفا بلوک
یشه و معدوم گشته است چنانکه شاردن مسافر فرانسوی هزار و شصت و هفتاد و سه مسیحی
یعنی در دو و بیست و هفت سال قبل از این از رود دارس از معبر جلفا گذشته بل خراب بوده و هم او
میگوید که بیست سال قبل که ناو رینه مسافر دیگر فرنگی از انجا عبور کرده او هم بلی ندیده در زمان
که عساکر امپرتور کورکلان از بل جلفا عبور نمود بلی که بانی ان ضیاء الملک نامی بوده بر فرار و معبر
مردم عبوده و عبود عساکر امپرتور از بل جلفا معروف به بل ضیاء الملک مطابق است باسنه
هفتصد و هشتاد و هشت هجری و در ظرف نامه تیموری نگارش شرف الدین شرح آن مفصلا مسطور
است

وما عین عبارت را در ذیل نقل مینمایم

شرف الدین جلفا را جولا هر نوشته گوید پل ضیاء الملك فطره ایست که در زیر طاق آبگون گردون طاق افنا
و کسی نظر آن در جهان نشان نداده چیدر و لایب بخوان بقریب تر به جولا هر که در اینجا آب از دامنه کوهی میگذرد
پلی از سنگ تراشیده در غایت استواری و استحکام و نهایت همواری و حسن نظام بنوعی ساخته و پیراخته اند
که مهتد سر عقل داد را که از مشاهده آن حیران میماند و از جمل طاقهای آن دو طاق چنان عالی و وسیع افتاد
که عرض یک پنجمین شصت گز باشد و زباده و از آن یکی که قدری نیک تر است و رفتن بجای تحقیق احتیاط فرقه
و پنجاه و پنج گز شریعی است چه در زمان طغیان آب سبل از طاق بزرگتر میگذرد که منقطع است بکوه و فراوان
چنان بکوه پیوسته که در آن حالی مانده و آن را کار و انشای ساخته اند و از هر طرف پل دروازه از سنگ بر
آورده اند و بغایت خوبی پیراخته اند اشی

حال در حوالی جلفا طر ف خاک متعلق بر و سبب خانه و نکر افخانه و محل سکای سرحدتار ساخته شده و از این
طرف ابران در خاک کرگرنی بهمین منوال

اعلی حضرت شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و مرشد از معبر جلفا عبور فرموده اند یکی در عهد
صبی و زمان ولعهد بود که بجهت ملاقات امیر طور بنگلای مرحوم که با پیران آمده بود تشریف میبردند و
سفر در ماه رجب سنه هزار و دویست و پنجاه و دو از معبر جلفا عبور فرمودند و ملتر مینی و کاب معلی عباسی خان
فاجاد خالوی پادشاهی و امیر نظام محمد خان زنکده و حاجی ملا محمود معلم خاصه میرزا علی قزاقانی (امیرانایک)
مرحوم و محمد طاهر خان فروزینی و کبک و میرزا محمد حکیمباشی بودند دفعه دیگر در غریب موکبها چون در سفر
تأخیر نکستان بود که روز سه شنبه چهارم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و نود و پنج از معبر جلفا عبور
فرمودند و ملتر مینی و کاب اعلی درین سفر جناب اشرف محمد حاجی میرزا امینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم
و جناب عضدالملک و جناب ناصرالملک و جناب امین السلطان و جناب کثر طولوزان حکیمباشی مخصوص حضرت
همایون و مهدقلیان امیر خور و حکیم الممالک و اجودان مخصوص امین السلطنه و خان حقوق و جعفرقلیان
غلام بچه باشی و فرسخ خان پسر مرحوم فرسخ خان امینالدوله و ناظم خلوت و آقا محمد علی آبدار باشی و آقا
میرزا محمد و حاجی حسن آبدار و حاجی چیدر بودند و بنده نگارنده نیز این شرف مستعد بود

اما جلفای دیگر از غلات خارج شهر اصفهانست و درین مسافر فرستاده که در زمان سلطنت شاه
سقفوفان سنه هزار و هفتاد و هفت هجری در ابران بوده گوید بزرگترین محلات خارج شهرها
دینا جلفای اصفهانست که یکفرسخ طول و بیست و یکفرسخ عرض آبادی آنست و از عبارتست از دو محله

جلفای عتیق که شاه عباس بزرگ بنا کرده و جلفای جدید که شاه عباس ثانی ساخته جلفای جدید
از هر جهت امین از ویرانی بر عتیق دارد کوچه ها موسع و راست و در اغلب آنها اشجار غرس شده اما
داخل خانه های جلفای قدیم بواسطه محکمیت سکنه آنجا بهتر است در فصل زمستان علی الاضمال آب در محلات
جلفا جریان دارد اما در تابستان بنوبه و هفته استیج کوچه ها دارد که امثال آنها از مشرق بمغرب است
یعنی از کنار رودخانه بطرف کوه جلوه و کوچه ها کوچک هستند که از جنوب بشمال میگردانند و این کوچه ها قطع
کرده است بآلاتی خوب و چند حمام و دو کاروانسرا و یکیدان و بازه کلیسا و یک محکمیت خانه بجهت اطفال ذکور
و یک محکمیت خانه هم موسوم بکوزه و آن که مدرسه دخترها میباشد در جلفا یک و یک ریاست بر عیسوی
مینامند کلیسا جلفا سابقا بسبب معابد ارامنه ساده و بی نقش و آراش بود یکی از تجار ارامنه که از جلفا بانقلاب
سفر کرده بود و کلیساها آنجا را دیده در مراجعت کشیش را مجبور کرده تا حکم داد کلیسای جلفا را بطرز معابد
کاتولیک منقش نموده تصویر زیاد از پیچان و تخته خودشان بدو وار رسم و سقف را منقوش ساختند این فقره
خیلی اسباب و هنر شده باین معنی که مسلمانها بطور غماشوار و معبد میشوند و نمیتوان در برابر روی آنها
و از بدین این نضا و بر عیسویان را لغز می کنند که تقابل و هیاهو بجای آورده و نضا و بر این منقش مینامند
و فتنی که من در جلفا بودم دوسه مرتبه ارامنه بر خود حتم کردند که نضا و بر را بخوسازند اما از ترس اینکه مسلمانها
نسبت بانها متغیر شوند که یکی از اسباب خوشی و غماشای آنها را از دستشان بدر برده جوأت اقدام بانکار
نمودند سه هزار و چهار صد الی سه هزار و پانصد خانه در جلفا هستند بیونایتکه در کنار رودخانه است سابقا
عالی و منقش میباشد و شبیه بجارات سلطنتی است شاه عباس اول و شاه صفی اول که زیاده میل بارامنه
چانه های آنها همانی میفرموده و حالا نیز مثل آن وقت تجارت را منی نامکنند و ناچار بیکه دو پست سصد هزار تومان
دولت است بایشان داده است

اشی

نکارنده کوپد بنای جلفا را شاه عباس بزرگ صفوی نموده و مقصود شاه عباس که پادشاه رشید باندیری بود
از این بنا خالی نمودن ایران و خجوان و جلفای سابقا الذکر از سکنه مسیوی و منجواست طایفه ارامنه را از این ممکنه
دور سازد که در وقت عبور و مرور عساکر عثمانی بطرف آذربایجان و تبریز بشن عثمانی رعایت از هیچ قبیل
نشود چه در آن وقت ارامنه بجهت امانت و منافع مدینه نشین زیاده را غلبه همراه بودند تا بشصدهائی عسری
و تدبیر میکرد که ارامنه که در سکنه آنجا بودند بکوچاند و بخاک داخله ایران متفرق سازد چنانکه بکشت
عده از آنها را بواسطه میل نام و تمام که بر راج تجارت داشت و حوالی پای تخت خود جاداد و بآنها هر نوع
مستجو و تجارت را منی بامند و منان و فرنگستان و مالک عثمانی برآورده و تجارت داشت و بعد از مرگ شاه عباس

در میان بخارا و منی تاجر که یک کر در مکت داشتند باشند بدو باشد خلاصه آنچه بدقت ملاحظه شده اینست که
 در ماه ذون سنه هزار و شصت و چهار مسیحی که مطابق با سرطان سال هزار و سی و سه هجری ^{میشد} و امیر را از جلفای
 کهنه که کنار دروازه است شاه عباس بزرگ کوچا بنده با صفهان آورد و در جلفا سکونت یافتند و فی الحقیقه
 جلفای صفهان را هم اکنون باید در عداد بلاد شمر نه محلات و اگر نه در کنار و وصل بشهر صفهان بود شهر
 معتبر و آباد بقلم می آمد چهره در نیز همان که ظاهر از آبادی آن کاشه باز دارای محلات و انبیه معتبره و باغات باصفا
 و از جاهای خوب تر و دیناست

نامه شاه سلیمان صفوی با میر طرود و لقا طریش نوشته و مدخلی به جلفا دارد و سوار این نامه نگار
 از دفتر وزارت خارجه اطریش استنساخ و در یافت نموده درین محل ثبت بنماید
 در آخر سطر سیم از انشای کاغذ طرف چپ از پشت کاغذ شاه سلیمان مهر کرده (سلطان جهان دار ملک سلیمان)
 مهر مدو را جدار در تاج حسب الله اللهم صل علی البقی و چهارده معصوم دور مهر کرده شده تاریخ
 مهره
 بقراست

هو الله سبحانه

الله الرحمن

لوی پولیس پادشاه

لطایف لطافت نامها و شرافت نفوذان محبت همان از روی کمال رفت و داد و غایت صداقت و اتحاد با
 عظیم و کرم و انعام اعزاز و تحجیم مجارب و غایت شرف و صوبه عزت و شرفنا ایستاداری عالی دای ۲
 المانیه و وزیران و هوکاریه و همیه و الماسیه کراسته و الکلاویه و اسنیه و پور کوندیه و برابانیه و
 و کاربنیه و کارنیل و مراویه و لوکسان برقی و دوولایت سبلیه و سرنم برقه و نکه و سوویه و
 وزیرایس
 و قریس

عجز و کلمات
 انقاد نموده مکشوف رای مهر آرای و مشهود ضمیر منیر و انجلایم بکر دانند که ششم
 شمامه نامه مؤلف ختامه که درین وکابوسه مشکفین از هزار مبارک با دجلوس وجود مقلدش بر او رنگ عرش
 فرهای شاه و شهر یاری و دادن داد تحیت سعادت بنیاد صد رذات اشرفا فلس در صدر عظیم القدر
 معلای بازگاه سلطنت ناچاری یاری یاری از شاخصار خامه مودت بنیر عطر بنیر جماع انور و جان کجاست
 ریزه موافق کرم بیان شده بود بزم ارم بسط حبت نشان و محافل خلد مشاکل مینو عنوان دارونی و بهای
 بجایان افزود و بوی مجید بکلازموانست درین بنانه دماغ محبت بی اندازه داعیه آموزش نمود بعضی
 مرابنه که زبان قلم دوستی رقم جریان رفته بود انشاء الله لوازم آن در وقت خویش شاید بعمل خواهد آمد

وایمانی که در خصوص رجاء و قاضی پادربان کر پست سکنه دار السلطنه اصفهان
واذن بخندید کینسه که در مقام جولاه نام اینجا جهه ایشان نباشد بوده بوده بود پند و نفق
رضای آن عارج معارج شوکت و اعتلا امر قدر قدر رضا افضا شرف نفاذ
بافت پیوسته سلوک مسلک صدق و صفا پیش نهاد والا بوده باظهار هر گونه مراد مشتد
ارکان اتحاد خواهند کردید

۱۰۹۱

منقبل احوال مفردین برضای ذی الجلال باد

جلفاد بعینه صاحب جم البلدان جلفاد و ضیه است در نزدیکی مرو شاهجان که از اهل قمر هم ^{مند}
و مرتبه کتیر است

جلفدر از فراوانخانه هاست که در سمت شرق و شمال بخورد ما بین خاک زعفرانلو و شادلو
واقع است

جلفان یکی از فرای طبرستان در نزدیکی دربند بوده
جلفلان از انواع سهروردنجان قدیم التوق ملکی خورده مالک و پنج خانوار سکنه دارد ^{بنا}
فریه معین بوده است در اعنا اخی و بی بکفنا خرابه کراب سحرشیر دارد که از کنار فریه جاری
وزراعت میکنند و آبش گرم است

جُلک صاحب جم البلدان کویدابو سعد از کتاب ابوبکر مردویه الاصفهان نقل کرده کویدجک
ضیه است در حوالی اصفهان

جلماش بعینه صاحب جم البلدان فریه نزدیک است در سناق قهاب اصفهان مسجد بزرگ و
منبری دارد

جَلَبَاد فریه است از فرای سبزوار در میان کوه واقع هوا پشیر پلا و آبش از دور رشته فئات
اشجار بلندی هر چه دارد در زراعتش دیم است شب کند و این فریه بسیار آب است

چلمسنگ قلعه است در زینت سرجام
چلنک از فرای قدیم التوق ناحیه را کوه فابنا است تقریباً هزار و یکصد سکنه دارد
چلو یکی از قلاع بخجورد است واقع در کنار رودخانه سیم باوزراعتش از همین رودخانه
مشروب میشود و آبش گرم است سکنه اش شصت خانوار

جلوایان صاحب جم البلدان از ابوسعید نقل کرده کویدجلو باد ضیه است نزدیکی همدان

ج ل

چلوان از چار محال اصفهانست
جلود از بلوک ارسجان فارس است
جلوار از توابع کربا فارس است
جلیان از بلوک کرمین و شیراز بمسافت هفت فرسخ واقع هواش معتدل
 حاصلش غله و نباتات و میوه جات آبش از قنات و چشمه از شکار و تاج و کلیک واهو دارد درین بلوک
 سر و عیاشی که سیخ از ارتفاع و دوزخ نظر دارد
چلیچر از چار محال اصفهان است
جلیل آباد از فرای بر جلوی نجاست قدیم النسخه آنک ان خالصه دیوان و سرتان
 ملکی خورده مالک چهل و پنج خانوار رعیت دارد زراعتان ابی و دبی صحرای محل زراعت اینفره
 وسیع و چشمه ساز با دارد که زراعت را مشروب میکند باغچه های متعدد در آن هست که از
 زباد بجهت مشربین راه خلخال و تبریز در اینجا ساخته اند هواش معتدل است
جلیل آباد از مزارع سیدکلکاشان است
جلیل آباد از فرای و دامین طهران است
چمر اسم فرا و مزارع بیشتر است در هر ناحیه و بلوک از نواحی مالک محروسه از جمله اینجا
 چهای زباد دارد که هر یک با اسمی موسوم است مثل چم علی شاه و چم طائی و چم کاو و چم کوساله و چم گردان
 و چم جدد و غیرها و کلیه چم با اصطلاح اینجا بهاس هر یکی کرد و دخانه بهم رسانیده و با اصطلاح اصل
 جفرافیا مانند راسی (کاپ) که در دیر با هم میرسد این چم در دیر با هم میرسد و آن قطعه پیش رفتگی را
 چم میگویند و آباد بکند در اینجا باشد اسم آباد کننده را با اسم دیگر را که بمناسبتی با آن آبادی داده باشند
 مضاف الیه لفظ چم قرار داده میگویند چم فلان چم بهمان و ممکن که این اصطلاح در جای دیگر هم
 باشد ولی بیشتر مزارع و فرا و نواحی و بلوکات هر جایی هست که اصلا در نزدیکی رودخانه نیست و باز
 با اسم چم مشهور است بناء علی ذلک کوید چم اسم فرهادیست از بانی در ملایر در طرف جنوب شرق و در
 چهار فرسنگی دولت آباد در کنار رودخانه که از بر وجود ملایر میآید واقع زراعت این از رود
 مشروب میشود و چم کاری هم دارد در زمستان چلیچر میشود بلاق سحقی است مرتفع خوبی دارد
 در اینفره چای هم ساخته اند
چراغ صاحبین از مزارع فرهادیافان قم است که در کنار رودخانه انبشهر در اعلای رودخانه

چرم
 مریه ایست که محال است به این از مریه ها
 و لایق سوره آتش از دوشه
 نشان هوا پیش معشوق حاصلش
 غله و حبوبات از قبل انکسور و باران
 و زرد آلود و سبک هلو می باشد
 دو باب تمام و یک مسجد و یک
 آب انبار و یک باب عمارت عالی
 از این پیشه قدر دارد ملک و ثروت
 است و سر سفره را هر روز
 و از دوا و خلافت که بهمان پیر
 سر راه است و قول جانتان
 سبک التسلط می باشد و سبک
 بیکر از نرسا با چای هم شده
 حالا خراب است

واقع است
چرم ایسیا
چرم ایسیا خرابه
چرم امیر خان
چرم پل کوچک
چرم تن کمان

چرم چک
چرم چکل
چرم حاجی مراد
چرم حاجی میرزا رضا
چرم حسین آباد
چرم خلیفه
چرم رمضان
چرم زالی

چرم زرشک

بنز از مزارع قریه طایقان قم است
 همچنین از مزارع طایقان قم میباشد
 از فرای کو هیکلو به فارس است
 از مزارع قریه طایقان قم است
 بنز از مزارع طایقان قم است
 متعلق به چار محال اصفهان است
 بنز از چار محال اصفهان است
 از مزارع قریه طایقان قم است
 بنز از مزارع قریه طایقان قم است
 همچنین از مزارع قریه طایقان قم میباشد
 از چار محال اصفهان است
 از مزارع قریه طایقان قم میباشد
 از فرای بلوک کامپور و فارس است

مزرعه ایست که از چشمه آبی دارد محل سه چهارم زوج عوامل است اما از این نمیشود
 مسافت آن ناهموار و ندهفت فرسخ و نیم واقع در کنار رودخانه کاماسا با پلاک در آن می نشینند از
 و خوش خوک و کرک و از طهور کبک دارد

چرم زین از چار محال اصفهان است

چرم سرخ فشاکی است در طرف غربی نهاوند در هفت فرسخ و نیم واقع مریه ایست حاجی مراد
 ندارد و خوش و طهور قوچ و میش در اینجا هست

چرم سرخه از مزارع قریه طایقان قم است

چرم سعد آباد از مزارع قم است

چرم سعدی مریه ایست که نهاوند بلا سکندر جای بکس زوج عوامل است بنز او مسطح و متصل
 بقصیر نهاوند در طرف جنوب واقع می باشد

چرم شهاب از فرای بلوکات مضافات بند بوشهر است

- چمر صالحی از مزراع قریه طایقان قم است
 چمر صفر علی بنز از مزراع قریه طایقان قم است
 چمر عابد بن همچنین از مزراع قریه طایقان قم میباشد
 چمر علی اکبر بن از چار محال اصفهان است
 چمر کیود در طرف غربی در سه فرسخی طائون در میان رودخانه که از قوسرکان بنهاوندی آید و داخل نهر کاما میشود واقع زمین آن مسطح و جای هفت جفت کلو و آب رودخانه مزبور مشرب میشود تقریباً پنجاه نفر جمعیت دارد
 چمر کریم از قریه بلوک کوار فارس است
 چمر کور از قریه بلوک دشتی فارس است
 چمر کلاس آباد از مزراع قریه طایقان قم است
 چمر لطفعلی خان از قریه کوهکیلو به فارس میباشد
 چمر لوج چشمه و مزروعیه این در شمالی آن منطبق بخرم و جزو خالصه است در این چشمه ها هست آب چشمه داخل آبماران شده در دو آب خرم داخل رودخانه کاما سبب میشود جاری آن علف و مرتع خوب است شلوک عمل می آید از آنها و بنیم لوج هفت فرسنگ مسافت و در طرف غربی این شهر واقع است
 چمر محسن خان از مزراع قریه طایقان قم است
 چمر مهدی بنز از مزراع قریه طایقان قم است
 چمر مرزائی همچنین از مزراع قریه طایقان قم است
 چمر مریم از قریه بلوک کوار فارس است
 چمر نوروزی از مزراع قریه بلوک طایقان قم است
 چمر چپی بنز از مزراع قریه طایقان قم است
 چمر از توابع بلوک گلدار فارس است
 چمر بنفیده صاحب معجم البلدان اسم قدیم یکی از شهرهای فارس است بناسبت جمشید این اسم باین شهر داده شده
 چمر از مزراع جبالبارز که هاست

جرا باد از فرای مهم است
جمرجون از توابع اربغائی بنشاید در بازده فرسنگی این شهر در شرق مشکان واقع آبشار از
 فنان هواش در زمستان سرد و در تابستان گرم قدیم النشوق ابله قوچان در بنفریه پورث میبکند
جمرنگو از فرای شبانکاره فارس است
جامجو بعضی صاحب معجم البلدان محله این شهر در میان متصل بخند فی شهر و کوپاها ای جامجو
 تلفظ مینمایند ولی در نخریان جامجو مینویسند
چار از مزارع کوهستان سهرجان کرمانست
چارآباد از فرای بلوک فشافویه طهران است

چاران در این شهر از فرای شهران طهران در دامنه کوه البرز بالاندر ^{بعلی که حالا بکار می آید}
 معروفست واقع دهکده آباد و باصفوا و نایب و ان نیز چندین مسافتی بنا شده و مبانیه بنا و دان و حسن آباد
 ملکی کارنده میباشد از اهالی دار الخلافه اعیان و غیره بجهت خوی آب و هوای چاران در فصل تابستان
 با بنفریه آمده بپایه همیشه مینمایند چند باب در کان از منیل عطاری و بقالی و قصباتی متفرق از یکدیگر دارد
 تفریحی با چهل پنجاه خانه و یک حمام دارد مسجد تکیه مختصری هم در بنفریه هست را غلش از آب فنان مشرق
 میشود حاصلش کندم و جو بعضی حیوانات دیگر زمینش سنگستان بعضی صیفی کاری و باغات میوه هم
 دارد از معارف چاران که از اعیان شهره میشود عالیشان با آفتابست محلی باقر چاران بنیست صاحب املاک
 و فنان و باغ و عمارتی ممتاز که در همین ده کده بنا کرده اند

چاغ سو در نوزده و سی خاک شکی واقع ورود آچین از تره پلک اینچا چار بنیست
جمال آباد یکی از فرای شهران طهران است بالای بنا و دان واقع عمارت و باغ خوبی مرحوم خا
 محمد ناصر خان ظهیر الدوله در بنفریه دارند که فنان مخصوص دارد سکنه اغلب سادات میباشدند
جمال آباد از دار الخلافه طهران که به بنر بنیر وند جمال آباد در بین راه در جابنست که از آن گذشته
 بمیانج میروند از فراد نفر تربیکفر پیر مرد از اهل جمال آباد نمینا پنجاه سال قبل از بن نایب السلطنه مرحوم
 محمد علی خان خلیج را باده نفر در جمال آباد قرا سوران گذاشت که بلای محمد نامی از اهل ان کثرت فراغ نزد
 محمد علیخان نوکر شد شکور نامی برادر کر بلای محمد با سه خانوار جمال آمده ساکن کرد بد رفته رفتند
 خانوار دیگر هم آمده دو جمال آباد ساکن شدند الحال بنیست پنج خانوار در جمال آباد ساکنند و
 از بناهای شاه عباس دارد چهار طاق بزرگ چهار سمت کاروانسراست و طاقی از طرف جنوب چنین طاق

بزرگست از طرف عرض یک طاق چهار زاویه هم اطاق است شش طاقها از اطراف طویل است بر طرف کاروان
 بشکل قلعه است که شش برج داشته باشد باین جهت آجار از جمال آباد میسازند ماده نارنج در ضمن این
 چند شعر است که در سردر کاروان سردر سنگ سفید نوشته شده بخط نستعلیق

بعهد دولت شاهنشاهی جهان عباس که هست ثانی عباس در عدالت و داد
 بنانها دغور لوا میرد بوانش رباط جانب شد در جمال آباد
 بنای دولت آباد تا ابد محکم که کرد بهر شهر این خانه دعا آباد
 چو یافت صورت اتمام این طاق ز خبر تسبیح درین بازی بهر پنا سناد
 بانقاف همان کشت فایضا نارنج رباط جانب شد در جمال آباد

دو فغان شاه عباسی دارد که بر روی هم یکپارک آب دارد جعفر فلجان پسر محمد علیخان باغی در اینجا احداث
 کرده دو فغان لبخی آجارا مشروب میکند هر دو فغان از شمال بخوب جاری است آبادی بالای بلند
 و باغ در پسین و افشته از جمال آباد بمیانج دو پل میباشد اول پل است سه چشمه خیلی بنای محکم مرتفع دارد
 میان دو پایه طاق که از دو طاق چین بزرگتر است و طاق کوچک است که دو دفرل اوزن از این پل عبور
 میکند پل دیگر پل میانج است بیست چهار چشمه دارد در سنه بار سیریل هر دو دویست و نود و پنج
 بعد از عبور مویک ها بونی چهار چشمه آن خراب شد از پل گذشتن وارد میانج میشوند

جمال آباد از آبادیهای پسناست شش فرسنگ از توابع جمال آباد میباشد اول ده لیز دوم
 کی سه کیستم ده ملا علی چهارم ده اسمعیل قنبر پنجم ده پسر جعفر ششم ده اکبر محمد جمال آباد را طایفه کجا
 در سنه هزار و صد و سی و دو بنا نموده و حالا طایفه کلاوی و مردم طیندان در آن سکنی دارند
 نو و شش خانوار در جمال آباد هست که عده نفوس آنها نقر پیا هشتصد و هشتاد و دو نفر میباشد
جمال آباد از فرای حومه شهر است

جمال آباد از مزارع حومه کاشانست از یکرشته فغان که مخصوص ارضی همین مزرعه میباشد مشرق
 میگرد حاصل آن کند جو و صیفی خربزه و هندوانه و چغندر است جوزی و کزکین خوب هم دارد

جمال آباد از فرای بلوک ارسجان فارس است

جمال آباد از فرای سبزوار هوابش پلانی آبشار فغان و از ده خانوار سکنه دارد

جمال آباد از مزارع براکوه فایناست قدیم النشون فقر یکصد نفر سکنه دارد

جمال آباد از فرای طارم است هوابش پلانی محل زراعتش که و اطرافش جنگل است

جل

(۲۶۵)

جال آباد از مزایع بلوکه سارکاشانت
جال ابای از توابع هشون کرمان است
جال ابای از توابع و شتاب کرمان است
جال آباد از فرای و رامین طهر است
جال باد مرهه است در آخر خاک خسته اول آذر با بجان
جال کله اسم یکی از محلات شهر اصفهان است
جال از فرای کوه مره فارس است
جمالی یکی از مزایع و فرای طبرستان است
جمانی از مزایع کوهستان سیرجان کرمان است
چچمال اسم بلوکه است حاصل خیز از توابع کرمانشاهان و در سمت شرق این شهر واقع ابتدای حد شمال
چچمال از اول دربندی است که معروف به شک دهنور است این شک طور است که فربه یک فرسخ راه از طرف
جبال شامه متصل بیکدیگر افتاده باغچه و شک و دره دهنور را تشکیل داده و وسعت عرض شک بعضی
پانصد ذرع و در برخی مواضع بدو است ذرع میرسد اشجار بسیار از پید و غیره بطور انبوهی در این شک
روشنه و جاهای بسیار با صفا دارد از میان شک نهی جاریست که منبع آن بهای کند و له و دهنور و بعضی از
مپاه اراضی کلپا نیست از این آب جمع دهان بلوکه چچمال مشروب میشود و فاضل آن در نزدیکی پیشون
کاماسب میریزد چچمال را چشمه سارها و سرابهای متعدد است که اسامی آنها از قرار ذیل میباشد
(سراب چشمه سهراب) (یکچهره سراب) (سراب برناج) (سراب بخوربان) (سراب بدربان) (سراب شخی آباد) (سراب
زرد آباد) (سراب چوکلان که از مزایع سمندان است) (سراب بابا ولی که در سفید چقا واقع است) (سراب
نادر آباد) (چشمه زرد که مشهور به چشمه شاه مار است)
هنگام طغیان آب بعضی از این سرابها داخل رود دهنور میشود و برخی برودخانه کاماسب میریزد سراب
پیشون هم جزو چچمال محسوب میگردد چند سراب هم هست که آن طرف رودخانه کاماسب واقع و از جمله سراب
خلفه آباد که ملکی ظهیر الملک میباشد و سراب کاکل که ملک ورنه مرحوم علیشاه میرزای صلام الدوله است
حاصل فرای بلوکه چچمال کندم وجود و شلنوک و بعضی حیوانات و در برخی مواضع باغات و اشجار نیز دیده
میشود کثرت حاصل چچمال معروف است اسامی فرای این بلوکه از قرار ذیل است
(سمندان ملکی نکارنده) (حسین آباد) (چشمه سهراب) (یکچهره) (ازان اوزان) (براقتاب بابراقتابان)

(بافرا باد) (نازلپان) (برناج) (دیه سراب برناج) (مارانق) (کاشانق که چهارم از رعدان) (سفیدخا)
 (بدینان) (شیخی آباد) (رنداب بازگد آباد علیا و سفلی) (مجد آباد) (مجنورن) (چندر آباد) (علی آباد)
 (نادر آباد) (مزدک آباد) (اب بارک) (مخت شیرین) (علی آباد) (مال امیری) (موسی آباد)
 (کاوکل) (علی کردان) (حذری) (فراولی میچطان) (بیشق) (چقالان) (کلوس) (اهنگران)
 (کرکوند) (فوزیوند) (چگون آباد که ملکی سادات که میباشند) (دودانکه ملکی و پس علیخان و
 خدزی هم ملکی خورده مالک باغات جزئی دارد جمعیست پنجاه خانوار و طایفه نانکلی در آنجا سکنی دارند
 در نادر آباد سترگی هست که هنگام شکست از فسون عثمانی نادر شاه افشار دیندار است در میان قلعه
 قدیمی مشهور است که جای هم میجر که در شاهنامه اسم او مسطور است بوده از آثار قدیمه است کوه
 پرو مشهور و بیشقا بازار در باچه معبرهاست که خسرو پرویز میجیلانی خود ساخته که از آن زمان
 الان باقیست و بلو فریادی در دریاچه بعل آمده در میان نیک دینور نیز بعضی علامت و آثار قدیمه مشهور
 میگرد از جمله فرهاد تراش که طاقی است از میان کوه بریده و چند پله میخورد و میان طاقی میروند نیز
 نیک دینور مکانیست مشهور بنظرگاه مولی و مقاره ایست معروف بطوبیله سوادخ که در آنجا دریاچه ای
 هست کسوت های آنرا ندیده و ممکن نیست احزان بروند و در پشت چشمه سهراب جایست مشهور
 بابنا حوضی در آنجا ساخته اند که آب جاری در او است معلوم نیست که آبش از کجای آید و یکجا میروند
 در برافتابان چاه است مشهور بنندان شامه دماهر

جهر از مزارع قم است از نهر مزور که بدان مشروب میشود سالی یکبار باران میبارند
جهر از فرای طبرستان است
جهران از فرای بلوک سرجام آبش از دورشته فانات نهر پیا صد و ده نفر میسکنند دارد
جهر قلند از مزارع میان ولایت شهده قدس است در پنجفرسخی شهر واقع قدیم السنه و مؤنوفه
 حضرت رضا سلام الله علیه و از ده خانوار میسکنند دارد آبش از فانات و نر دینک چون کوچکی واقع است
جهرک از فرای بلوک دشتی فارس است
جهرود از چهار محال اصفهان است
جهران از مزارع قدیم قم است و آبادی دارد یکی که کبابی که آنرا هادی و مهک میگویند و هادی
 و مهک و اما مراده میباشند که در آنجا میباشند و یکی قلعه جهران که در قلعه تو در نو بوده در اینمتر
 سالی پانصد نفر و از بند کشته میشود ملک مرغوب دارد از مزور و نهر که یکفرسنگ است بنجد یکفرسخ هم

عرض و طول و عرض و مساحت و دوازده حصه میشود و شش حصه از خوانین یکدیگر و شش حصه از سایرین
چهارم از مزارع طام قدیم الفسوق و زاعلش آب و از فئات مشروب میشود آب آن قلیل و کمی باغات دارد
 هوایش گرم و سیر است

چهارم اباد در این اباد از خوف بالا نکرانده کوپد شرح چمن مرعای در ضمن کارش آنجا نوشته خواهد بود
 شتابانچه در اینجا نوشته میشود اسم فرا و مزارع خواهد بود

چهارم فشار از مزارع کوهستان سیرجان کرمانست
چمن عربین دره این اباد کوههای بابا پیر و نو سرکان و ملا خوانین سرکان و مزارع این اباد آن
 آبادی آنکوه مشهور میشود بکوه سرکان و کوه اشکنجه از سمنی هم منقطع است بکوه دتر که از سرکان و شهر
 نو سرکان از آن کرمانه میدان میروند مزارع چمن عربین محل بکوه دتر و عوامداست حشیره مختصه دارد

چهارم فشاران از توابع خبیر کرمانست
چندان از مزارع موج و فوق دیوان و محل شکار و چرای ابلجی دیوانست منبع حقیقی در خانه
 دلچای از چندانست

چندان از فرای شادکان من محالان و ضارافد س است آبش از رودخانه و اندک که معروف به جوی
 میباشد بکوشه فئات دارد هوایش معتدل است

چنی از فرای بلوک را مجرد فارس است
چهر از فرای طارم است ملکی علی بنی خان سر نیک پناه خانوار سکنه دارد زراعت آن آبی و دیمی
 هوایش معتدل بعضی باغات دارد

جبل اباد از مزارع هشون کرمان است
جناب صاحب محم البدان کوپد جناب در سنا فستق فستق در خاک نبشایور در الحکوه
 آن فضا است که آن را گویند میانند خدا الله مشوق کوپد جناب را در تلفظ گناید کوپد شهری کو
 که پسر کو در ز ساخته حصار محکم دارد چنانکه از بالای آن تلریک باغات و دیوها و لاینها مجموع در
 نظر باشد اما هرگز آن ریل در باغات نباید آبش از کار بر است و آن کار چهار فرسنگ درازی دارد
 و چاه آن پنجاه فصد کم میباشد و چند موضع از توابع آنست که مجموع را آب از کار بر باشد و بیشتر
 کار برها از طرف جنوب شمال میروند و در فله بر و طرف راست یک رافله حواش میخوانند و یکی فله
 در خان حاشی فله و میوه و آب بر شتم فراوان باشد نکرانده کوپد گویند اعوام گون اباد تلفظ میکنند

قلعه کوچکی است دوران خندنی سکنه اش زیاده از یکصد نفر نیست سر چهار باب کان دارد اما از راه
توابع آن بسیار است

جنابدار بعضی باده است در فغانستان

جنابه صاحب معجم البلدان گوید جنابه شهر کوچکی است در خاک دیاو فارس صاحبان علم هینت
از او اقلیم ستم دانسته گویند هفتاد و هفت درجه طول و سی درجه عرض دارد من مکررا آنجا را دیدم
منتهای بعد آن از دیاسه فرسخ باشد یک چلیبی از دیانا آنجا آمده است که کشتیها بواسطه آن بشهر وصل
میشود و بر در دریا جزیره خارک است ازین شهر که از طرف شمال سیر میروند شهر اول مدرویان است
و از سمت جنوبا کر و بند شهر سینه است بندر شهر با اینکه چندان معتبر نیست باز لنکرگاه کشتیهاست
بعضی گویند این اسم از جنابه بن طهوش اخذ شده چنانکه در لفظ فارس بیاید سکنه آب چاه میخوند
و آب چاهشان خیلی شور است حرمی محل این شهر را در مجربین مایین مهر و بان و سیراف تعیین کرده ولی این
سکوه عظیم است بلکه این شهر از فارس است و مجربین در خاک عربستان انطرف در با واقع امیر ابو نصر
همین سهر را کرده و بمحل که این سهر را بنصر مایه و اسباب خبط حرمی شده باشد از جنابه نام سیراف
پناه و چهار فرسخ است

جنار (یا چنار) از مزارع هرز آباد بلوک زندگرا است

جنارندان از مزارع هشون کرمان است

جنارک صاحب معجم البلدان گوید ابو سعد جناره را بنصرتیم جیم نوشته و آن فضیله طبرستان است مایین
ساری و اسر آباد

جناشک نیز صاحب معجم البلدان گوید جناشک قلعه است مایین جرجان و اسر آباد با استحکام و بنا
معروف کارنده گوید جناشک که اعراب را جناشک گویند از قلاع معروف با حصان و پیوسته محل تخن
سران و بزرگان که در مازندران و جرجان و اسر آباد حکمرانی داشته اند بوده است

جنای از فرا و مزارع فایان قدیم التمش هوایش در سکنه اش چهل خانوار
جند صاحب معجم البلدان گوید عجم اینک را کبند میگویند و آن فضیله خاک بنشاور است ابو منصور
کبند فضیله است رستاق است و بنشاور شهری هم در فارس مایین اسم موسو است بقول حمد الله
کبند رستاق کوچکی است در خاک بنشاور هوایش گرم حاصلش کندم و میوه و دریاچین در حوالی
قلعه است بسیار است

جنت یکی از فرای کا شاست
جنت آباد اسم یکی از مزارع قم است
جنت آباد یکی از مزارع سبز و راست اشجار میوه دارد آتش از فئات سکنه فرای بکر از اراغ
 میکند
جنت آباد از فرای بلوک در بقاضی پشاور است و یکفر سنگ و نیی بلده و در سمت شرق آن واقع
 زراعت آن از آب فئات مشروب میشود و آتش در زمستان سرد و در تابستان معتدل قدیم النسق نو
 خانوار دارد

جنت آباد از مزارع طبرستان منام محالات فایات و بلا سکنه است
جنت آباد از مزارع قوام آباد کرمان است
جنت آباد از فرای تراکچلوی زنجان در دامنه کوه واقع قدیم النسق و زراعت آن بکلی دیم و سفت
 دیم زارش زیاد و آتش بسیار آتش از چشمه سار که از جبل بر میخیزد بسبب نیج خاوار سکنه دارد
جنگان صاحب جم البلدان کوپن جنگان را بعضی خاچان مینویسند و آن شهر پیش در فارس
جنگرود نیز صاحب جم البلدان کوپن اصل آنکه کج رود و قصبه است نزدیک پشاور
جندار از فرای بلوک ساوجبلاغ طهران است

جندبین از فرای ابهر رود زنجان یا نترده خانوار رعیت دارد زراعت آن دیمی و بسیار آتش از چشمه
جند فرخ صاحب جم البلدان کوپن اسم این لفظ را بند فرک و آن قصبه است و یکفر نی پشاور
جندفرقان نیز صاحب جم البلدان کوپن جندفرقان را جعفرقان میگویند و آن قصبه است نزدیک
جندقی و بیابانک عبادت از هفت فرسخ مختص و فرای سبعة معروف مسافت و امتداد
 خاکش بسیار خفربخ و در نهایت تنگی و سختی متصل بجا که سمنان و دامغان و اغلب مسافران اهالی آن
 دوولایت و نیزه بیابانک مزارع آن از قنات و چشمه سار و آن که بر جنت نخعی و نیم از مزارع حاصل میرد
 اسامی فرای اینولایت ازینفر است (جندقی) (فرخی) (خوری) (بیاضه) (اردب) (ابراج) (مهرجان)
 انواع فواکه بقدر کجایش در جندقی و اردب ابراج هست اما در فرخی و خوری و بیاضه و مهرجان غیر از
 غل و درختان هیچ نیست آب سناش بسیار گرم و زمستان هواش بسیار اعتدال است عده نفوس این
 ناحیه و فرای آن صد نفر و غالباً بزرگداشت مشغولند و بعضی هم شتر داری میکنند مخصوصاً این حال زیاده
 از آن و قریه ها اهالی نیست از هر طرف بگویند یکست اینجاست شهر بزرگان آنونشروان است

آبادی آن معلوم نیست چه زمان شده صحرای حول و حوش را چهار فرسخی که بکوبر رسیده در سالها
بارندگی نفوز و قدومه اسفزه و زهره بعل میاورد و برای ففراء در فصل بهار بدین واسطه عیشی
در سنوا نیکه خلیج می آید علفی میزدند که نم آن پنجم پونجه شب است سکنه از امعاش میمانند و نیم این
علف را جمع کرده در آن میمانند و از آن نان میزدند این نان ناکرم است خوشبو و بهر نیست بعد از سر شدن
خلیج سخت میشد و خوردن آن دشوار است عرفه اهالی ساحل مثل آب و دوختن نوعی نیم چکه است
که از آن عرجه میمانند هرگز و زغال این صحرای را و آن و صدمین هموم نان سی شا می نمیدارد از معارف
جندقی میرزا ابوالحسن مختصر بنیامین شاعر معروف است که از اساتید شعراء محسوب میشود و در انواع شعر
از جمله غزل و قطعه و غزل و مشوی غیرها بدی طولا داشته و سرار تیر و سابل نظمه دیگر که اغلب
هجو و مطالبه است خالی از لطافت و ظرافتی نیست بلکه شان و مرتبه دارد و نوشته جات اثر تیر و سابل و سابل
و محل نظر است بواسطه طبع سپیده و منتخبات اشعارش زیاده از این است که در این کتاب بکجد در اوایل
این عهد بدین پنج جوار رحمت از دی پوشش تیرها بخواصه میرزا اسمعیل و میرزا ابراهیم از کالات
در حقی و افریدند و از معارف و باب کمال میباشد

جندقلی از ناحیه فرابرجلوی نجان قدیم النقی و دارای بیست خانوار سکنه است ایشان از
روخانه و هوای معتدل است

جندوبه صاحب معجم البلدان گوید جندوبه قصبه خالك طالقان خراسان است اول محاربه که
ما بین ابومسلم خراسانی و قشون بنی امیه بود و در اینجا بود

جندحسن یا جندبوخر و بعقیده صاحب معجم البلدان یکی از هفت شهر خراسان است و از او متی

الدائن نیز میگفته اند و بشهر نظاکه شباهت داشته در حوالی بنشهر منصوب ابومسلم خراسانی است

جندسابور صاحب معجم البلدان گوید جندسابور یکی از شهرهای خوزستان است از بناهای

اردشیر و اسانی را که شاپور از روم گرفته بود اینجا جمع کرد و ساخلوی را اینجا گذاشت و حمزه کو به این لفظ

ابتدا جندی و شافور بوده یعنی بهر از انطاکیه از کثرت استیلا جندی سابور شده ولی بنی فقیه گوید

و فقیه شاپور را که کرده و مفقود شد همراهانش در طلب او برآمدند و اول بهر بنشاپور رفتند چون

او را یافتند گفتند نیست شاپور و این عبارت اسم این شهر شد بعد بشهر شاپور خواست فخر از ایشان

سؤال کردند که بدینجا برای چه آمده اید گفتند شاپور خواستای یعنی در طلب شاپوریم و اسم بنشهر هم

باین مناسبت شاپور خواست میباشد آخر الامر چون او را در جندسابور یافتند و کردند که جندسابور

بعنی حسین شاپور را و این عبارت نیز اسم این شهر شد خلاصه شهر بزرگ مغربی است خاکش چون نردوغ
 رودخانه متعدد و نخل فراوان دارد یعقوب بن ایش صفاری که در سال دو و سیست و سیست و سیست
 بخوزستان آمد بواسطه استیلاهای که چند شاپور را بود و نیز یکی آن بولا پانده بکر در این شهر قرار گرفت
 و در سینه و سیست و سیست پنج دره بن جاد رکذ شد هنوز فراوید بدار است اما فتح این شهر بکشتن
 اسلام چنین نوشتند که در خلافت خلیفه ثانی در سال نوزده هجری بعد از فتح نهاوند مسلمانان بجای
 چند شاپور پراختند هنوز شهر بزرگ بود که دیدند روزه های شهر باز شد و سکنه پراکنده
 آمدند مسلمانان جوانان را کشتند سکنه کشتند شما با امان داد بد ماهم تسلیم و راضی شدیم که خراج دهیم
 و شما ما را این بدارید مسلمانان کار کرده کشتند میان ما و شما کشکوی امان نشد و ما امان ندادیم چون
 سکنه زیاد ابرام در این باب نمودند مسلمانان در مقام تحقیق برآمدند و معلوم شد یک نفر غلام مکلف نام
 از جانب مسلمانان کاغذی جعلی سکنه شهر نوشته و شرایط مصالحه را معین نموده مسلمانان خواستند
 تمکین این مطلب نکنند ولی سکنه کشتند ماکان کردند هم نوشته از شماست و شرایط ان اقدام نمودیم حالا
 دیگر هیچ بنای دیگر مگر اینکه شما از دور شهر و بد مراتب را بخلیفه ثانی نوشتند خلیفه در جواب نوشت
 که برو فوق نوشته جعلی عمل کنند لهذا مسلمانان دست از محاربه کشیدند و رفتند این فقره بموجب و ایش
 سپهسالاری بلادری کوید بعد از فتح شوش را بوشاشتری بچند شاپور رفت سکنه نرسیده امان
 خواستند و با ایشان امان دادند و اصلاً یکسوی از بقی وارد بنامده و مال احدى نیز نهب نلفاف نشد مگر
 اینکه سلاح سکنه را نماند مگر فشرد و یکسوی از اهالی که در حوالی کلانای جمع شده بودند با بوشاشتری
 زیاد را بدفع ایشان مأمور کرد و بعد از جنگ آنها را مطیع و شهر کلانای را فتح نمود

حمد الله مستحق کوید چند شاپور را از اقلیم سیم است شاپور بن اردشیر یکان بساخت و شاپور ذوالکفایت
 در او عمارت بسپا کرد شهری سطر و کرمسراست هواش بد و نیشکر بسیار دارد
 نیز بعقیده صاحب جم البلدان و لا فضا است نزد پادشاه شاپور تا پادشاه پشاز
 کرمان مسافت آن ناسپه جان و برده سپه سوزده واه است

جنزه نیز با فوٹ کوید عوامانه خبره را گنجه هم میگویند و آن اولا شهر است مغرب در حال ازان
 مابین شیروان و ازربا بجان در شانزده فرسخی برده واقع اهالی اجزوی میگویند تا پادشاه بعقیده
 این فقیده شهر است در حال کابل کارنده کوید شرح کچیر در حرف کاف باید انشاء الله تعالی
 جنک از فرای سبز و راست هواش پلاژ و زراعتش از آب و در خانه و کاخ فراوان است

جدین
 صاحب جم البلدان کوید
 احتمال میدهم چندین محل
 باشد در حال محمدان

جنقان صاحب معجم البلدان گوید جنقان محلی است در فارس و مخفی نمایند که این جنقان غیر از جنقان اخش خوارزم است

جنکستان فریه است از توابع ماهان کرمان

جنکل از مزارع کوهستان بلوک زرنده است

جنکله از فرای است آباد است از باب و دخانه سرخ محله مشروب و پیشواها لی در سباه مرکوه در دهه کوه واقع است پلاک میباشد جهت اینفریه پصد و شصت نفر است

جنوجرد بعقیده باقوت حموی جنوجرد قصبه بزرگ است در پنج فرسخی مر و قوافل که از مر و به بنشاور میر و ندر لیا و لشان در جنوجرد است من در سال شصت و چهارده از اینجا گذشتم و چنین بخاطر می آید که جنوجرد بازاری و سبع و خانه های فشنک و مسجک بزرگ و باغات دارد

جنوک از مزارع فشار و دقانیات قدیم النسخ و بلا سکنه است

چنار از توابع کربال فارس است

چنار از مزارع طلبس مسنامن محال فانیات است

چنار از فرای بلوک آباده فارس است

چنار از فرای دره جرمین محال خراسان هفده خانوار سکنه دارد

چنار از فرای نربین چیدرتیه در میان کوهستان واقع زراعتان از آب و و مشروب و پیشوا سکنه آن سی و هفت خانوار بعضی باغات داشته که حالا خراب است

چنار از مزارع حسن آباد کاشان است

چنار از اسد آباد که بککاور میر و ندر طرفه دست است عباد فریه است موسو و چنار در و واقع اشجار زیاد دارد خالصه دیوان است اهرا ده هم در دامنه در نزدیکی اینفریه میباشد

چنارگون از فرای ماوند است پست خانوار سکنه دارد

چناران قلعه است از فلاع بجنورد واقع در میان دره از آب چشمه مشروب و پیشوا چنار سکنه دارد

چناران دوازده هزاره ها آریمان نوشیگران در جمیع ایندره درخت چنار و پند هر چنار پنجاه فاشور از این درختها خربه مثل بید سر کرده بمصرف میرسانند هر ایندرختها خود و میباشد لطافت هوای این دره مشهور و چشمه ساران زیاد و مشی بکوهی میشود که از آن شگفته

میانمند و انست کوه همدانست اهل سرکان اغلب میوه های خود را بدو و شرکره از کرده اند استخجانه همدان
 میسند و میفرشند و در وقت عصر مراجعت لبرکان مینمایند کوه ها این ناحیه کلاً از بابت چشمه سار و
 لاله های الوان و علف های خوب طرح انظار است کار چشمه سارها نوبت پای نباد میوه بد بخود خود و هم
 در این کوه مستجاب است شبنم سنگ دارد شبیه بچهره هر کوه کرد دانه های نخود سپاه است
چناران از فرای نیشابور و در شش فرسخی بلده در دامنه کوه در سمت غربی فرای نیشابور و در
 زراعت آن بعضی از بساتین مشروب میشود بر عین از آب و در خانه فرای نیشابور و در سمت غربی و هوایش
 در زمستان و تابستان معتدل بنشیند و بیخ خانوار سکنه دارد زراعتش صیفی و شنبلیله و سکنه کوه سفند
 زیاد دارند

چناران از فرای نیشابور و در شش فرسخی بلده در دامنه کوه در سمت غربی فرای نیشابور و در
چناران بیکر خان متعلق بخرم و در طرف غربی نهند در هشت فرسخ و نیمی واقع جزیره ملک است
 محل دوسه جبهه که هم دارد از بابت نزدیکی بلرستان حالی از سکنه است چشمه کوچکی در این محل
 هست که جزیره آب از آن جاریست کوه آن خرس و خوک و قوچ و میش دارد آخر خاک خرماست که بعد
 کرماتشان و لرستان اتصال مینماید

چناران بیکر خان ناچاران سابق الذکر نیمی فرسخ و آن نیز جزئی ملک است محل دوسه فرسخ
 عوامل جنگل هم دارد زراعت بنشیند چون مرغ خوبی دارد کاه ابلات با انجامی ایند در سایر جهات مثل
 چناران بیکر خان است

چناران یکی از بلوک توابع مشهد مقدس از سمت شمال محدود است ببلوک فوجان و از طرف
 جنوب بمیان ولایت در زاب سمت غربی و جنوب غربی کلکان و شاندریز و از جهت شرقی رادکان و رودخانه
 چناران دور شده است بکوه رودخانه که از نیشابور می آید و منبع آن فریزی است و دیگری از سمت نیشابور
 که منبع آن اخلد می باشد فاصله چناران خرابه و سید خانوار باقی مانده در بلوک چناران از آثار قدیمه
 خرابه شهر منجاست و گویند منسوب به منج خرابه است اباد کرده او است

چنار درویش از فرای کاشانست
چنار در سرخ فرای این سرچام نفری یکصد نفر سکنه دارد
چنار سفاده از فرای کوه هکلیو به فارس است
چنار نادر از فرای بلوک سرچاهان فارس است

چنار هب از مزارع بلوک کوهپایه کرمانست

چنار هب از مزارع کوهستان فارس است

چنار اسم یکی از جو پنهان نوبسکان است محلی است از اراضی مرغوب برای بوجیه بود
کنند واقع و از نیکان نوبسکان از قدم که سر بالا میروند اما نراده بالای پترواقع است و سوم نام نراده
اسمه پل از اولاد بلا فضل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و دو هزار قدم که از این اما نراده و شهر
سراپرسوند کوهی است که از اولاد در سبنا میماند مکان نیست در کمال لطافت هوا بالای آن پتکه میزند
جمع نوبسکان در مدنظر است اگر در اینجا عمارتی سازند منظر آن بی نظیر خواهد بود مابین این پترو
اما نراده پتکه است که از اسفندی میگویند ملکی خورده مالک و اراضی آن مرغوب تر از سایر اراضی
سراپاست

چناری دهکده ایست از نواحی و در طرف غربی و در سه فرسخی شهر واقع در پائین کوهی متصل
بکوه کردینج شش چشمه کوچک دارد که آب جله بقدر نیم سنک است غالباً اراضی آن دیم کا و است و این
که محل نیست خشک و در کوه آن از خوش خرس و کرک و از بطور کبک پیدا میشود اراضی آن پتک بلند
و نوبسکان و پتک نوبسکان

چناری متعلق بقایات و باغات

چنار غزال از فرا و مزارع بلوک چناران مشهور است واقع در سمت فوجان

چنار از فرا و مزارع طبرستان واقع در جلگه قدیم الشوق هوا پس مغنل ابش از فغان محصور
کنند و جو و نوبسکان میباشند

چندلا از فرای سواد کوه است هشت خانوار سکند دارد

چنکل از فرای نوبسکان است خالصه دیوان اکثر طوایف و ایلات بلوچ ایلات و راجاهاست
میکنند و اعیان از آب کال سالار مشروب میشود باغات ندارد سکند آن نوبسکان خانوار

چنکاس از فرای ابهر و در نجان قدیم الشوق و ملکی نواب لارکن الدوله محمد فی میرزا و از
دود آنکه مشهور است بنده است چهل خانوار سکند دارد محصور و شعله دیمی و آب پتک که از رود اب فر میروند
آباد مشروب میشود باغ ندارد مراغش بر آب علف و در وسط کوه واقع هوا پس بسیار ایلات میباشند
اینان و در اینجا ایلات میمانند

چنکور از فرای سجاس و در نجان خالصه دیوان قدیم الشوق بجاه خانوار سکند دارد در
غش

از بکرشته فئات و یک چشمه مشروب بهشتی حاصلش غله دیمی آبی
چنگوره از فرای خرفان فراگوزلو است زاعلش نصف آبی و نصف دیمی باغات و میوه جات
 زیاد دارد یکصد خانوار در آنقریه ساکنند

چنگور از فرای سجاس رود زنجان خالصه دیوان و قدیم النشوی خانوار سکنه دارد
 محصولش غله آبی و دیمی از آب رودخانه مشروب بهشتی شود و چشمه آب هم دارد و بویژه کاری منما^{بند}
 هواش بسیار است

جوابین از فرای بلوکات مضافات بندر بوشهر طول از مغرب بمشرق بیست فرسخ عرض متفاوت^{المنضافات}
 یعنی از شش فرسخ الی هشت فرسخ اراضی شوره زار و رمل هندوانه دیمی بسیار خوب در آنجا بعل^{بند} میانه
 سکنه جای شتر گیسو اعلی میباشد

جوابین اسم فریه است درین راه تنکابن بلاهیجان

جواد آباد از مزارع عربی آباد سهرجان کهنه میباشد

جواد آباد از فرای دامین طهر است

جوادان از فرای رابر و اسفند فخر کرمان است

جوادری از فرای دماوند است و پانزده خانوار سکنه دارد

جوادری مرز عدالت از مزارع رود آورو دیگران یکصد و سی جریب اراضی دارد بدون^{عفت} عفت
 ملکی مرحوم میرزا شفیع نویدرکافی و موقوفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام است

جوانندان بعینه صاحب معجم البلدان نصیر است و فارس

جوی پای از مزارع طبرستان خال فایات قدیم النشوی است از فئات هواش منما^{بند} است پنجاه خانوار سکنه^{داد}

جویادام از فرای رابر و اسفند فخر کرمان است

جویار مخفف جویبار و از فرای کرمان است در پنج فرسخی شهر در طرف جنوب آن واقع فریه^{بند}

مشترک است پاده از چهار صد باغ دارد و فواکش سنگواست و فئات که یکی موسوم بکوهر پیر و دیگری
 معروف بکوثر پیر است آب هر دو بعد و بنه و صوفی جویبار را مشروب بسیار از مزارعی در بنقریه^{بند} میباشد
 که از آنرا شاهزاده حسین میگویند و مردم آنرا از بارت میکنند در حوالی آنرا مرحوم محمد اسمعیل خان
 وکیل الملک کاروانسرا و بازاری و باغی موسوم بیاض فرده و س ساخته و آباد نموده و بفاصله^{بند} وکیل
 مرز عتدات کرده و آنرا اسمعیل آباد میگویند که مشتمل است بر باغات و صیغ و عمارات رفیع ابرو^{بند} و تپا

در جوپار بعل میباشد و نسبت خانوار در جوپار ساکن رعد و نفوس آن تقریباً هزار و دویست نفر
میباشد

جوبار صاحب معجم البلدان کوپاپن لفظ بمعنی هزار است (مقصود جوبپار است) چند محل
موسوم باین اسم است اولاً جوبار یا جوباره محله ایست در اصفهان ثانیاً فصبه ایست نزدیک هرات
ثالثاً فربه یا محله ایست از جریان راجعاً فصبه ایست نزدیک مرو

جوبان نیز صاحب معجم البلدان کوپا اصل جوبان کوپان و آن فصبه ایست نزدیک مرو
چوپان محله اسم محوطه ایست نزدیک شهر کرمان یعنی کوسفند در همدار آنجا هستند که
شهر و ماست کوسفندان خود را بشهر آورده میفرستند

چوپایان از مزارع میان ولایت مشهد مقدس است در هشت فرسخی شهر واقع ببلت خانوار ^{سکنه}
دارد از آب رودخانه کشف رود مشروب میشود و آبش معتدل میباشد

چوبیست اسم یکی از راههای قوچانست باراضی ترکمان نشین

چوبیشت از فرای بلوک چارانشست بمین فوجان

جوبیر صاحب معجم البلدان کوپا جوبیر فصبه ایست نزدیک پشاور

جوبیرقان صاحب معجم البلدان کوپا جوبیرقان اسم رستاقیست از خاله اصطخر که دارالحکومتش
مشکان میباشد

جوبیر نیز صاحب معجم البلدان کوپا جوبیر مخفف جوباره است که اسم یکی از محلات اصفهان میباشد

جوبوق صاحب معجم البلدان کوپاپن لفظ بمعنی خانه و سرای ایست که مسافرین در آن منزل میگیرند
ابوسعبد کوپا جوبوق هم منسوبند و در لغت فارس بمعنی زمینی است که در آن چوبه میکارند نیز بمعنی
کاروانسراست و چند محل باین اسم موسوم است اولاً جوبوق مرو ثانیاً جوبوق پشاور ثالثاً جوبوق
حوالی لنف

جوبوق از مزارع میان ولایت مشهد مقدس در چهار فرسخی شهر واقع آبش از رودخانه
کشف قدیم النسو هوایش معتدل و از ده خانوار سکنه دارد

جوبینا باد صاحب معجم البلدان کوپا جوبینا باد را جوبیا باد و جوبیم آباد نیز میگویند
و آن فصبه ایست بلوی بلخ

چوبین بعضی گویند چوبین شهری بوده از اینجه کبانی و برخی نسبت بنای آنرا به امر چوبین ^{هند}
میدهند

بهر حال گویند چوپین در زمان صفویه خراب شد و پس از خرابی قلعه در آن پیاختند و عهد خانان
 مغفور فیض علی شاه طایب الله شاه حسین خان حاکم بلوکات ملا بر بنای آن قلعه را تجدید کرد که حالا هم آباد
 است از آن مرحوم شیخ علی میرزای معروف فیض اللوک ملا بر آمده در چوپین بنای شهر کنایه است این شهر موسوم
 به دولتا بوده شده فاعده و دار الحکومه ملا بر گردید در دولتا آباد مسجد هست یکی از بناهای شیخ علی میرزا
 که آباد و محل تدريس و تحصیل ملا است یک مسجد هم از بناهای حسین خان است که حالا بکلی خراب و پیا شده است
 در این عهد باید مهند در حکومت نواب الاعضا السلطنة زیر علوم و معادن میرزا اسد خان نایب
 وزیر علوم که بنای حکومت ملا بر داشت بنا کرده و موقوفه جزئی دارد بازاری و حمام و کاروانسرای شیخ
 اللوک بنا نموده که وقف مدرس است و حمام و یک کاروانسرای ربانی هم در دولتا آباد هست پنج محله
 این شهر است که یکی موسوم بر و آباد و یکی دولتا آباد که رعایای خالصه میباشند یکی محله فراها یکی
 محله زندیه یکی محله دروازه از نا و جمعیت این شهر تقریباً هزار خانوار است چهار فئات خالصه و شفات
 اربابی دارد دولتا آباد نا ابتدای ایندولت جای بدعت خالصه نبوده از انوفت خالصه شده اغلب
 اینجا آب و جزئی دریم کاری دارد فریپ شصت جریب باغات خالصه است پانصد جریب هم باغات اربابی
 دارد مسکن سکنه شهر در دامن کوه است و سمت شرقی شهر کوه سختی است معروف بکوه بنه بالا
 کوه زمین دیم زار است از جنس شکار یکی بز و یک بیدار و چشمه آب در بنکوه نیست سمت شمالی
 شهر کرم کوه است در طرف شرقی مابین ایندولت و کوه در بندی است که عمر را پانصد قدم بیشتر نیست
 فریپ از نا و خالصه در همین در بند واقع است چهار فئات خوبه ارد کوه بنه شکلا مثلث است که زاویه
 آن بالای دولتا آباد و از سایر کوهها اطرافها بان تراست و سمت شرقی نیز در بندی است که عرض
 آن یک هزار و پانصد قدم میشود در دره مابین آن و جوزان اینکوه بریده شده است از نا و له در آن دره
 واقع میباشد و فریپ خوب نیست درین ده مخصوصاً از انکور شیره و معجوق و باسلوی خوب بعل پاوند
 طرف شرقی آن کوه لشکر راست که سلسله آن درویش کشیده شده و از جبال معظمه و متصل بکوهها
 کتر از عراق و شاه کوه میباشد یک و ارغالی و نیز فراوان دارد پلنگ هم در اینکوه دیده میشود
 سمت جنوب کوه لشکر در دره کازان میباشند و پیری از هات خالصه است دهات بسیار دیگر نیز میباشد
 سمت شمال دره مابین آن جوزان است از هر دره دور و دخانه کوچکی جاری است که از مشرق ابتدا کرده
 و در غرب فته از فریپ دم شاطر و فریپ هزار جریب پل جنوب شده از در بند طایفه کنش بجله نه
 میرسد و در و سج بر و دخانه کاهاست میریزد باز و در غرب جبران باغنه ناز خزل و فریپ کرم و مسکند

و در سال ۱۲۰۷ هجری قمری
 میرزای معروف به دولتشاه این
 خانان مغفور فیض علی شاه
 طایب الله شاه حسین خان

تجلی که چیمال از بلوکات کرمانشاهان مهر سد کرم کوه از مشرق بمغرب کشیده شده و منتهی بکوه و سکا
نوسیرکان والوند همدان کریده هوای دولش آباد نسبت بد هات کرم است خندی و حصار کشیده
که حالا خراب میباشد و آب دارد که خالصه دیگری را با بلیست

مسافت ملازمین همدان و بروجرد و نوسیرکان مساویست یعنی از ملازمین هر یک از این سه بلاد شش فرسنگ
تا همدان نه فرسنگ

چوبین از طهران که بمشهد مقدس میروند در میانه داورزن و مهریکه از فرای واقعه در طرف
راست چوبین است

جوتوب از مزارع را بر واسفند قمر کرمافست

جوتیغ از فرای هسنا فست و دو خانوار رعیت دارد

جوخ اسم فریه است از غشت در ناحیه عدال نادر شاه افشار در حوالی اینفریه جنگ
سختی با جماعت آوار که در حوالی واقعه و فضای غشت اسکی داشتند نموده است

جوخان صاحب معجم البلدان کوید جوخان شهر کوچکی است نزدیک طبیب رفقا و هواز

جودان از طهران بمشهد مقدس میروند در میانه ارمیا و میامی در سمت راست راه یکی از دهها
موسوم جودان است

جوراب

جودرز صاحب معجم البلدان کوید جودرز معروف است و آن اسم قلعه است در فارس
که از جودرز صاحب کهنر نیز میماند واقع در بلوک کامفیروزه محلی که شریعه نامیده میشود و بسیار
قلعه محکمی است

جوشقان بعقیده صاحب معجم البلدان فریه است نزدیک باختر در خاک بنشایور
جوشهر نیز بعقیده صاحب معجم البلدان رستاق است در کوهستان آذربایجان

جوراب صاحب معجم البلدان کوید جوراب فصبه است نزدیک به الخیم در حوال
جوران نیز صاحب معجم البلدان کوید جوران فصبه است نزدیک روزه های همدان

جورید نیز بعقیده صاحب معجم البلدان فصبه است نزدیک اسفراین در خاک بنشایور
جورینان بعقیده صاحب معجم البلدان فصبه است نزدیک شهر اصفهان

جوزجبر صاحب معجم البلدان کوید جوزجبر محله است در اصفهان و مسجدی دارد که بهین اسم موسوم و پنجاه جریب باغ و بیشه دارد
جوز صاحب معجم البلدان کوید شهر است در فارس و رستاقی فرسنگی شهر از این شهر از اولم سیم طول

از فرای
در این کتاب
در جنوب شرقی دولش آباد واقع
فریه و نوسیرکان و رعیت و
فیات مغربی و در غایت
و جزئی دی سراسر است
و دوار بانی در این شهر
قلعه معروف بقوله در حرم
شیخ علی بن ابی طالب صاحب
حالا خراب است و گاه از ستم
آمده از جوراب میکند و داخل
رو در خانه نزدیک میشود و در
آنها قایم نمیشوند مسافران نا
است دولش آباد یکفرسنگ قریب
است و پنجاه جریب باغ و بیشه دارد

غریب آن هفتاد و هشت درجه سی و هفت و عرضش سی و یک درجه شهر بسط آباد در جای باصفائی نباشد
 عجم آنرا گویند مبادند که بمعنی فز باشد گویند عضد الدوله بویه مکرر با بنشهر بفرستاد مگر فز بکن از دین مر
 گفتند ملک بکورد رفت عضد الدوله اسم آنجا را تغییر داده فز آباد کرد بنابر قول ابن فقیه اردشیر بن بابک
 بنشهر را بسط آبادی بساخت و اردشیر جز نامید و اعراب جز با جور خوانند بنشهر را بوضع دارا بجز بسط
 و در اینجا یک لشکر بنیاد کرد این پادشاه چند شهر دیگر هم ساخته که هر یک را در موضع خود ذکر کنیم اصطخر
 اردشیر شهر جور را در زمینی که آب را کد فراوان داشت بنیاد نهاد این پادشاه در چین مجادله دشمن
 نذر کرد هر جا بر خصم غالب آید راجع شهری از لشکر بسازد اتفاق در محلی که شهر جو نباشد بر دشمن
 نمود فتح کرد بنابر این ابتدا زمین را خشک انداخت و شهر جور را بساخت بنشهر بزرگی و عظمت اصطخر
 باروی معین و چهار دروازه دارد در مرکز شهر در یک مسطحه بنائی عالی نموده که اعراب طربال و عجم
 ایوان بنامند و آن هم از بناهای اردشیر و نقد در رفیع است که طرف اعلای آن بر تمام شهر و حوالی مشرف
 میباشد در طرف رو به بالای کوه نهری جاری و شبیه کرده بود که از این نهر آب با لشکر که در بالای
 مسطحه دایر نموده می آمدند و بناهای روی مسطحه جزا بسند مصالح ازاد رجائی دیگر کار کرده اند بنابر
 اصطخری گویند شهر جو نهائیه مشرق و بکفر سنخ زیاده و در شهر هر عمارات و باغات و شبانه این است
 مسافت بنشهر ناسیر از بسط فرسخ میباشد در جور کل سرخ هشت نماز موسوی و جور که کمال خوبی را
 دارد و نیکان روشن و سرخ و سوری شاعر در حالیکه مدعی بر این شده که خالدی بسط آباد از اشعار
 او را سرشته و گفته گوید

قد استن العالم عارانه فی الشعر غارات المغا و پر
 انکلی عند فواف غدت ابهی من العیند المغا طهر
 الجبیح من نسیم الصبا جاءت برتا بالورد من جور

اما فی خبر عساکر اسلام بنشهر را احمد بن یحیی بن جابر از قول جمعی از فضلاء نقل کرده گویند پیشتر عرب مکرر
 با بنشهر پورش برده و بمقتضی نور سپیدند تا اینکه بر حسب اتفاق عبدالله بن عامر آنرا تصرف شد بنسب
 آنکه روزی یک نفر مسلمان نماز میخواند و در پهلوی خود خرچینه داشت که نان و گوشت در آن بود از
 قضا سگ بسید و خرچین را ربود و فرار کرد مسلمان عیب آن سگ رفتن بسک مدخل مخفی که بشهر
 راه داشت بسید و چون بر این مدخل وقوف یافت عساکر اسلام بهدایش از همان مدخل بشهر ورود
 کردند و شهر را گرفتند بعد عبدالله بن عامر ضد اصطخر کرد و آنجا را پورش و غلبه گرفت لیکن بعضی

از مصطفیٰ کشته اند جو بعد از اصرار مسلمانان شد

محمد مجدی مینکارد و قنکه اسکندر ابراز افخ کرد چون دین فرزند آباد بواسطه محل مسکنی که در وسط کوهها دارد آنقدر حصین است که نمیتواند از آن تصرف شود لهذا آب و درختان و خنایان را که برانده آن صفحه را در آب منفرق ساخت و سبیل سال بعد آنجا بشکل مرداب شد و شهر بابکان خواست آنصفحه را خشک بکند از آنکه شهری بنا کند مهندسین بامهارت را خواسته مشورت کردند و بیدار العمل ایشان اول یکی از قطعات کوههایی را که بمنزله بدنه مرداب بود سوراخ کردند همینکه نزدیک شد سوراخ بآب برسد در بدنه آن قطعه کوه دو منج آهنی نزدیک کو سیدند و باز بچرخ یک سیداهنی بچرخا آویختند که علامت در آن بنشینند و کار بکنند تا وقتی که بآب رسند فوراً ایشان را باز بچرخ بالا بکشند که خفه نشوند و لحاظ بدینجی بآب که رسیدند فرصت اینکار را نیافتند و آن بچرخها را پاره و علامت را تلف کردند هنوز در بدنه آنکوه منج و حلقه دیده میشود که نصب است

صاحبزاده القلوب کوید فرزند آباد از اقلیم سیم است در میان شهر عمارتی عالی ساخته و چندتا بلند کرد اینده که هوا پیش خوش شده و از کوه بقواره آب بران بالا برده و کرد آن دکه عظیمی کرده که آن عمارت را ایوان خواندند بوقت آنکه اسکندر در منج فرود آمد و بگردید چنانکه به طرفین آنجا رفتن بگریوه فرو می داشت فتن از فتن عاجز شد آب و درختان بفقان را از منتر اول بگردانید و در آنجا داد تا شهر خراشید و بچرخه کشید و در شهر بابکان خواست آن بچرخه را خشک کرد و اندکابر اینجا باز شهری بسازد براره (برازه) معمار طرفینش بفقان برید و بوقت آب کشیدن بچرخه برینا بست تا سالها ماند آب فوت کرد و بچرخه بکسست و راهلاک گردانید و سفیان هم روز و کار فرود می افتاد نادره شد و در شهر بران زمین شهری ساخت و اردشیر خوره نام کرد عضدالدوله دلی بچرخه بعمار آن نمود و فرزند آباد خواند هوا پیش گرم و منعفن است ایشان از درختان بفقان می آید و اکنون بآب برازه مشهور است کلاش خوشنور و بهتر از دیگر ولا پات و مردمش متمیز و بصله باشند

صاحبزاده المجالس کوید باب و هوای فرزند آباد بسپا مضروب و غیره سالها میباشند از آب رودخانه خنایان مشروب میشود کلا بسپا خوبی در آنجا می آید سکنه طبعاً متمدن و ملایم هستند مؤلف کوید فرزند آباد از بنای اردشیر ساسانیست از جایهای خود بنا آثار خند و عربی و عجمی در آن دیده میشود دیواری داشت که موسوم بناره بوده و عمارتی از سنگ ساخته شده که بجای کج

با این یاد شده افرا
تعمیر کرده

سرب بکار برده اند آثار آن هنوز نمودار است مخصوصاً علامتی از درب عمارت مشاهده میشود
 فیروز آباد در این عصر مضبوط است که آب هوای کوار و سالی دارد و باغات مرکباتش بسیار است و خف
 پناوی نیز زیاد بهای معطر دارد برای آن جادشت کوشک ده شیر سر میدان ده خلوت کمال خوب
 باغ شاه کلیسای احمد آباد هر دو درون ده توده بین دولت آباد و خون جهان آمدن سبکی شاه مرد
 نقش رستم در قلعه دختر است که در حوالی فیروز آباد در بالای کوه واقع شده حمامی دارد در کوه غار
 و طولانیست که بکنفرز حنت اخل غار میشود و در حمام که میشوند تار یک است حمام را آب کشتی انجام
 بکار چسب است طاقها و جاهای پاکیزه در سنگ وضع و ساخته شده که هر از سنگ برده و بیرون
 آورده اند مکان وسیعی در طرف دیگر است ظاهر انجام کن حمام باشد و دیگری دارد که از جام کن بکرم خانه
 میرود هنگام صعود بالای کوه در بین راه بقاری می رسید که معروف بقاری کسی میباشد و پهلوی غار
 دو چشم است که از سنگ بیرون می آید این چشمها کوار و مکانی خیلی با صفا و خوش هواست بنای قلعه در
 بالای کوه مخفی است خار و درخت بادام و اشجار جنگلی دیگر در این کوه روئیده است قلعه محکم است که در
 قدیم آباد بود لکن عمارتش را بعد خراب کرده اند فلیلی از چهار دیوار قلعه باقی است چهار طاق و ضلع
 نیز برپاست یکی که در این عمارت بکار برده اند بسیار سفید و سخت است در بنظر آن وجود ندارد
 در طرف دیگر جای نشین قمار خانه معروف در کوه دو و مجلس تصویر رسم شده و منقوش است این دو
 مجلس دراز یکدیگر میباشد در مجلس اول صورت دو پادشاه با یک پادشاه و ولیعهد است که حلقه
 بدست گرفته عهدی بندند و پند و نثر چیزی گذاشته شده تقریباً محروطی شکل و شبیه شمع
 در پشت یکدیگر از آن دو چنان قرار دارند که او را اندام کوچکی است نیز بدست یک مجلس تصویر
 دیگر نیز در کوه است که عبارتست از صورت سه سوار که هر یک نیز بدست دارند و بر اسبهای آنها
 بر کشتوان و بار و نفر در محاذ دارند هر یک نیز بکمر کاه دیگر زده و یک سوار از اسب در غلطیده
 و اسب یک سوار از پادشاه و سوار میخواهد از روی اسب بچرخد و سوار دیگر پیاده را در بغل گرفته
 میرود و کلاه یکی از سوارها بشکل کلاه ساسانیان گروی میباشد از کوه که پائین می آیند
 انشکده هست که نیمه پر موسوم است رجلا و انشکده بازده طاق زده اند و دهنه طاقها
 عریض بنای آنها رفیع است عرض دیوار زیاد از سه ذراع است الحاق بمنایست و رفیع و وسیع
 و اشکام این طاقها کمتر دیده میشود و ظاهر نظر آنها در هیچ جای نباشد و باشد و منبت
 و کج بر بنای قدیم هنوز باقی و برقرار است این بنا چهار دیوار دارد که در هنگام نشستن در آن مکان

ان طرف کوه و بیابان نمایانست در یک مناب بسپا از هر طرف مثل دریا جاریست در حوالی و میان آن
 تا چشم کار میکند زن زار و اشجار بسیار است چندین چشمه یاد درخت بسیار در دو طرف دیگر میباشد
 عینی نیز در همان سمت میباشد میان چاه که نظر اندازند در بای فواجر می بینند که از جریان آب زلال
 است خداوند که آن دریا یکدام سرزمین بادی میشود در هر یک از طرفها که بنشینند تزار و سبز
 و آب جریان چشمه ها جلوه و صفائی مخصوص دارد و در طرف دیگر آثار عمارات و ابنیه غریبه که
 در دشت و مزارع نظیر بناهای سابق الذکر بل ارتفاع و وسع بسیار شده و مکرر در ظاهر آقا
 خراب باشد این عمارات قبل از ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سالیان و فزون فواجر
 عده آید آباد و انشکده بوده و شب و روز مستمر در آن آتش شعله میکشیده است و از روز بنا
 آتش آن مشتی نکرده در آن تولد حضرت رسالت پناهی می کرد و علامت این بود که این آتش کینه
 خاموش شد و در باجی جای آتش نمودار گردید و اکنون مانند حوض مد و در است اطراف انشکده علا
 بر چشمه سارها فواجر بسیار خوب رفدیم الاقام بوده که حالا خراب است هفت این فواجر در تنک
 کوه هست که در آنجا نیز انشکده کوچکی بوده حال آنرا بقعه مقبره اما مراده ماستی ساخته اند
 و زیارتگاه شده در آنجا مردم بطلب حوائج می آیند

انشکده فروز آباد معروف با انشکده فارس است چون در این ملک انشکده باین اعتبار و عظمت
 فارسین نداشته اند از باب بیرونی و فضا هر جا ذکر می از آن نموده انشکده فارس گفته اند و حاجه
 علیه الرحمه گوید

سینه کوشه انشکده فارس بکش دیده کو آب رخ دجله بغداد بیر

وجه تشبیه این انشکده بزم پیر از روی حقیقت معلوم نیست ظاهراً چون در بعضی نسخه پور بعضی آتش
 انشکده است غرض از این لفظ انشکده بهرام باشد یعنی بزم ورم بوده و ورم ورم که بهرام باشد و
 بهرام فواجر بزم پیر کرده و نیز چون بزم بفارسی معنی لالاب اصطخر و چشمه علقه مرغ است شاید این
 محل را بملاحظه کثرت مياه و خضارت بزم پیر گفته باشند یعنی انشکده و لالاب بهرام حال آنکه اگر در شیر
 با انشکده معاری کرده بود آخر الامر با بیابان بسیار یکی می ریخته که از تنک و ساروج پاک و آهک سا
 بودند و اساسی دروازه های عده فروز آباد از این قرار بوده نوازه سمت شرق موسوی بدوازه مهر
 دروازه سمت غرب دروازه بهرام طرف شمال دروازه هر نیز طرف جنوب دروازه اردشیر و فواجر
 فروز آباد هر یک از چهل خانه ارنا و دویست پنجاه خانوار سکند دارد و حاصل این خانه و جویان و میر

شمارش ملک و در تاج و نه هو و از وحوش خوک و آهو آتش از رودخانه اما معارف نیز از آباد یکی ابو بکر
محمد بن ابراهیم مصطفی فاضل ما است در علم انساب نفسی که در سنه سیصد و پنجاه و نه هجری وفات کرده
یکی دیگر احمد بن فوج حبشی فارسیست دیگری محمد بن داود و محمد بن خطاب و محمد بن حسن و اشهر از همه محمد بن یوسف
محمد بن ابراهیم فرزند آبادی صاحب کتاب قاموس است

جور صاحب معجم البلدان گوید جور اسم محله است در نیشابور و از معارف این جور ابو طاهر احمد بن
حسین طاهر است فیلسوف معروف و در جهان که در سنه سیصد و پنجاه و سه وفات کرده یکی دیگر محمد بن اسکاب
نیشابوری که در سنه دویست و شصت و هشت درگذشت و حسین بن علی که در سیصد و نود و چهار فوت
شده و ابو سعید احمد بن محمد و محمد بن یزید نیشابوری و ابو صالح محمد بن احمد که در سنه سیصد و چهل و یک
در اصفهان متولد شد و در جور نیشابور ساکن گردید و عمر بن احمد و غیره

جور نیز صاحب معجم البلدان گوید جور شهر کوچکی است از دهستان دوسر حدیبیان از
آب فغان مشروب میشود باغات اطراف آنرا احاطه نموده

جور بعضی صاحب معجم البلدان فصبه است در نزدیکی اصفهان

جور از فرای ساوجبلاغ طهران است

جور از فرای آمله سراب رود طهران است

جور از فرای لوا ساند است

جور از فرای ورامین طهران است

جور از فرای ساوجبلاغ طهران است

جور از فرای محال زنجان رود زنجانست قدیم التمش هوایش معتدل محصولش دیمی

آبی که آب رودخانه که از سایر فرجاده است مشروب میشود

جور از فرای طارم و در کنار سفید رود واقع زراعت آن آبی و از فغان مشروب میشود

بکصد نو دخانوار سکنه دارد که مسپراست

جور از فرای تربت حیدریه در دامنه کوه واقع جزئی باغات و زراعت دارد که با آب

فغان مشروب میشود شانزده خانوار سکنه آن می باشد

جور از مزارع دشت آب که هاست

جور از فرای زنجان رود زنجان قدیم التمش محصولش دیمی و آبی رودخانه کوچکی

از میان فریه چار دینست که آب آن از چشمه سار است حاصل صیفی بعضی را ضعیف از آن رو مشرب میشود
منبع این رود از دینزه است که موسوم باشد قفلوده می میباشد تقریباً شش فرسخ راه با غان دارد در کوهستان این
فریه منبع چمن و چشمه سار خوب است هوای آن بسیار نواست

جوده خان از مزارع محال ابهر و دوزخجان قدیم القس و راعی آن غله دیم و آبی که از آب فریه باغ
چشمه سار خود مزرعه مشروب میشود هواش معتدل است

جودید علیا از مزارع ناحیه سر دینیه فانیات قدیم القس آبش از فانیات هواش بسیار نواست
جودید از مزارع طلبس مسنام محال فانیات قدیم القس آبش از فانیات هواش معتدل است
شش خانوار

جویر از راهها و فراوانخانه هائیکه در سمت شرق و شمال بخورد مابین خالک و غفرانو
و شادلو واقع است

جوز صاحب معجم البلدان گوید جوز شهر بسیار گرامان بازارهای متعدد و جمعیتهای دارد
جوزایر اسم فریه است ابتدای خال خلیج قم در صورتیکه از عراق بقیم بیایند

جوزان از فرای ملا بر است قلیج خان سر رئیس ملک سابق اینفریه قلعه در اینجا بنا گردیده مشتمل بر دیوار
و حاکم گویند سی هزار تومان مخارج آن قلعه شده اینک خراب است فریه سیصد خانوار و غنای هزار و پانصد
جریه باغ و بیشه و فانیات و رود آب دارد اغلب راعی جوزان آبست قدیمی که دی اینفریه و مزارع
معتدله است از جمله اوصاف آن که شکارگاه خود میباشد کوهی دارد موسوم بلشکر در معروف است در زمان
کچس و نواعی در اینکوه واقع شده و بدین واسطه موسوم بلشکر در شده غاری در اینکوه هست مشهور بغار
کچس و عامه بر این اند که کچس و در بغار غایب شده و گویند در زمان در که مزرعه آبست و دامنه شمالی
کوه لشکر در جنوبی اینان چند درخت و آثار قدیمی که دیده میشود بر کوه و در زمان باجک در کوه لشکر
معدن سرب و خوبه موجود است شکار بیش در اینکوه فراوانست مریخ خوبی دارد در بهار پلان بجهت تعلیف
بدینجای آبناب و هوای آن بسیار خوش است جوزان پائین میان اینان و دینیه دره واقع است کوه لشکر و سمت
جنوبی این دره و کوههای یابار رئیس و خالی باغ و غیره که فاصله خالک شر (چرا) می خوانند در حد شمالی
این دره از مشرق بمعرب کشیده شده و در فریه جوراب خالصه بان داخل رودخانه ملا بر میشود ابتدای

این دره از گل گل و از فریه گاسا میباشد مانت خوبه را این دره هست

جوزان از مزارع کوهستان در ندامت آبش از فانیات میباشد

جوزانفک اسم نرعه است از مزارع قباثت قدیم الفسوی از بقاات مشروب و پیشو چهار خانوار

سکنه دارد

چونچال از فرای استر آباد در میان دهنه در بالای کوه واقع شده آبش از چشمه هواش پیلانی

چهل و یک خانوار جمعیت دارد پیلانی اهالی کوهی میباشد

چونچان از فرای دارا بگرد فارس است

چونچان و چونچانان صاحب جم البلدان کوبداین دو لفظ اسم یکجا چه بزرگ است در خطه

بلخ مابین شهر بلخ و مرو و الرود واقع در الحکومه این ناحیه یهودیت نام دارد سایر شهرهای معتبر این ناحیه

ایبار و فار باب و کلا است یحیی بن یزید بن علی بن الحسین علیهما السلام در اینجا کشته شد مدائنی گوید

و قتیله الحفین فیس مراد فستون اسلام در طحارستان بادشمن مقابل شد یکصد و شصت و شش فستون طرف

مقابل و جوزجان جمع شدند افرج بن حابس تیمی بدفع ایشان مامور شد و بعد از چند فقره جنگ که

خیلی از مسلمین مقتول شدند عاقبت شصتی مضحک و جوزجان در سال سی و سه هجری مسخر شد و کثیرین

عزیز شاعر گفته است

سفی من التیجا باذ استقلت مصارع فینه بالجوزجان

الی القصیر من سنان و افادهم هناك الاقرعان

در نایب غیبی چنین مسطور است که ولایت جوزجان در مدت شایام آل سامان آل فرغون (فرغون) و ابو

وابا عن جده بمیراث رسید از سلسله خلفی منتقل گشته و مکارم ایشان زیاده از اندازه او هام و افها

و اکاف اعطاف ایشان مفصله غریب و ادبای اطراف مامل و افاضل با حسان آنها مایل آمده و ابو الحارث

احمد بن محمد غرّه دولت و جمال جلالت آنها بود با همتی عالی و نعمتی مغالی و امیر یکسکن کریم از کرام او از

بهر سپهر خود سلطان بمین الدوله خواسته بود و او در پی نیم از بزرگواران ناصر الدین از بهر سپهر خویش

ابونصر حاصل کرده و اسبیل بهماز جنب جانین مستحکم گشته و چون ابو الحارث وفات یافت سلطان و لا

(جوزجان) را بر سپهر او ابونصر مقرر داشت و چهار صد و یک و فاک کرد بدیع هدانی و ابو الفتح بنی و دیگر

شعرا و عسکر در مدح ایشان فضا بدعرا و مشورا سپردا خندان

جوزدان باغوت هو و کوبد جوزدان را اهل اصفهان کوزدان تلفظ میکنند و آن فضا بزرگ است

نزدیک دوازده های اصفهان

جوزدان از فرای حومه اصفهان است اهالی از جوزدان میگویند

جوزهر از مزارع فریه سرکان نو پسرکان در زیر دست میان رودان که از مزارع آریه ناست واقع تقریباً دو پست جریباراضی و چهل و هشت جریباراضی دارد بالای میان رودان که کار جاده سرکانست اما مراده موسوم بامامزاده عبدالله و مشهور بامامزاده بنوا وجه ششمه آن به بنوا البکه سابق مرقد و کبندی نداشتند در ویشی محقر معروف به بنوا بر خود ختم نموده که بنائی در آنها بگذارد فریه هزار تومان بر دراز اهل و لا پیش پول گرفته بمصرف بنای آن رسانید و خود نیز مثل علمه جات بلکه بیشتر کار میکرد انصافاً خیر زحمت کشید تا این بنا را تمام کرد زبانه از پست سال نیست که ویش بنوا فونت قدیمی از واپای همین امامزاده مدفونست این امامزاده باغچه دارد و چون جائی صفا و معتدل الهواست در بهار و تابستان در او پیش چلی باین محل میایند و هر فردی میل دارند که در آنجا بماند بقدر دو پست قدم که از امامزاده بالای کوه میرود چشمه ایست که قلیل آب دارد اصطری در زیر چشمه ساخته اند بعد از پر شدن این آب را کرده ثلثی از آن باغچه را مشروب می نمایند و بکری جوز برود سرکانست که رودخانه از میان این اراضی میگذرد

جوزق صاحب معجم البلدان گوید جوزقان و لا قضیه ایست در حوالی بنشایور فابنا قضیه ایست نزدیک هرات

جوزقان نیز صاحب معجم البلدان گوید جوزقان و لا قضیه خالک هداست ثانی اسم کوهیست در حوالی که مسکن اگراد است

جوزقان فریه ایست قدیمی من محال خراسان هواش معتدل میباشد از آب فنان مشروب میشود
جوزک از فرای جدید به بخورد آبش از چشمه زراعتش دیم هواش بیلان پانزده خانوار سکنه دارد
جوزمر از فرای شهر بایک است

جوزوشه از مزارع کوهستان کرمانست

جوزولک از فرای سجاس و دوز بخان قدیم القسوقه الصده یوان هفت خانوار سکنه دارد و محصول غله از آب چشمه مشروب میشود درختش منحصر به بید

جوزی از فرای بکله در فارس است

جوسف صاحب معجم البلدان گوید صحیح این لفظ را بنیادیم چیست بحال قضیه ایست خراب و فستق و بچهل که متعلق برستان فلول (پلوی) در خاک اصفهان که متصل بحال کرمانست باشد بعضی جوسف و جوز را بک محل دانسته اند

جوش از مزارع کوهستان کرمان است
جوشقان صاحب جم البلدان گوید جوشقان قصبه است از اسفراين و آنقدر تردد بلك شهر است
 كه مشران آنرا بكي از محلات شهر شمرده سكند جوشقان را كوشكان مينامند
جوسق بن صاحب جم البلدان گوید جوسق و لا قصبه است ديك رى تا با نام قلعه است و فرخان
 متعلق برى ثالثا نام محله ديكرى است و حوالى رى كه آنرا جوسق الخليفه مينامند
جوش بعضى صاحب جم البلدان قصبه است نزد بلك طوس
جوش بن بعضى صاحب جم البلدان قصبه است از خاك اسفراين
جوشان از فرای خيبر کرمان است
جوشقان از فرای اباده و اقلید است
جوشقان قلعه است در پنجو دره آتش از چشمه زراعتش آب هوائش بلاقى سكند اش پانزده خانوار
جوشقان قلعه است قديمى در اسفراين نزد بلك شهر كند و در سمت مغربى شهر واقع جاى پانزده
 چينه كا و آيان از رودخانه سى و پنج خانوار سكند دارد
جوشقان از فرای معبركاشانست در چهار فرسخى شهر واقع از آب و چشمه بزرگ و كوچك
 فنان مشهور و بحسين آباد مشروب ميشود زراعت شوى آنجا كنند و صيفى در مجوزى و بعد از آن
 كرك و اگر چه اراضى آن رشوه خوار است طورى پنبه كارى ميكنند كه بكن بد آن بگر و از جوزى
 ميدهد ساير چيزها هم بفلك كفاف سكند بعل مباد باغاشان عمد انار و انگور سرخ است چند نرغ
 دارد عدده نفوس جوشقان تقريبا پانصد و پنجاه و شش نفر است عدك سنك مرمر مشهور و جوشقان
 ميانه تيز بهر و شيرك و فرج آباد مرحوم امين الدوله فرخ خان است سنكهاى سفيد صاف بقدر
 دوزخ و دوزخ طول دارد
جوشقان بكي از فرای خيبر کرمان است
 به بلاتين مابل بول نواب و لامر الدوله و ذير علقه عظمى است عيش غله و غيره است كند مشهور و مشهور
 اراضيش مرتفع اغنام است بليقاتش
جوش از مزارع کوهستان افطاع کرمان است
جوش از مزارع ميان ولايت مشهد مقدس در سه فرسخ و نيمى واقع قديم التأسيس
 از مزارع پنج خانوار سكند دارد
جوشان از مزارع چاران زعفرانكواست

جوفان (باجیغان) صاحب جم البلدان کو بد جوفان نصیر اینست مغلق بجر جان
جوقراغل فریه اینست از محال آنکه دره جز من محال آن خراسان سکنه آن چهل و هفت خانوا

میباشد
جوقراگل جزو محال نرماشیر محسوب میشود پیش از این شهر معظی بوده ولی حال سر فریه
در این محل مستی یک قلعه خان که املاک زیادی دارد دیگری علی آباد و یکی هم جوقراگل آباد در عابای این
فریه صدوی هشت خانوار که علاوه بر اعیان مالداران هم میکنند و زراعت هم چیز بعل می آورند

جوقربور از فرای دشتی فارس است

جوقربن فریه اینست از محال بچرود زنجان هواش معتدل محصولش غله دیمی و آبی و دودخانه
کوچکی دارد که از چشمه سار جاری میشود صیفی هم در جوقربن بعل می آید

جوقربن از فرای شهر بار طهرانست

چولک از فرای مستی فارس است

چولک (باجولک آباد) شهرت که نادر شاه ما پیرا پور و کلان بنا کرد و وجهه بنا کرد
نادر شاه این شهر را در اینجا بنیاد این بود که در اینجا متولد شده بود بعد از نادر شاه این شهر خراب شد
شخصی از طایفه افغان ساکن هند که از هند و سنان نافر و بن الزام رکاب نادر و دشنه و در این
اجازه زیارت بیت الله الحرام شرفها الله تعالی خواسته و آنه شده تفصیل مراجعت نادر شاه را از
هند و سنان نافر و بن در رساله نکاشته که آن رساله را در دست ایدم و جای افسوس است که اسم
خود را اظهار ننموده خلاصه این شخص کو بد نادر شاه بکلان آمد و جواهر و نقایس که از هند و
آورده بود در کلان گذاشت بطرف مشهد مقدس عازم شد و راه را گم کرد که از مولود کاه خود
عبور نماید مولود کاه نادری دهی است عین کلان و ابود در همان نقطه که نادر شاه فاتح بوجود
مسجد بنا شده که بالای کیند او سر کاسه از طلا بر روی هم نصب شده است (مقصود سر کوی طلا میباشد)
بالای کاسه آخری شمسی از طلا نصب کرده اند و آن علامت اینست که از این محل است که شمسی بر روی
آمده و فقی که این بنا با تمام رسید معمار معطل ماند که نارنج بنا را در بالای در بنویسد یا نارنج نولد
شاه را برای رفع نرد بد مطلب بعرض نمایند نادر شاه بستم کرده گفت هنگام تولد من در کلان
و ابورد بلکه در غمام خراسان اینقدر طلا نبود که یکی از گوه های بالای کیند این مسجد را بسازند تا چه
رسد بخانواده و طایفه من که فقیر و پیریشان حال بودند و اینقدر بر هیچ کس پوشیده و مخفی نیست

پیشانیست که ناخ انام مسجد را بنویسند زیرا که علاوه بر مطلب مذکور ناخ تولد من جمعه و استون
خود درست بطور صحت و یقین سال ولادت خود را بنام خلاصه نادر شاه شهری در مولود
خود بنا کرد که شبیه شهر شاه جهان آباد هندوستان بود اما کوچکتر و نهی از وسط بازار
بزرگ این شهر جاری میباشد ابتدا این بلده موسوم و معروف ببولوکاه بود اما این شهر خالی از سکنه
میسوزید که میخواست بجز و عنفا حدی را اجبار بد و سکنی دهد تا بعد از آنکه خوارزم را فتح نمود
اسرای آباد از آن مملکت گرفته آنها را کوچ داد و در شهر مولود کاه ساکن کرد ابتدا آنوقت این بلده
موسوم ببولوکا آباد یعنی شهر بجمعیت از هر گروه و طایفه نیز معرفت که هفت هزار نفر اسپر که
نادر شاه از مملکت خوارزم بخراسان آورده بود از قلعه بود در خوارزم که بولوکا آباد نام داشت چون
این جمعیته را در شهر مولود کاه جاداد این بلده موسوم ببولوکا آباد شد

جوکار قریه ایست از قریه های روستا شمال شهر واقع فئات خوبی دارد اغلب در راعه
این قریه ای است از راعه هم دارد حمام و مسجد و پنجال جدید البنا جوکا روست سکنه در جلگه
سکن دارند قریه بپناه خانوار رعیت میباشد هوای جوکا معتدل صیفی کاری و دستان کار
در آن میباشد خربزه خوب میشود مسافت آن نادر و لث آباد سه فرسنگ است

جوکان بعینه صاحب محم البلدان شهر کوچکی است در فارس در یکتره نویندگان
جوکان از قریه بولوکا خواجه فارس است

چوکانلو از قریه چان (خوشان) و آبش از فئات سکنه اش چار نشین و مالدار پناه
خانوار میباشد

جولستان یکی از محلات قصبه نویسرکان است بزرگی و جمعیت این محله با همه محلات قصبه است
در سمت شمال شهر واقع درین محله مد رسه ایست طایفه محکم البناء کوبند از بناهای شجریان زنکده است که
بامر شاه سلیمان صفوی بنا کرده و خیلی استادی در بنای آن بکار رفته و با آنکه چندین مواظبتی از آن
نموده اند در نهایت مناسبت و احکام باقی است نیز درین محله بکرسنه بازار و چهار سوفاست که در
عهد نباشد و موقوفه مد رسه بوده حای هم از بناهای مرحوم شجریه خان مشهور بجام خان درین محله
است با وجود قلع و مکنی مناز میباشد

چولان مرز عه ایست از ع شهر نویسرکان و صل بشهرها الکن لاجولستانی میباشد قدس
باغات دارد مرغوب از ارضی است که وصل بخانه های الکن است کرنه زمینها مزارع دیگر مرغوب است

چولکچر از فرای نرنگلوی نجان در اعش کلاهم از دامن کوهی چشمه آب جاریست و طبع باغات است که از آب این چشمه مشروب میشود و هواش سرد سکنه اش نو دخانوار

چولکچر از فلات طوایف شاهپس افشار است در نجان سکنه آن معروف بطایفه نو حیدلو و چهل خانوار است آب خوردنشان از چاه محصولشان دیمی و آب آبیلا نشان مشهور بکوه دیر و میا

چولک فربه است نهانند در طرف غربی شهر و یکفرسخی واقع بکطر او کوهی است آب و کاه مابین ملا بر نهانند و رنگه ما را فنی باد هست اراضی چولک از سراب کاما ساب مشروب میشود بپشه و باغات هم دارد یک تمام و دو عصا خانه در چولک هست غالب اراضی آن جزئی دیمکاری هم میشود سکنه آن ششصد نفر میباشد جای بیست و هشت زوج عوامل است

جوشان از مزارع طیس مسنا من محال قانیات قدیم النش و بلا سکنه است

جومند اسم قلعه بوده است رفوس بعضی جومند و جومند هم نوشته اند

جومر صاحب جم البلدان کوید جومر و لا شهر است در فارس ثانیاً فصبه است رجب

جوند از فرای طیس مسنا قدیم النش آبش از فلات شش خانوار سکنه دارد

جوهر اسم فربه است در طارم قدیم النش محصولش غله و صیفی کاری هم دارد دور و کوچک

از جیب فربه جار است که راعث فربه را مشروب میکند سکنه اش هفتاد خانوار و فربه در مشهور

بشیخ حسن او که آباد کرده مرحوم شیخ صفی اردبیلی است هوای فربه و فربه گرم می باشد

جوهرگان از مزارع طیس مسنا آبش از چاه قدیم النش و بلا سکنه است

جوی خان صاحب جم البلدان از ابوسعید نقل قول کرده کوید جوی خان فصبه است و فارس

جوی کال از مزارع چاران زعفرانلو میباشد

جویم صاحب جم البلدان کوید جویم شهر و سنائی است و فارس که از جویم ابی احمد بن میا

وسعت خاکش ده فرسخ است کوهها بر آن احاطه کرده نخلستان و باغات زیاد دارد آب خوردن

سکنه از آب انبار است لیکن در نزدیکی بازار نهری جاری است

نکارند کوید جویم و بیله شهر اسم بلوک است پانه جهرم و کلاستان پنا این جنوب و مشرق و مشرق و مشرق

سی و شش فرسخ واقع مشتمل بر بیست و دو فربه و حاکم نشین این بلوک فربه است موسوم بجویم که در

اغلب کتب از جویم ابی احمد نوشته اند بقعه بسیار عالی و بعضی این خرابه و آثار در این فربه مشهور و دلیل است که در سوا الفنا زنده آباد بوده اهالی این فربه شصت و شش عشیره سکنه بسیار فراوان

شافعی مذهب باشند حاصل این بلوک غله و سایر جو بات و خرما و پنبه و نیشا کو میباشند
مرد مش سلاج و ژو و شری در نه جویم آب فنان دارد و در فربه کلون چشمه آب نیشا آب فانی فزا
مختصر باران است در این بلوک از وحوش خوک و آهو و از طیور جباری و کبوتر هست طوایف این بلوک از
شمال مجنوبه فرسخ و عرض پنجاه فرسخ در بعضی از فرامسجد بنا نموده اند در فربه جویم حمام خرابه دیده
میشود اسامی فرای این بلوک از این فراد است

(جویم) (هرم) (اکوره) (سید شهر) (هرم) (جلاد) (فلات) (ده فیش) (شهر نیشا) (حسن آباد)
(کار بان) (بلغان) (ده داچه) (زهر و به) (سرکار) (کلون) (بهر و به) (لاغرو) (چنان) (شمس آباد)
(جلال آباد) (ماری)

جوین صاحب معجم البلدان گوید جوین ناحیه آباد و دایر است که کاروان هنگام عبور از بسطام نیشا
از آنجا میگذرد و جوین در راه واقع است اهالی خراسان جوین را گویان مینامند اعراب گویان را جوین گویند
از طرف قبله محدود و در بعضی از طرف شمال بجا جرم حاکم نشین آنجا ازاد دارد است و ان شهر عیالست طرف
غربی جوین واقع شده و من خود آنجا را دیده ام بنا بر عقیده ابوالقاسم بعضی آنجا پیکه اسم این ناحیه را
جوین گذاشته اند چنین تصور می نمایند که اینجا با اسم شخص معروفی که جوین نام داشته و مشهور شده
اما اشخاصی که اسم این ولایت را اصلا گویان میدانند چنین اعتقاد دارند که کورد زبانی آنجا را
گذاشته یکصد و هشتاد و نه پارچه در دارد و تمام ایندها را یکدگر وصل است و راعی جوین
خوب و باغات آنجا هم پیوسته و متصل و این ناحیه در یکدره منته و بعضی واقع میباشند در میان
دو کوه در سمت شمال دهان پودری از مغرب بشرقی واقع شده و در سمت جنوب فغان است که بطرف
آبادی مریان دارد و هیچ سکنة آبادی در این سمت جنوب نیست

در تاریخ حافظ ابرو چنین مسطور است که جوین ناحیه بزرگست دهها معبود دارد و هوایش
خوش است ميوهای خوب فراوان دارد و راه نیشابور از این ناحیه گذرد و حوض قبله او بعد و بعضی
پیوسته است فرای این ناحیه اکثر متصل است یکدگر و این ناحیه در میان دو کوه افتاده در فضای
گشاده و این فضا طویش از مشرق است تا مغرب بدو قسم شده آنچه قسم شمالی است و غربی فرای آبادی آنچه
نصف جنوبیست آنه میاه مذکور است در نصف جنوبی هیچ عمارت نیست از نیشابور تا اول این
ناحیه فرسنگ است و غربی نیشابور و از این ناحیه مردم بزرگ مشهور و بسیار بوده اند از ائمه علمای و
از آنجا امام عبدالملک بن یوسف عیال الله بن یوسف الجوبینی است المشهر بامام الحرمین امام غزالی بر این

در سنه هفتصد و شصت و سه میر حاجی برلاس و امیر تیمور کورکان که قبول خدمت نعلفتمور خان ^{جنگجو}
نموده بودند از و خایف شده بطرف خراسان فرار کردند و امیر حاجی برلاس در جوین در فرتی خوراسپان شد
جمعیت مقبول شد و امیر تیمور مجدداً با و آراء التزم فرموده قبول خدمت خان مغول را نموده اعتنای یافت

معارف جوین

یکی موسی بن عباس بن محمد بن عمران الجونی بنیشابوری است که از جمله رجال و درآزادوار سکنی داشته
شام و مصر سفر کرده و از شاکردهای کرکای اعرج بوده محدث و پیر و طریقه مسلم بن حجاج و فانی و غیره
در سنه هشتصد و بیست و سه یکی دیگر ابو محمد عبد الله بن یوسف که از امیر بنیشابور و پیر ابوالمعالی جوین
است و در سنه چهارصد و سی و چهار در بنیشابور گذشت یکی دیگر امام ابوالمعالی عبد الملك جوین است
که ابن خلدکان شرح حال و زاد و وفات الاعیان نگاشته کتاب نهائیه المطلب فی مذہب شافعی و کتاب تشریح
در عقاید اشعریان و کتاب دیگر موسوی یار شاد از نصایف او است فوئاد و در بیع الاخر سال چهارصد
هشتاد و هشت در شهر بنیشابور افتاده دیگر از معارف جوین خواجه شمس الدین محمد است که با سبقت
دیوان سلطان محمد خوارزمشاه و سلطان جلال الدین خوارزمشاه بر فراز بوده و از اولاد ابوالمعالی است
الذکر است دیگر خواجه بهاء الدین پیر خواجه شمس الدین صاحب دیوان و عظام ملک مؤلف کتاب جامع الکشف
جوین است که مردی ادیب و فاضل و در خدمت سلاطین مغول مغز و محترم و از شاعران و استادان

بنی اجتهاد فی افتاء العلوم نفر باجتهاد ثمار المنی

المرکز رفعة سیدنا اذا جلت سیره فرزنا

یکی دیگر از معارف جوین خواجه شمس الدین صاحب دیوان است که وزارت دیوید شاه یعنی هلاکو خان مغول
و اباقا خان را نموده دیگر علاء الدین عظام ملک جوینی برادر خواجه شمس الدین و مؤلف کتاب جامع الکشف
جوینی است ایندی و برادر پیران خواجه بهاء الدین جوینی مشارالیه در فوئاد میباشند و بعد از آن پیر
الدین است که مستوفی دیوان خوارزمشاه بوده چنانکه ذکر شد و نسب این سلسله بعد الملك جوینی میر
بهر حال هر دو از معارف ارباب فضل و کمال و در مقامان عرفان صاحب حال و مقال و شیخ سعد علی الرحمن
کمال ارادت و سمت فرزندی داشته اند اخرا مان کامل از شیخ بزرگوار بنموده خواجه شمس الدین پیر
بوده عاقل و مدبر با خصال ستوده و اخلاق حمیده و علاء الدین عظام ملک که نیز باوصاف شایسته موسوی
بود حکمرانی بغداد داشت و اول نفری که از فرات بطریق نجف اشرف علی ساکنها الف سلام و تحیه جدا شد
عظام ملک بانی آن بود و صد هزار دینار بخارج اینکار خرجت ایندی است فلان وزارت خواجه شمس الدین

صاحب دیوان در سنه شصت و شصت و یک بود بعد از قتل خواجه سیف الدین و محمد الملک نزدیکی که
 از تربیت یافتگان و برآوردگان خود خواجه شمس الدین بود و او مغشوش شده با دشمنان خواجه سارین
 می نمود هنگامیکه آباخان بقصد پوریش خراسان در حرکت بود بعد از ورود و نفوذین بواسطه ارغون خان
 راهی نزد پادشاه یافتن سعادت یافت از خواجه شمس الدین نمود و او را متهم بدو و منی سلطان مصر ساخت
 بعد از او صورت املاک و تمول خواجه شمس الدین را که بکروان می رسید بجزایر آباخان رسانید اگر چه
 فوراً موثر نشد اما در باطن کینه شمس الدین در دل آباخان جا گرفت و جمع دخل و خرج ممالک محمد الملک
 رجوع شد و از اتفاقاً صاحب دیوان وقت در تبریز بود بعد از شنیدن این اخبار محمل خود را بار دو
 رسانید آباخان او را در معرزه خطاب عتاب برآورد و سه سال از اموال او گرفت و او کتمان نمود و تمام را
 پیشکش کرد و محمد داد و بیداد را و بالا گرفت لیکن باز بدلی می نمود و همیشه از شئون او می پاسبان
 روزی که خواجه شمس الدین کاسه در برابر نگاه داشتند بود و سر بر نه جلوس و پادشاه از دست او گرفت
 دفعه چهارم آباخان گوشه کوی سرکار زده بسمت خواجه اشاره کرد خواجه بدو نامل کرشمه نمود
 و بلبعد آباخان گفت اگر این لغه دارد میگردم چشم او را با اینکار بپرون می آوردم بالجمله محمد الملک عطا
 برادر خواجه شمس الدین را متهم ساخت و با وجود اینکه سپید هزار تومان جرعه او بگرفتند بسمانی بگردن
 او انداختند و کوهی ها بعد از بگردانیدند و همینطور او را مغلوله بهمان آوردند و اگر در سنه شصت و
 هشتاد آباخان نمرده بود او را میبکشت خلاصه بعد از مردن آباخان خواجه شمس الدین و عطا ملک
 مدتی بسلامت نرسید و در سلطنت نکودار بن هلاکو معروف بسلطان احمد خواجه شمس الدین بوزارت
 برقرار شد و محمد الملک نزدیکی را بقبول رسانید و عطا ملک مجدداً حکومت بغداد یافت در سلطنت ارغون خان
 خواجه شمس الدین از جاجرم باصفهان اگر بخت و مصمم شد که از اصفهان بشیراز و از اجابیه رفت و از هر دو
 بگذرد و از خوف اینکه مبادا در عیناب او و اولاد و کسانش در معرض خطر افتد از این خیال منصرف آمد و درین
 اثنا ارغون خان جمعی را با سفالینا و فرسناد و روز جمعه هم رجبال شصت و هشتاد و سیار و دو
 رسید و چونکه منقلد امر وزارت بود نابوفا که از امر بود قصد نقیضین کرده او را بمسموم نمودن آباخان
 متهم ساخت و در دوشنبه چهارم شعبان همان سال او را در ابهر تغیر رسانیدند و در پنجمنی گفته اند

چو محمد الملک از تقدیر ببرد شهادت یافت در صحرای نوشهر

بقصد صاحب دیوان محمد که دستور مالت بود در دهر

پس از دو سال و دو ماه و هفت چشید او هم زدوران شریف شهر

نودرد بنامشود و معامل که دارد در ناز و نوش باز هر
خواجہ شمس الدین در نظم و نثر فارسی و عربی بدی طولا و مقامی منبع داشتن از اشعار فارسی و امن
که در آخر زندگانی خود انشاد کرده

هر نیک که از فیضه نقد پر بود نشد
کی شاید از آن نر بند پر حذر کرد
انصاف فلک بین که در پیشانی
چپه شویر انگشت چپه پیدا و چپه شر کرد
کرد و چپه بو چپست سنا که بود
فرمان خدا بود و حواله بغیر کرد
هر ظلم که بر اهل جهل کردم از پیش
پیش آمد و احوال مرا هر چه بزر کرد
و فوق در مجلس انس قصیده عربی بدیقت انشاد کرده و در آن قصیده برادر خود عطا ملک را ملامت
چند پنی از آن در نیل نکاشته میشود و هی هذا

العشق من افر با لوسائل	والدفع و سبلة المسائل
فم ساق و سقنی شمولاً	فالتمل من التمول حاصل
والروض من الغناء غناً	من فرط نغز البلايل
نارنج علی الغصون بید	بالليل كانه مشاعل
بامن بهواك لم تصدق	دعواي و ظنك ذاك باطل
في السحر رسالة طلبتم	ها عينك بلغ الرسالة
للصدا جاللة اردتم	ها صدغك اطول الجبال
من غيرة لا اريد و صلا	فالقلب نائي عن الوردائل
كالجحد سوى عطا مليك	ما اخار لنفسه حلال
الله بفضل المرحي	قد جمع فيه من فضائل

علاء الدین عطا ملک در شب سه شنبه چهارم ذی حجه ششصد و هشتاد و یک در حکومت بغداد
گذشت و خواجہ شمس الدین در نارنج او کشته است

علاء دولت و دین آن وزیر
که حاکم بود اندر ملک بغداد
چو مخفی گشت زیر پرده خاک
خفا از سال نارنجش خبر داد

از مهار و جوین یکی خواجہ بهاء الدین محمد پسر خواجہ شمس الدین است که در سلطنت اباقا خان حکومت
اصفهان داشت و ظلم و تعدی او زیاد بود و هر چه اهل اصفهان در آستان اباقا خان داد خواهی میکردند

بواسطه خواجہ شمس الدین بجائی نمبر سپد ناچار رعایای مظلوم بدرگاہ دادرس پیمارگان نالیدند و
بدرعی ایشان کار کرد و آمد خواجہ بہاء الدین در عنفوان جوانی بمکہ ناکہائی از بچہان فانی در گذشت
و خواجہ شمس الدین ابن رباعی را در مرثیہ فرزندانشا کرد

فرزند محمدای فلک ہندو باز از زمانہ رواج از رویت

تولیت پدر بود از ان پیشہ ہم کش چو ابروی شان بہر دیت

یکی دیگر از معارف جوینی ہرون جوینی استاد نیز پیر خواجہ شمس الدین جوینی میباشد صاحب اخلاق
و طبع بیکو بودہ این دو پیش از نتائج افکار او است

مرد باید کہ دانش آموزد نازہر کس شریف تر باشد

خال بر فرزند ہری کاروا آلت خواجگی پیدر باشد

یکی دیگر سعد الدین جوینی است او شیخ محمد بن ہون بدین حسن بن محمد بن حموہ میباشد مؤلف کتاب
سجمل الارواح و عجوب الاولیاء در سہ شصت و پنجاہ وفات کردہ این رباعی از او است

کرباغ عشق ساز کار آید دل بر مرکیا ندو سوار آید دل

کردل بود کجا وطن سازد و عشق نباشد بچہ کار آید دل

جوین نیز بموجب بطور ان صاحب معجم البلدان یکی از دہات سرخس اشابو المعالی محمد بن
حسن جوینی سرخسی در انفر بہ منولد شدہ است

جوین از قرای بلوک جیلر و فیہ مذکورہ است

چهار باغ از املاک خالصہ است در محالہ ہا شیر یکصد و پنجاہ و دو خانوار رعیت دارد

چهار برجک ہشتاد و محل باہن اسم موسوم است یکی آباد و دیگری خراب است چہا

قلعہ آبادی بودہ بقاصلہ ثلث فرسخ بطور مرتفع این چہار آبادی را چہار برجک مینامیدند و در دو

فرسخی و دہر مند در سمت شرق واقع بودہ و چہار برجک آباد مشہور بچہار برجک سردار اماخان بلوچ

واقع در ساحل رو بہر مند در طرف شمال قلعہ دارد در اطراف قلعہ طائفہ بلوچ از چوب گہر خانہ ساختہ اند

میان قلعہ در خارج سہ صد خانوار بلوچ کہ تقریباً عتد نفوس آنها یک ہزار و سہ صد و پنجاہ نفر میباشد

سکنی دارند پنچہ ہزار و پنج چہار برجکست سکنتہ کلا بلوچ اند از چہار برجک با قلعہ کمراسک بازہ فرسخ

کہ در دو طرف رو بہر مند یعنی در شمال و جنوب این دو چہار آبادی چہرہ چنگل گز طائفہ بلوچ ساکن

مباشند اینچاہ ہزار و یکصد و سی خانوار و مالدار ہستند و کوہ سفند و شڑہای ہادی خوب دارند

زراعت هم میکتد

چهار بلاغ از فرای محال برین دود و بختان قلم القسوی ملکی عبد الملک هوایش پلاق زراعتش غله دیمی و آبی بکرشته فغان دارد که خراشیت چهار چشمه که بهین جهنم موسوم بچهار بلاغ شده چهار بلاغ در نرک یعنی چشمه است و زراعت این شهر به آب چشمه ها مشروب میشود پانزده خانوار سکندر دارد

چهار بید اسم قلعه است و بخورد زراعتش آب هوایش پلاق آبش از چشمه پانزده خانوار سکندر دارد

چهار چشمه مرزعه است نو بکران جدید البناء از متعلقات کاو کران که این آبادی زمران اتفاق افتاده این را بجا آورده هر افساحت هم کار میباشند در اینجا از شکاف کوهی بقدر یک لوله افتاده آب جاری بود و این آب از چهار سو راجع بزمین می آمد لهذا اصطخری بنام اسم او را چهار چشمه گذاشته و چند نوح کاو کران

دار نموده اند و در زیر اصطخر چهار حجره بنا شده عمل آورده اند

چهار چار از فرای ابابا است آباد است آبش از فغان پلاق **چهار دانگ** از فرای بلوک سرحد فارس است

چهار دانگ از فرای محال زراعتش آب یکصد و چهل دو خانوار سکندر دارد

چهار دره از فرای ابابا است خالصه دیوان آبش از سرشته فغان سکندر آن چهار صد و چهل دو نفر میباشند

چهار طاق از فرای اجدید فرای جلوی بخا فغان قلم القسوی زراعتش دیمی و آبی مشروب از آب چشمه ها

که بر پنبه کاری هم میکنند سی و پنج خانوار سکندر دارد

چهار سنک از فرای طبس مسنامن محال فغان قلم القسوی آبش از فغان هوایش کم سکندر شش و سی نفر

چهار کش از فرای متعلقه بغان پانسان آبش از فغان هوایش پلاق

چهار مودان از فرای کوه مکیلو به فارس است

چهار نیک از فرای طبس مسنامن محال فغان قلم القسوی آبش از فغان و بلا سکندر می باشد

جهان قلعه است از بام صفی آباد از فرای حول و حوش شهر مشهور مقدس هوایش پلاق آبش از رودخانه

ده خانوار سکندر دارد **جهان آباد** از فرای بلوک سرحد فارس است

جهان آباد از فرای بلوک کربال فارس است

جهان آباد از فرای هاوند و در طرف مشرق و جنوب این بلد در یکفر سنک و بنی واقع اراضی آن از

سراب کاما مشروب میشود و سراب کاما سب از دامنه کوه کر که در طرف جنوب هاوند واقع است

جاری میباشد کوه خربود یکفر سنک و نیم ارتفاع دارد کوه پند چهل اما مراده در بنکوه مدخون میباشد

شکل کاه و ماهی از برف در بالای اینکوه نظری آید که در فغان بنام بجای خود است هرگز آن برف آب نشد

پوشیده نباشد که طبس مسنا
عبارت نیست که حالا مصطلح است
و اصل این عبارت طبس مسنا
است چنانکه در لغت طبس
بیاید

عوام کو بندہ رفت بڑے کہ من شکل من شکل مذکور است آب شود حادثه عظمی و می خواهد داد در این
کوه طور از قبیل کبک و وحوش از قبیل بز و خرس و خوک و غیره یافت میشود و شکار کردن در این
کوه سخت میباشد در بالای سراب کاما سار غار است که تقریباً صد قدم طول است و از زیر غار آب
سراب جاری میباشد در پای سراب بلین سنگ و در بهار سالها بکوه رفتن زیاد در زمستان باران
زیاده از پنجاه سنگ است غالباً راضی شهر و دهات نهادند از این آب مشروب میشود و فاضل آب
آن برای خزل و بیسبون و کرماتشهان میرود و جمیع فزیه جهان آباد بهر جهت سبب می شود
راضی از مسطح و جای سی زوج عوامل میباشد غالباً راعش آب و جزئی دیم کار بهم دارد

جهان آبادی از طایفه منعلقه سیرجام و تقریباً شصت نفر سکنه دارد
جهان آبادی از فرای نواح در بقاضی نیشابور است و سمت شرقی بلده در پنجفرسنگی واقع است
ان از آب ثنات مشروب میشود هوای آن در زمستان سرد و در تابستان معتدل قدیم النش و
ملکی حضرت رضا سلام الله علیه سکنه آن بیست خانوار و از طایفه بلوچ طاهری میباشند
و این نواحی محل قتل از این بلد میباشد و پلانی آنها در کوه سار کردند و در رود است و گذران
انها از مال داری و زراعت میشود

جهان آبادی سنکر میرزا خان پسر درامتر آباد که پیش ازین فزیه بود مشهور بکوزن
پتر و مدت زمانی خراب شده و اثری از آن باقی نمانده و آب و لاجها فسوز میرای امیر نوها
در حکومت اسر آباد در اینجا آبادی و قلعه و سنگری محکم بنا نهاده سواره و پیاده
فراول در اینجا بجهت حفظ دهات فخر عماد الدین و دهات رستانی گذاشته و آن آبادی
حالا مشهور بجهان آباد است

جهان آبادی از فرای نو فزیه کرماتینست
جهان غنیل منعلق پیام صفی آباد از فرای حول و وحوش شهر مشهد مقدس است
هوایش پلانی از دور و خانه که از دو طرف قلعه بام میرود و از کوه جهان ارغیان بر میخیزد
دو پست پنجاه خانوار سکنه دارد

جهان بخش از نواح بر کوه فانی است قدیم النش
جهان بخش فزیه است در محال شب اب سبستان و عین آن از طایفه بر خوردار
و طایفه هتری سی و پنج خانوار که عده نفوس آنها تقریباً یکصد و شصت و پنج نفر است

جهان مع

جهان نما

فصل ساختن

از مزارع قدیم التمش بر کوه فانیست
 اسم عمارت پیشه را و چهار باغ سفلا واقع مشتمل بر اطافهای فوقانی و تحتانی و بطریقی

جهان نمای بنا و زان ابتدا بامر خافان خلدا آشیان فخر علی شاه طاب الله تراه در محلی که حا

فصل بنا و زان دیده میشود عمارتی جزئی بنا نموده بودند و در فصل بلاق کاهی موکی خافانی بنیچل

نزول و اقامت نمود شهریار میر و ماضی محمد شاه نوالله مضجعه قدری بر آن بنا افزودند و بنام

معدلت مهران بنا را محو ساختند و فصل عمارتی عالی بامر قدردارها بون در بنا و زان بمباشرت والد

نکار عظمای السلطنة حاجی علیخان غفر الله له نباشد و بعد از آن نیز زان افزوده شده و چون مشرف بر صحرای فانی کوه البر و فاشهر حیدر
 چچیر از مزارع میان ولایت شهر مشهد مقدس است قدیم التمش در شش فرسخی شهر واقع سکنة نمود و از آنجا ناما خوانند

سی خانوار و تپوری میباشد از آب قناب مشروب میشود هواش معتدل است

چچیر از پیشینگی که بکروانشان میروند در طرف دست چپ راه فریه است موسو و چچیر در شش

نپه و دهکده بل و در واقع و متعلق با و لاد میرزا اسلما تاختانست

چهار بادی از فرای غنی بیک لوی نجاست واقع در میان کوه باغات و چین خوبی دارد دو چشمه

اب از میان چین جاریست که نهر بیا یکسنگ و نیم آب دارد باغات و اراضی فریه از ابان دو چشمه و از آب

رودخانه مشروب میشود آب هوا و صفای خوب کاملی دارد از صیفی بنیه و کرچک هم بعل میآید سکنة

هفتاد و پنج خانوار است

جهان علیا از مزارع مؤمن آباد فانیات قدیم التمش و بلا سکنة است

چک نیز از مزارع مؤمن آباد فانیات پیش از فانیات قدیم التمش و بلا سکنة میباشد

چهره صاحب معبدان کوید چهره شهرت است فارس که در اینجا پارچه بافالی میباشد موسو

همین شهر که چهره میباشد زبادی شاعر در ذم چهره گوید

بلبلد ملا الفجاج قنمه لاشنر کبابه و چهره

این شهر در سی فرسخی بشر از واقع و ابو عبید (الله) عبدالله بن محمد محدث معروف چچیر میاست

حمد الله مشنوی گوید چهره شهره وسط است بن بر اسفند بار ساخت و موضع بسپا از انواع انجاست

کرم دارد و در آن ولایت غله و بنیه میو بود و آب وان و کار نیز دارد و در آن خرد و فلع حکم است که آنرا

خوشه خوانند صاحب بنه الحاکم گوید چهره ای شاهانی چهره میباشد نفیس است

نکارنده کوبد جهرم از شهرهای معروف و مشهور فارسی است واقع در بلوکی که آن نیز بهین اسم موسوم
میباشد این شهر از حیث وسعت و بزرگی از قم و کاشان و بلاد امثال ایند و بلندتر است جز اینکه آباد
و رسوم شهریان کنونی ازین جهت بقصبت بزرگی مانند بعضی مکن است مانند نوبه و تغییر از شهرهای
معین باشد داخل در کریمه است و عمارات و ابنیه اش اغلب از گل و خشت و بعضی بناهای
اصفهان خالی از شباهتی نیست ابوبکر جهرم از چشمه و فاش است آب خوردن اهالی از چاه که آنهم اکثر
فناست میباشد که در جهات مختلفه احداث نموده اند نخلستان جهرم زیاد و در الحله مرکبات دارد
در حوالی بلده آثار و اماکن ده هست که زیارتگاه اهالی میباشد بازارش با آبادی فصیح و مناسب
کاروانسرا و مساجد متعدده دارد حاصل جهرم غله و غرما و لبن و کوب و حبوبات و پنبه و قلیل میوه
کریمه است و خرما باشد در جهرم یافت میشود بقدری خوشبخت که کوبادر تمام عالم نظر نداشته باشد
همچنین لبن کوی جهرم که انواع و اقسام است هر نوعی از آن در شهر و کلبه نهانی مطلوب مطبوخ
از جمله لبن کوی حکان که اغلب آن بمصرف اهل اصفهان میرسد و در این شهر فیهی دارد اهالی جهرم
ناجیه و پسر و در و زارع و کاسب و صنایع و حرفه باهوش و ذریک و اهل سلاح نیز میباشد و با وجود
فطانت اهل علم درین فصبه بالنسبه کمزیده میشود درین سنوات زراعت فراوان نیز در جهرم معمول
و میند اول است کوهستان و جبل نزدیک دارد و همزمان از در کمال ارزانیست کلبه جهرم
پر نعمت و اهالی در وسعت و رفاهت اند یکی از مال التجاره های جهرم پوشیده است که امینان
تأمین دارد و در فصل بهار از سایر جاها پسر و درها برای خریداری این مناع باین فصبه میباشند و نیز
پنج هزار و پانصد خانواد در شهر جهرم ساکن اند و سکنه فرای توابع جهرم از پنجاه خانواد الی یک
صد و پنجاه خانوار بلوک جهرم میانه جنوب مشرق شیراز بمسافت سیست و هفت فرسخ طول بلکه از
شمال که وصل بحاکم بلوک خفر است بحجوب که بحاکم بلوک جوم اتصال میباشد زیاده از ده فرسخ و
عرضش نیز از طرف جنوب که منقل بلوک فر و کارزین است الی صبو که میانه مشرق و شمال و فتنی
بلوک هستی میشود و نیز به نه فرسخ میباشد شکار این بلکه از و خوش آهو و خوک و از طيور کبک و
نیو و کبوتر است اسامی فرا و توابع جهرم از فرا و ذیل است

قطب آباد یا بآعر سعاد آباد زهر شیر بدلان جمعان چهار طاقی حیدر آباد شمس آباد حیدر آباد
ده زهر حکان دینان سپستان هر موج ماد و ان جانب لایزال بنی العابدین سلمه الله تعالی از قول علمای حلیه جهرم
جهرم را از خلافت خلیفه ثانی بدست عثمان بنی العاصی مفتوح و مسخر عساکر اسلام شد

و مشهور در خلافت
میباشند

جهرود جلستان پنج بلوکست و جهرود یکی از بلوک جلستان و در وسط بلوکات واقع است این بلوک بسیار میباشد فواکش مناز و انکور و زرد الو و کوجه کرد و و بادام و کلاس جهرود اغلب در فم بفر و ش میسر و فرا و فراغ معتبر در حاکم نشین جلستان طنبوچ و سنگر دانسته که دو فریه بزرگ آباد میباشد بیشتر سکنه طنبوچ سادات هستند منزلگاه خوب است کار وافرانی دارد که نهی از میان آن جاریست حاج و زواری از اینجا باید عبور کنند بلکه معبر خوزستان و لرستان و بروجرد و بسیاری از ولایات عراق است بعضی برای این بلوک از روضخانه مشروب میشود و برخی از آب فنوات و چشمه سار هاد رکار و روضخانه دهان خوب و آباد است این بلوک در میان دره واقع است لکن آب کو مسافتی دارد راهش سخت و صعب نیست و کرده معظلی ندارد طول بلوک جهرود هشت فرسخ است از آن که میان پند اول منزل ناج خوانون میباشد که ابتدای بلوک سرد است از اینجا داخل بلوک جهرود میشوند و از طنبوچ بسپاوشان میروند که بنفر سخی آشیان و بلوک کرا است در بین و بسیارش بلوک و زو و بلوک راه کرد است جهرود در پست میفریه و مزرعه دارد دهان معتبر آن طنبوچ و کپو که بعضی اهالی کپو کور و ساخته و ذخایر او را اینجا بوده و سنگر دانسته که حاکم نشین است و سناوند که میرزا حبیب الله برادر حاج میرزا نصر الله کرکائی مشغول در ان عمارت و باغ خوبی ساخته و آباد نموده و آمده که اهالی آن از شنیدن لفظ ما است نهایت شگفتی و متعجب میشوند و اگر کسی این لفظ بربان آن و بتواند او را خیلی از پت و آزار میکند و جهرود را که بقینا چنانی عوامان است خدا داناست گذشته از بنفقره اهالی بالطبع شرارت دارند چنانکه از بس با هم نزاع کرده اند پریشان حال شده و از آبادانی کاسته شده پیش از این دو پست خانوار بودند آنچه حالا هستند هر صباغ و کاسبت میباشند با اینکه هوا نستان در اینجا خیلی سرد است سکنه کریم بنگار ندانند دهکده در یکفر سخی آشیان و در میان کوه واقع شده است

چهرین یکی از قلاع خوی میباشد و معتمدین سید علی محمد باب مقتدای طایفه بابیه که چهل سال قبل سرور نمود و از قلعه ماخوذ و موقوف بود و شرح آن در مجلدات قبل نگاشته شده است
جک از مزارع مؤمن آباد قایم است قدیم النش و هوایش معتدل و بسیار سکنه میباشد
جک از مزارع در میان قایمات قدیم النش و حالا بایر است
جکدوک از مزارع متعلقه بقایا است
جکروک نیز از مزارع متعلقه بقایا است

جھکنہ از مزارع و فرای قدیم النسو متعلق بقایات آبش از قنات هوایش ببلای

نفر پیاسیصد و چهل نفر سکنه دارد

جھکر نیز اسم دوم از قنات قدیم النسو آبش از قنات هوای هرد و ببلای سکنه

یکی نه خانوار و جمعیت دیگر بیست خانوار

جھکر دوم از مزارع دیگر استان ناحیه طلبس مسناموسوم مجھکه علیا و سفلی و نیز مزارع

دیگر است در همین ناحیه و اسم مزارع آبش از مزارع براه کوه فاینات

چھل چشمہ در نوہرکان چشمہ سار است کہ در دامنہ کوه کوبہ واقع و بالای

کشتانی استان بن چشمہ ها آب سرازیر شدہ و رود بسیار عظیمی تشکیل دادہ کہ از نیر آبادی

کشتانی جاری میباشد و جمیع کوههای این آبادی را مشروب میکند و از اینجا سرازیر گشته

بسجوان و از اینجا بار زوج و کم کم زیادتی آن بجائی میرسد کہ عبور از آن رود دشوار

میکردد اینکوه از حیث آب و هوا کامل تر ہف و دارد و متصل بکوه الوند است لالہ های

نکار نک و نویناد را اینکوه بسیار است آبش نہایت کوار میباشد و حاصل از اینکوه کہ موسوم

بکرزان رود است بعد از آنکہ چند آبادی را مشروب کرد بھجرائ خزل رسیدہ برود کا ماسہ بہرین در این

نواحی این شعر شہر فی دارد

نور چشمہ زندگانی خوش است مراب رود کشتانی خوش است

چھل چشمہ اسم یکی از فرای حومه شہر است

چھل چشمہ در طبرستان کہ از فرخ بلاغ ہم میگویند درہ آبست عرض کہ منہی عرض آن ہزار ذرع

استدادش نثر پیما از مشرق بمغرب یکابیش و فرسنگ و تمام رود خانہ لارا طرف مغرب بمشرق جریان دارد اسم

خالی از مستی نیست محتمل است پادہ از چھل چشمہ آب از کوهها اطراف داخل رود خانہ لار شود و آبش در

اقام نبادستان را اینجا بسیر ^{خان خان} آبش نہایت عذدل بلکہ شہر از پادہ سر است سیر با طایفہ خود کہ در ورامین املاک و فسلان دارند

چھل چشمہ از فرای مزارع بلوک چناران مشہد مقدس است

چھل حصا از قلعه مہافدیم اسفراین جای ہفت زوج کا و ملک دارد آبش از رود خانہ آرد غلہ

کرہ و آثار آن باقی است در بکر شہر قنات ہم دارد سکنہ آن سی و پنج خانوار است

چھل درعی از فرای شبانکارہ فارس است

چھل درعی نیز از فرای شبانکارہ فارس است

چشمہ

اقام نبادستان را اینجا بسیر
میرند بای عارف ہم خانلرا
انجام دہ بود ولی شدت
سہای نہ مستان از امانہد
کرہ و آثار آن باقی است
دست این درہ آثار قدیمی
پیدا است بعضی جاہای از
پیشال قبل جفر کرد نہ شہد
چندہ کار قدیم و بعضی اسباب

چهار سنون اسم یکی از عمارت دیوانی صفتها است این عمارت در وسط باغی است که تقریباً
چهار جریب زمین دارد در جلو عمارت حوضی طویل است که با اصطلاح خود اهل اصفهان از آنجا
مینامند در طبقه این عمارت صورت مجلس سلاطین صفویه و یکی از جنگهای نادر شاه افشار در ششمین
حوضی آنست که در چهار گوشه آن چهار پایه سنون است که صورت شیراز هر طرف پایه سنون
با کمال امیناز تجاری شده و روی پایه ها سنونهای مرتفع چوبی مزین با آئینه و غیره میباشد در بالای عمارت
چهار سنون است سنونهای دیگر نیز از جنس سنونهای مزبور در بین نالار متعدد است بنای چهل
نهایت عالی و در سقف آثار کمال صنعت استادی مهارت مهندسان و معماران زمان صفویه که
بانی این عمارت بوده اند پدیدار میباشد درختهای چنار کهن کبوده و اشجار میوه در این باغ بسیار است
و نهایت صفا و طراوت را دارد در این سنون آخره چهل سنون را جناب میرزا فتحعلخان صاحب
دوران حکومت خود مرتب کرده اند

چهار سنگ اسم قلعه است که فلاح بلوک ناصری شهید مقدس از بلوکات جدید این بلد
که هفتم نواب الاحسام السلطنه سلطان مراد میرزا آباد شده است
چهل کزلی علیا و سفلی دو محله است این محلات طوایف شاهسون افشار که در محال
مهرورد و سجاس رود زنجان میباشند سکنه شهر و روستاها و کوره ها و حسنلو میباشند در چهل کزلی
علیا بسین و پنج خانوار و در چهل کزلی سفلی سه خانوار ساکن اند محصول و زراعت ندارند آب آنها
از دو خانه استیل افشان قانلی و چلیق و کوهسار فیض آباد است

چهار ضار اسم بقعه آثار پنهان عمارت تخت جمشید فارس که شرح آن در جلد اول اثرات
البلدان مسطور است

چهل منجلی محلی است این محلات شاهسون افشار که در محال مهرورد و سجاس رود زنجان
میباشند سکنه از طایفه کوره حسنلو و پاتر ده خانوار اند چشمه آبی دارند زراعت ندارند بیلافت
اراضی فیض آباد است

چهل مین قلعه آبادی بوده در سیستان در ساحل رود هیرمند در طرف جنوب واقع
در روی تپه بلندی و نهایت استحکام را داشته حالاً سکنه ندارد جزو محال رود بار سیستان
محسوب میشود

چهل از فرای بلوک دشتی فارس است

چهل از فرای بلوک خج فارس است این بلوک کرمسپ و در جنوب شیراز بمسافت چهل و دو فرسنگ واقع مرمرش بختش حاصلش غله و بنای کوشکاران جلگه آهواش از باران و چاه هر فرسنگ از بسبب الی یکصد خانوار سکنه دارد

جهنور از فرای استرآباد هواش پیلان آتش از قنات ده خانوار سکنه دارد
جهودان صاحب معجم البلدان گوید جهودان الکبری گویند و بمنه بیشتر معروفست و جهودان اسم قدیمی آنست یعنی جا بگاه یهود بها و کان میگویند که بهین جهن اسم او را بنیبر داده و بمنه نامیده باشند بهر حال قضیه معتبر نیست نزد بلخ ابو شهیدین حسین البلیخی الوزارانی اهل این قصبه است

جهودانک مصغر جهودانست که ذکر شد

جهینه اسم قلعه است از قلاع مازندران
جیا فریه است از ناحیه پیشکوه طارم قدیم التوق ملکی مظفر الملک سکنه اش هشتاد خانوار باغها بسیار خوب دارد در زراعتش از رودخانه مشروب میشود محصولش غله و جوز و هواش کرمسپ است
چارهپه از مزایع خمامان گرهافت

جیاسر صاحب معجم البلدان گوید اصل این اسم فارسی سر یکبار است از کثرت استماع اعراب آنرا جیاسر خوانده اند و آن قصبه است از خاله مرو ابوخلیل عبدالسلام مروزی جیاسری میباشد

جان از فرای بیضای فارس میباشد

جیان از فرای یوانات فارس میباشد

جیان صاحب معجم البلدان گوید جیان قصبه معتبر نیست از دستاق قهاب باصفهان در انجا مسجد نیست معروف بمسجد سلمان فارسی معتبر باد و زیارت این مسجد میباشد عبدالوهاب شیرازی گوید عبداز شجر اصفهان را باین شهر آمده در نزدیکی اصفهان در فریه جیان مسجد بسیار است ابوالمشیم طلحه بنی العلم الخفجی جیانست

جیاکنده فریه است از بلوک اتزان استرآباد را بابی ملکی خورده مالک ایشان چشمه و رود هواش پیلان و جیشش و شست و هشت نفر میباشد

ججگش صاحب فرهنگ انجمن آرای ناصری گوید ججگش ناچه است از بلاد خراسان نزدیک بمنه و آن بنر شهر نیست

ججگلی از فرای بلوک فشافویه طهرانست

جیحان جبل در سمت مغرب ملا بر واقع فریه اینست از بابی معلق بمجد علی میرزا ولد مرچو حاجی حسن میرزا فرنی هشتاد خانوار و عیث دارد در دافنه کوه که نزدیک فاصله مابین ملا بر و نوک کوه فریه صد جریب باغ و پیشه دارد محصول و باغات آنجا از چشم سار مشروب پیشو و زغالش اغلب می است هوایش ملایم و در زمستان بر فرش بیهاب قلع باغی دارد بالای تپه واقع است مرغ و محل غلبت در تابستان هوای خوبی دارد و لذت باد چهار فرسنگ و ناف و لیسرکان یکفرسنگ میباشد

جیحان رود در سمت مغرب و لذت باد ملا بر و کنار رودخانه واقع از فرای خالص اینست از رود آب مشروب پیشو سکندر و جلگه در کنار رودخانه سکنی دارند زغالش آبسنبلیغ ندارد مرغ خوبی دارد معدن شوره خوبی در اینجا هست و لذت باد سه فرسنگ است

جیحون

استواین که یکی از جغزهای نگارهای قدیم و در شرح جبل اسم او مسطور شد گوید از شطهای نزدیک که داخل بحر خزر میشود یکی اکسوس (جیحون) است و استوپول را عقیده اینست که گذشته از شطهای واقع در هندستان نزدیکترین شطهای آسیا اکسوس است این شط قابل کشتی ران نیست طوریکه از طرف هندستان بسواحل بحر خزر مال التجار حمل و نقل میشود

و جیحون فاصله مابین باکتریا (بلخ) و سغدیان (سغد) میفرماید است بعد از آنکه مال التجار هند و سنا بواسطه این شط داخل بحر خزر شد بواسطه شطهای دیگر که وصل بدربای سپاه است بسواحل قزاقان و نکرین موصول میگردد

علمای جغزیه و مصنفین عربی و غیره را در باب جیحون و سرچینه آن و بسیر و بحرهای قدیم و جدید این شط و مصب حالت و سابق چون تحقیقات و بیانات کثرت است چون از ابتدای نگارش مرآت البلدان طرفی که ما اختیار نموده ایم اینست که اغلب قول صاحب معجم البلدان را در شرح هر محلی مقدم بر سایر اقوال ذکر میکنیم و بعد بمسطورات سایرین میپردازیم در اینجا یعنی در شرح جیحون نیز طبقه و راه خود را تغییر نداده ابتدا میکنیم با آنچه بقوت حموی در معجم البلدان منکارد و هو هذا

لغت جیحون عربی است و بی چند معنی از مصنفین این لفظ را ما خود از جاج که بمعنی آکا است دانسته اند و مناسبی که در این فقره فرض کرده و گفته اند اینست که چون جیحون علی اتصال دو طرف و سواحل خود را منجور دمو سوم باقیم شده بهر حال این مسئله چندان اهمیت ندارد که در آن زیاد غور نمائیم حمزه اصفهانی گوید اسم اصلی و حقیقی جیحون هرون بود و هرون اسم یکی از دره ها خراسانست که نهر جیحان در وسط

آن واقع شده و بعد از آن مجاورت شهر موسوم به دره کرد به و عجم چنان را چون گفتند عقیقه این فقیه
 اینست که سر چشمه چون در نقطه اینست موسوم به دره ساران و آن کوهی است متصل به مالک هند
 و کابل را بنکوه در موضعی که از اعلا منبر میماند چشمه اینست که منبع نهر چون می باشد
 شط چون در اشناد سرما میخند می شود با بختی که چون برودت در آن نواحی شدت نماید قسمتی از
 آب شط تبدیل شود و پارچه های در شط حرکت و سپر کند و اندک اندک بقیه آب فراز فرط سردی
 میخند و یکپارچه بخت ضعیفی که در کپنج و جبهه ضحامت آن باشد و آب شط از زیر این پنجاه جاری است
 خوار و میها با کلنگ و شط را سوراخ کرده برای مصارف خوردن و غیره آب بیرون میاورند و آب که
 بدین موضع می کشند در کوزه و ابریه ها میزنند و ناز میماند که این ابریه ها را بمنزل خود برسانند باز نصف
 آن تبدیل بخت شده است بالجملة چون شط چون بکلی میخند و آب تبدیل بخت شد کاروان و کاو و کوسفند و شتر
 و سایر حیوانات به هیچ خوف و خطری از روی آن بخت عبور نمیانند و سطح رودخانه با اراضی سواحل آن
 فرت ندارد بلکه مکرر کرده و عبار از روی آن مضاعف میشود مثلاً آنکه زمین و خشکی است ایجاد و شنبکه
 آب چون دوماه امتداد دارد بعد سورت هوا و شدت سرما که شده و شدت رجا پنجاه شروع بدو و بدو شدت
 میماند نادر و خانه حالت اول را بهم می رساند سفاینی که در میان پنجاه مانده در مانده و مجبوراً منظر
 انقضای مدت نهم پوره میباشند تا هوار و بخوشی بگذارد و میخند و آب شود بنا بر این اغلب صاحبان
 سفاین جهل میکنند قبل از زمستان و ایجاد آب چون کشتنهای خود را از شط بیرون برند شط چون
 شط بلخ نیز گویند زیرا که از این مملکت نیز عبور میماند و از شهر بلخ تا نهر چون دوازده فرسخ
 راه است

در کتاب جغرافیای موسوم به آثار البلاد و اخبار العباد از مصنفات عالم فاضل زکریا بن محمد بن محمود
 القزوینی شرحی چون از فرار دین نگاشته شده است
 نهر چون واقع در بلاد خوارزم است نهری که پدید عمو نهر چون معروفست بحراب و آن نهر خارج
 میشود از حد و بدخشان و منضم میشود بسوی آن نهر انهار دیگر در حد و ختل و و خسر و بسبب انضمام
 آن نهر ها فرو عظیمی میشود و اینها منافع میشود بسوی رود چون انهار نیم و انهار صغایران و آب و خشت
 که خارج میگردد از بلاد ترک و میگردد در زمین و خسر در کوه هناك تا آنکه عبور میکند از پل و معلوم نشد
 در دنیا آبی که باین کثرت باشد و شش میشود عرض آن مثل که شدن عرض آن نهر در آن موضع که پل بنشیند
 و آن پل حد میان ختل و واشجیر است پس از آن میگذرد بر شهرهای بسیار تا میرسد بخوارزم و منقطع میشود

اصلا از آن نهر بلند که عبور میکند از آنها مکر خوارزم که از آن منفع میشوند و بر می دارند پس از آن منحد
 میشود از خوارزم و میریزد در باجه که مستوی در باجه خوارزم است که مسافت آن در باجه خوارزم شش روز
 راه است گفته اند چون با کثرت و بسط آب در فصل زمستان میگذرد و کیفیت آن بستن آنست که چنانچه
 که سرما اشنداد بهر سبب از زمستان سخت و شدید شد بشهر میشود و اولاً قطعه ها میخ و میگردان
 قطعه ها بر روی آب هر زمان که مناسب میکند قطعه از آن قطعه دیگر قطعه را بهم دیگر ملصق میشود و چون
 طریق پاره های خیمه که منضم میشود تا آنکه چون کلاً یک سطح میگردد از بستن میخ و نخوت بهم میرساند
 تخن میخ در اکثر اوقات پنج شتر است این فضل آن در رساله خود گفته دیدم چگونه را که منجم شده بود و تخن
 پنج هفت شتر بود و خداوند عالم است بخت این مطلب در زیر پل آب جاری رفته است حفر میکند اهل
 خوارزم در چون چاه ها با کثرت و بیشکافند میخ را تا روی آب از آن محل ها آب بر می دارند همچنانکه میکنند
 از چاه آب را بجای آشامیدن و حمل میکنند در سبوتا و در وقتیکه مستحکم میشود اینجا دان نهر عبور میکنند آن
 فاصله ها و کوان که کوساله را بر آنها بار کرده اند و باقی بماند محل عبور را فرنی باز بین و بر میخیزد از آن عبور
 همچنانکه در بیان از نزد قوافل عبور بلند میشود و در مدت دو ماه بهین حالت باقی بود و زمانیکه خوش
 بود شکسته میشود و میبکند بحالت اولی و منقطع میشود قطعه ها میخ همچنانکه ابتدای امر ظاهر شده بود
 تا آنکه بحالت اولی بر میگردد و چون نهر قالی است چه بسیار است که بخت باید غریب در آن
 صاحب مالک المالك كودک و چون معروف است بجزایر خارج میشود از بلاد و خان در حد و دند
 پس مجمع میشود بسوا و نهرهای چند در حد و دخل و و خرا از اجتماع این نهر ها و کوه عظیم میگردد
 و از جل نهر ها بسکه منضم میشود همچون نهری است نزدیک و قریب جزایر مستوی است باخشا و آن نهر هلبک
 و قریبان نهر دیگر است که مستوی است بنهر بریان سیم نهر فارغ است چهارم طر اند بجا راغ و پنجم نهر خشتا
 و این نهر اعظم از سایر آنها است و مجمع میشوند این آنها در جانب آهسن آنکه مجمع میشوند با نهر خشتا
 در جانب فوادیان و واقع میشود بسوا این نهر های مجموعه نهر یک خارج میشود از بیم که بعضی از آنها
 صفا بمان و آنها را فوادیان است پس از آن مجمع میشود مجموعاً و واقع میشود در چون نزدیک فوادیان
 و اما نهر و خشتان خارج میشود از بلاد نهر نا ظاهر میشود در زمین و خش و شک میشود در کوه هساک
 تا آنکه چون از پله بناید و دانسته نشده است آب با این کثرت که شک شود که عرض شود بحدیکه پل بر آن
 بسته شود مثل غنیمت چون در آن محل که پل بسته شده است این قطعه حله میان و خش و میان و اشجرا
 پس میکند در این و در خانه در حد و پل نا نر مدانکه میکند در آنجا بکالف و از کالف میرود تا نر پس میرود

تا آمل و منتهی میشود و بخوارزم بعد از آن واقع میشود بدربارچه خوارزم و فابده نمیرد از این دو چون
 در ختل و نهر دانا ناحیه زم احدی و معمر شده است بسبب این دو خانه زم و آمل و فریر
 و معمر میشود خوارزم و عومیب نفع چون از برای اهل خوارزم است و اول شهری که واقع است بر چون از ماورا
 النهر ختل و خوش است آن دو شهر هستند مگر آنکه مرد و مجتمع میباشد در یک محل و معامله و واقع هستند
 مابین نهر جرباب و و خشاب از شهرهای ختل ملک و ملک و ملکات و قارغره و کارنج و اندیج رانغ و
 رستان بلناست و شهرهای خوش ملا و دولا و کند و مقام سلطان و پای تخت در هلیک است و ملک
 و هلا و در نیر کز از هلیک است مگر آنکه مفر سلطان هلیک است و منقل پوسنه است حال آن خوش و
 و خان و سفینه و کران و کران خانه های کفر است حاصل میشود از انجا مشک و نرقه و در و خان معادن
 نقره کثیر است و در و دیخانه ختل طلا نیست که جمع کرده میشود در هنگام آمدن سیلها از شهرهای و خان و
 و خان و نیت نزد یکست و زمین ختل زراعتهای بسیار آب و منقحات خوب دارد و شهر ختل در کمال وسعت
 و نیت و فراوانیست مواشی و دوایش زیاد است و در وقتی که گذر کنی نهر ختل و خوش نانوای و اشجیر و
 فواذ بان و نهر مد و صغایان و جاهای دیگر در اثناء آنها است آنها شهرهای با نفرا ده خواهد بود بحسب
 و عمل و قاتر مد شهر است فاع در کنار و چون و از برای آن قلعه و سرد و حصاری است و احاطه دارد
 بان حصایان و دیگر و دارا لاماره در قلعه است بحسب خارج از قلعه کنه است و شهر در سو و مسجد جامع
 شهر است و مصلی داخل حصار است و باره شهر و بازار هایش در شهر نرمد است و عمارات آن شهر از خاک
 و خشت است معظم کوچه ها و بازار هایش آجر مفر و ش است شهر نسبت معمر و با اهل و خلق و این نواحی را
 رخنه و بهره است نهر چون و مسافت از نهر جبال با شهر مقدار یک منزل است و آب آشامیدن آنها از چمن
 و نهر نسبت که جاری میشود از صغایان و از برای دهات و زراعت ایشان از چمن شر و نیست بلکه مزارع
 آنها از نهر صغایان مشرب میشود و از مدینه هانر مد شهر و نهر و هاشم جرد است و فواذ بان مدینه است
 و شهر دارد که کوچکتر از نرمد است و از برای فواذ بان از شهر هانر مد است و اشجیر و مثل نرمد است و نهر
 و وسعت و شومان کوچکتر از نرمد است و مرتفع میشود از اشجیر و شومان تا نزد یک صغایان
 و نهران بسیاری که حمل کرده میشود با طرف و اکاف و مرتفع میشود از فواذ بان نواح طیب و عطریات
 و بوهای خوش و صغایان شهر نسبت بزرگتر از نرمد مگر آنکه نرمد اهل و مالش بیشتر است و صغایان
 قلعه است اما اخسب سک مجاذب زم واقع است زم در زمین خراسانست مگر آنکه این دو شهر
 مجموع و یکی هستند در عمل و اقامه و جاعت و خطبه و منبر زم است و شهر نسبت با خصب و فراوانی و

کوچک است از جهت شهرت و غالباً طرافش سوانم است از شرق و کوسفند و بر طرف ظهر هر یک از این دو شهر صحراها و چاه ها و چرگاه ها است و اما قریب شهر است از بخارا در جمله بخارا و وصف آن ذکر شده و اما خوارزم باید دانست که لفظ خوارزم از اسم آن اقلیم است و جدا شده است از خراسان و از ماوراءالنهر و احاطه دارد بخوارزم بپایان از هر طرف و حد آن متصل است بحد غریبه در جانب شمال و مغرب و جانب جنوب و شرقش خراسان و ماوراءالنهر است و خوارزم در آخر غریبه است و بعد از خوارزم دیگر شهر و عمارت در کنار چگون نیست و در دو چگون از خوارزم نامشوی میشود بدو چاه خوارزم و این اقلیم بر دو جانب چگون واقع است شهر آن در جانب شمالی چگون واقع است و خوارزم را در طرف جنوبی شهر نیز است که مستی بحر جاپنه است و آن بزرگتر شهر است این اقلیم بعد از مدینه خوارزم و جرجانیه محل سواری و بخارا و غریبه است از غریبه بیرون می آید و فوافل و مناع بخارا و جرجان و خراسان و مقتضاً نقد بر این بود که بصورت و شکل در بیاوریم و نصف خوارزم را در صورت خراسان و نصف آن را در صورت ماوراءالنهر مکرانکه غرض و قصد در این کتاب شناختن صورتهای این اقلیم و شهرها است لهذا اختصار کردیم خوارزم را مجموع در صورت واحد قرار دهیم انصاف را در ماوراءالنهر قرار دادیم بعلت آنکه این وضع ابلغ است بقرض من به آنکه مکرر کرده شود در صورت خراسان و صورت ماوراءالنهر و خوارزم را چند شهر است سواي آن فصبه که اسامی آنها از انبقر است و رغان هزار است چگون. خشمیش سازند و نوزاد کردن خواهش کردن در قریبه بر آنکسین مدینه سینه در آجفان جرجانیه اما فصبه این اقلیم مستی بخوارزم مینه کافاست و آنرا قلعه است که غیر معمور است و آن قلعه را سینه بود که آب چگون از آنرا بکشد و بنا گذاردند مردم از عینان شهر عاری و نزدیک شده است غریبه چگون آن قلعه را مجدداً بکسیم اهدام هست و مسجد جامع آن در طرف پشت قلعه است و سرای خوارزم شاه نزدیک مسجد جامع است و محل مجلس نزد قلعه است و در وسط شهر غریبه و راس که شکافته شده است شهر و بازار بر و جاب انبقر و طول مدینه ثلاث فرسخ در فرسخ است و اما ابواب آن مدینه حرا شده است بعضی از شهر و ابواب آن مقدار یک از شهر خراب شده است و قرار نموده است و در عقب آن محل خرابانیه و عمارت شده از سمت و در خانه و اول حد خوارزم مستی بطاهره است از جانبی که فریب میشود بآمل و عمد است انبقر در جنوبی چگون و در طرف شمالش عمارتی نیست نامشوی شود بقریه که نامیده میشود عمارت انبقر از آن از عمارت انبقر نامدینه خوارزم دو جانب چگون جمیع عمارت عمارت است قبل از عمارت انبقر و انبقر فرسخ نه رست که منشعب شده است از چگون که اطراف آن عمارت اهل فری و دهافین است و نام شهر

بهین منوال است این شهر مستی است به کار خواره و نفس بر کار خواره خورنده کاواست و این نهر
 که عرضش پنج ذراع و عمقش مقدار دو فام است سفاین در آن کار میکنند و منشعب میشود از این نهر
 کاو خواره بعد از جریان و رفتن بخبر پنج نهری که نامیده میشود کز به و معوض شده است بواسطه آن نهر
 بعضی از برای عمارت حول شط چون از ظاهر نهر را عرض نهدی نیست عرض میشود چون نهر را ^{رسید} است
 و میرسد عرض چون بمقدار یک تری نامقابل شهر پس از آن که میشود عرض شک میشود نامیرسد اینجا
 آن در جریانه مقدار دو فرسخ پس منتهی میشود تا فرسخی که مستی یک است بر بخبر پنج از کوخاغان و آن
 فرسخ است بفرسب جیل و نیست و این عرض عمارت غیر از این فرسخ و در پشت این کوه صحرا و بیابان است و از
 هزار است تا سایر محالی که در طرف غربی چون است نهرها نیست که از جمله آنها نهر هزار است که منشعب
 شده است از چون از جانب نزدیک امل و بمقدار نصف نهر کاو خواره است در آن سفینه ها در آن
 پس از آن بمقدار دو فرسخ از هزار است نهر است معروف بگردان خواش و این نهر نیز کز از نهر هزار
 است است بعد از آن نهر خیره است آن نهر نیز کز از نهر گردان خواش و جاری میشود در آن
 کشته ها تا خیره و بعد از آن نهر مد را میباشند و آن نهر نیز کز از نهر کاو خواره و دو برابر آن است
 و جاری میشود در آن سفاین نامدار و مابین نهر مد و نهر خیره مقدار یک میل راه است و از نهر مد
 نامدینه خوارم مقدار دو فرسخ است از سمت اسفل شهر خوارم از ناحیه جریانه نهر است که
 نامیده میشود بویه و مجتمع میشود آب بویه و دال در حلقه می که معروف باندراستان است اسفل
 اوان فرسخ تا فرسب جریانه و دال نیز کز از بویه است جاری میشود در این نهر سفاین تا جریانه
 بمقدار یک فرسب تا ب دوا بخاسته است که منع مینماید کشته ها را و از مجموع این دو آب تا جریانه مقدار
 یک حلقه راه است مابین نهر کاو خواره و مدینه دوازده فرسخ است عرض نهر خوارم بمقادیر شهر
 مقدار دو فرسخ است کز از نهر است که بریده شده است از چون از طرف اسفل مدینه خوارم
 بر چهار فرسخی از چهار موضع نزدیک یکدیگر و دیگر در نهر واحد مثل بویه و دال در وقتی که مجتمع
 شوند و گویند مجرای چون در اینجا بوده و در وقتی که گشتود آب چون که میشود آب در این نهر و
 بمقادیر است که در بیابان بمقدار فرسخی از جانب شمال نهر است که نامیده میشود مدینه سینه و این بلد
 در چهار فرسخی چون است مگر آنکه از جریانه است بجهت آن که نهر حایل میشود از کز و وجدانی کند
 میان کشته مدینه سینه را بر جانب شط بعد از مدینه سینه عمارتی نیست میان و کز و فرسب مدینه سینه
 و مسافت میان مدینه سینه و چون دو فرسخ است و مدینه سینه بمقادیر بمقادیر از برای

دیهی و فریب میان کنیز و شهر خوارزم نهر شیب که منفصل است از چوشت آن نهرها تماماً منشعب
از چوشت منتهی میشود چون نادر باچه خوارزم بجای که در آن است صبادان دیه و بنائی و عمارتی ندارد
و نامیده میشود این موضع خلیجان و بر شط این دریاچه از محلی که هیلوی خلیجان است روضه است
و در هنگام صلح می آیند از این جانب تا فریب بر آنکس از جانب دیگر ناجر جانیه و مرد و این محل سرحد هستند
و در چون پیش از آنکه برسد کا و خواره را بمقدار سه فرسخ کوهیست که قطع میکند چون وسط آن را و
ثلث میشود نهر تا می رسد پهنای چون بمقدار ثلث و نامیده میشود این موضع ابو شنه و آن موضعی است که
برای سفاین خطر دارد از شدت جریان آب دریاچه که روان میشود با آبهای پشته ها و نزارها و هیچ
میشود اینجا که محل خروج چوشت از میان آن کوه و مسافت های این موضعی که واقع میشود در آن چون
ناموضعی که واقع میشود در آن نهر شاس از این دریاچه چهار روز راه است رود چون بسایح بسته میشود
در فصل زمستان تا آنکه عبور میکنند و میرند از روی آن اجمال و اقبال را و ایندا میشود در شیب
در چون از ناحیه خوارزم تا بالا میرود و به غایت صحرای بجا دشت و سردترین مکانهای دشت چون از بجا
خوارزم است بر شط دریاچه خوارزم کوهیست مستوی بجز آنکه که بسته میشود آب در نزد آن کوه تا آنکه
باقیمه اندیخ تا نا اشتهان و در آن کوه پشته و نزار و بیستان است مسافت دور این دریاچه از نهر من و
و مطلع شده ام صد فرسنگ است آب این دریاچه شور است و برای این دریاچه محل کم شدن و درخت
در ظاهر نیست واقع میشود در آن دریاچه نهر چون و نهر شاس و نهرهای دیگر غیر از این دو نهر
ذات آبش کوار و عذب نمیشود و بر وسعت دریاچه نمی افزاید و محل اشکال شده و خداوند تا آنکه میان
این دریاچه و میان بحر خزر شکافهای باشد که اتصال بهم رساند آب آن و این بهم و فاصله میان این دو دریا
بقدر بیست فرسنگ است و شهر بکیمت و خوارزم شهر شیب با خصب نعمت کثرت طبع و فوا که مکر آنکه کرد و
آنجا نیست مرفه میشود از خوارزم از جامه ها و پشمی مناع بسیار که با طراف و اکناف
حمل و نقل میشود و از خواص اهل خوارزم توانگری و بی نیازی و قیام نمودن بر اسم مروت و جوانمردی
است و اهل خوارزم بیشتر از اهل خراسان سفر مینمایند و در تمام خراسان شهر بزرگی نیست مگر
آنکه در آن جمیع کبیری از اهل خوارزم هستند و لسان اهل خوارزم متحد و منفر است و تمام بیک زبان
و لغت تکلم میکنند و در خراسان بلدی بر زبان اهل خوارزم نیست لباس ایشان قرطوب است که
معرب کرده باشد و این پوشش مخصوصی است که پیراهن کوناه باشد و فلسوه است که کلاه باشد و
طبیعت و خلق ایشان در میان اهل خراسان مخفی نیست و جنگجو و دلیر و غالب بر غریبه و عزت

و از حمیدی دارند و بلاد خوارزم را معادن طلا و نقره و جواهرات ارضی نیست و عده بسیار و ثروت آنها از تجارت با اترک است و از آکساب و افشاء مویشی است و واقع میشود بسوی ایشان جلد و پوستهای اهل صفالیه و خزر و ولا پاتکه و نیز بجز است همچنین پوست و جلودر فوق اترک را بخوارزم می آورند و کذاک پشم و پوست از حیوانات را از قبیل فک که جانور است و پوستین آن بهترین پوستهاست و سمور و ثعلب و خرو و غیر از اینها از انواع کرک و پشمها

این خوفله گفته است لباس اهل خوارزم فراطق و فلاش معروف است و از برای ایشان در پنج فلاش عادت و رسمی است در شرح متعلق بچگونگی و حوالی آن سایر گفتار این خوفله مطابق است با اقوال صاحب مسالك و ممالك

المقدس کوی چون نهر است که همیشه از خوارزم و مضافات آنرا و میریزد در دریاچه خوارزم و شهرهای بزرگ و مدینه های عده بچگونگی راست منشعب میشود از آن انهار بسیار و بسوی چگونگی قلب میشود شش هزار اما شهرهای چگونگی الختل و قو از بان و خوارزم و اما مدینه های آن نرمد است پس از آن کالف و نوبه و زم و قربر و امل و عنقریب صف کنیم ما جمیع انهار ایشان شروع در شرح شهرهای خراسان بجهت آنکه بعضی از مردمان کسانی هستند که مینامند این موضع مذکوره را ما و راه اله و سایر هبطل را شهر عجم میدانند تا حدی که ایشان و بعضی دیگر فرار داده اند خوارزم را جزء جانب هبطل و محققان بزرگتر شهرهای خوارزم بخراسان است احتراز کردیم ما بسبب این تفصیل از این مقالات

اما خوارزم شهر است واقع بر دو جانب و طرف رود چگونگی و فصبه عظیمه خوارزم بجانب هبطل است و خوارزم فصبه دیگر است بخراسان و اهل خوارزم از جهه رسوم و طریقه و زبان و اخلاق و طبایع اهل هبطل و خراسان مخالفت دارند و خوارزم شهر است جلیل و وسیع و بامدادین کثرت و عمارات و ابنیه و با آن منند و متصل است بر وضع و محل شهرها روم و سجستان و کازرون که منقطع نمیشود منازل و بنا و با هم پیوسته است محل فشردن انکور و کرفتن ابان و آلات و افراد عصر انکور در آنجا بسیار است و مزایع و اشجار و فواکه خوارزم زیاد است و با جزیرت و نفع و فایده میباشد تجارت آنجا و اهلس با علم و فهم فقه و ادب و فرجه هستند و کثرا امام و پیشوائی در فقه و ادب فران دیده ام مگر آنکه او را نیک خوارزمی بود که مقدم داشته شد و پیش افتاد و کارکنان و حکم گذار شد اما ضعیف صد

جی

(۳۱۳)

و سو خلق دارند و ظرافت و برانندگی در جامه و پیرایه و زینتی و لطافتی ندارند کرده هکذا نشان کوچک
 و فرسخ هاشان بزرگ و در ذکر کرده است ایشان را خداوند تعالی از زانی و فراوانی و مخصوص کردن پندیده است
 ایشان را بخت فرات و ذهن ایشان هر چند در خوردن و ضیافت کردن و منصفند به باس و شدت و در جنگ
 سختی و دلیری نمودن و ایضا ایشان را است خصایص و عجایب دیگر گویند پادشاه مشرق در زمان قدیم غصب
 بر چهار صد نفر از اهل مملکت و مخصوصا و نیز بیکان و خوشیشان خود و امر کرد ایشان را بجای که منقطع
 از عمارت و آبادی باشند ببردند و جا و مکانی که مسافت آن مقرر سلطنت یکصد فرسنگ باشد لهذا آنها را
 بکاشیدند پس بعد از مدت مدید یکچند تن را فرستاد که از ایشان خبری بیاورند رسولان آنها را زنده
 بافشدند و حالش که برای خودشان کاخها بنا کرده بودند و میدند صید ماهی میکردند و قوت خود را فراموش
 و دیدند و آنگاه هم بپیشا و چون مراجعت کردند مرا بپادشاه عرض سلطان رسانیدند پادشاه گفت چه
 می نامیدند گوشت را گفتند خوار گفت همزم را چه می نامیدند گفتند رزم ملک گفت من مقرر کرد اندم ایشان
 باین ناحیه نام نهادم انجا را بخوار زرم و امر کرد که بفرستند بسو ایشان چهار صد جبار به ترکیه و ناکنون
 باقیست و ایشان شباهتی از انرا و گفته است کاین کنند این خبر که چون ملک مشرق فرستاد انجا حاکم
 بخوار زرم شوند و بسو ایشان نهری را از عمود رود همچون که زندگانی کنند بواسطه آن و عمود شط مشرق
 نا شهر یک خلف فسا واقع است و آن شهر را بلخان گویند و ایضا گفت واقع شد بر ایشان حاکم شهر بلخان و
 دید قومی را با جلاد و نوادائی میباشند امیر بلخان مناد م کرد ملک خوار زرمی را و با یکدیگر بفار ملاعبه
 و غلبه کرد در فار خوار زرمی امیر بلخان را و فرار باز ایشان بر این بود که عطا کنند اهل خوار زرم را ثبته از نهر
 چون بگرفت و بکشت بجا آورد انچه را که فرار داده بود پس از آن که جاری نمود بسوی آنها نهری را چون
 غلبه کرد آب و مکن فستد بسو آن نهر و الی الیوم باقیست شکایت از آن نهرهای چند و بنا و عمارت نمودند
 در اطراف آن شهرهای را و خراب شد بلخان و شنیدم از طایفه که اهل انا و ابورد بودند که میر فستد بلخان
 و محل میکردند از آنجا نهره بسپار و حال آنکه کاوان و چهار یا پان بودند که خالی بود شکمهای آنها و گرسنه
 بودند و از ایشان پرسیدند بچه سید است که سرها شما مخالف است سرها مردم را گفتند بجهت آنست که فدا
 ماسه کار کردند که غلبه نمودند باین سپه اهل بلاد را اول آنکه پیشینان ما که جنگ میکردند با انرا که
 اسیر میکردند ایشان را و در ایشان شباهتی بود از ترک و شناخته و نیز داده نمیشدند از آنها و بسا
 میشد که فرخته میشدند در جزو رفیق و عید لهذا امر کردند از آنها را مانیکه می آوردند به بندگی که
 ربک را بر سوهی اطفال از دو جانب تا بفرع منبسط شود سرهاشان و بعد از آن به بندگی آنها را نگرفتند

و برکنه شو کسکه واقع شد از ایشان در بلاد اسلام بسوی شهر خود دوم آنکه فرار دادند در چهار
 دانق تا آنکه بجای نبرندان پول و انبار از نزد آنها و نا امر و زمین سلب حمل کرده میشتونفره بسوی ما و بیرون
 نبرد از حال ما مؤلف کتاب گوید فراموش کردم سستی را و بدانکه مثل خوارزم در اقلیم مشرق مثل مثل
 بجملا است در مغرب طباع اهل خوارزم مثل اهل برلاس و وسعت مملکت خوارزم هشتاد فرسخ
 در هشتاد فرسخ است در حالتیکه منازلش یکدیگر پیوسته است و جوینها بسیار دارد و معدن ماهی و
 اغنام است و مطرح طوایف از آن اسم فصبه که برای خوارزم گذاشته است از شهرهای خوارزم که
 در جانب هپلا است غردمان و آنجان و آردخوه و نوکفاغ که در نزد آنخان جشیره سد و زرد و
 قریه بر آنکس مکتب است اسم فصبه که خوارزم که در جانب خراسان است در جانب است از مدینه
 آن نوزاد از مخمر روز و نذر و آرمند و سکاخان خاس و خشمیش مدا و جشیره که در آنجا است
 جکر بند و جاز در غان جشیر جشیره که در سراسر مسان کار دارند و نسان کات
 شهر نسان و واقع است بر جانب شرقی شط و مثل بنشاور است و آنرا مسجد جامع است و وسط بازار
 که منوهای سنگ بسیار دارد و اندازه قامت در بالای ستونهای بناهای طوکانی خوش است از چوب
 و خانه حکومتی است شهر است قلعه کهنه دارند که خراب کرده است از آنهر و داخل شهر آنها چهار پیر دارد
 و شهری نفیس پاکیزه است علماء و ادباء و صاحبان ثروت دولت و تجارت میند و نفع و برکنها و بنا
 حاذق آتش بسیار است و همچنین فرای مشهوره که مثل ایشان برای نیست خوش آواز و با جودت
 و منظر و خبر باشند مگر آنکه در هر زمانی غلبه میکند بر این شهر و دور میرند از هر چه چون و کشف و کین
 شهر از پل است و دانهای بسیار از با مهابکویه ها و معابر است علینا در شوارع و طرق تقویت میکند
 و جمع میکند بلاد را در حصی و هاپس از آن نقل میکند از بلاد و پلنگها را با اسبها بفرستد
 و اطراف شهر و مکن نیست شخص غریب و شکر کند از گشت حفا و بلاد و اهلش میگویند از پلنگها
 با پایهای خود و حاضر میشوند بسوی جاعنها و ایشان است طبعهای غلبه و خلق عداوت و اینرا کلی فاش
 و در دروازه دار و بلد و خوش و غردمان برای مصاری و خند است ملو از اب و وسعت شهر بقدر یک نبر پناست و آنجا
 بران باره و خند است در دروازه های شهر آن و ادوا و جنگ است و قبل عراده که آن جنگ و کوفه
 از منجنیق است و آرد خود واقع است در دهنه بیابان و بران حصه است بسیار منتهی و واقع است
 در تحت جبل و نوکفاغ حول آن شهر است از حیون تا بیابان شهر است محکم و حصین و کمر در شهر است
 نبرد کند و کمر از نوکفاغ مرد آنخان شهر است با وسعت اطراف آن دوازده هزار فله و دین فرقه و وسیع

و جیشتره بزرگ و وسیع و بآب باره منبع است سد و در جانب چگون است با حصا و باره و جاش
وسط شهر است داخل در حصا و در دوخ ایضا بزرگ است ان را قلعه و حصا رست و فریزر و لکن
بزرگ و واقع است در بیابان بزرگی کوه و از آنجا حمل کرده میشود سنگ و زاری دارد معبود مسجد
جامعش در آن بازار است بنیان عمارتشان از کلبه می است که بنکو و جید است سایر شهرهای
مذکوره نیز معبود است مگر آنکه نزد احکان بزرگتر از همه آنها و متفاد بر جی چایه است در وسعت
فست و فست خال و دوره حصا الجی چایه و آن قصبه است از ناحیه خراسان بر کنار چگون و آب شط
اطراف شهر را ملاصق بوده و نیاپرو و چیل کار برده اند در د آب چوبها و هیزمها ناعود کرده است
اب بطرف شرقی و معمول داشته اند بزرگ کردن آن آب عمل عجیبی بر کشته است آب بطرف بیابان نافرین
بر آنکین و کرده است از ناحیه واحد و شوق کرده اند از آن نهرهای بجبهه آشامیدنشان در دره
شهر داخل نمیشود شهر را از شکی موضع و ان ابهر روز در نیاپداست و بر دروازه حجاج قصر
که بنا کرده است و امامون و بران قصر در پشت عجبتر از آن در جمع خراسان نیست پیرامون
ایضا جا پگاه رفیع عالی در پیش روی آن قصر بنا نهاده و بر باب جی چایه قلعه است که مشابه قلعه
بخارا است در آن قلعه با بعد غلام میباشند و جی چایه را چهار دروازه است نوز و از قصبه و بلد
کوچکی است بر آن حصا و خند است دروازه های آن از آهن است جاده میشکافان قصبه
و در دروازه دارد و پلی است در هر شب بر میدارند جسر و بر دروازه غریب شهر جامی است که در
اقلیم مثل آن نیست و مسجد جامعش واقع است در بازار که سر پوشیده شده است مگر قلیله از آن و زخمی ایضا
شهر کوچکی است بر آن حصا و خند و مجلسی است درهای آهن و جسر هایش در هر شب داشته میشود
و جاده و معبر از شهر کین میکند و میشکافان شهر را و مسجد جامع ظرفی دارد که بطرف بازار است و در
در وسعت و رفعت متوسط است و حسن آن خند است جاده ایضا از اصل و مرکز شهر میگذرد و
جامعش در طرف شرقی است و آب خوراکشان از چشمه است و خیره واقع است در ده بیابان و مکان
گذرگاه شعبه از نهر چگون است در آن مسجد جامع معبود نیست همچنین است که در آن خاص و هزار اسب
دروازه هایش از چوب نیست و محاط بخند و جگر بند مثل خیره است و گذشتن شعبه از چگون از آن
و ابتکار و نیشابین بسیار دارد اسواقش بزرگ و طولانیست و جامعش معبود و در طرف سوئی است
و جاده میشکافان شهر را و معبر صادر و وارد داخل شهر است جاز شهر بزرگ صاحب باره و خند
وسیع است و جسرهای متعدد و مدینه آن از دروازه ایست دروازه دیگر و جاده در محل و در یکسو

شهر است مسجد جامعش بر طرف است درغان نیز که از بلاد مذکوره است سوای جرجانیه و مسجد
جامعی دارد در کمال حسن و خوبی که مثل آن در آن ناحیه نیست با جواهر و نقاشی و فیض و نقش و نگار
و زینت های حسنه و درغان واقع است بر کنار شط و انجا را پانصد درخت مو است که مذکور و معروف است
طول موضع کرم دو فرسخ و منداستان این مونسان در کنار چون و آنجا معدن مونس است و جبهه شهر است
نیز که بار سائیق و فرای و سبعة واقع است در مقاره و آن سرحد است با حصن و محکم بر حد غر و از انجا است
محل دخول بسوی ایشان فواید بان شهر است کوچک متصل است بچگون و پیوسته و صل است خاک آن
بخاله صغایان و میان خوارزم و صغایان شهرهای چند است که مقدم داشتیم کوره ها را بر شهرها
بجمله آنکه پیشتر عرض ما در این کتاب بیان و ابصار است نزدیک از برای احدى نیست که بها اعتراض کند این
نزدیک مکر در کوره ها و اما اجتهاد کردیم در کوره های خوارزم تا اینکه نباید احدى بر ما در این تعلیم و تالیف
راه ابراد و اعتراضی مگر آنکه غافل باشد و نظر کرد در کتاب ما مردمی از فقها و دست یافته و غالب شده بود
بوشهرهای خراسان چون که رسید بشهرهای ما و راء التهر گفتا شروسته میان شاش و سمرقند نیست
گفتم در وقتیکه بیرون باید شخص از سمرقند و قسطنطنیه بشاش تا نماید با نیست راه و از زامین و سابا
گفت چنین است گفتم آن دوازده شهرهای اشروسته است نزدیک از برای تحقیق در سنه و صحیح شده است
در آن هنگام بسبب این تفصیل فرود رفت در حکم قضیه و اعتبار نکرد خط را و از برای فواید بان سرمدیه
است که شد بدلتاره و آباد است که در خلل آنها انهار و شعب است که قلب کرده میشود و چون خیال
و کوهستان این مدن زیبا است طبع پاکیزه است و اکبر از آنها نیز است که چندان با وسعت و رفعت نیست
مسجد جامعش و سط بازارها و بران حصاری است مشتمل بر چهار دروازه و دیگری سکا و که نزدیک
بجبال است جامعش در وسط شهر است و مدینه دیگر از آنج است که بر حوال شط است و در غایت آبادی
و تراخت و دیگری بوزم که دور از جیون است و سب و آب و سبزه و خوب پاکیزه و با آنها کثرت و ازانی
و خیر و منفعت است مثل شهر است و سغ که بلاد و فرا و قضیه و نواح بسیار دارد که بعضی از مدن خلل را بر
نسبت میدهد بلخ و این نسبت بواسطه آنست که در یک خط واقعند و الا آنها در خلف چون واقع
و اضافه خلل بسوی مبطلا واجب است بسبب این فاصله و فرود کردیم ما بلاد و مدنی را که بر حوالی اطراف
چون هستند از اینکه آنها منقر و بخودی خود باشند و بجمله آنکه بوده باشد کثرت کردن و دلیل بر آنها
آوردن در آن از جمله واحد و خلل اجل از صغایان و اوسع است از جمله خطه و خاک و مدینه هایش نیز که
است خیر منافعش اکثر و واقع است بر حد و اقلیم سندیه و قضیه هلیک است مدائن آن مرنداند بجا

هلاورد لاوگند کاردنک تمایات اسکندره منک فادرنگ هلیک و هلیک فبسته ختلاست و مقر
 سلطنت و همین فبسته است از صغایان کوچکن است جامع آن در وسط شهر است و ایشان از نهر غدی
 و از نهر کادیکر میباشد و مردم شهری معمر و با اهل و جمعیت و اندک چارخ شهر کوچکی است فریب چون نشان
 از نهرها نیست که مصب آنهاست همچون است هلاورد و آن اهل از هلیک با وسعت خاک و شخت محل و
 کثرت فواکه است و با نعمت و خصبت فراوانی کامل ترین است اسکندره برجیل واقع است در غایت غایت
 و نهایت تراهن منک از مدائن شهرها مذکور و بزرگتر است سایر مدائن از فراوانی که وصف کردیم
 و نیز مدین بزرگتر شهر است چون با نظافت و طیب و یکی از عرصات و اراضی و سبزه فبسته است و بازارها
 با جرمه و شرب آب بلند میشود و بالایی ابدازد و جانبانشهر قطع میکند مرکب با سویان مدینه و
 جانبش بر در و در شهر حصار است که فله و مسجد جامعش در داخل حصار شهر است و فله
 خارج از حصانندی شهر و یک دروازه دارد و از مدینه اش سه دروازه است و از اسور و سرتان
 و آن اول شهر است از طرف اعلائی چون و کالف واقع است از جانب غربی بر شط چون و مسجد
 و رباط و الفریقین مقابل میشود از اهل بطل رباط ذی الکفل و نیست چگون موضعی که بان شهری
 دو جانبین باشد مثل علی بغداد و واسطه سوای مدینه کالف چفته سرعت سپر و جویان نهر در آنجا
 و لشکری کنارهای هنر و یک و زم مدینه است و واقع بر شط چون و مسجد جامعش در
 وسط اسوا فاست و آن مسقف و سرپوشیده میباشد و شریکان از آب چون و داخل میشود شط
 در آبام حصان و وسط شهر و نوید شهر کوچکی است از جانب هبط و جامعش در وسط شهر است و فریب
 از جانب هبطان بغداد یکفریخ است فری و مزارعش که است و خراجش رخص و فیل است که آب
 و حسنه الاعناب فله کهنه معمری دارد و رباط آن خوب و پاکیزه و مسجد جامع آن دم دروازه شهر
 واقع است مانند بخارا و مصلی خارج شهر است و در آنجا کاروانسرا نیست بناهای نهر بن احمد که محل
 ضیافت ابناء سبیل است و آمل معمر و آباد است و جمیع شهرها این فلیم معمر است و از خبرات مملو
 و بعد آمل از نهر یکفریخ است از جانب خراسان و ضیاع و مزارع آن بسیار و گران است خراج و منال
 دیوانش و بسیار است ایشان شهر و دهات و مزارعش بنکو و بر طرف ریکستان واقع است و اسوا
 مسقف و محفوظ از آفتاب معدن اعناب فبسته مسجد جامعش نشتر و مکان دفعی است و آبارش
 چندان عین نیست بلکه فریب بسط ارض است

ذکر معابر و شعب چون

از برای این نهر معابر کثیره است آنچه معلوم ما شده بپشت پنج معبر سوای خوارزمیه است اول
 آنها از جانب ختل خندان است پس از آن مصله پس از ج است و حد خواند بان پس از آن کوی پس از حد
 بعد از آن معبر دیگر اسفل از آن ایضا معبر دیگر پس از آن کالغاس پس از آن خارزمیه بعد از آن بخارا بان پس
 بنگاه ابو هیب پس از آن بایکره بعد از آن کرکوه که چون فاصله میان این دو است پس باط و دران رباط خلقي
 اقامت دارند پس از آن خوارزم پس از آن نوید و دران عبو میکنند اهل سمرقند پس از آن فرجونه بعد
 از آن برهاد و می آن فرهاد است از برای عرب بعد از آن معبر دیگر است پس از آن جاده خراسان است پس فرهاد
 و امل بعد از آن سکاوی پس از آن ماهیکران بعد از آن نهار مجوری جابر خوارزم درغان و حکمر بند پس معبر
 دیگر پس هزار اسب پیکان پس از آن بقیه معابر است نادریاچه خوارزم و دران دریاچه است معبر جاب

اما شنبه منفره از جیحون

بیشتر شکافهای منفره از شط جیحون بسمت خوارزم است از آن جمله است هر گره که متداست پنج فرسخ و
 دیگر هر هزار اسب است که متسع است تا آنکه میگرد و دو سعت آن بقدر یک حله پس از آن مثل در جاسک میشود
 نام پس بقدر یک فرسخ و سپارای میکند مزراع را نا جانبیایان و منشعب میشود از نهر جیحون که دران خاسر
 این نهر بزرگتر از هزار اسب است و مسافت مابین این دو نهر دو فرسنگ است پس از آن نهر خیره است و آن نیز
 بزرگتر و عریض است جاری میشود دران کشتهای پس بعد از آن نهر مدری است ایضا جاری میشود دران کشتهای
 و فاصله این نهر با نهر خیره بقدر یک فرسخ است همچنین است مسافت مابین نهر مدری و دال و پائین تر از
 قصبه شهر پنجو نهر بوه است جمع میشود دران ابهای و ناحیه که ناحیه هپل و ناحیه خراسان با
 در فرزند رستان جهادی میشود دران کشتهای ناچار جابانه نگاه مانع میشود و بر میگردد اندک کشتهای را
 سده که در اینجا بسته شده است ذکر کردیم ما آن را و از مجمع ابان سده بکتر است و نهر کرد و
 ما خود است از طرف اسفل قصبه خوارزم بمسافت چهار فرسخ و در چهار موضع منفار بتمام آنها
 میشود و منظم میگردد و میگرد و نهر واحد و منشعب میشود از جیحون ایضا نهرهای بسیار دیگر که مشرق
 میباشد و فراور سائق امل و فرمود سایر شهرهای را که بر اطراف و جوانی جیحون است که ذکر آنها
 موجب تطویل است

ادریسی گوید سر چشمه جیحون از مملکت و جان تر نواحی بدخشان است این رود در سر چشمه معروف به جبال
 میباشد پنج و دو معبر داخل جیحون میشود این دو دخانه ها از مملکت جیل و خوشن جاری شده بچگون
 میریزد آن وقت عظمت بهم رسیده شط میگرد و بخوبی که از جمیع شطهای دنیا از حیثت عرض و عمق عظیم

است و دخانه خراب قبل از آنکه موسوی بچون شود چند روز داخل ملحق بان میشو و از جمله رودخانه
 آهسته می باشد که نیز مشهور به شهر منک است همچنان رودخانه که از ابلهان هم میگویند و رودخانه
 و رود اینجاریغ و رود و خشاب بعضی شعبات که در کوهستان بنم است معروف بانها نیز و غنجان
 و الفواد بان که اینجاریغ می پیوندد خلاصه خشاب از کوهستان از انجا جاریست قبلیکه بنا جبه
 و خشاب سید از میان دره بسیار تنگی که در میان دو کوه مرتفع واقع است عبور میکند و بدو معا
 پل عبور از آن ممکن است تاکنون مانند مجرای میان دره داندیده که چه قدر بسیار باشد بعد از طی این مسافت
 از کوهستان حوالی بلخ سرد میبارد و از انجا تیر میبرد و نقطه که گفتیم آب در میان دره عمیق بنها
 میشود سر حد مابین جل و واسج است این شط بعضی چون از نزدیکی کلف و بعد به زم و بعد بامل و آخر
 الامر بجزیره خوارزم میریزد از سر چشمه تا حوالی زم هیچ فایده بحال نزاع ندارد و وقتی که بغیر رود
 بکار نزاع و مصارف دیگر میخورد

مسعود در مرجع الذهب گوید و بلخ با چگون از چند چشمه جریان نموده از مالک ترمه اسفراپ و
 سایر بلاد خراسان عبور کرده داخل خوارزم میشود و انجا منشعب میگردد شعبه شده ناحیه خوارزم را
 سپرب نموده و انچه زیاده از قدر است که اهالی خوارزم لازم دارند داخل بجزیره میشود در ساحل این
 دریاچه فرقه جریانی واقع شده که در زیر شهر خوارزم است این بجزیره از تمام بجزیره های این نواحی بزرگ
 میباشد و بعضی از همه دریاچه های ربع مسکون و بعضی است بکاه تمام مدت میخوابد که
 شخص عرض و طول از این پدید بود فرغانه و شاش داخل همچون میشود تا شهر فاراب و پائین تر
 قابل کشتی دانسته میزد در ساحل این شط شهر تنگی کند است که اثرات ساختن اند و مسلمان در انجا
 زیاد هستند طوایف انرا که در سواحل همچون سکنت دارند از طایفه غزنه شدند بنا بعضی در بعضی
 چون از اینها نیست مانند جریان چون صد و پنجاه فرسخ است اما اگر سر چشمه رود اینان بدانیم باید این
 مانند در چهار صد فرسخ حساب کرد

این بطوطه در تحفه النظار گوید چون در حوالی خوارزم جاری و یکی از چهار بخش است در فصل سرما
 مثل شط انرا میخورد و کاروان از روی میخ عبور میکند در تابستان بواسطه کشتی نازم می توان رفت
 و از این شهر گندم و جو هل نموده ده روزه از نزد خوارزم میبایند

حمد الله مستوفی گوید آب چون را آب آمویه نیز گویند و شهر عظیم دارد در شرق ابرافست از جنوب شمال رود
 یکشعبه از کوه ها نشانی است یکی از جبال بدخشان و یکی از حد دصغایان و یکی از طرف خلان بر میخیزد

و هر يك را تا با هم پیوستن چند شعبه بگرد و پیوند و بعضی از این شعبه ها بر يك دلیغ و نر مد میگذرد
چون با هم جمع شوند و از دره که از آنست دهان شتر خوانند بر يك ده لوفه از توابع هزار اسب
میگذرد و آن دره در میان دو کوه است چنانکه شك بهم آمده که در میانشان مسافت کم از صد گز
است و ای بدان عظمی از آنجا میگذرد و در روشن زمین بر يك پنهان میشود و فرسنگ آن ظاهر نیست
و بر آن ريك مجال و امکان گذرند و از همچون نهادهای عظیم برگرفته اند و بر آن عمارت فراوان و
زراعت پیاپیان کرده مثل هر کلوخواره (کا و خواره) و جوی هزار اسف کردن جوی و نهرو کوبه
و نهرو حیره و غیر آن و در هر يك از این نهروها کشته باسانی رود و بعضی از این نهروها در بحیره خوار
متممی میشود و عواید همچون از خوار زم گذشته از عقبه مسلم که نبر که کور لای کوبند و میبرد
و دو فرسنگ بلکه سه فرسنگ و از شمر و بعد از آن بجزر میزند و بر مینی که از آنجا میآید
و مقام صناد است و از خوار زم نادر با شمر مرحله است طول این رود پانصد فرسنگ و این آب
در زمستان چنان میخ میزند که چندانکه فواید بر سران میگذرد و بر آنجا چاه میزند که فرو برد
تا آب روان میرسد

صاحب عیسا السیر کو بدست چنانچه از جبال صغیان و مصب آن بحیره خوار زم است
نکارتند و کوبد احوال مصنفین قدیم و جدید در باب چون زیاد و باختلاف است چنانکه بعضی از آنها را ذکر
نمودیم و برخی دیگر که نیز قابل تکرار و ملاحظه و منتفع به است باز از آن صرف نظر نمائیم از جمله حشر
موتیخ و مصنف معروف معبر کو بدست چنان شهری بوده است در دره هرون واقع در خراسان و عجم چنانچه
الف با و تلفظ می نمایند از آنچون میگویند و حالا چون اسم روضخانه است بوجه تکرارش بعضی از
معبر دیگر چون راد در زمان قدیم و اخشو می نامیدند و همین لفظ است که یونانیها او کسوس تلفظ کرده اند
و اخشو معنی آب باختر است چون این رودخانه در مشرق ایران واقع است موسویان این را شده و چون
با و او در فارسی قلب میگردد و میشود باختر و اختر و اخوهم میگویند و همین کلمه است که یونانیها با اکثر
تلفظ کرده و در نزد فرس قدیم باختری و باختری گفته و ضبط شده و هند بهایخی زبان دانه و نخل
و اخرا لامریج شده و از این تعلیقات خاصه و افواه عوام و در تکلم ملل ایرانی که خبر از زبان خودشان
باشند بسیار واقع شده و میشود از اسامی قدیم که اکنون نیستند و اخشو دارند یکی و خان است که متون
گفت و خشنان بوده یعنی لا یت و خشن و خشتاب که در و چون باین اسم موسویان تا بولا یت
بلخشان برسد با آنجا چون را نیز آموذ را میگویند و این اصطلاح ترکستانهاست که هر روضخانه

لفظ و خشن معنی ایندام
نه معنی ایندای روز که
ز باختر باشد و غام
نرق ایران باین اسم بود

معبری را در پامنا مندر چشمه ها اصلی این رودخانه در کوه عظیم پامیر که از ايام دنا هم میگویند میباشد
اول چشمه خور پامیر است که از دریاچه آق کل میآید و چشمه دقیم از کلان پامیر جاری میشود این دو چشمه
در قلعه پنجبر هم می پیوندند و رودخانه آب پنجبر و پنجاب (موسوم میگردند بعد ها از طرف راست چشمه ها
بغیر و شاخه و وسیع بان ملحق میشود و در نزدیکی این رودخانه ها معدن با فوٹ و سیماده موجود است
بعد از طرف راست آب مرغاب که دو چشمه دارد یکی موسوم بان سو و دیگری فراسو برودخانه می شود
میگردد بعد از آن طرف راست آب و پنجاب و از خرو و نشان بان می پیوندند بعد هر سلسله شهر کلاب
و آب کلاب که از اسراخاب هم میگویند در اینجا رود بزرگ ملحق میشود و در یک کدشت آب کلاب (ککشا) با آب
بدخشان از طرف چپ بان میزند و تا اینجا رود بزرگ را و خشاب و آب پنجبر میگویند از اینجا بیا این رودخانه
با آمو دریا میروفت و د های دیگر که بان رودخانه ملحق میشود از طرف راست یکی سرخاب است از طرف
افسری و بعد از طرف راست آب کافرنهان از سمت چپ آب خلم از طرف راست آب سرخان از چپ آب
بلخ که افراد هاس هم میگویند اما آب خلم و آب بلخ اکثر اوقات با آمو دریا میسرود و در یک زار فرو میرود
و پنهان میشود بالجله باین تر از بلخ ابهای شیرغان و اندخوی گاهی از طرف چپ آب قرشی (قرش) از
طرف راست این رودخانه ملحق میگردد (شهر قرشی خشک فیه است) دیگر آب داخل آمو دریا میشود و قد
انظر فخر این رودخانه سه شعبه میشود یکی لودان که مغرب میرود دیگری تلک که بعد ها دو شعبه
یکی بهین اسم معروف و یکی اولن که در میان مغرب مشرق است و شعبه سیمی که مشهور بکوان جرها و بطرف
مشرق جاریست و از اینجا که آمو دریا سه شعبه شده نادر پای خوارزم که در پای رال باشد پسند و
پنجفرسخ است و جمیع این آبها بدان میزند و آب تلک از هم بیشتر است آمو دریا پیش از آنکه سه شعبه
شود در هر ثانیه ابان سه هزار ذرع مکعب جریان دارد و طی مسافت میکند
در کتب جغرافیای فرنگی حالتی منسوبند چون عند شطآنر گستان است و در طرف جنوب این مملکت واقع
از دریاچه ساری کل که در دامنه کوه بلور است چشمه میگرد و وضع جریانش بشکل نیم دایره و فوس است
از جنوب بحیر خوارزم و از این دریاچه میشود و مصب او بانلاف است و برای عبور کشتی طایفه صعب
ناحوالی بلخ از میان کوهستان جاریست از بلخ با بطرف جلگه میشود طغیان اب این شط از ماه جوزا
تا غریب مصب این رودخانه سابق بر این بحر خور بوده و در نال مور او ب صاحب منصب و س که بخون
سفر کرده بسیر و بحیرای قدیم این شطرا که بدر پای مازندران منبجه انکشاف نموده و معلوم کرده که
که در حوالی خلیج بالخان بدریا داخل شده است

کاپی بن مورا و بهت که در افواج خاصه علیحضرت امیر طو و روس اول سلطان بود و بعد بمنصب سردار
فرمانفرمانی ایلان بزرگ مملکت روس ایل آمد در سنه هزار و هشتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار
دویست و سی و پنج هجری که نفر پاشی در دو سال قبل باشد بحکم دولت مبوعه خود سفری بنحو کرده
و در سفر نامه خود چنین مینکارد (بعد از آنکه از سواحل بحر خزر بطرف جنوبی حرکت نمودم نفر پیاده و
راه را پیهموده بودم که باصل سرحدات مملکت جنوه رسیدم و ده روز علی الاتصال راه پیهموده بودم تا
به بستر شطرنج که عشق که خشک شده بود رسیدم عرض این بستر ششصد و پنجاه قدم میشد
و یکصد پاخوی داشت اطراف این بستر عشق خیلی سراسیمه است و از هر نقطه نمیتوان ورود بدستر نمود
مگر از جاهای مخصوص این منزل که یکی از منازل جنوه است موسوسای غش (فش) میباشد منزل
دیگر که پیشدشک بود آنهم در یکی از چهای این بستر خشک شده است بر من بقتن شد که مجرای
قدم چون که بطر کبر جمعی را با نکشاف آن مأمور کرد و نتوانستند از آن پیدا کنند همین است و جز این
نباید باشد از بلدها و راهنایان که همراه بودند سوال کردم آنها نیز گفتند مجرای شطی بوده که حالا
خشک است و بنمایا مجرای چون بوده است بعضی میگفتند اسم در خانه او نشویده و برخی امین دریا
میگفتند و در هر حال ساهای دراز است که بغیر بسزاده بجای آنکه وارد خلیج بالخان شود دریا
جنوه میریزد)

موافق نقشه جدید که نفر پاشی بحساب قبل رسم شده و مرثسم نقشه را با اسم اعلیحضرت پادشاه انگلستان
موسوسا کرده و بکورد با نامیده بطور قطع و بقتن سر چشمه چون از دریاچه ساری کل است که در
کوهستان پامیر میباشد جریان آب که بدو موسوم باب بنجه است چندان عظمی ندارد بطرف جنوب
عربی است همینکه مجازات کل باز رسید بنجران و راه داده رویشمال میرود تا کلا و اسار از آنجا
باز جریان رود آب بنجه سمت شمال عربی میشود در کلا خومش بکمر بنه راه و جریان بغیر نموده بطرف
جنوب عربی میآید تا بحوالی کاکات با بنجا که رسید و در خانه فیض آباد داخل او شد بیکار به سمت
میرود رود سرخ آب و کافرنک که از طرف شمال داخلان میشود و در واقع سر آکه از سمت جنوب
پای بنجه ملحق میگردد عظمی پیدا کرد در حوالی نرمد موسوسا چون میشود و باز فوسنی تشکیل داده که
و اشو فوس طرف شمال است تا بحوالی خواجه صالح از آن بعبه مستقیما با جزئی به و غمی از نقطه ما
بین شمال و مغرب جریان یافته در سمت جنوب و با چرخوار زم با این دریاچه داخل میگردد

نکاتند که باید کلف که در عبارت در بی نظرسیده در نقشه مسطوره کیلیف و وجان و خان
ضبط شده و نفر منک و اخسو که باز در بی گفته در نقشه کافر هنک نوشته شده و در سرخا
و خوش یک است بنا بر جمله اطلاعات از ناحیه که سرچشمه چون در اینجا است یعنی کوهستان پامیر چهار
رو نیز در سرچشمه میگردند چون و سچون و اصل رودخانه رود سند و یکی از رودخانه هانیت
بعینده اغلب از دانشندان بدخشان را چون مشرب میسازد و دیگر رودخانه و چشمه در این مملکت
ضمیمه او میشود همچون رودخانه های قندز و حصا

در باجه خوارزم که مصیبت چون است و سو بارال میباشد و وجه تشبیه اینکه چون میان خوارزم و ^{سچون}
واقع شده و ارال بزبان ترك بمعنى وسط است ایند را باجه را ارال گفته اند یعنی در وسط چون و سچون
بعینده مردم آن نواحی در باجه خوارزم از یک کر دلی داخل بحر خزر میشود و مجرای آن در زمین است و ^{سند}
مابین بحر خزر و خوارزم منزله است که در اینجا صدای آب را که از زمین جاریست می شنوند این یکی از ^{خطا}
انزدم است که منشأ آن بی علمی میباشد و تصور میکنند در باجه که دو شط مثل چون و سچون داخل
میشود اگر مجرای ظاهری ریای بزرگ نداشته باشد باید خود بزرگ شود بالا محاله از مجرای ^{من} بزرگ
جای دیگر رود غافل از اینکه در هوای گرم خشک دشت فحایق و اطراف خیره و مملکت خوارزم همان
اب که چون و سچون وارد بحیره خوارزم میکند همان فدر هوا بواسطه انحراف جذب میباید
از بحیره خوارزم نافتند در چون بخوبی میتوان کشتی رانی کرد

فواقل بالا تر از نقطه رودخانه آبی سر که عبارت از آبهای قندز و طالقان باشد بواسطه معبر و کد
عبور میکنند اما بعد از داخل شدن برودخانه آق سرا حال است بواسطه کد کسی تواند عبور نماید
عرض رودخانه با اختلاف اما کن مختلف است مثلا در زیر خواجه صالح دوهزار و پانصد پا عرض دارد
و عمق او نیز با اختلاف فانیه یا میباشد اغلب سالها از قندز بیابا چون پنج می بندد بطوریکه آبها
فواقل از روی آن عبور و مرور می نمایند اما در بعضی سالها که سرما در این نواحی شدت دارد تمام
چون از سرچشمه تا مصیبت میگردد و این فقره نادراست

چون موافق اطلاعات تاریخی و نقشه ها اینکه از قدیم و جدید در دشت داریم و بموجب تقریر مسافرن
نمیده که بدان نواحی رفته اند بهترین راه است چه از برای تجارت و چه برای مسافرت قشون و لشکر
و باغشاد نکاتند که کسیکه مالک ^{جایی} چگون باشد در تمام ترکستان و بلخ و افغانستان و خوارزم
میتواند حکمرانی نماید

از بلخ بطرف بلای جی چون در سمت شرقی شهر منور ناحیه فندز است بالاخر از فندز باز در طرف
 مشرق بدخشان است اگر چه بعضی بدخشان را جزو ناحیه فندز فرض کرده اند معنی شمال بدخشان سابقان
 که از اصفافان نیز می نامند و خان و دوازده کولاب و حصا میباشند طرف شرقی بدخشان یا مپراست که
 طایفه فرغین یا کرکیز اینجا سکنی دارند سمت جنوب بدخشان مملکت کافرستان پوشان است بدخشان از حیث
 خضارت و نصارت و عذوبت میاه و نم و کپاه مشهور است از نواحی که مخصوصاً شلیل اینجا معروف است
 بدخشان را نیز فخر آباد میگویند در بدخشان و آن نواحی زلزله زیاد میشود و اسباب خرابی کلی است
 اهالی بدخشان تاجیک یعنی ایرانی الاصل میباشند و شیعی مذهب طوری همان دو شیعه
 نوازند که مملکت بدخشان تقریباً از وختن بان معصیت بزرگ است بنان اهالی فارسی است و جمیع عادات
 و رسوم ایشان همان عادات و رسوم اهالی ایرانست و اینند که انزال اغلب بلاد همچون رامشرف
 شدند بدخشانها همچو جبه من الوجوه آنها را بخود راه ندادند و مناد بآداب و رسوم آنها نشدند
 معادن لعل بدخشان مشهور است قدیم الا نام در اینجا کار میکردند و معادن لعل در کنار جی چون
 واقع شده

بدخشانها در باب استخراج لعل از معادن عصبه غریب دارند میگویند لعلی که از معدن استخراج میشود
 باید جفت باشد و بر فرض که یک قطعه لعل در معدن پیدا شود باید معدنچی آنرا پنهان کند تا جفت پیدا
 شود یا با پیدا و از میان دو نیم نماید تا فریب نباشد
 نیز در سواحل جی چون در اغلب نقاط علی الخصوص در بدخشان معادن لاجورد زیاد است که چنانچه در
 بلاد میزند

ناحیه یا مپرا که سر چشمه جی چون از اینجا است میان بدخشان و یارکت است در وسط این ناحیه در ناحیه
 ساری کل اصل سر چشمه واقع میباشد و در یا مپرا یک نوع جوانی یافت میشود که آنرا هم راس و هم گوشگا
 میگویند از کا و بز و گوز و اسب و چکر و سفید رنگ است چشم زیاد در سر و گردن او و پند شاخ هم
 دارد گوشان بسیار الذی و فرغین ها از این جوان شکار میکنند

امیر تپور و ناد و شاه در یک نقطه جی چون جسر بسند و عبور کردند و آن نقطه در حوالی کلف یا کیلف بود
 در طرف شمال بلخ و بهرین نقاط است جبهه بسن جسر زیرا که هم مجری شک است هم دو طرف سنگ اصل
 بسن و خانه هم سنگ میباشد کل و شن ندارد و بخوبی در این محل میتوان جسر ساخت
 آمو عبیده بعضی اسمی است که مغولها بچگون داده اند و خودشان آنرا آمو موران میگویند یعنی آمو

در تاریخ مسانیه و ادنی او فرموده مورخ مشهور در منی که بزبان عربی تالیف شده در صحنه اشک
ورپی نسبت به تاریخ در غلبه عمار الدین زنگی بلوخر با اشد هزار و صد و چهل و چهار فوت
شده و مخصوصاً تاریخ عصر خود را خیلی صحیح نوشته چنین مسطور است که سلطان البارسلان از چون بمکه
فتح سمرقند عبور کرد و چون دود بزرگی است که بکوهون نیرا شهر دارد

اغلب مورخین چون حافظ اب نکاشته و حاجه شپک در جامع التواریخ مکرر گفته (چون بر ازاب
بگذرد) (ناکار ازاباند) و وضع الصفا (از اب عبود نمود) (بکار ازاب ترول فرمود) (بضبط کار ازاب
بود) (جهانکشی جوینی) (سلطان محمد در کار ازاب بفرست رفت) (حبیب السیر) (از بدخشان بکار ازاب آمد)
مطلع السعدین (در کار ازاب) مورخین عرب نیز نقل عجم را نموده غالباً همچون دهر نوشته اند و این
بایست گفتن ما و اء النهر که بعضی اعراب ناحیه مابین چون و سجون باشد و کتاب التنبیه ^{کشی}
و امادون النهر مسطور داشته این اشراک و بدعبر النهر البخارا

نظر به اسناد معتبره عقیده مؤلفانست که اسم اصلی شطهاست که قدامت میکنند و بنوانهای
انوقت و فرنگهای حالا نیز آن همان اسم را داده اند آق سواد آخو اسم شعبه مغیر سر چشم این شط
بوده و لغت انراک است بعد عجم از با اسم شهری موسوم بکوهون که در انحالی بوده و حالا معدوم
میشد موسوم نموده اند پس از ان انراک طایفه غزو سلجوقی و غیر هم که بعد آمده از با اسم شهری که باز
در حوالی شط و اموی نام داشته امویه نامیده اند و در جهانکشا ^{از ملات} ملکا امویه مکرر ذکر شده و در
ظفر نامه نبوری نیز گوید امویه را با توابع با و ازانی داشت در حبیب السیر هم قلعه امویه ضبط است
اسناد دودکی شاعر در قصیده که امیر نصیر سامانی را بر فتن و معاودت بخارا بر می انگیزاند گوید

رود آمو با هم پهنای وری خنک ما را تا میان آبدهی

و با آمو دان در شبنهای او ز پیرایم پریان اید می

اتحاد باب تفصیل که در تواریخ عجم اشاره بدان نموده اند و گویند در زمان سلطنت منوچهر در وقتی که
بنای مصالحه با افراسیاب شد و ش نام برانداز قلعه دماوند شهری پرنایا کرد که بساحل چون رسید
لذا چون حلقه پناهن ایران و توران کرد پیدا کرد چه نزد ارباب عقل این خبر افسانه است ولی چون
کمال ناامل برای ان میتوان نمود یعنی هر کس نقشه کاپی بن مور او بفرا که خود رسم نموده و بسوی خیر
سابق چون را که بدر پای مازندان داخل میشد ملاحظه نماید خواهد دید که یکی از شعبه چون
در طرف جنوب کوه بالخان داخل دریای مازندان میشد که از انجا با نزل و سواحل ایران چندان

نهیست اگر چه نگارنده علی التحقیق این فخر را بمنکار دکن بفرائن میگوید مابین بسز فدیهم چون که
مصیبت نکاشته شد و کوه دماوند بخد تب زمین بنایدانقد و ز باد باشد که از طرف جنوب کوه بالحا
قله دماوند پیدانشود و مطلب و وزین عجم صحیح بوده نهائیت قدری افسانه داخل او شده و اصل
مطلب صحیح از از میان برده مقصود آنها این بوده است که از نقطه ساحل چون که کوه دماوند
میرد است بهین از جانب کوه بالخان که مصیبت سابق چون بوده کوه دماوند مشهود میشود
است والله اعلم

تاریخ منقلب چون

در سلطنت منوچهر از اسباب پادشاه توران که فثون با بران کشید از رود چون عبور کرد و بنیچ آن
لشکر کشید جنگ سختی است که در حوالی مابین ایرانیان و تورانیان افتاده بود و محل همین شهر طبرستان
معسکر از اسباب بوده است وین جنگ منوچهر شکست خورده برستلار فرار کرد
در سلطنت کیکاووس پادشاه ایران هنگامی که عساکر از اسباب از چون عبور نموده بقصد لشکر ایران می
کشید و سپاه و لشکر خود را با فثون معند و مستعد بدفع او فرستاد که بنیچ و صالحه سپاه و لشکر از اسباب
و خشکین شدن کاور و سپاه جستن سپاه و لشکر است توران که فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه مفصلاً
بیان کرده است همچنین منازعات و معازای مابین عساکر ایران و توران چه قبل از این مقدمه چه بعد از
این زیاده است که بعضی منبری افسانه و برخی صحیح است لکن چون تاریخ معین ندارد اعتماد چندان را نشاید
اما از زمان سلطنت ساسانیان تا کون بدستاری اسناد صحیح و احوال معبره حوادث عظیم و وقایع
عده که در سواحل چون روی نموده منکاکیم و مقدمه مذکور وقایع اسکندر و پیردازیم
در سنه سیصد و بیست و هشت قبل از میلاد که اسکندر را غلب بلاد و امصار ایران را بجزیه تصرف و
قبضه اختیار در آورده و متعاقب از این طرف خراسان میراند درین راه تفصیل چنانست سرداران او را پسند
که وی را مقبول ساخته اند و بلکه بعضی جمعی قوی بر رفته و او را رسیده که هنوز نیمه جانی در کابل داشت و
بود و آن شهر را راجدار را بر خاک مذلت چون بدان سان افتاده دید بغایت متأثر و شرمگین شده با وی عهد
نمود و موکند باد کرد که فائزین او را دستگیر کرده که پسر و اشقام دهد و شهر بلخ را که مامن خائنین بود محاصره
نمود و بعد از مدتی مفتوح ساخت اما خائنین فرار کرده و از رود چون گذشتند بسعد رفته بودند حالکی
از اهالی ایران (ارناپا و نام) که بایدار دوان باشد را آنجا گذاشت
گشت کورس مورخ که بهترین تاریخ اسکندر را نوشته است در مائه اول بعد از میلاد بوده چنین منکاک

اسکندر از باختر رفتن بجایب سغد را بضمیمه عزم کرد اما از نقطه که میخواسته حرکت نماید البتّه چون
مسافتی بعید وارضی ففرو و لم یزنع و با بر خالی از آبادی سکندر و هوادران وقت در غایت حرارت بود
چنانکه عساکر او روز را قادر بر حرکت نبودند و پیوسته در شب می نمودند این مسافت بعیده را بعد
آنکه دو ثلث طی نمودند بواسطه آب و حرط عطش چنان منقلب بد حال شده بودند که مافوق آن
منصور نبود تا اینکه بسپاه از ایشان را التهاب و نایره عطش دمار از روزگار بر آورد و آنچه هم
زنده مانده چون بصورت نجات و خلاص از آن ورطه هالک را با چندین خاطر و مهالک نمی نمودند و با
ن برک داده و از جبهه و بقای خوشن قطع امید نموده بودند متکلفین چایلو س که همیشه اوقات در جوار
لباط سلطنت بوده و هستند بواسطه مزاج کونی و ملکات آنها غالباً در کار دولت وارد می آید
و پیوسته سخن از در مجاز و موافق با مزاج ملوک میرانند عرض کردند وجود مبارک سلطنت که سایه
حضرت الهی و سایه رحمت نامتناهی است چندین فرین ریخ و ثقیب داشتند و از صواب و صلاح است و
با وجود مقام منبع سلطنت و شهر باری حصول منفعتی است از آسائی و کامکاری نفس نفیس
همایون را با شخص خلیفش تا این یکمیزان سنجیدن و با جمله زبردستان و ورطه مهالک در افتادن
اگر چه بر حسب صورت طریق عدل و داد پیوند است اما در معنی خلاف مروت و عین بی اعتدالی است
و هرگز خداوند بدین معنی راضی و خرسند نیست چرا که یک نفس مقلّس پادشاه در شرف و بها مساوی
مقابل با هزار کرد و نفس است بر آنکه از میان چندین نفر در خلق یک نفر را خداوند بر حسب لیاقت شریف
سلطنت از آن مقرر نماید اما از زبردستان و رعیت سپاهی هر یک را همان بمعرض هلاکت و بناهی
باز امثال و افراد ایشان در هر صنفی بسپاه و بپشمارند

همه پهلوانیم و شاه اند که چندانکه سپیدان باشد یکی

بالجمله چندانکه از این درسخی معروض حضرت سلطنت داشتند اسکندر سخنان ایشان را بسمع قبول اصفا
نفرموده و بدین کلمات هیچ التفاتی نکرد و باز هرگز از آب مشروبان و خمر و همراه داشت با ادنی سرازیری
می شامید نفس خود را بر احدی حجام نمیداد تا کار بجائی رسید که مشروب پادشاهم هر چه خمر بود
تمام شد و کار با سکندر و همراهان بغایت سخت افتاد که هکی مشرب بهلاکت بودند و نفر از سواران که
بجبال و تحصیل آب از در پیش رفته و بهر سو بادیه تکاپوی نموده بیکار و بکار همچون رسیده شطی
در غایت عظمت بدند فورا مشکهای خود را بر آزاب نموده بشناب بار دو بار و نهاده اند و در نزد پسران
خود که در آنش عطش فرین تاب بکذاشته بودند در بایند چون بچوالی اردو رسیدند اسکندر را

دیدند که می‌آید و لب‌هایش از فرط تشنگی و نفت شراره حکم مانند کباب بنم سوخته است یکی از سواران خود
خود را بر آزاب کرده بدینست که رفتند به یک اسکند آمد و ملش شد که از آن آب بیا شامدا اسکندر خود
آب را بدینست که فنه اطراف خویش را نظاره کرده غالب سرداران را بهمان حالت معطش دید بدو اینک لب خود را
بآب بیا لایند و در کرده گفت چگونه من آب بنوشم و حال آنکه جمعی از سرداران و سپاهیان تشنه و برهنه نظر
میکند مشکهای آب را زود تر یا واد خود بر سپاند و آنها را از رنج عطش و رطبه هلاکت بخت بخشید
این بگفت و اسب خود را بطرف چپ رواند که چندان مسافت نبود شباهت کلام بکار همچون رسید و با کشتی
دوادی ظلمات بچشمه جوان پی برد و فوراً حکم داد تا آتش بسپارد و فریاد شد که باز مانند کان راه و دایر سپاه
بر آتش بپایند و در آن ظلمت شب بخت گراهی و چار نشوند و نیز می‌آید بان را فرمود تا نداد و دادند که
آب تر و یک استغنا کرد بن ندای بشارت آمیز و هر کس که آتش بر آید داده و از فووت رفتار افتاد
بدین نوید جهان بخش قوی دل شده زود تر خود را از رطبه هلاک و کرد آب فنا بساحل بخت و سر
جیات رسانند و جمعی را نیز امر داد که با مشکهای پر آب آنها را استقبالی نمایند و لبک سر باز تشنه
همینکه بکار شطرسیدند از شدت عطش چون سر برهنه مستغنی چندان ابی آشامیدند که غالی
هلاکت بر سپیدند و بچاره آن هم که آتش عطش نه جانی بدر برده بودند روان کرانه‌ها را در سر
روان بیاد فناداده سر بر خاک هلاک می‌نهادند و از همت سفر و خیال جنگ و سودای ناموس و تنگ
می‌آسودند بالجملة درین شبان فستون اسکندر زیاده از آن تلف شد که در بیکر و زنجیر و یکمیدان بدن
خود پیاد شاه خود از سر بردارد و اسلحه از تن برآورد و چندان اسکندر سواره با آن حالت تشنگی
تا تمام سپاه عیانده از راه رسیدند بعد بچادر در شده خرنه آبی نوشیدند بکر و ز که علی الطلیعه
برخواست و عرض و غوغا دادیده و سنجیده عجدی یافت که عبور از آن بدو جسر محال و غیر ممکن بود
و از مساوی بخت زبون نه در حوالی و سواحل چون جنگ بود که از استیادان توان جبری ساخت
و نه همراه اسباب و آلات جبر سازی و لوازم اینکار و جو و از آن سوی عزم اسکندر و نیز مانع از
آن بود که از و جو چنین مانعی روی بر نافتد آنک را حجت لهذا مقرر داشت همان مشکهای آب را
بر آید بکرده و سرداران یک یک بر بشک خود بنشیند و بسپاه سباح و دیناری شنا از چپ
گذشتند در ظرف شش روز بهین و بسپاه تمام عساکر خود را بعد از عبور از چپ چون که مصمم بعبور
و گرفتار نمودن (لبوس) که سردار را و قائل او بود کرد بد (لبوس) نامی است که غالب مورخین آن را
اسکندر قائل دارا بدین نام موسوم داشته اند بخت لفت یک از سرداران قائل بوده نه اسم و

جی

(۱۰۰۰)

پاپوئیان مخبرین کرده اند) با سکنند خبر رسید که استنبیلا که رفیق بسوس از وزراء و اعیان او
محسوب میشود همیشه عبور اسکندر را از چگون شنبه باداد آفرین سر دارد بکر و فارن سر دارد بکر
هم عهد و متفق آرای شده اند که بسوس را دست نشسته بدینا سکنند سپارند و پس از مشاوره و گفتگو
سر داران فرمود در انجام این جهال حسن تدبیر و لطف اقبال را چنین مصلحت دیده فرار دادند که استنبیلا
داد آفرین و فارن را دست نشسته در موضعی مجوس ساکن پس خود نیز بسوس نشسته معروض داشت
که این دو تن سر در خائن عذار و بدسکال سپه و زکا را ز در کفران و خیانت و مکر و خدایت در آمده
با خود مواضعه معاهده کرده بودند که اعیان با الله نور اگر فتنه مغلولان نزد اسکندر فرستادند من
مکنون ضمیر و کید آنها و افق و خبر شده هر دو اگر فتنه مجوس ساختم و اینک بخندم و شوشتا فتنه بسوس
سختان فریبنده استنبیلا را صد محض و محض بکند و اینک اندیشی دانسته او را نکریم و بچید و افر کرد
و منزلی خاص گذاشت پس خواسته از آن دو سر دار برای العین در انجلس مشاهده و ملاقات نمود
بدست خویش آنها مقبول سازد و مکافات دهد همیشه بدلائل استنبیلا وارد مجلس شد و شمشیر از
میان کشید که داد آفرین و فارن را کردن زند فوران سترن با هم متفق شده بسوس را اگر فتنه غل و
زنجیر بگردن و دست پای و نهادند و افسر کانی و جبه خسرانی را که از سر بردار بر داشتند و زب
نار لبی به او آرایش ووش ناسزای خویش گردانیده بود از سر و دوشش برداشته و بر اسب برهنه
سوار کرده بار دوی اسکندر آوردند همیشه بخواستی اردوی اسکندر رسید از طرف پادشاه امر و مقرر
شد که او را برهنه و عریان بر پایوی تخت بزمین و کجام نشاند و وارد و سازند استنبیلا زنجیر بکه
بگردن بسوس افکنده بود بدست گرفته بهمان رسوائی و فضاحت خوار و قباح که وصف شد و را
بجسود اسکندر رسانده معروض داشت چنین است پادشاه کسبیکه و لیسعت خود را بکشد و با مثل نو پا
دراشد هر انکود را فتنه پروردگار چنین بیند او کفر از روزگار امیدوار
چنانم که روح پاک دارا از اوج افلاک و عالم سوات بر زمین نگرشسته اینچنان مشاهده و ملاخطه نماید
اسکندر استنبیلا را مورد ملامت و عواطف مشغول مکارم و عوارض ملوکانه ساخته چنانکه سرایبوری
نخواست پس بسوس را مخاطبه فرموده گفت ای کافر غمت و زخم صفت و ای بی آرم کرم طبعیت تو را چه چیز
بقتل و لیسعت خداوند خود دلبر کرد و چگونه راضی به ارافه دم سلیل و دمان جم شد و از چه روی این
خود را بلوت این معصیت آلودی آبان از خدا شرم کردی نه از خداوند و ندانستی که پادشاه دراز
و خون پروردگار خود را بر چنین عاقبتی و خیم دارد و در دنیا عذاب الیم و پس از این دو تفصیل بزرگ و کما

عظیم بدون حق و پادشاهی جهان بانی نمودی و کسنا خانه پای بجایگاه پادشاهان نهادی و نواج
و کروجیه پادشاه بی گناه مقتول را که بادکار و ناجداران کبان و مبرات شهر باران ایران بودند و
نارک و برزینت میان و پیکرنا شایسته خست خود کردی بسوس را بهیچ وجه برای سخن گفتن و قتل
جواب در حضور اسکندر بنود پس از مبالغت و اصرار پادشاه زبان بدین جواب ناصواب گشوده گفت
اگر من بلیغ پادشاهی و منصب سلطنت خود را ملقب و منتخب نمیداشتم کسی دیگر میبرد و شاید از
برای سلطنت ایران و بجهت دفع شر تو من از سایرین مستحق تر بودم اسکندر دیگر جوابی نداد
برادر را که در سلاک سردارهای فشنون اسکندر منسلک شده بود احضار فرموده بسوس را
بوی سپرد که بهر نحو میخواهد او را با شقام خون برادر فضا ص کند و روان پلید او را روانه دوزخ
پس خوشنواهان را راجع آمده وی را در همان محلی که پادشاه بی گناه را بقتل آورد بود باشند طو
قتول ساختند

در زمان سلطنت بهرام کور خاقان ترك که قصد ایران نموده بود بهرام با معدود از سپاهیان علی
الغله در کنار چگون بر و ناخن و مقتولش ساخت اگر چه در مملکت خوارزم هم نوشته اند زمان
سلطنت هر مزین نوشته و آن بواسطه هرج و مرجی که در کار دولت راه یافته سلاطین اطراف و ملوک
همچو اطمح در ملک ایران نمودند فیصدم بنصب پس آمد عباس اول و عمر از زنی که از مشایخ عرب بودند
بکمار فرات رسیدند طوایف خزار من و طالقان را ناخن نمودند ساهه شاه خاقان ترك که خالوی
هر مزین بود با سبصد هزار مرد جنگجو از چگون گذشته در باد غیس هرات اردو زد بالاخره هر مزین با فیس
دوم و اعراب طوایف خزار صلح نموده فشنونی مستعد و مهیا ساخته بهرام چوین را سردار آن سپا کرد
و بطرف خاقان ترك کسپیل نمود و چنانکه در تواریخ مسطور است بک چوین بهرام چوین خاقان از
پای درآمد و جهان و جهان را وداع گفت و عساکر او شکو با و مغلوبا از چگون گذشتند راه نوردان
گرفتند و رفتند

در تواریخ عربی شمر نامی از طایفه بنی هبهر که ملکه مغربی حکایت میکند که غلبت اسلامی و بدو رجوع و بسید
و دشتش در محل دفع ممالک و فیض تصرف بلاد چنان بسطی یافت که از چگون گذشته ترکستان را مستخر
ساخت و بنای سمرقند را با وضیعت میدهد

در سنه بیست و هجری مان خلافت ^{خلیفه} عمر بن الخطاب و فنی که نزد جرد پناه بخاقان ترك برده و خاقان بقصد هایت
او از چگون عبور نموده بود اخف بن قیس با بیست هزار تن از عساکر عرب آهنگ جنگ خاقان نموده در حوالی

این روزی فی ثقیب شده خاقان منهرم شد و در آن جنگ برافت

در سنه دویست و هشتاد و یک عمر و لبت صفاری امیر اسمعیل سامانی در حوالی همچون محارب^{نیل} واقع شده اسب عمر در ابتدای جنگ افسدای طبل و نفر کرنا و هشی شده و رم کرده او را بمیان عساکر سامانیان برد و زنده گرفتار شده مغولان بغداد نزد معصم خلیفه اش بردند

در سنه سیصد و سی و پنج هنگام مخالفت ابراهیم بن احمد سامانی با امیر نوح سامانی که امیر نوح از ^شچگونگی گذشت در مر و مقدمه قتل ابوالفضل و زهر بخواهش امر داشتند چنانکه در نوار پنج ضبط است

در سنه سیصد و نود و هفت ابلک خان پادشاه ماوراءالنهر بقصد شجر خراسان از چگونگی گذشت و با سلطان محمود منازعه و محاربه نموده شکست یافت و وی از جنگ برافزید و راجه کرد و در همان سال بمرد

در سنه چهارصد و هفت و بیست و یک پرمور و الی خوارزم که سلطان محمود غزنوی شوریده بود بعد از غلبه سلطان محمود خوارزم و هزیمت یافتن و الی خوارزم وی بکشته نشسته که از چگونگی عبور نماید و خود را بمافی ساند در حین عبور از چگونگی با یکی از معارف سفینه آغاز سفاکت گذاشت و اگر فتنه مغولان بار دوی سلطان بردند سلطان فرمان داد تا او را هلاک ساختند

در سنه چهارصد و بیست و دو در زمان سلطنت مسعود بن محمود طایفه سلجوقیان از چگونگی گذشت و سلا خراسان آمده سکونت گرفتند

در سنه چهارصد و چهل و یک که سلطان مسعود وفات یافت خبر بیک سلجوقی در کنار چگونگی اعلان سلطنت خود را نمود

در سنه چهارصد و شصت و پنج البارسلان قلعه نیریز که در کنار چگونگی بود مفتوح ساخت و بسف کوئوال آبخارا گرفته بچادر سلطان آوردند و بسف سخنان درشت گفتن آغاز کرد سلطان حکم بقتل او وقتی که او را از چادر بیرون میکشیدند از دست و زبانان و جلادان خود را مستخلص ساخت و بسلا حمله بر خضار و خدام خواستند و امانت شوند سلطان بانگ زد که دست از او بردارید که من خود^{شخصه} امرا و اکفالت و کفایت خواهم نمود پس با نیر و کاپنکه نزد یک مسند سلطنت بود چند چوبه تیر بجانب انداخت با آنکه سلطان در رمایت سر آمد اهل روزگار خود بود و هیچکس تیرش خطا نکرد از فضا بچیک بد و کارگر بنفاد و بسف خود را سلطان رسانده با کاردی که در موزه داشت پادشاه را هلاک ساخت^{خست} در سنه پانصد و بیست و چهار در زمان سلطنت سلطان سنجار که سمرقند احمد بن سلیمان بشورید

سلطان بدفع اواز چون عبور نموده سمرقند را محاصره نمود و بعد از مدتی بجهت تصرف راورد
در سنه پانصد و سی و پنج احمد سابق الذکر والی سمرقند علم مخالفین برافراشت با وجود مرض فلج تشنگی
فزون سلطان سحر را که از چون عبور نموده بودند معطل داشت بالاخره شهر سمرقند تسلیم شد احمد
در محقر نهاده نزد سلطان آوردند سلطان از خون وی درگذشت پسرش نصیر خان را والی سمرقند
ساخت

در سنه پانصد و پنجاه و یک سلطان سحر که مدت چهار سال بودند طایفه غزنویان را برادر
قاجا حاکم نرمد چند کشتی در چون حاضر نموده سلطان روزی بقصد شکار بکنار رود آمده و از
ایک گشت بر بلا در آمد و از انجام بر و رفتن مالک بمالک خود کردید

در سنه ششصد و هفده جبهه نوپان و سوبدای بهادر سرداران چنگیز خان با سی هزار تانای بقصد
شخیر خوارزم و نندهر خوارزم شاه از چون گذشتند

در سنه ششصد و هجده در بهار این سال از معبر ترمد چنگیز خان از چون عبور نموده بایران آمد
و در پائیز همین سنه از چون گذشتن بماوراءالنهر شد و در سمرقند قتل کرد

در سنه ششصد و پنجاه و یک در ماه ذیحجه هلاکو خان از طرف منکوقاآن برادرش بقصد شخیر این
از چون گذشت و بعضی در ششصد و پنجاه و سه نوشته اند

در سنه ششصد و پنجاه و سه کن الدین خورشاه رئیس ملاحده که در قلعه الموت بدست هلاکو خان
گرفتار شده و او را بباردوی منکوقاآن بمغولستان بمفرستادند در فرار فرم نرسیده بباردو از طرف
منکوقاآن امر شد که او را رجعت دهند تا قلعه کرد کوه را هم تفویض و تسلیم نموده انگاه در حضرته آن
بار حضور باید در انشای مراجعت کنار رود چون خوش بر بختند

در سنه هفتصد و شصت و پنج در بهار این سال امیر حسین نوپان و امیر تیمور کورکان که از لشکر
جغتای شکست خورده بودند از چون گذشتن بحوالی بلخ پورتن ساختند

در سنه هفتصد و هشتاد و دو امیر تیمور از چون بقصد فتوحات خراسان عبور نمود

در سنه هفتصد و هشتاد و چهار امیر تیمور کورکان بقصد فتح مازندران از چون گذشت

در سنه هفتصد و هشتاد و هشت امیر تیمور از چون گذشتن بمبیر و جزو لرستان راند

در سنه هشتصد و هشت و نایب محمد کورکانی از چون گذشتن بامیرزا خلیل سلطان کورکان
مصاف داد

در سنه هشتصد و شصت و یک بعد از فوت میرزا ابوالقاسم بابر در شهر مشهد امری خراسان سلطان
ابو سعید را که در سمرقند سلطنت داشت به سلطنت خراسان رساند و عاودند سلطان مغزی البه در
شعبان آن سال باین قصد از چچون گذشتن بخراسان آمد

در سنه هشتصد و شصت و پنج در ماه جمادی الاولی سلطان ابو سعید کورکانی بقصد آمد میرزا حسن که
که باغی شده بود از چچون عبور نموده و قلعه شهر خت را محاصره نمود که در این بین خبر شور و طغیان سلطان
حسین میرزا در عراق و عربیه می بخراسان مسموع افتاده و مجازا از چچون گذشتن بخراسان آمد

در سنه هشتصد و شصت و شش میرزا کورکانی بقصد نماز عید با خبر شاه که در قلعه قندمقین شده بود
جسر بر روی چچون بست که عساکر خود را عبور دهد و از جسر در حوالی اوباج بسته شد اما طغیان و شورش
چوپان آب جسر را از هم منقطع و منفصل نموده سلطانا حسین میرزا در ثانی چنین مقرر داشت در موضعی از مواضع
شط که جزیره باشد جسر بسته شود یعنی نخست بر دو یکشعبه جسر کشیده شود تا عساکر او عبور کرده بوسط شط
که زمین جزیره است حواله باین پس جسر را کشیده بشعبه دیگر اسوار نمایند تا معبر که خطر و عبور سهل
شود چنین نقطه یافتند بطور مقرر نخستنالی جزیره جسر بسته شد پادشاه با عساکر از شعبه اولی گذشت
بجزیره و از کرد پنداشت آنجا توقف نموده که صبح روز دیگر جسر را کشود بشعبه دیگر بنهند و عبور نمایند
مقارن غروب شمس از ارد و از جزیره با نظر فاب عبور کرده معلوم شد بمیان و انت جسر هم میتوان گذشت
علی الظاهر بدون جسر از آب گذشتن مقارن نماز شام که عساکر او با تمام از آب عبور کرده و نفسی از آن
جزیره باقی نمانده بود چچون طغیان نموده جزیره را فرو گرفت که اگر آنشب سلطان حسین میرزا در جزیره مانده
با تمام متوفش غرق غرق فاب نمیشدند

در سنه هشتصد و شصت و هفت شهبانی محمد خان اوزبک بقصد لشکر خراسان بلکه تمام ایران از آب چچون گذشت
و هم در این سال هشتصد و هشت همانکه بدیع الزمان کورکانی بخیال قتال با محمد خان شهبانی در کنار
اردوزده ماهی از آب جدا شد که بکدر و نیم طول داشت و سرانجامش بکلفتی عصائی و از میان نا
دمش بماندن فلی بود فلک اسفل نداشت و غیر دهان منفذ در هر اعضایش نبود

در سنه هشتصد و نه محمد با در اوایل پائیز محمد خان شهبانی از چچون از معبر کرکی گذشت و او به خود را انصرف
شد و بلخ را محاصره کرد یکی از شعراء ماده ناریج این محاصره را چنین برشته نظم کشیده است

محمد خان چو از آموی بگذشت شراب عیش اهل بلخ شد تلخ

تمام شهر ویران گشت از جنگ و زان ناریج شد بولای تلخ

در سنه نهمصد و وازده عساکر محمد خان شیبانی از حیون گذشتند اغلب بلاد خراسان را غلب و غارت کردند

در سنه نهمصد و سیزده محمد خان شیبانی در این سال از حیون گذشتند از حیران بناخت و بدیع الزمان کورکن الیخا پناه پناه اسمعیل صفوی که در تبریز بود بر و محمد خان الی دامغان نااخت نموده و صفحه خراسان را تماماً مستخر ساخت

در سنه نهمصد و شانزده بعد از شکست دادن شاه اسمعیل صفوی فاشون شاه بیگ خان اوزبیک را در محمود آباد مرو و او را مقول ساختن و باین واسطه در انظار خوانین اوزبیکه و شاهزادگان کورکانه عظمی یافتن قرار مصالحه فیمابین در سنه نهمصد و هفده بنوسط خواجہ محمود چنین داده شد که چون سرحد مابین ایران و توران باشد

در سنه نهمصد و هجده بواسطه فتور و ضعفی که در کار امیر نجم ثانی که از قبل شاه اسمعیل حکمران خراسان بود روی داد خوانین اوزبیکه نفوذ عهده کردند از حیون که سرحد و سده بن مملکتین بوجایز نموده بهران بلکه الی مشهد نیز آمدند اغلب بلاد خراسان را و ایران و پی پیوری جور و عدوان نمودند امیر نجم نیز مقول شد شاه اسمعیل با فاشونی جرارد و بخراسان نهاده در چین دادگان فرود آمد اما جنت خوانین اوزبیکه ناب مقاومت نیاورده و کبریا فاشونانان سوی حیون بکسر فرار کردند حکومت بلاد خراسان بجای امیر نجم با امیر عبدالباقی مفوض شد

در سنه نهمصد و بیست و هفت در بهار این سال عبداللہ خان اوزبیک از حیون گذشتند و شانزدهم جمادی الاولی هرات را محاصره نمود و در دویم رجب ببلخ مقصود مراجعت باوراء الہر نمود در سنه نهمصد و سی و پنج کوچم خان چنگیزی پادشاه توران باد و بیست هزار سوار از حیون گذشتند بعزم محاربت و مقاتلت با شاه طہماسب صفوی ایران آمد و شنبہ ظہر محرم در درو آباد حاکم ملائی تری ^{یقین} شد و بعد از غلبات و لشکر کشی های چنگیز خان و اولاد بلا فصل و فاشونی باین شوکت و شکوه از حیون عبور نکرده بود خلاص فریخ و نضرت فاشون شاه طہماسب را نصیب شد

در سنه نهمصد و سی و هفت عبداللہ خان اوزبیک بخونخواهی عم خود شکیب خان از حیون گذشتند و هرات را محاصره نمود و بخراسان آمد و مشهد را مستخر ساخت چون خبر حضرت رکضت شاه طہماسب بمصوب خراسان ^ن اشماع نمود بی درنگ آهنگ فرار کرده بترکستان رفت

در سنه نهمصد و چهل و سه عبداللہ خان اوزبیک از حیون گذشتند بخراسان نااخت و مشهد و هرات

بلکه نایبش ابوراسته ساخت چهارده ماهم در هرات توقف اقامت نموده بعد بصرافت بجمع آهنک و
بماوراءالنهر رفت

در سنه هزار و صد و پنجاه و چهار بمکه نادری بخاران هندوستان بکمرار و یکصد گشتی که بجهنم
عبور از جیون ساخته بود ندایب انداخته نادری شاه بخاران رفت و تفصیل ملاقات و بابا ابوالفضل
خان چنگیزی معروف است

صاحب معجم البلدان کو به چین فضا است در چهار فرسخی مرو

از فرای بند بلم فارس است

یکی از فرای شهر است واقع در سمت غربی سلطان آباد مابین رستم آباد و دز آشوب

آتش از سه رشته فشانده هم از کوه دارد همانند رستم آباد و چین رزم یکا اما مراده علی اکبر بالای
یک بلندی آثار خرابه است یک در قدیم قلعه بود و چند را اما مراده دیگر هست و سو با ما مراده اسمعیل
از فرای بوانات فارس است

بعضی صاحب معجم البلدان فضا است در فرسخی اصفهان

بروزن جبران سرزمین است از کجوران که ابتدا کجوراب بوده و از کشت
استعمال کجوران شده و از اعمال توپیرکان محسوب افتد دامنه کوه خان کومر مالک سابق کجوران چند نفر

از آبادی خود مجری کرده و فروخته از جبران در است که در جانی اتفاق افتاده که رود خرم رود کراز
سمت شهر سنان و رود وین و کوههای نزل از سلان جاریست و رود اسد آباد معروف بسکابی در آنجا

بهم می پیوندد و سکابی اسمی است در جنبهین و رودخانه در آخر اراضی شیخی آباد اب و رودخانه سکابی
فیل بنیزی آید و مردم آنواحی از عمود و رودخانه و زبادی ای چیزها میگویند و اگر سوار کدو را نداند و باب
زند البته غرق میشود پس سکنه آنواحی گویند سکابی در این رودخانه هست ما بهشتا بسکابزرگ دارد
یک جبران در رود و مذکور و حد دیگر به نیت کبود دلدی هم بداد عول که آن نیز از مزارع کجوران است

دارعابی نیت کبودی زراعت میکنند و محصول آنها پی است

از مزارع کوهستان سیرجان کرمان است

از فرای و رامین طهران است

صاحب معجم البلدان کو به جبرفت شهر است از کرمان واقع در اقلیم سیم طولش هشتاد و

درجه و عرضش سه و یکد و جبهه سیدج از شهرهای آباد معبر کرمان خرم و مپوه اش فراوان روخانه
از داخل شهر میگذرد هواش بسیار گرم است اصطنعی کوپد سکنه چیرفت عادت خود را دارند و این است
که خرم و مپوه را که از درختی بنام دهر که جمع میکنند و بر می دارند و از برای فخر امپکان دارند و در
که بادهای شدید میوزد و فخر بیشتر از خانه بان باغ ها خرم و مپوه جمع میکنند اما باید دانست که خرم
اجا بفد را از آنست که غالباً صد یکد هم بفرش میرساند چیرفت و خلافت خلیفه ثانی بدست سهیل
عدی مفتوح شد و هم او گفته است

لما نزعنی مثل یوم رائیه یحیرفت من کرمان ادهی و امفرا
ارد علی الجلی وان دارد دهر واکرم منهم فی اللقاء و اصبل

این جوفا و مهبلی گفته اند چیرفت شهر با مکنه است بواسطه تجارت با خراسان و سجستان حمد الله
مستوفی کوپد چیرفت از اقامت سیم است در نارنج کرمان آمده بوقت آنکه عبدالله بن عمر عبدالعزیز فرسخ
کرمان میگردان موضع بنشیند بود و در او سباع ضاره بود لشکر اسلام پاک کردند و دیوها را
و هر یک بنام بانیش موسوم شد هواش گرم است و آبش از دیور و در او نخلسنان بسیار است و خرم
ارزان بود

نکارنده کوپد چیرفت در چهل و پنج فرسخی شهر کرمان که بگو اشیر مشهور بوده واقع است هواش گرم
و آبش بیشتر رودخانه و خوش گوارد و رودخانه بزرگ که یکی از جبال بلوک افطاع میاید و از راه لیل کوپد
و یکی از کوهستان سارد و پیر و انرا شور نامند در وسط صحرائی چیرفت بسکد بگرد و صل شوند و از آن رود
بندها بنشیند و نه ها سوا کرده و مستی یا سمی نموده زراعت کنند فوات هم در این بلوک بسیار است از اول
ماه قوس تا آخر چیرفت برای قافله نرین اما کن است زیرا که در عرض ایند هوا معتدل و در فتراها
سبز و نر کس و لاله ها شکفته و درختهای مرکبات بار دارد و هوا نر و تازه است لیکن در هشت ماه دیگر جراث
هوا و رطوبت بین بسیار است از این جهت است که صاحب نارنج کرمان موسو و عیفا العلی للموقف الاعلی
کوپد چیرفت را جبهه از ربعه اشهر می نامند یعنی هشت چهره ماه که قوس و جد و دلو و حوت باشد بلوک
چیرفت در جنوب سارد و پیر و شمال رود بار و مشرق اسفند و قمر و مغرب انداد و اراضی حول و حوش در
واقع است طول این بلوک از باغ علی شیر تا کو صالح سبز و فرسخ و عرضش از دو ساری تا فریه بلوک
هشت فرسخ بیشتر مزارع این بلوک آبش از رود است شهری در این ناحیه بوده ولی بانی آن از روی تحقیق
معلوم نیست چیرفت که معین است عمر و لیث صفاری در آنجا مسجد و سرا و قصور عالی بنا کرده و سلاطین

آل بویه بر آنجا را تاخت فرود و پادشاهان اسلام و فاطمه که زمانی که سالی چهار پنجاه در آن بلدان داشتند بعضی آثار در آن گذاشتند و ناسنه ششصد و شصت هشت هجری که ملک بنار غریز که همان مشکو و مسلمان شد آن شهر آبادان و معمر بود بعد از آن وقتی اب و دخانه هلیل ز یاد شد سد و بندی که بجهت حفظ آن بلد ساخته بودند برده و شهر را خراب کرد اکنون جای آن مشهود و پدیدار است مردم آن نواحی در وقتی که باران آمده باشد بجل شهر قدم رفته بعضی آبها از قبیل آنکه طلا و نقره سکه دار و امثال آن می یابند عقیقه عوام آن نواحی اینست که این شهر را دقبا نوس ساخته و در آن منزل داشته و او باب سپردانند که این حرف واهی است چه دقبا نوس از دنا صره و دمنه الکبری است چیزی که محقق است قدمت شهر چیر است چنانکه در عفا العلی بنو سید عبد الملك مران حجاج بن یوسف بن غضبان بن البغتری بکرمان فرستاده بود تا خبر عبد الرحمن بن الاشعث بیار و چون باز پیشین حجاج شد احوال کرمان پرسید گفت ما و ها و شل و غرها و غل و لثها بطلان فل الجیش لها ضاعوا و ان کثر جاعوا و این فصل در وصف چیرفت لا یق مپاقت و نیز ممکن است که برده شیر در آن وقت بوده است و مشهور نشد چه چیرفت بم از برده شیر قدیم تر انداشی

در این زمان در بلوک چیرفت جائی که انرا بنوان شهر گفت نیست نه بر سار و نه بر سار و فرای ابن بلوک آباد این پیشتر و حاکم نشین چیرفت محسوب میشد و تقریباً پنج سنه آ باز شکاف کوهی بیرون می آید ناگوار و غلیظ خوان این جبالبارزی که انرا مالک اند و اینجا آبادانها کرده و قلعه خانه های خوب ساخته و درخت مرکبات عمل آورده اند مرکبات در اینجا کم اما بسیار خوب و ممتاز است تقریباً این شهر پیشتر از نخل دارد خرما پیش بنکوست مسجد محرم امیر ناصر خان جبالبارزی و این شهر پیشتر بنا کرده و حاکم نیز بدین شهر محرم محمد اسمعیل خان وکیل الملك ساخته شده خوان این جبالبارزی خانه ها از کچ و کچ و خشت دارند که تجاری و تجاری و غیره آنها هم بقاعده است بسیار سکنه و دوساری در خانه های کپر و کتوک منزل دارند این شهر مردم پر بهر کار هست صاحب عفا العلی کو بدخند و ند ناچیز از چیرفتناست خاک آن امیخته نبرد میباشد خند و ند نام قدیم دوساری است از فرار تقریب ثقات بعد از آنکه باران بیاید چون افتاب شود ذرات طلا در خاک خود راست و کوبند گاهی ذره طلا بعد در ربع و خمس کندم بدست آمده است خراج چیرفت بلشتر ملک طایفه روی باری جبالبارزی و مهنی میباشد فرا و مزراع ابن بلوک بسیار است خانه سکنه کپر و کتوک اسامی فرای معروف چیرفت از این فرای است (سحان) (کریم آباد) (دشت کوش)

(سهران) (ساغری) (بلوک) (سمغ منا) محصو این بلوک بلشتر کندم و جو و برنج و ماش و لوبیا و کجند

وزنک و پینه خرمای این بلوک بالست که و اشجار جنگلی بسیار بطوریکه در بعضی امکنه سبیل انوشی
عبور معذور و درخت کز و کهور و کنار بیش از سایر اشجار است بکثرت درختی در جبرفت و در بار بسیار شده که
از آنجا بنامند چوبیاندرخت بسیار و ازین بلکه از چوبی بنوس و سبسم و سایر چوبها جزا برهند و سبیل
سنگین تراست بجهت تخت و صندلی و امثال بسیار خوب میباشد عده نفوس این بلوک هشت هزار نفر
این محال بیشتر آهو و گور و گراز و خرگوش و کفتار و کرک و روباه و طيور و در تاج و جبرفتی است که نهوی
باشد چته انبرغ بقدر پنهان و ممانعت و تران مطوق و محطوط الوان مخطط است طعم کوشش مثل نهوی
بلکه بهتر است صدای که میکند چون شبیه (جبرفت جبرفت) است بعضی کوبند از این جهت موسوم بجبرفتی است
ولی بعضی نکارنده چون در غیر جبرفت انبرغ دباغ میشود بجبرفتی معروف شده بهر حال در تاج جبرفتی
زباد است که میتوان گفت در هیچ جای این قدر در تاج یافت نمیشود الحق شکار کاهی بخوبی این نواحی نادر است
مرغزارها جبرفتی نماز و مشهور میباشد و کاه و میش و گاو در جبرفت زباد است پلاش مهنی در جبرفتی
میکند طایفه از افشار که آنها را ویشانی گویند در اینجا سکنی دارند چند خانوار از ایلان عرب که در جبرفت
متر کوفته اند هنوز بلغث عرب بکلمه بنامند صاحب عقدا علی گویند جبرفت مدتها در دست عرب بوده و اسما
دهها او بر این معنی دلالت دارد مثل ابو عرب و جوابی دفعاعی در توصیف جبرفت فصل مسطور در ذیل
میکارد

طب هو و لذت ماء و طربا کنیزی خالک جبرفت در جهان مثل است از جمله عجایب البلدان معدود است
آنکه در کرمان شهر شیب که بر صحرای او ترکس وید و کوبند و فنی ملک ارسلان شاه معروفی را بر
حضرت سلطان سینج فرستاده بود و سلطان احوال کرمان استعلام میفرمود در اشای سخن گفت
شبنم در کرمان شهر شیب که در صحرای ترکس وید رسول عاقل بود گفت ای سلطان جهان
ترکس و نیر خاشاک هر دو بهم میریزند سلطان از آن نکته از رسول عجا بامد و از خواص جبرفت اینکه
در پیچتر سخنی آن کوهی است از امیران خوانند تا جایی تره و لطیف بجایب سرد در فصل بهار و موسم
کلان از خلد برین و نکارخانه چنان است

ارج التواخی و غرابیننه الوان ورد فی الخصون مضیق
شجر علی خضر بنق عضونه من مهر او ممر او مورد

نیم اسب را و در بد رفته و رایج از هار و روح را بنوازد و هزار دستان در سائیه کل نغم خوشی با سنا
مستان بسیار و از خواص دلالت جبرفت تا جایی بود باز است و مرغزار به فنانی که چهار پای دره از آن

مراعی نند بهرون آید و از خواص چیرفت مسجد عمر است بقیه کوفی مهبت و باح و رحمت و مصیبا فلاح مغفرت است
از هوای او ششامه ها انور و راحت بشام رسد و نور صلی او مرافد علما است و بر دوازده نرب فقیه بکری است
که خاک آن نربا کبیر قیست من از موده ام و از آنجا مرا حاجات برآمده اش

نکارنده کوپاز طرف شمال چیرفت محد و بجای الباز و سار دوبر و این و نهر و د و از جانب جنوب بر دبار و کو
و سوغان و از دوبر از شرق بد و ساری کوهستان و از جهه غرب بر دسیر خال ان حاصل بخیر و مشرب و باز و خوا
امار و د خانه هلیل رود که حالا آنرا هلی و د کوپند سرچشمه آن از کوهی است موسوم بکوه شأ
جوان این رود از مغرب بمشرق البش بسیار صاف و کوارد در سالهای پر آبی عبور از آن دشوار و در بعضی
جایها برای عبور بر محل خطر است و با بسنان اگر کسی از معاد چیرفت بمنازل از کرمی عفوئت ^{هوا} مبتلا بامراض شود
و از این جهه است که اکثر اراضی آن با بر میماند یکی از فواید چیرفت دلفار داشت که در شمال ان واقع زمین ان
سراسر نرس کوهها پیش جنگل و درخت بادام کوهی ناناز انجیر و مود و مود و سر و کاج کوهی بسپاد ارد آب و
هوای این ناحیه سالم و حلا چند فرساده از آبادی آن باقی است از آثار قدیمه که در این زمان در چیرفت دیده میشود
در شبها تابست موسوم باسم طایفه سلیمان که حالا هم در چیرفت سکنی دارند این دژ در سمت شرق چیرفت
واقع و شکلا محرو طی است ارتفاع ان دوازده هزار قدم مشتمل بر سرزمین و فقط یکراه دارد و در هر من
چند بن بر که است که در پناه کوه حفز شده و از اب باران بر میپوشد سطح فوقانی ان پانصد و پنجاه ذراع
مرتج است راه این نیز بنی منحصراست لشکری که طول ان ده ذرع و عرض ان کمتر از یک ذرع است عبور از ان
کمال صعوبت و عسر است و از پاره از یک نفر هم عبور نمیتواند و کسی که میخواهد بیاورد باید ^{نظر} بسیار
بپایین نماید و الا ^{نظر} مشقت میشود اهالی کوپند رفتن باینکوه منعذراست و اگر کسی خود را بان برساند
محملا است اینتا قیاس بچک آرد ولی تحقیقی بپوشه که خرنجند بر که خشتک و بعضی خورده سفال و سفط
چیز دیگر در اینجا نیست

در بلوک سار و دوبر دهنده است و بچیرفت مشهور باغ غنایند هندی غنایست موسوم با سبکله در
آنجا سنگهای کوه و امثال هاون سوراخ کرده اند و قلا ایام نو میاد را آنجا میسازند و مثل شیان
کوهنا آجلا جور و میساخته

در روز خانه شعبه لهار که ذکر شد درختان رغوان بسیار و باغات زیاد دارد که هر قسم میوه سرد
در آنها یافت میشود و خوبی هوای آنجا طور است که اگر صبح آدمی بطلب برود و آدم دیگر بطلب برود
نازه و مرکبات نامیل از ظهر هر دو با نعل مرام مراجعت میکنند اهل لهار و زمستانها مثل اهالی سا

لور احوال کثرت کوخ جبرفت و نظا هر ایشان معلوم شد و بر کراف فضا ایشان نکرد بل جاسوس فرستاد
و انتظار غفلت و فرصت میبست تا چنان افناد که مقدمان کوخ را سوخت و غروسی بود و جمله قبا بل جمع
جاسوس خبر فرستاد و روز اجتماع ایشان معین کرد چون خبر ملک فاورد رسید استعینوا علی انجام
الحوایج بالکتمان بر خواند و احوال با هیچ امیری و لشکری نداشت بر نشست بیرون شد لشکر چنانکه از کوک
آگاه میشد بر عقب او میفت بد و شب روزی بر کوخ رسید با چند غلام که مراکب ملک و جناب آسوده
داشتند و جمله قبا بل کوخ را در یک مجلس فیض کرد و اموال بی نهایت حاصل نمود و پنج آن قوم را آورد و جمله
که مسیر از ایشان پاک شد این ساعت شرمه ضعیف پیشوکت در کوئی چند صعب مانده اند

کوههای جبرفت با هیچ معدن ندارد یا اگر دارد تا کنون کسی انکشاف نکرده است خوانین دوساری
مشهور بطایفه میرنده در چهار ماه زمستان پسله و در تجارت در دوسال آمده بمعاملات مشغول میشوند
معارف جبرفت از مناخرین مرحوم حاجی نصر الله خان پسر مرحوم ابراهیم خان قاجار میر ناصر خان
میر غلام رضا خان میر علیخان میر غلام شاه خان میر الهوردخان میر علیخان میر محمود میر شهریار و
غیره که آنها همه همیشه ضابطه بارز و دوساری که تابع جبرفت است بوده اند از اهل علم شیخ
جواد و شیخ یوسف و شیخ موسی که اجداد آنها از بحرین با پنجا آمده از معارف و علمای قدیم جبرفت
ابو الحسین احمد بن عمر الجبرفتی است که در شهر از بندر پس مشغول و از طایفه بنی از دینی مهلب که
در جبرفت سکنی داشته اند بعضی معارف بوجود آمده از جمله محمد بن هارون از بنی مهلب که در علم التنبیه
و معرفت قبا بل خاصه و اولاد نزار که اصلا بنی میباشند مهارتی بکمال داشته و دوسال او عبد الله و عبد
الغریز که عبد الغریز در علم طب بدرجه تبحر رسیده و کتب مفیده نفیسه در این علم تصنیف کرده بوده است
چهره فاعله اینست قدیمی از تربت سرجام قهر پیا صد و شصت نفر سکنه دارد هواش بیلا فاش

از چشم سارا است

جبرمدان بعضی صاحب مع البلدان فضا اینست مرد پک مرو

جبرنج صاحب مع البلدان کو بد جبرنج اسم شهر کوچکی است در خاک مرو رودخانه از نوری شهر
میکند و ویل نیز کی دارد که اغلب کسب در روی آن بساط دارند و سال ششصد و ده هجری مثل
از بلغار لشکر تا ناز من آنجا را بدیم آبادی آن بیشتر از اغلب شهرهای بزرگ بود و جمعی بنی بادا
عمار افش عالی و خوش طرح این شهر در ده فرسخی مرو در سر راه هرات و مرو رود و پنج ده واقع است جمعی از
علماء این شهر منولد شده اند از جمله ابوبکر احمد بن محمد الجبرنجی است که در بغداد ندر پس منو

چرخچیر نیز بقیده صاحب معجم البلدان اسم فصیح است و خاک مرقدی است که در آن شده

و کان میکنم این همان محلی است که موسی و شعیب و یونس است

چیرنیک اسم دره کوچکی است نزدیک باغمانزاده هاشم از اعمال دماوند و این دره آب هم دارد

چیر از فرای لارستان فارس است

چیر از فرای ورامین طهران است

چیر و هیر از مزارع کوهستان سپهران کرمان است

چیر و بیه از بلوک حومه شهر شیراز است

چیر از فرای دشتی فارس است

چیر آباد صاحب معجم البلدان گوید چیر آباد اسم محله است در پناه پور ابو عبدالله احمد بن علی

چیر آبادی ظاهر در این محله منولد شده است

چلشن نیز بقیده صاحب معجم البلدان فصیح است نزدیک مرودین ابو جیحی محمد بن شداد

الچیشن پری

جیکان صاحب معجم البلدان گوید جیکان اسم محلی است و فارس

جیل آباد نیز صاحب معجم البلدان گوید جیل آباد اسم محلی است و مشرق دری عازان عالی و دیوار

نکره دار و حوضها و باغات و سبزه دارد نسبت این بناها را بر فارس بیک شک میدهند

جیل خور از فرای سجاس و در نجاشی قلم النقی بسین پنج خانوار سکند دارد و محصول غله

دیمی بکشد و فغان از میان فریه میکند و هواش بسیار خنک و خوش منظره میباشد

جیلان از مزارع متعلقه بکیرکاشان است

جیلان نیز است از بلوک سرخره شاه و دوشیطام تفرهاد و پشت هفتاد نفر سکند دارد و یک

تمام و یک مسجد و بعضی باغات در آن هست این از فغان میباشد

جیلانکشر از فرای طارم است قلم النقی ملکی عبدالملک در دهه کوه واقع رودخانه از

وسط آبادی میکند و این آبادی چهار محله است بقاصله که خانه مشرف به باغات و دره است پنجاه

خانوار رعیت دارد و غلش غله و آب است جوز فیه دارند باغانش بسیار و اشجارش زیاده وافر

هواش گرم میباشد

چیلک شاد اسم محلی است از چیلند رزار و سمنار و مازندران

جیلو فریب است از انواع بلوک در بقاضی نیشابور در دو فرسنگی بلده در طرف مشرق آن واقع
 زراعتش از آب مشرب و بهشتی و هوایش در زمستان معتدل است و بفریب قدیم التفتی و سی خانوار سکنه
 دارد از جمله شش خانوار از مهاجرین هرات زاوادم مرحوم شاه کامران میباشند باغات در این فریب
 و کرم پیلیم به عمل میآورند

جیلون از فرای طارم است قدیم التفتی در سمت مغربی طارم در بالای بلندی واقع مخصوص
 جو و کدو صیفی هم به چیز به عمل می آید باغچه و انار مناز و باغات فراوان دارد این فریب دو محله است و
 کوچکی و بپایین آبادی جاری نهان با تزیینت و صفاست زراعتش پنبه و شلوك و از آب رودخانه چلبان
 مشرب و بهشتی و هوایش گرم است

جیلویه مغرب جیلویه است حد الله مستوی و کباب ترهت المیلویه کو به جیلویه اسم کو
 و ناحیه است از فارس در خاک شاپور و متصل است به لارستان و هوایش سرد است آب جاری دارد
 که زراعت را مشرب و بهشتی و تجارتش زیاد شکارش فراوان سکنه سنی و شافعی مذهب اند
 نگارنده کو به کو و هکلو به از بلو کهای غیر فارس است بعد از لارستان و سبهران و جمیع حال فارس
 و به غیر میباشند در سمت غربی شهر از مسافت چهل و شش فرسخ واقع سمت جنوب و مغرب آن
 کو به و مشرق و شمالش سردسیر است اکثر دهانش جلگه و قلیلی در کو به شناخته شده و از حکومت
 قضیه بهمان است که نهر میاد و هزار خانوار سکنه دارد و شرح بهمان در جلد اول آراء البلدان
 شده است اهالی فراغت پیشه و بادیه نشین این بلوک سلع و زر و شراب و طوایف مختلف که معارف
 انطوائیه با وی و بویر احمد و نوئی و طیبی و طبری و جروم و آقا جوی و شهر علی و سفی و شهر و و شین
 زبانی که نهر پامن چشما مجموع هفت هزار خانوار میباشند خلاصه باین بلوک از رودخانه ها و
 چشمه سارها سوای چند نهر موسوم ببلوک لهرای که نزدیک بدر پاو آتش از بارانست محصولات
 سرسبز و کو به سیری دارد ثروت غالب را اینجا بلوط است شکارگاهها متعدد در این بلوک و این
 و خوش و بطور و بطور و فور دارد شک و کباب که در یک فرسنگ بهمان و چشمه موسوم بادارد از این بلوک
 است تفصیل آن در لغت ارجان و بهمان ذکر شده معدن نفت بسیار و سفید نیز در این بلوک هست
 اسامی آبادی و فرای کو و هکلو به از افراد ذیل است

بهمان خراباد قاعه رئیس نفی چار آسیاب کردستان فالتد نك كباب و دانه کیکاوس طشان کلاب
 ده دشت قاعه پیرام طسوج آرد باشت قبل ناله کاوه اسپرموک شاه بهرام سادات رودخانه

شاه فاسم زبیری محمود آباد با سیج سر بر پراشگفت لو اسر هکی مختار چهارموران باغ ملک باغ کل بدک
 سردشت عسکری جم ده پیشه سعاد با د فاعه جی جم امیر خان محمود آباد لجر علیا لجر سفلی غوله
 کون مهناد در پیک برج حاجی فیر کرگری قلندر کار کوه بندر سبیل داودی مظفری خواجہ جاکیران
 بنده احمد سباه کون بابا حسین کاه زرد بو الفخ کا دار امام حسن حصار چاه تلخ کوه کر لوری کر به سید اسفند
 با سطلی مال شیخ کا اسپد چخاده بندر دلم که بعضی از ان نواح و مضافات بو شهر داشته اند

جیم از نواح مختلفه بکیر کا شاست

جیم آباد یکی از نواح جدید البنا بک ناصری مشهور مقلد است

جیم رود از فرای طارم قدیم التوق و اعش دبی چهل خانوار سکنه دارد که اکثر طلا ب سادا
 هوائش معتدل است

چیم از فرای محال اربعه نظر و ستر است اغلب محصولش میوه و حاصل باغات است و بسیار
 و اشجار امرو و گرد و زردا لود دارد آتش از فانت دواب حمام و مسجد در چیم هست هوای آن سرد و
 سکنه آن تقریباً هشتصد نفر میباشد

چینی از فرای ستر آباد است آب و آتش از چشمه سار هوائش گرم میباشد

چینی خاند اسم محلی است در اصفهان از یک سمت جنب عاراند و لنی و از طرفهای دیگر دشت بازار
 مسکرها و میدان شاه واقع است

جهان صاحب معجم البلدان گوید جزء اصفهان بطریق یفین گوید در خراسان شطلی است که
 هر دین با هرون نام دارد شهر جهان که عجم آن را چون میگویند در کنار این شهر واقع است ابو عبد الله
 محمد بن احمد الجیهانی وزیر سامانیها در بخارا منسوب باین شهر است ابو عبد الله شخص دانشمند بزرگ
 کریم عالمی بوده است کتب عدیده تصنیف نموده

جی صاحب معجم البلدان گوید جی اسم یک قسمتی است از شهر اصفهان حالاً منهدم شده پیش از این
 عجمی را شهر ستانه مینامیدند و بعضی از آمدنی میگفتند فاصله جی از شهر اصفهان دو میل است و در
 مسافت مابین خرابه ها از باد دیده میشود مسجدی از بناهای پیشین منهدم شده جی است که مردم بزرگ
 آن میرند سابقاً از خست اهل اصفهان ذکر کرده ایم و در بنوعی نیز این دو شهر هبته الله بن الحسین
 الاسطرابی مینکابیم

بالجی من سقوط و حنة محضه جیلیم

جی

(۱۳۶)

ما نمک واحد کریم فی غالب واحد فلیتم

نکارنده کوید بشرح وضع قدیم جی در ضمن لغت جبل مفضل مسطور شد اما حالش حالیه جی اینست که
 یکی از بلوک معبره اصفهان است که از سمتی احاطه بشهر اصفهان دارد و دهان آن وصل است بحالوت
 کنار شهر و سمت دیگر این بلوک را سمت جوراگان مینامند و برپایه صندوسی پنج فرسنگ بزرگ و کوچک
 جلغای اصفهان در این بلوکست و فرای معبره آن سپینا و حسین آباد سپیان و خوراسکان و خاوجا
 و شمس آباد میباشد اغلب فراز و خانه زاینده رود مشرب میشود شش فرسنگ که با اصطلاح
 اهل اصفهان معروف بادی است از رودخانه زاینده رود منشعب شده از میان و کنار شهر اصفهان
 میگذرد و زراعت آنها را مشرب مینماید یکی از دهات جی نیز آب قنات دارد که علاوه بر آب رودخانه
 و نادر فرعی است که ابان مختصر قنات باشد حاصلش غله و هر گونه خوب باغات زیاد در جلغاه
 سایر آبادیهای جی هشت میوه های اصفهان محلی امیناز دارد و بخوبی مشهور که مستغیر از توصیف
 ذکر جی زنده رود در اشعار فصحاء مناجزین بسیار است حکیم فانی گوید

و دهان جی که حوالی
 شهر است هر دو

در خم شراب نیست حرفی با خدای
 بل زنده رود باده ام از جی میاورد
 در جای دیگر گوید

باد آنه که دور از چشمم
 با تو بودم در کنار زنده رود و در
 دیگری گوید

از حشر جی و ب زنده رود
 اشکم هر چون وزنده رود است

جی یکی از فرای خالصه طهران است بر طرف غربی شهر بمسافت پنجم رخ تقریباً فاع آتش از قنات
 قدیمی باغات و اشجار دارد

ملخصك جمل چهارم من البلاد الناجیه

چون جوان رود در حرف جیم و و او از فلم افتاده در این محل بنکارشان میرد از

جوان رود

بلوک پست از کردستان در طرف جنوب شهر سنج واقع قصبه جوان رود که موسوم بقلعه میباشد
 در وسط این بنوشت اتفاق افتاده و سعت خاک جوان رود از هر طرف شش فرسنگ میباشد بنای قلعه که
 قصبه باشد از امان الله خان بزرگ والی کردستان است که در هزار و دویست و بیست و چهار هجری
 بنای این قلعه را در این محل گذاشته و در کمال استحکام ساخته و بزرگان طوایف را از دهان آنجا جمع

ملخصا

(۳۷)

آورده و در اطراف همین قلعه ساکن نموده و رفت و رفتن آباد و مشهور و بقلعه کرده و بدین اصل قلعه
در جای مرتفعی واقع که زبانه از پیشینت زج بلندتر از سطح آبادی فضا است حکام جوانزود در این قلعه منزل
مبنی نموده و عمارات عالی در آن بنا شده آبی از کوهستان طرف شرقی آنجا بصدفدای این قلعه آورده اند و
در این نقطه اصطیخه و کی ساخته و از این اصطیخه آب بهمان برده و حوضهای متعددی که قلعه را بهر است از این آب
مملو کرده اند که در هنگام ضرورت دفع حاجت سکنه قلعه را نماید و اطراف اصطیخه باغی آباد نموده که اینجا
زیاده دارد پنج شش سال است که این قلعه رو بانه نام نهاده ولی دو سال قبل از جانب دولت حکم بسیار
قلعه دیگر در نزدیکی قلعه اولی شد و میرزا نصرالله خان سرلشکر هندس مأمور این خدمت گردید و
شروع نمود ولی هنوز یکی با تمام نرسیده است هوای فضا به جوانزود چندان خوب نیست جوی آبی
در میان فضا به سمت جنوب جاری است در جهت قلعه پنجم چشمه آب بسیار صفا و جلوه چشمه رحمانی است
که حکام این فضا به بلوک مقرر شده است سرچهار مسجد و دو خانقاه برای درویش در اینجا بنا شده
سکنه فضا به نواح از اهل سنتن و شافعی مذهب اند و در طریق پیشتر و سلسله نقشه کشیدن و کشیدن
میباشند طلاب علوم دینی و ادب در جوانزود بسیار اند که با فضل و سواد هستند مخصوصاً در
سلسله فضا به و فاضل حاکم جوانزود و ملا محمود است سلسله دیگر از علماء در اینجا بوده و هستند
مشهور و بعد بقی که نسلا بعد از این تحصیل علم پرداخته و صاحب تصنیف و تالیفاتند ملا احمد ملا بابا
که اکنون در شهر سندج مشغولند مرد عالم فاضل است از این سلسله میباشد اعیان و معتمدین جوانزود
و طایفه میباشد یکی طایفه مسنوفها که مردم آباد و دهمی بوده اند و حالا متخصص مریضه ندارند یکی
طایفه دیگر که در آن جاف که ظاهر محمد پاشای پسر جاف شهرزور و نسبش با این سلسله میرسد و اینها نیز
دو شعبه اند یعقوب یکی و باباخانی و عمو باجلاد و رشاد معروف و سواران نامی داشته اند که در
سرحد مجاور شهرت زیادی دارند طایفه احمد و نکه اشتر و اینها همیشه مفسد و انبطایفه بوده و بعضی
سلسله یعقوب یکی و ششم یک چهار سال قبل غفلت بدست یکی از ملازمان خود مقتول گردید پس کوچکی
دارد که حالا جانشین او است و پسر باباخانی حبیب پسر است حد و جوانزود از طرف مغرب وصل
بخانه شهرزور و از جنوب بهر هاب کرمانشهان از مشرق به هات و خاگ سندج و شمال به اورامان و شرق
زیاده از صد فرسخ در این بلوک است اغلب هات دارای جنگل و عمارت درختان جنگلیها و از وین و بلوط است
یکی از فرای معتمدین جوانزود پاره است که معتمدین فوج میباشد سکنه آن تقریباً صد خان و او است
دارد که بعضی قدیمی و مسجد عبداللہ عمران معروف میباشد در سایر بلوکات سندج نیز مساجد هست

ملحقات

(۱۴۴۳)

که منسوب بهین شخص است مردمان پاوه بقطاعات و جوت دهن و طلافت لسان موضوع اند علمای خوب اینجا
پیدا آمدند در نزدیکی پاوه چشمه آبست معروف بسراپهولی جای بسیار با صفا نیست با خوشکوار دارد
اسامی بعضی قریای جوان و دانه فرا است (علی آباد) (نم نم) (کوم اشتر) (زلان) (ده نوی) (خانم باد) (صفی بانه)
(نول) (مشمش) اب فصبه و نواع مختصر چشمه رودخانه است قنات ندارد و منبع این رودخانه ها اکثر
کوهستان هین محل است آبهای اینجا بمنت مغرب جنوب جاریست و برودخانه سردان ملحق میشود تقریباً
عند نفوس جوان و دانه هزار است که بکهنه و ششصد و چهل نفر در فصبه باقی در نواع ساکن
و اهالی دهات و ایلان میباشند محمول جوان و دصبی و شتوی است از کندی و جوت زدن و از زن
و نخود و عدس و ماش و حبالبقر و پنبه و خرزهره و هندوانه و نون و اکثر میوه در این محل یافت میشود و
دارد انار و انجیر و الوچه پاوه معروفست که بکین و سفر و عسل و کبیر هم دارد که بخارج حمل میشود از چیزها
که مختصر بهین است عسل شاه بدرم است زیاد نیست مگر این عسل باریکتر و ضعیفتر از سایر
مکسهاست و همچون خاک نمیشود در میانهای که آبی که زمین سخت و سطر باشد جامبکند
و فریب نیم ذرع پائین میرود و در اینجا شایع است عسل کوچیک بقدر کف دست میکند و ششده سبیل
این عسل مثل سایر عسلها نیست نیز بچین بشیر است طعم خوشی دارد پرنده نیست حرفه و صنعت اهالی
این بلوک چقماقی سازی و فلزانی سازی و چاقو و سرچو و کما معمول همان صنعتهاست چادر شب
روفرشی و بستن هم میباشند از آثار غریبه جوان و دمه غار این سنگ در دامنه کوه واقع و مغاره
را کرد ها کالاف میگویند از فرازمند کور و وضع این مغاره خیلی غریب است ابتدا که انزومی بنشیند
میکند طاق و در او نیست که معمار و بنا انرا ساخته هیئتان هلالی است در جلو صفت دارد که
ارتفاع صفت از زمین و معبر سه چهار ذرع میشود چون بصفت رفت طاق را می بینند که خیلی
بزرگ و کشاده است برای هر کس باسانی ممکن است از این صفت همان طاق برود در وقت رفتن
باید فدری سران برشد چنین میباشد که پله پله بوده و پله ها خراب شده بهر حال چون بوسط مغاره میرسد
در سقفان دو علامت غره مانند خود را است که از سنگ بریده شده چون بانهای مغاره رند
یکدم مانند بدو و انرا بزرگ است که تقریباً دو سنک است و از عرض مغاره میگذرد یعنی
دو دهنه مثل دهنه قنات در طرف عرضی این مغاره واقع اصل طاق و مجبوب این دو دهنه یک طرف
غریب یکی در سمت شرق است اب از دهنه غریب داخل و از دهنه شرق خارج میشود شخص با کمال سهولت
داخل در این دهنه میتواند شد و از غریب آنکه بسیار استا حان با چراغ و آذوقه داخل این دهنه هاست

ملحقات

(۳۵۰)

آمده سواره را مشق فرمائی دهد لهذا در این اوقات کلید صفت و بیج را اعلى حضرت امیر اطور روانه
ایران فرموده و پس از ورود صاحب منصب مشاء الیه جمعی از سواران مهاجر و غیره با و سپرده شد
هم در این سفر ثانوی فرنگستان چون اعلى حضرت اقدس هابون ملوکانه از اعلى حضرت امیر اطور و اطرش
چند نفر صاحب منصب نظامی خواهش فرموده بودند که بجهت تکمیل وضع فئون دولت علیه و بند بیل
انها از وضع قدیم بسبک جدید بایران بفرستند در این اوقات چهارده نفر صاحب منصب که اسمی آنها از
قرار تفصیل ذیل است بر پشت کتف قابل روانه در بار دولت علیه داشتند

(رئیس مأمورین کلید بشو نو و سکی دشبون و ونیس) (نایب رئیس مأمورین بارون داسنانداخ مارش)
(کاپیتان پیاده نظام اسناندسکی) (کاپیتان پیاده نظام گراوس) (کاپیتان پیاده نظام هل) (کاپیتان
پیاده نظام و اگر دفر شود) (لئونتان اول مهندس بارون لئونتر) (لئونتان اول پیاده نظام سلینگ)
(شوالیه دیکو و سکی) (لئونتان اول مخبران زاک) (شما لئونتان دوم پیاده نظام و اجودان کلید
شبو نو و سکی دشبون و ونیس) (وامشامهندس فورخانه) (رئیس موزیکانچها)

مشاء الیه در شهر محترم الحرام وارد دارالخلافه با هره شده و بنو سطا جناب شرفا مجد سپهسالار اعظم
و وزیر امور خارجه شرفا بایض حضور هابون گردیده امر و مقررت شده بطور نمونه هفت هزار نفر بیار و
نویچی از فرار ذیل از افواج عراق و خرفان بصاحب منصبان مرز بوره بسیارند که آنها را مشق و تعلیمات
نظامی دهند و اسلحه مخصوص این فئون هم هنگام نشریف داشتن در فرنگستان از نوپ و تفصیل بسیار
ممتاز جدید با اختراع این بیاع فرمودند و سایر نذارات و لوازم کار آنها را از ملبوس مخصوص و غیره نیز
مقرر شده و مخزن نذارات فئون مهیا و آماده نمایند

(فوج فرماها شرفا نفر) (فوج کران و هزار نفر) (فوج سریند هشتصد نفر) (فوج نهانده هشتصد نفر) (فوج
مکره هشتصد نفر) (فوج نرچلو هشتصد نفر) (فوج خلیف هشتصد نفر) (فوج خرفان هشتصد نفر)
(توپچیان شراف و خرفانی هشتصد نفر)

وفایع شهر صفر المظفر

در ششم صفر المظفر که عید مولود مسعود هابون بود مراسم جشن و ولنی برسم معمول هم سال بر وجه کمال
بعل آمده و جناب شرفا مجد سپهسالار اعظم بنام مراسم جشن و ولنی کادت هابونی در باغ و مقرر نمود
بقاعده مستقر نموده خاطر هابونی را فوق العاده فرخنده کردند و در این موقع بکلیله انگشتر
الماس بر پایشان بدهست مبارک و جناب شرفا مجد معظم رحمت و اعطاشند

نویسنده ربای نور و نوشجات و نامه‌های عظیم الشان دولتی از داخل و خارج اسناد معتبر ایندیش
از قبیل عهد نامه‌ها و بیانات املاک خالصه و غیره با عهد جناب حاجی شیخان خازن الملك که از
خدمت صندوقداری استعفا نمود بود مقوض شد

مهد علیخان پیشخدمت خاصه بمنصب امیر آخوری اصطبل مبارک سرافراز گردید
حکومت عراق و مضافات بجهت کفایت حکیم الممالک پیشخدمتباشی سلام موکول شد

در هفتم خراسان بکنج سردار با سپه سوار و هشتاد پیاده از او به تخریم ناخن پرون شده از مباحی که قلعه است
در سرحد ده فرسخی مشهور مقدس فریب هفتصد کوسفتند و چهار نفر چوپان و هفتم کش میرزا اسمعیل خان
سرهنگ هزاره با جمعی از مردی و کینه پشیمی خبر شد و عقیق ترکان ناخن در فرا جنگل شش فرسخ از طرف شرس
به الامان رسید و چهار نفر اسیر را با انچه از کوسفتند تلف شده بود بر گردانند و بعضی اسیر و سراسیمه
از ترکان الحیر کرده بقتیر جنگل زدند

روح الله خان ساری اصلان بکلمه نشان نشان مثال هاپون مقهر آمد
جناب امیر نجف‌النجف معاون الملك بیک حلقه لشکر فی الماس سرافراز گردید
جناب امین لشکر و وزیر کرک با عطاء بکوب فرخ از ملائین مخصوص مباحی شد
ساعدا الدوله حبیب الله خان سرنپ اول بر حسب داده علیه ملوکانه بنشان نشان مثال هاپون نابل آمد
سهام الدوله سرنپ اول نیز بکلمه نشان نشان مثال هاپون و شجاع الملك عبدالقادر خان منصب سرنپ
اول سرافراز شدند

حاجی ملا محمد جعفر چالبدانی که از اجله علمای دار الخلافه بود و شب و شب بیست و پنج صفر بر حنای دی است
حاجی محمد فلجان صادم الملك شاطر باشی نیز مرحوم بابا علی خان شاطر باشی در سن هفتاد و یک سالگی شب
شنبه سلخ صفر داعی حق را بیک اجابت گفت

دردار الخلافه با هر بار دولت مشغول مرتبه تعمیر کلبه اسوان و تکا کین و خانان و بقاء و مشاهد مهابین
و مدارس شده و در مدت قلیل با انعام و اشتهار رسید

چهارشنبه بیست و هفتم صفر چنان ساعت غروب مانده در دار الخلافه شصت صندوق و سی پون
خالی از نفت که در بار بند پیچ جناب امین الملك بوده بغیر آتش در آنها آفتاده نمائیم پس و اما با هفت

از مجموع این حادثه ضرر و آرد نمی آید و از حسن اتفاق و بیست و شش نفر از مشهوری کامل ناجم معروف پهلوی همان

صند و بی و پونها بوده بفر و شتر رسانده و فوراً حمل میکنند (و نیز دو ساعت از شب پیشین است
هشتم ماه مزبور گذشته ستار نام نفت فروش از دکان خود که در چهار سوئی دار الخلافه واقع است پانز آمد
بنای او پیشتر نفت بلند شده می افتد و می شکند و چراغ دوی نفت رخت افاده نورانش میگردانند و پیشترها
نفت در دکان سرانیکرده انش میگردانند و پیشتر که از سوزا خهای و ده کبند چهار سوئی و بانه کشیده بیرون میرود
چهل چراغی که میان چهار سوئی و پنجه بود افاده می شکند و فریب پانزده ستاره ده دکان از قبیل عطاری
نیرازی و بقالی و غیره سوخته و اسباب و اجناس آنها تماماً فانی و نابود میشود

وفایع شهر ربیع الاول

سز شنبه هفتم ربیع الاول که عبد مولود مسعود خضر نظام البیتین صلی الله علیه و سلم بود مراسم جشن
و تبریک از انقاد سلام عام و غیره کاملاً بعمل آمد

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم و لیسید جواد و پهلوان دولت علیه دام الله اقباله العالی که از دار السلطنه
نیز و مقر حکومت آذربایجان احضار و بارها بون شده بودند روز سز شنبه بیست و چهارم انشاء و در دار
الخلافه شده مراسم اعزاز و تفجیم و احترام و استقبال و نشر بخت و روز از طرف دولت قوشوکت کاپانی بعمل آمد
همان روز در عشرت آباد شرفیاب حضورها بون شده مورد مرام خاصه آمدند

مواقع محاسبه پنج الف پیک کورکانی باز ده ساعت و سی نه دقیقه از شب جمعه بیست و هفتم شهر ربیع الاول سال
نوشقان بیل بکهاراد و دوشب نو و شش هجری گذشته نقل و تحویل شهر ربیع حمل و وصول بتر اعظم بجا
نقطه اعتدال ربیعی شد برسم مقر همه سال سلام تحویل در حضور آفتاب ظهور و الحضر شاهزادگان
خبر و صاحبان منعقد شد

نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه دام الله اقباله العالی در این موقع عبد بیک قطعه نشان مثال
افس که از اختراعات جدید ذراتها بون است معزز و مخصوص و دستخط مر حنا امیر عزت و ریافت
امین خلوت در موقع سان دادن نشان از آن خاصه با عطای بکثرت و باری از جامه خانه خاص اختصاص پذیرفت
مسکوکات این مملکت چون ناجمال عیار صحیحی نداشته و بواسطه تعدد دار الضرب و ممالک محروسه راه
نقلیات برای متقلبین با انواع و اقسام مفحوج بود در این اوقات که ضرایب انجانه جدید بنای دولتی با المناسبه
بجایا امین السلطان پیورده شد جناب معز الیه اهتمام و دقتی تمام در عیار و اوزان صحیح مسکوکات از
طلای و نقره مبدول داشته قرآن نقره را در بیست و چهار خود که بکشتال تمام باشد و نومانای طلا را
بهمن نسبت در پانزده خود قرار داده که باده قران جدید مبادله شود و خود چند هفتد سوالی در ضرایب

دولتی افامنه کرده مبلغ وافی پول طلا و نقره بوزن و عیار صحیح سکه کرد و بر حسب اجازه دولت اعلان نمود
کردم در معاملات خود دقتی شد پولها بشکله از مسکوکات قدیم میگیرند بدست صرافها رد و بدل کنند هر چه
بکلی قلب فاسد است قبول نکنند و آنچه در عیار پست مغشوش است برای دفع ضرر و زیان خلق صرافخانه
دولت قبول کرده بدون مطالبه هیچ غی عوض پول صحیح و پاک بسکه تازه میدهند اگر چه پول کهنه دود

بپست پیج و سی بار داشته باشند

وفایع شهر بیع التانوشفان بئیل

بر حسب اسناد عثماني اباشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه ایران حکومت ملا بر و نویدگران
و هاونده مستقلا بنواب الاعبد الصمد میرزا و حکومت مازندران بامیرزاده نورالدین میرزا مقصور
و اگذار شد

فضل الله خان پسر مرحوم حاجی محمد فلجان صاژ الملك بالا استقلال بمنصب شاطر باشکری که مسبوق
بدان بود سرافراز کردید

فتح الله خان پسر مرحوم حاجی صادم الملك بمنصب ناظم دیوان عدالت مباهلی آمد

جلد اول کتاب منتخب اللغة ناصری از فرانسوی بفارسی در دارالطباعة دولتی از طبع خارج و منتشر شد
بر حسب اجازه جازمه ها بونی در سنگاه پللیس که برای محافظت امنیت عامه و حواس حدود و حقوق خلق
است بنویسند نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه دام افیاله و بر بایست مسوول
کنند منت فرست که از نجیاء و تربیت یافته کان دولت فخته نموده است در دار الخلافه طهران دایر
و مستقر شد بمان قواعد و ترتیباتی که در سایر دول مشتمله معظم مرتب و مجری است و تکالیف
این دایره را نسبت به عموم اهالی دار الخلافه بموجب اعلانات و انتشار نامه حاکمات عمومی منتشر و
مجری میدارند

در اردیبهشت چند روز متوالی زلزله شده که زمین مستمر در حرکت بوده و اول حرکت این زلزله یک ساعت
طول کشید و در اغلب بلاد و صفحات آنرا با چنان از قبیل مباحج و غیره این زلزله در کار بوده است
نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم و بعهده کردن مهمل دولت علیه ایران ادام الله افیاله العالی
باعطا بکف قطع نشان نشان اقدس مکلان الماس فرین اغرا خاص کرده و از حضور همایون رخصت
انصراف حاصل و پسر از خیل و زمعادت باز با چنان و مقرر حکومت فرمودند

وفایع شهر جمادی الاولی

ملحقات

(۴۵۴)

این بنده مؤلف که از نایب جلد سوم کتاب مرآت البلدان ناصری فراغت حاصل کرده و پس از انطباع
بایهله ثانی که هر دو مخصوص بوفایع و مآثر روزگار سلطنت هماهونی بود منضم و موسوس باسم کرامی مآثر
السلطان داشته تقدیم حضور مظهر و هماهون نمود بشف قبول نایل کرد بدو این چاکر را باعطای
یک قطعه نشان از درجه اول این دولت قویشوکت با یک شنبه جمایل سبز مخصوص آن فرینامیناز فرمودند
امیر اسمعیل میرزا که از جانب نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام افیاله العالی حکمران
بر وجود بود مغرور و مجید و بخت از جانب نواب اشرف معظم بجای او منصوب شد
علیحان که سابقا از جانب ^{جانب} انحضار الله وله حکومت کاشان داشت دوباره از جانب معزیه البه حکومت
آن ولایت مامور شد

وفایع شهر بخاری الاخری

نواب والا نصره الله وله فرمانفرما بحکومت بالین کرمان و بلوچستان مفتخر و بیکتوب سردار
نهمه شمس مرصع از ملائیس خاصه خلعت و مباحی شد
انتظام دفتر خانه مبارکه استیفا و تحصیل و ترخیص محاسبات کل ممالک محروسه علامه خدمت محصل
بقا با بعهد امین حضور محول شد
آقام شنبه و شنبه حسب المقر جمع وزرای عظام در مجلس شورای کبری که در عارذ دولت و موق
بخاوت کمر بخانی است حاضر شده در مهمام ملکی و امورد و لئی محاوره و مشاوره نموده و پس از انقضای
مجلس و ساعت بعد از ظهر حضور هماهون شرفیاب میشوند
در آذر با بجان چون بواسطه اختلاف رواج امیر بال و خمس منات امر معاملات دیوانی و بخاری ^{اختلاف}
با فخر حسب امر هماهون در دار الخلافه عیار امیر بال و خمس منات روسی که عیار ناز هفتصد تنبا
باشد پس از رسیدن بدین طور فرار دادند که امیر بال عددی دو تومان و دو هزار دینار و هفتصد
دینار و پانزده عدد یک تومان یعنی ده عدد سکه صاحبقران دار الخلافه رواج خزانة عامه و غیر
باشد و اهالی آذر با بجان از همین قرار داد و سند نمایند
اعلیحضرت امیر اطوار کل ممالک در سبب بنو سبط جانب سپوز بنو یف و زبیر بخار مامور افامند در دار
دولت علیه و دو قطعه نشان سنت آندره مکل بالماس یک بجهت نواب اشرف والا ظل السلطان دولت
علیه ایران و دیگر برای نواب اشرف والا امیر کبریا با السلطنه دولت علیه ادام الله افبالحا
انفاذ فرمودند

نواب میرزا ابوالدولہ راجا و حکومت میرزا و حکومت نیشابور و قزوین و بکفطر نشان سر نیل اول بانجا
مخصوص آن نواب عظم مرجع شد
در مدرستہ مبارکہ دارالافتون بنو سطر نواب ^{علی میرزا} الاعضا السلطنہ و ذہب علوم یک چند مجلسی از ارباب دانش
و علم منعقد شد و متعلمین مدرسہ امتحان نمودند

هنگام توقف نواب اشرف والا شاهنشاه زاده اعظم و بعهد ادام الله افیالہ العالی در دربار ہایون
باشا رہ علیہ ملوکانہ و صوابید نواب اشرف معظم و جناب اشرف سپہ سالار اعظم تشکیل و زرا و کارکنان
مہام و تعیین حکام بعضی کلاہت جز و مملکت آذربایجان از فراہ ذیل داده شد و از دارالخلافہ مامور و
روانہ گردیدند

(جناب امین لشکر مامور پیشکادی کل و داد و سندا مالک) (مصطفی خان اعمااد السلطنہ رئیس کل قشون
آذربایجان و مامور رسیدگی تمام کارہای نظامی) (جناب ساعدا الملک مامور امور وزارت مہام خارجہ
آذربایجان) (حاجی علیخان پازکی مامور بخوبی داری و تحصیل داری و جہ نظام آذربایجان)

حکام

(نواب والا معین الدولہ حاکم ارومیر) (نواب حاجی سیف الدولہ میرزا حاکم اردبیل و مشکین) (آغا
محمد خان بجکومت ساوجبلاغ) (علیخان پیر مرحوم والی پیشقدم حضور ہایون حاکم مراغہ) (مہدیخان
سر نیل بنی حاکم مرند) (آقاخان سر نیل افشار رئیس جہ داری و حکومت خارجہ داغ)
نواب والا عضد الدولہ حکمران قزوین باعطای بکفطر نشان و بکر شہنہ حایل امیرنومانی مہامی آمد
حکیم الملک پیشقدم مہاشی سلام و حکمران عراق بکفطر نشان و بکر شہنہ حایل سر نیل اول سر بلند
کردید

جناب آقا بشیرخان نایب نظام العلماء بلقب ناظم العلمانی ملقب شد
محاسبہ انبار دارالخلافہ و غلہ کل مالک محروسہ از صد و دہر و ان مسیح و غیرہ و محاسبان دفتر خانہ مبارکہ
از کلاہت و بیوئات و صد و دہر و ان و نصیحت اسناد خرج و حساب کروں و حساب خوار و صد و دہر و ان
مواجب ملبوس و غیرہ ادارہ نظیہ و امینہ صد و دہر و ان و ستم عمل و مخارج راہ سازی و از ہنر
و ہر خط بہندہ میرزا عبداللہ خان مستونوری محمول فرمودند

میرزا علی لشکر نویسنہ نوچانہ باعطای نشان و حایل سر نیل اول جہ ستم مقرر شد
مہدیخان کہ با فوج ہفتم افشار ارومی سال در سرحدات فارس بود معاونین بدارالخلافہ و غلہ نشان

ملکشا

(۳۵۶)

و منصب سرهنکی خارج از فوج سرافراز شد و محمد علیخان ولد مشارالیه باد و نفر از سلطانهای قدیم
فوج افشار که یکی حاجی حسین سلطان و دیگری حسین سلطان باشند بمنصب سلطان یا پادشاه گردیدند
برائش نویسی کل اتباع خارجیه باینتخاب جناب اشرف سپهسالار اعظم بعهد میرزا محمد حسین مستوفی اشتیاق
محول شد

رہاست کل فئون خراسان بسایمانخان صاحب اختیار موقوف و موکول است
مگر کائنات و شهر از طرف دولت مرقت و تعمیر کامل شد

فئال همایون با عز از نواب و الاجریا نسوز میرزا امیر تومان حکمران استر آباد مرحت شد
امان الله خان بهاء الملك فراکوز سرنیا اول بیست و پنجم جمادی الثانی در دار الخلافه داعی جوانی است
کفت

مرئضی فلجان و کل الملك سرنیا اول نیز در دار الخلافه بر جنازه دی پیوست

وفایع شهر رجب المرجب شد

از غره شهر رجب بوجایع اعلان رسمی دولتی اعطای نشان تصویر همایون غنیمت و منور شد
موکب همایون ملوکانه از بناوران و پیلان و شمیران بواسطه کوی هوا غریب پیلان لار و فیر و زکوه فرمودند
میرزا حسین مستوفی سر جناب زبرد فتر بیضا ب و زارت و فتر و خلعت همایون سرافراز و مخلص گردید
کنت منت فتر رئیس اداره نظمی و امنی و احکامات شهر دار الخلافه چون در خدمت خود سعی بلیغ نمود
و نیز مساعی و مشهور گردیده بر حسب اسناد عا نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه دام افیاء
العالی بکف طعنه نشان و بکرشته جمایل سر نیل سرافراز شد

حاجی میرزا علی بنی مشیر لشکر با عطای نشان و جمایل از رتبه سر نیل اول مفتخر گردید
نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم و بعهد دام الله افیاء العالی و زغرعه رجب خلعت حکومت شهر
نیریز را بنواب شعاع اعطا فرمودند

از جانب امیرزاده نورالدین میرزا حکمران مازندران حکومت آمل بطاهر خان نوری و حکومت باد فوش کاک
بقهار فلجان مرجوع و عمارت دیوانی سازی مرمت شد

نوغان کپلان چنان خوب شد که سلاطین باین خوبی امتیاز نشده بود

در روز بیست و هشتم ماه رجب کسوف اتفاق افتاد و قدر منکسف قریب بیک ثلث قطر آفتاب میبود

وفایع شهر شعبان المعظم شد

موکب‌ها پون شهر یاری ادام الله ملکه همچان در پلا و لا و غیره گویا می‌باشد
 محمد یقینان حاجب الدوله پیر آخوری اصطل و همچان مبارکه برقرار گردید
 جناب پیر ناموسی و زبیر لشکری اعطای نشان و حمالان از درجه امیر ثومانی سرافراز آمد
 الله پیر خان اجودا بناشی کل نظام بیکهزار ثومان اضافت مواجیه نایل شد
 اعطای لقب جنابی بر حسب اعلان رسمی و لئی موقوف و مشروط شد و من بعد با حدی داده نخواهد
 شد مگر آنکه در سلاک و نشان و زرای عظام باشد

همچند ماه موکب‌ها پون شاهنشاهی از پلا فانت مسطور و شریف‌فرمای شهرستانک شد
 آقا بنی العابد بن اشرف الکتاب نسخ نو پیر اصفهانی که فریاد یکصد سال از سن گذشته هم شعبان
 در اصفهان مرحوم شد

وفایع شهر رمضان المبارک ۱۲۹۰

نواب اشرف و الاطلا سلطان دولت علیه ایران ادام الله افیاله العالی محمد رحمان نایب الحکومه بر وجود
 را بنابر مصالح حکومتی مغرول و اخضا و محمد علیخان را بجای او منصوب و مامور بر جرد
 نمودند

موکب سعوی شهر یاری شنبه هشتم رمضان از پلا فانت شریف‌فرمای شهرستانک شد
 جناب سرایم طبل و طامسین صاحب زبیر مختار و پلای محضوم و دولت بهبه انگلیس مقیم در بار دولت علیه انگلستان
 اخضا و جناب ستر و انلا طامسین بجای مغری الیه از طرفان دولت مامور افتاد در بار دولت علیه و از راه
 بغداد آمده با شرایط شریفان و احزومات مقرر و وارد دار الخلافه باهر شد و در شنبه یازدهم رمضان
 چهار ساعت بجز و بمانده در عمارت مبارکه سلطنت آباد محضو باهر التوراندس شهر یاری ادام ملکه شرف
 شد و مورد مرام خاصه گردیده و دو نامر مودت علامه علی حضرت پادشاه انگلستان و امیر اطریس هندو
 را که یکی بجهت برهما مورتین ستر و انلا طامسین دیگر بجای بر اخضا سرایم طبل و طامسین صاحب خود
 جناب مغری الیه هر دو را حامل بود بلا واسطه تقدیم حضور هما پون نمود

یکشنبه یازدهم موکب‌ها پون از قصر نیاوران شریف‌فرمای شهر دار الخلافه گردیده در راه سواره
 مهاجر که سپرده بکشتل دشت و بیچ و ملتین لباس فراقی هشتاد و سان حضور مبارک گذشت و مشفق
 کرده مطبوع افتادند

موزه قدیم دولتی که در داخله عمارت سلطنتی بود چون وضعاً بالنسبه چندان عالی و لایق و وسیع نبود

سهامه قبل حسب الامور قد رقد رانرا خراب و در یکی از اضلاع عمارت مبارکه موزه بسیار وسیع عالی خوبی بنا
نموده و محل موزه قدیم و طرف مقابل آن را و در باچه بسیار طویل عریض ساختند بنای این موزه
مثل یک از موزه های معتبر دول معظرات است سبزی میدان و اما مراده زبد و مسجد جامع سلطانی
و بازارها را که با امر اعلی مرتفع کرده و با غلام رسیده است

جمعه هفدهم و شش روزهای شهر شده شب توقف و اقامت فرموده و هنگام غروب را بکارخانه چراغ
الکتر بستند که چنگ قبل اسباب انرا بنو سبط جناب امین الملک از فرنگستان آورده و در مجمع الصنایع
جنب خیابان باب هایون مسپو فابوس معلم و اسناد این عمل کارخانه انرا دایر داشته است شریف فرما
شده نیتان بدست مبارک افتتاح بردن کردن اول چراغ فرزند عجلاله دوس چراغ از این چراغ بطرز نو
یکی در داخل عمارت سلطنتی و دیگری در مقابل سردار الماسپه و دیگری در میدان توپخانه جدید نصب
گوشن نموده و می نمایند تا بعد از تکمیل اسباب آوردن بقیه ما بحتاج ان از فرنگستان انشاء الله تعالی
در بعضی از خیابانهای دولتی عواما دایر شود

کارخانه چراغ کازنیز که اسباب انرا جناب اشرفنا محمد سپهسالار اعظم مشیرالدوله حاجی میرزا حبیب الله از فرنگستان
خواسته آورده اند بنو سبط همین مسپو فابوس نباشد و عنقریب انشاء الله تعالی در دار الخلافه
دایر خواهد شد

از وقایع غریبه یکی اینکه سکی در شیراز بیک شکم پانزده بچه آورده تا پنا بچه که به اینست دوست ندارد
و جای سنها صاف و مالیده است و حرکت و بجنبش و خیزش بسیار است

وقایع شهر شوال الحکمر ۱۲۹۰

روز جمعه غره که عید فطر بود مراسم تبریک کاملاً ادا شد و در باغ لاله زار سلام عام شرف انعام یافت
نواب اشرف والا امیر کبری نایب السلطنه دولت علیه با عطای یک حلقه انگشتر الماس بر پهلوان انگشترها
مخصوص اعزاز و انحصار یافتند

سپه نکلراف که مدتی بود از طرف خاصه نمایند و کرمان می کشیدند را بر این اوقات کرمان واصل شد
و روز غره شوال نواب لاله زار الدوله فرمانفرما بواسطه نکلراف با دار الخلافه مخابره نمودند
جناب الله فلی خان البخاری در سلاک اجرای محرم در الشورای کبری منسلک گردید

در ضرابخانه دولتی که از ده هم شهر صفر یاریس پهل جناب امین السلطان سپرده شده تا سلاک شهر رضا
هذه السنه نوشقان پهل یک کرد و هفتاد و دو هزار و صد تومان پول طلا و نقره و مس با خرج خزان

بوضع جلد بضر و سکه شده است

فوام الملك در سه فرسنگی شهر از قنای بجهت شرقی با هالی شهر احداث و بطرف شهر جاری کرده که در سبک
ابن دارد و سه محله شهر را که اب نداشت شرقی بنماید

جلد اول کتاب نامه دانشوران ناصر که حسب الامر هاپون بنو سطنو اب والا اعتضا السلطنه و در
علوم نالیف میشود با تمام رسیده و منطبع نیز شده بفرش میرسد

محال فطور که عبارت از سی و نه قریه و از محالات مخصوص خوی از طرف جنوب بحال خانیک و در یک
ملك ایران و الباقی از طرف مشرق باندرون مملکت ایران و جلگه شهر خوی از طرف شمال باراضی
النند و آخر ملک ایران و از طرف مغرب و قد از جنوب بغلامر رشنه جبال سرحدی که ظاهر رشنه
هراول و حقیقه سلسله متصله کوه فندبل است میباشد و در سال هزار و دویست و شصت و پنج هجری که
در صفحه خراسان فتنه سالی برپا بود سرحد داران دولت عثمانی این محال را از استعدادات عسکره بدو
علیه ایران خالی دله و فرصت غنیمت شمرده بعبه تصرف کرده بودند و با محال در دست و استرداد آن محال از
طرف دولتین علیه این امر تشاع میکند شش این اوقات که مجلس کنکری بر لزوم عطف و هنگام عطف مصالحه
مابین دولتین روس و عثمانی شد و این حق دولت علیه در نزد مامورین کل و ثابت و محقق بود
موافق فصل و ماده شصتم عهدنامه منعقد در کنکری بر لزوم خبر سنه هزار و دویست و پنج
هجری حسب الشرط محال فطور بتمام مهابد و دولت علیه ایران و اگذار و در این اوقات محمد صادق خان امین نظام
برای تصرف و تصرف مامور انجام شده نوزده فرساز فرای محال فطور را بموجب تفصیل ذیل مامورین
دولت عثمانی بفرست معزایا بدادند و تسلیم مابق محول و منوط بحضور یکسپون و تشخیص حدود آنجا نمودند
(فاشقه بلخ) (بیانلو) (کوکرد) (استران) (المالو) (هندوان) (میلرک) (فطور) (مخین)
(کلت علیا) (کلت سفلی) (جیش علیا) (جیش سفلی) (زیری) (کواران) (کرومک) (راوپان)
(نرس آباد) (فاشقلول)

وفایع شهر فی عهد الحرامرشد

روز دوشنبه سیم بندکان اعظم شاه فاس هاپون ملوکانه دام ملکه محض مرحت در باره جناب اشرف
سیه سالار اعظم از قصر سلطنت آباد نشریف فرمای باغ جناب معظم شده و فوج عراق سپرده بصفا
اطرافش و فوج سواره سبک فراق سپرده به کلل و منت و بیج روس و رجا بان نکارستان از سان
حضور مبارک هاپون گذشتند

ملحق

(۳۶۰)

یکجمله انکسری الماس بر پلکان بسیار نماز از انکسری ها مخصوص دستها بون در باره نواب اشرف
والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اقباله العالی اعطا و مرحمت و شاهنشاهزاده معظم بدین
موجب مخصوص بن اعزاز خاص گردیدند

میرزا محمد علیخان معین الوزاره کارپرداز اول دولت علیه مهتم بغداد بشوشت جناب اشرفنا محمد علی
اعظم وزیر امور خارجه با عطاء یک قطعه نشان سر نیل اول با حجاب مخصوص آن سر بلند گردید و توجیه
روزنامه اصفهان موسوم به (فرهنگ) که روزنامه اینست از هر چند نماز و دارای مطالب مفیده بشوشت
کارکنان نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اجلاله العالی اجازه خاصه ملوک
در اصفهان ایجاد شد و در هر هفته منتشر و منطبق میشود

عمارت دفترخانه مبارکه استیفا که از اینجه حبله و عمارات مستحقه هذه السنه است در این اوقات با تمام
رسیده و در نظر انور اقدس هاپونی مقبول افتاد

در حوالی شهر کوه و نند از فرای خسته که سه سال قبل باری نام قطعه سنگ طلائی پیدا کرده بود که کوهی بود
معدن طلا در آن حوالی پیدا از آن روز تا بحال مهندسین و معدنچیان در محال و جبال کوه و کاش
و نجسس کرده این اوقات مسوود بیچ مهندس معدن در فرجه همان محل سابق خالک طلائی در مجرای رودخانه
پیدا شده و بر اثر آن دفتر تا بمسافت یکمیدان بکوهی رسیده که بیشک معلوم شده است این رودخانه
طلا از همان کوه زایش و ریزش کرده و با طرافرا آکنده گردیده است الحال نیز مشغول کار هستند تا
انشاء الله سر رشته اصل معدن بدست آید

علاوه بر این معدن نیز کوه دیگر منکشف شده است که آنهم دارای معدن طلاست

وفایع شهرک الجندالکامله

اعلیحضرت ملکه اسپانیول که با اعلحضرت قوشوکت اقدس هاپون شهر باری نام ملکه در سفر فرنگستان
روابط الفت و مخالفت محکم نموده در این اوقات بکفیه شمشیر مکمل الماس که زینبیده هدیه ملوک
بود برای اعلحضرت هاپون صاحبفرمانها دار سال داشتند

موکب هاپون از قصر فاجار و بیلاق یکباره نشر بیفرمای شهر شد

این بنده مؤلف با عطاء یک قطعه قمر مرصع مباحی شد

شیخ السلطنه محمد باقرخان سر نیل اول با عطاء یک قطعه سر نیل اول سرافراز گردید
میرزا فتحخان پیشخدمت خاصه له جناب محمد الملک بمنصب منشی حضور و نیابت جناب امین الملک فرار شد

دهم ذی الحجه الحرام که عید اضحی بود مراسم تبریک و هفت سلام عام و شرفیابی عموم طبقات خدام
محضور بامر التورهایون کاملاً بعمل آمد

هفدهم ماه بندکان اعلیحضرت اقدس هایون شهر باری شریف فرمای مد رسه مبارکه دارالفنون شد
معلمین و متعلمین هر فن در حضور هایون بمعرض امتحانات علمیه و عملیه درآمد و قبول افتادند
روز هجدهم که عید غدیر بود نیز در حضور مبارک اتعقاد سلام و بارعام داده و بسیار اوزام تبریکه قیام شد
روز نهم تبریز موسسین بر که حاوی مطالب پولیتیک و سیاست و ادبیات و مطالب فقهیه و
منافع عامه در سطح است از صاحب مکرمات نواب اشرف والا و بعد مکرمات و ن مهد دولت علیه ایران حکمران
و صاحب اختیار مملکت آذربایجان و مضافات دام الله اقباله العالی و چندی بجهت عواید بطبع نمیرسد

بجای شروع بانطباع ان نمودند

وقایع سالک و چهارم در سلطنت شهر باری اعلیحضرت اقدس
هایون شهر باری صاحب فراد اقدس
ملک

مطابق سنه یک هزار و دویست و نود و هفت هجری نوشکان شیل که بعد از سه ماه و هشتاد و
نویز میل میشود

وقایع ماه حرمت هزار و دویست و نود و هفت

اخباری بجهت غله و جنس دیوانی در دار الخلافه بنوسط جناب امین السلطان نودیک دروازه عید العظم
بناشد که کتبخانین صد هزار خوار غله بخوبی دارد

میرزا علی ولد جناب میرزا مهدا پنا الله وزیر دفتر بمنصب لشکر نویسی و خلعت هایون مفتخر و معصوب شد
نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم و بعد جاوید دولت علیه ایران حکمران و صاحب اختیار مملکت آذربایجان
دام اقباله العالی باعطای یکجمله انکشتی برلین از طرف فرین اشرف هایون قرین اعزاز کامل شد
جناب مسوون بکوار جانب و لنگجه فرانسس سمیت زیر مختاری مامور اقامت دربار دولت علیه شد در این
ماه وارد دار الخلافه گردید و شرایط احترامات رسمیه و تشریفات و رُود از طرف دولت علیه از حد
ناور و دبار الخلافه کاملاً معمول افتاد

روز یکم از ایام پناه بندکان اعلیحضرت اقدس هایون ملوکانه اقباله الله ملکه برای امتحان توپچیان جدید که
بعلی کاپین و اکثر اطریشی مشق میکنند و توپهای آتینر توپهای نهر جدید ابلایلیع است شریف فرمای

ملحوظات

(۳۶۴)

میدان تیراندازی توپخانه شده و ترفیحات آنها مشهود گردید
نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران حکمران ولايات اصفهان و نیریز ادام الله اقباله العالی
حسب الاختصار موقوفی از مقر حکومت اصفهان روز بیست و هشتم این ماه وارد دار الخلافه و حاضر در بارها بودند
جناب اجل آقای مستوفی الممالک و وزیر اعظم داخله با عطای بکثرت و غفر فرموده شمس خورشید بطنه خزان
ملا بس خاصه مباحی شدند

حاجی میرزا محمد حسین دبیر المملکت فرامانی در سنه مضاد و دوسالگی در دار الخلافه بر حنائی پویش
حاجی ملا محمد مجتهد نراقی پسر مرحوم فاضل نراقی اعلی الله مقامها که از اجله علماء بودند در ولايت کاشان مجاور
حنائى شناختند

وقایع شهر صفر المظفر ۱۲۹۲

ششم صفر که عید ولود مسعود هابون ملوکانه بود بمهراسم جشن و شادمانی و تبریکات قیام شد و جناب
اشرفنا محمد پسر سالار اعظم خاصه در باغ و عمارت خود شان برسم معمول هر ساله اساس جشن و پذیرائی
مقدم هابون ملوکانه و دعوت جمیع طبقات و جوهر و اعیان را برپا داشتند

وقایع شهر ربیع الاول ۱۲۹۲

حکومت ایلان عربستان و لرستان و عراق علاوه بر حکومت ولايات اصفهان و نیریز و تبریز و کلیان
و خوانسار بعهده کفایت نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران ادام الله اقباله العالی توفیق شد



صورتها بآشرف والاظلال السلطان دوله عليه السلام ان احضرها ونيز وعربستان ولسان وبيروج وخرق وکليپا بک وخوانسار وادام الله اقباله

فضل الله خان شاطر با شوی یک قطعه نشان و بکر شنه حمال از درجه سیم سر نیپه سرافراز آمد
بر حسب استدعای نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه و لک علیّه ایران دام ابناله العالی و بنو سبط
جناب اشرف فاجد پسر هسالا را عظم عمای قلچیان نایب کل اداره جلیله نظبه و اقصیه عامه شهر اراک
نشان و حمال از رتبه سیم سر نیپه و عبد الحسین خان مشنشار اداره جلیله مزبوره بنشان و حمال
سرهنگی مفتخر شدند و بعضی دیگر از صاحب منصبان آن اداره از قبیل کد ^{فنا}یان و داروغه و غیره بمال اطلاق
و بر خود بکر بمال نفعه نایل گردیدند ۱۳۹۷

جناب حاجی رحیم خان حازن الملک در سلاک اجزای محترم دارالشورای دولتی منسلک گردید
حسینقلیان سرنپ نورنبیکو سپهر حرم امیرخان سرنپ که مدتی بود در تفریر در آن غیر بطیحه و مرتضی
قلیان و مصطفی قلیخان بر سر پارت پذیریا و خصوصت پیور زیبند در شب غرق ریح الثانی در خانه اخوان
مشارالهما بیدار آنها و جمعی دیگر از اشرار و الواط بواسطه سر زخم منکر مقبول شد مصطفی قلیخان فرار
کرد و مرتضی قلیخان که در حقیقت قاتل حسینقلیان بود گرفتار و بامر دولتی قصاص شد و اسم و منصب
موجب مرثوم حسینقلیان بر سرپار شد پس پاشا خان که بسن بدین سال بود عطا گردید

[illegible]

افانق ۲ (ہنگی رہا)

ملحشا

(۳۶۶)

بستم دسامبر (هجدهم ذیحجه الحرام) پارلمان طریش و مجاری براسنعداد هرچه افزوده علاء فشنون را
بهشخصه هرا نفر فرآداد

المان

هفتم ژانویه (سیزدهم محرم) مزاج پادشاه هولاند باوالی زاده والدک پرنس اما از شاهزاده
خانهای المان

دوازدهم فوریه (بیستم صفر) افتتاح مجلس پارلمان المان در برلین با حضور اعلیحضرت امپراطور
کلیوم که خطبه افتتاح را امپراطور شخصه فرآست نمودند

بیست و یکم مه (عشره جمادی الاخری) پسر و بیعه المان پرنس هانری که جزو عساکر بحر بیست در کشتی
آداب مشغول تعلیم و تعلم است به بندر بوکاها ماخاله ژاپون رسید و از طرف مباد و پادشاه
ژاپون نهایت احترام در باره او مری شد

پازدهم ژوئن (بیستم جمادی الاخری) جشن مفصل با نهایت شان و شکوه در برلین و اغلب مملکت المان بجهت
بزرگ و هشتاد و پنج سالگی امپراطور و امپاتریس که سال پنجاهم مزاج پادشاه ایشان بوده است
نهم او (بیستم شعبان) ملاقات و دیدن امپراطور و عساکر امپراطور المان را در شهر کاسن
خصوصت مشاجره سخت در میان روزنامه هار و سینه المان

بیست و نهم نوامبر (پنجاهم ذیحجه) پرنس گرچاکف وزیر اعظم روس وارد برلین شد

انگلین

اول ژانویه (هفتم محرم) رفتن فشنون انگلیس و بقتنهار و رد و ژنرال روبه هان و روز بعد از
ورود شکست دن و منفردی ساحل طایفه مالیک را که بر و را احاطه کرده بودند

چهاردهم ایضا (بیستم ایضا) خان کنار برای اظهار عقیدت و تمکین بانگلین وارد جلال آباد گشت
سی ام ایضا (هفتم صفر) دولت انگلیس در کار جنگ با پادشاه ژولوس (سبتواپو) است

سیم فوریه (پازدهم صفر) یک اردوی انگلیس که مرکب از نهصد و پینجاه نفر تاپین هفتاد و دو نفر صاحب منصب
در آنند و لاونوها بالتره معدوم و مقبول و فانی کرده اند

شازدهم ایضا (بیست و چهارم ایضا) از دولت انگلیس یک بجای فشنون کاپ فرستادند
دهم مارس (شازدهم ربیع الاول) در مجلس ملت در مسئله پولنیای افغانستان مشاوره دارند که ناپیه گدا
را بشان بیست که جلال آباد و قندهار از افغانستان منزع و جز و لا بان مختصه بانگلین کرد

بیست و هفتم مار (سیتم ربیع الثانی) فرار صاحبزاد امیر یعقوب بجان امیر افغانستان داده شد و قتل
انگلستان مور تیغلبه کابل کردید
بیست و ششم آوریل (چهارم جادی الاولی) اعلحضرت پادشاه انگلستان از سفر بطایفه که من غیر رسم
بودند مراجعت نمودند

ملک‌نشا

(۳۶۸)

قتل سفیر انگلیس از طرف دولت حکم با وضاحت شد که مجرای مجسمه پیرامین افغانستان وارد کابل شود
هشتم ابضا (بیستم رمضان) فشنون انگلیس مجدداً قتل‌ها را مسخر کردند
دوازدهم ابضا (بیست و چهارم رمضان) جلال آباد را نیز محاصره کردند و آوردند
سیزدهم اکثر زیارت‌ها (شوال) فشنون انگلیس خانه داخل کابل شد و نزال در بر در ملا عام باهل کابل
و دیگران فقرات ذیل را اعلان کرده بود
قلعه بالا حصا که از کابل بود خراب خواهد شد و علاوه بر مضامین سفارت سایر مسکنه کابل باید از
عهد و سفارت فشنون کشتی انگلیس برآیند

شانزدهم ابضا (غره ذیقعد) امیر یعقوب خان از امارت ووالجری افغانستان استعفا نمود
ابضا (ذیقعد) ابناء باروط زیادی را بالا حصا کابل آتش گرفته است
بیست و هفتم نوامبر (ذیحجه الحرام) یک فشنون پشت‌بندی برای مواقع اتمه داخله و خارج خود دولت انگلیس
در کانا دا انجمن و ترتیب داده است

دسامبر (ذیحجه و محرم هر از رود و بیست و دو هفت) جنگ‌های سخت عظیم مابین فشنون انگلیس افغان در کار
سی ام ابضا (محرم ۱۲۹۶) صد هزار کی با اسکله بخارا انگلیس که در چهر عبور از پلی که بر روی رودخانه فیلیه
و پلی شکسته خراب شده وارد آمده است و مجاورت رود و بیست نفر مقتول گردیده اند راه آهن منکام
عبور از پلی خراب شده مردم بر رودخانه رفته اند

ایطالیا

بیست و ششم ژانویه (دوم صفر) معاهده تجارتی با دولت غمسه امضا نموده مبادله کردند
هجدهم آوریل (بیست و پنجم ربیع الثانی) اعلم حضرت پادشاه و ملکه ایطالیا بدین اعلم حضرت پادشاه
انگلستان که بمنزله از شهرهای ایطالیا آمده بودند رفته اند
ماه نوامبر (ذیقعد) مجمع وزرای دولت استعفا نموده وزرای جدید مرکب و فقرت گشت
(کیر و لیس و وزیر خارجه) (پرنز و وزیر تجارت و زراعت) (ماگلان و وزیر مالیات) (سیلا و وزیر
علیه و اوقاف) (امیرال اکین و وزیر بحر) (مونسنی و وزیر علوم) (باکارینی و وزیر فواید عامه)
(نزال و بناری و وزیر جنگ)

پروانزمالک امریکای جنوبی

آوریل و ربیع الثانی) اعلان جنگ مابین دولتین پرو و شیلی

ملحمشا

بیست و نهم میر (غرة جای الاخری) جنگ سخت مجری در بند را بیک که در این جنگ کشته های جنگی و
سفینه جنگی شبلی را غرق میسازند
دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) عساکر متفقہ متحدہ پیر و بولوی و زاراپا و
در آریکا از فسون جمہور شبلی شکست خورده اند

بلغاریہ

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) مجلس شورای ملتی منروک و بکلی موفوف شد
پی با (هولاند)

هفتم ژانویه (سیزدهم محرم) عربی پادشاه پی با شاهزاده خانم اقاد و والدیک
نہم ژون (پنجم جمادی الاخری) کلنل ژنرال حصن حصین آچین را کہ موسوم بہ کلنگ است بچطہ
نصفند راورده

پازدهم ایضا (بیست و ایضا) شاهزاده وارث تخت و تاج پی با فوف شد
پانزدہم ایضا (بیست و چهارم ایضا) پادشاه استعفا و زارنخانه و دارالشور قبول نکرده از این فقرہ
امتناع و تخاشی دارد

دانمارک

پنجم ژانویه (پازدهم محرم) وزارت جنگ و جریہ کہ بدست یکفر بود از یکدیگر مجری کردہ و وزارت
خاصہ شد

روس

ششم ژانویه (دوازدهم محرم) در فریب و تلپانکا من اعال حاجی طرخان رسما خبر دادند کہ یکصد و چهل
شش نفر از طاعون تلف شد اند

بیست و نہم ایضا (ششم صفر) اهالی و سزا علی حضرت امپراطور مسند عی شد اند کہ آنچه از شرایط
حفظ و منع است از فراموشی و غیرہ معمول فرمودہ نگذازند مرض طاعون در تمام مملکت نشر کند
هشتم فوریه (شانزدہم صفر) مصالحہ نامہ و عہد نامہ ختم علی با عثمانی کہ مدتی بود نوشته و تمام
شدہ بود از جانبین با مضا و مهر و پادشاه رسیده و مبادلہ کردہ شد

بیست و پنجم ایضا (سیم ربیع الاول) بکفر بمرض طاعون مردی در پترزبورغ مبتلا شد و امنای
دولت در دفع و دفع و منع انتشار آن اهتمام وافیر مینمایند

ملک‌شاه

(۳۷۰)

بسیست و پنجم مارس (غرة ربيع الثاني) طایفه نیهیلیست سرنپ سواره پلپس پترزبورغ و دن دین
و مصمم قتل شدند

هجدهم آوریل (بسیست و پنجم ربيع الثاني) بموجبت سخط اعلحضرت امپراطور حکام مقتدر موقتی چندی
بجهت پترزبورغ و خراف و آذینا و مسکو و کیف و آرشومین شده است که با کمال تسلط و اختیار و
با غیر نیهیلیست دفع دهند

بسیست چهارم آوریل (نیم جادی اولی) اعلحضرت امپراطور و امپراطریس از پتر بلواد ی فشد
بسیست هشتم ایضا (ششم ایضا) بکفتم بزرگ شهر آرنو و غ بواسطه آتشی که طایفه نیهیلیست با آنجا
زده بودند سوخت خراب و او هر بن ماه خبر سی دولتی از حاجی طرخان رسید که مرض طاعون در
انجام شده است

پانزدهم مه (نوزدهم جادی اولی) آتش زدن طایفه نیهیلیست در شهر آلسک
سپزدهم ایضا (بسیست یکم ایضا) آتش زدن طایفه نیهیلیست بطوریکه تمام آن شهر خراب و ویرانه
شهر بیت
کشت

شانزدهم ایضا (بسیست چهارم ایضا) آتش زدن طایفه مزبوه در دفعه ثانی شهر آرنو و غ را
شانزدهم ایضا (بسیست چهارم ایضا) همین روز شهر نیچ نوزال سک را بتر آتش عظیمی زدند
نوزدهم ایضا (بسیست و هفتم ایضا) شهر پتر پاولوفسکی را آتش بزرگ در انداختند که خرابی و خسارت زیاد
بار آورد

بسیست دویسم و بسیست هفتم ایضا (سلج جادی اولی و پنجم جادی الاخری) در چندین نقطه و موضع
شهر پترم در ظرف این چند بوم بمواصله آتش زدند
پانزدهم اکتبر (بسیست هفتم سوال) زلزله کفان بحال ماموریت خود که حکومت ترکستان باشد مجددا
معاودت نمود

نوامبر (ذیقعه و ذیحجه) اخبار چندی منتشر شده است که بین دولین و انگلیس و روس در مسئله آسیای
مرکزی مخالفت و مخالفتی برز کرده است

ایضا نوامبر (ایضا) دولت روسیه در ظرف این ماه اسنعداد خود را در ترکستان زیاد کرده است
دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) روزنامه گولوس نامدنی پنجاه منوع از طبع و
انتشار شد

سپتم ایضا (هجدهم ذیحجه) طایفه نیهیلیست نقی بز بر خط راه آهن نزدیک مسکود در سرباه عبور حضرت
امیر اطور زده وان حضره را بدینامی که یکقسم بار و ط بیپا بندی است انباشته بودند که هنگام
عبور محرق شده بوجود ان اعلم حضرت آسپی رساند از فضا بجزر عبور ایشان نترکیده و همین که
اندر کازان دام بلا سلامت و در شده بودند احراق دست داده بود

سولیس

ژوپه (رجب) انقلاب و اغتشاش زیادی در اینماه در نقطه انیمالکت روی داده بود

جمهوری شیلی (نیکی دینا)

بیست و پنجم نوامبر (دهم ذیحجه) استعداد نظامی و بحری جمهوری شیلی با استعدادان دولتی متفقین
پرو و بولیوی علیه نموده آنها را در ایک شکست داد و کشتی جنگی پرو ها را که موسوی بر میگرمابو
است اسیر نموده و قشون شیلی فاحانه داخل ایک شد

عثمانی و عبره

بیست و نهم ژانویه (بیست و هشتم محرم) بابعلی قاضی در سرحد طرف روس گزاشته است که طاق
سرایت بداخله حال عثمانی نکند

در ظرف همین ماه میان بابعلی و نمس روس یونان خیلی کشکوه های دولتی مربوط باصلاح امور
ولا یات سرحد و نظم و افراد آنها و بعضی حدود و غیره رد و بدل شده است

هشتم فوریه (شانزدهم صفر) مهر و امضای عهدنامه ورده و بدلان باد ولت روس

چهاردهم ایضا (بیست و نهم ایضا) بابعلی همه مامورین خود که در خارج میباشند اعلان نمود
که ولا یاتی که میباشند و اگر به من نگر شود از ما بخله و با آنها تسلیم شد

بیست و پنجم ایضا (غرة ربيع الاول) اجتماع عمال واعیان بلغار و خدمت شاهزاده دند و کفر را
مامور روس برای تهیه والی بحضرت بلغارستان

دوازدهم آوریل (نوزدهم ربيع الثانی) اعلم حضرت سلطان بدولت انکلیس قول صریح دادند که برای
غرض خدمت مصر که رفتار شریفه خاطر فراموش و انکلیس نبوده و عمل ما با ایشان را خوب اداره وادانموده است
آماده و حاضرند و حلیم پاشا را بجای او خدمت خواهند نمود

بیست و نهم ایضا (هفتم جمادی الاول) عمال و رجال بلغاری برین الکساندر باغبان را بولا پست خود
انتخاب قبول نمودند

ملحشا

(۳۷۲)

بیش و ششم ژون (پنجم رجب) اسمعیل پاشا خود پومصر بناخواست و لمعظم فرنگستان و خصوصاً حاکم
المان از خدمت پوی استعفا نموده و توفیق پاشای پیرش در عوض مجله پوی مصر منصوب شد
ششم و هفدهم شعبان) خبر الدین پاشا از صدارت معاف و معزول و عارت پاشا بجای او منصوب شد
انقلاب اغتشاش زبادی در بلغاری و روملی شرقی فراهم آمده است و سها بالمره روملی را تحلیه کرده اند
دوم اکبر (چهارم شوال) کشتی جنگی انگلیس محض اظهار مخالفت و نفار با عثمانی در خلیج و در لاغناشیه
کرد

چهارم ایضا (شاهرهم ایضا) اهدا سلامبول رانار صافی و شکایتی از سها درالسند و اقواء
شایع شده است

پانزدهم و شانزدهم رجب و بیستم و بیست و یکم روزنامه هادوس اظهار کرده اند که گاه کشتی جنگی انگلیس در خلیج و
لنگر انداخته و توقف نماید کشتیهای روس نیز داخل در بحر هادوس خواهند شد روزنامه هادوس اظهار کرده اند که
کرده اند که کشتی جنگی انگلیس را حکم امری بدخول و ورود در خلیج فرموده اند
هفدهم ایضا (دشتم رجب) اعلم حضرت سلطان بکر پاشا برای آبادی و ترمیم و تجدید بناطولی ماموریت داده اند
دسامبر (دشتم رجب) و دویست و نود و هفت) فتنی را که از البانی به مننگر و واکدار نموده اند ممکن
به تبعیت و رعیتی مننگر و ندارد و مننگر و مکر و بران فتنه سرکش طاعی فتنه فرستاده و آنها را
مجبور به تمکین مباد

فرانس

هفدهم ژانویه (بیست و ششم محرم) دو هزار و دویست و چهل و پنج نفر از متصرفین فرانسه را که بطرف
نولیکالدونی جلای وطن داده بودند و مدتها در آنجا اقامت داشتند مرخص کردند که با وطن خود
مراجعت نمایند و کلای جمعی که طلب مجلس برضد و زرا هستند

سلخ ژانویه (هفتم صفر) مارشال ماکاهون رئیس جمهور فرانسه از ریاست استعفا نمود و جبهه استعفا
بعضی تغییرات در اداره فستونی بوده که بشرف و شان فستونی خلل وارد می آورده است و کلای برخلاف
رای میل مارشال اصراری در اجرای آنها داشتند مارشال ماکاهون از ریاست استعفا نمود که بدست
او این شکست یافتند فستونی وارد نمایند رهبر و وزیر ژول گری بر ریاست جمهور فرانسه و گامبنا

برایست مجلس شور و منج و برقرار شد
بیشمار مارس (بیست و ششم رجب الاول) بواسطه طوفان شد بدکشتی جنگی دولتی اوگاست در دریای سهند
شد

بیست و هفتم ایضا (سپتم ربیع الثانی) ملاقات رئیس جمهور فرانسه با اعلیحضرت پادشاه انگلستان در
سفالخانه انگلیس و پاریس هنگام عبور پادشاه معظم الیه از پاریس بقصد مسافرت با پطالیا
ایضا (ایضا) سی هزار تومان وکلای مجلس سنا بجهت مخارج مراجعت مقصرین از تولکالدونی بدولت هند
اول ژون (دهم جمادی الاخری) چنانکه در طی و فایع انگلیس نیز ذکر شد پرنس ناپلیون ولد ناپلیون سیم
پادشاه سابق فرانسه که قبل از اعلان جمهور و تبعه همدان دولت بود و بعد بمملکت انگلیس رفته در آنجا
و اقامت جست در این اوقات جنگ دولت انگلیس با طایفه لوس با عساکر انگلیس بدماغه امپد رفته در
ماه ورتیش قزاقی و کوانگلیسها بدست طایفه لوس مقنول گردید
پنجم ژون (چهاردهم جمادی الاخری) مقدمه شورش میان مسلمانان الجزایر که دولت مجبور بشمارک حرب
واسلح کردید

ژویه (رجب) در این ماه الجزایر به شورش و بلوای عامی گرده اند
سنا و مجلس و کلامتیم شدند که مجلس شوکر و محل عقد و حل امورد دولت را بعد هادر شهر پاریس
فرار دهند بواسطه قتل لوی ناپلیون و تبعه سابق فرانسه نقاضت و اختلاف زیادی در آراء
طبقة سنا پادشاه بهم رسیده است

دسیم او (سپزدهم شعبان) مجلس سنا و وکلای ملت در دسیم ماه او منعقد گشت
در شهر نانتی محترم مسبو طر رئیس جمهور سابق فرانسه را بر پا نمودند
بیست و ستم ایضا (چهارم رمضان) الفونس پادشاه اسپانیا بنول شاهزاده خانم عسکر رشید و
ماری گریسین را در آکاشون فافر خود کرد
پنجم سپتامبر (هفدهم رمضان) بان و نابلر وفات کرد
بیست و چهارم سپتامبر (ششم شوال) جمعی از معقونین کونها و مقصرین از کالدونی جدید که مجلس
انها بود مراجعت کرده به بندر وارد شده اند

بیست و هفتم نوامبر (دوازدهم ذیحجه) افتتاح مجلس و کلا را کامبار رئیس دارالشور نمود
دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دو بیست و دو و هفت) شدت و کثرت سرما و برف و یخ در فرانسه که در هیچ
فرقه بدین درجه برف و سرما کسی در ان مملکت خاطر نداشته است
بیست و یکم ایضا (هفتم محرم هزار و دو بیست و دو و هفت) مجلس و ذرا از عمل استعفا کرده و
معاف گشت و مجمع وزرا نازده بر است مسبو فر سبتتد امر کردید

ملک‌شیا

(۱۴۷۴)

مجارستان

ژوپه (رجب و شعبان) در کنگاش و مشاوره جدید بیکه برای فرار داد مجلس و کلا کرده اند طرف آزاد طلب
بیشتر اسبناط ظفر منگ نموده و بجایاره اخری طرف قوی واقع شده اند
دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) بواسطه طغیان اب خرابی عمده و خسارت کلی این
ملک را رها کرده است

مصر

هیچدم اکثر (غره ذی قعدة) مخالف و نفاض بین مصر و حبشه مبدل بلم و صفا شده است
دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) فشنون مصر شهر ماسور است و کرده اند

هائیتی (بنکی دینای جنوبی)

او (شعبان و رمضان هزار و دویست و نود و شش) بلوای عام و شورش تمامی در شهر هائیتی رخا^{سینه}
در مجلس و کلا و امنای دولت یکی از اهل شورش و طغیان طایفه شورش لوله از بغل کشیده و در
بیرادر رئیس جمهور خالی کرده بود

یونان

بیشتر یکم ژانویه (بیشتر هفتم محرم هزار و دویست و نود و شش) مامورین یونان که برای تعیین
حد و سرحدی یونان و عثمانی انتخاب شده بودند حرکت کرده بشهر یانینه که مبعاد کاه هر خزا^ه
ملک یونان است و ارد شدند

دوم آوریل (نهم ربیع الثانی) پادشاه یونان در جواب غرضه اهل ایرنیکاشتر بود که امید داریم
دولت معطر حجابی از ما فرموده در اجرای فرار داد معاهده استنادکی و بوعده واکذا و نمودن
ایرین یونان و فاما نمایند و هم چنین تسالی و ثانیاندا

بیشتر دهم مه (سلحجمادی الاولی) ثلاثی شورشبان و طاعبان گیر با یکفوج فشنون عثمانی
در فانداری

المان

دوازدهم فوریه هزار و هشتصد و هشتاد و هجده (غره ربیع الاول هزار و دویست و نود و هفت
هجری) اعلیحضرت امیر طور گلپوم در وفات انعقاد پادمان المان در یکی از نطقه های سلطنتی با
استعداد فشنونی خود را بملاحظه استعدادان هر تپه هجوار لازم و اتم شمرده و در این مسئله امر را

و مبالغه فرموده اند

انکلیس

ژانویه (مهر و مهر اردو) و اسبیلی پس از این کردن زلوسها و فراغ از کار آنها بانکلیس مراجعت نمود
انکلیسها همینکه افغانه را خبر دیدند و در کار خصوصیت خلاف و دشمنی و نفاق ثابت و راسخ یافتند محبت
در مقام ثنیه و تهنیتها برآمد تا بنا کابل و بالا حصا را تصرف کردند
سیام ژانویه (هفتم صفر هزار و دویست و نود و هفت) ز ثال بریغ فتح آباد افغانستان را که واقع
در جلگه لغمان است فتح نمودن انکلیس در افغانستان هستند و افغانها با کمال محضی خود سری
میکند

مادر هزار و هشتصد و هشتاد و هشت (ربیع الاول هزار و دویست و نود و هفت هجری) ما بین
انکلیس و المان در وضع آوردن برده و غنیمت و بیع و تشرای غلام و کثیر در طرف مشرق زمین معاهده
شده است

چهاردهم مارس (دوم ربیع الثانی) چندین مجلس عامه برای اصلاح امور ایرانند دایر نموده اند که در
اغزین عقیده و نیت و مکتون ضمیر خود را که مبل و علاقه بطرف آزادی طلبان باشد بصرح بآورد زاده
و توضیحا اعلان نموده است

ایضا (ایضا) معادل مبلغ پنجاه هزار لیره انکلیسی الماس از پیشخانه کاپ سیر قشیده اند

ایتالیا

هفتم مادر هزار و هشتصد و هشتاد و هشت (پنجم ربیع الاول هزار و دویست و نود و هفت هجری)
یکی از توپهای صد پوند کشتی زره پوش موسوم به دو بلا در بندر سیز بانز کیده است
مهاجر و تفرارین حضرت پاپ و المان تمام شد

پرو

ژانویه هزار و هشتصد و هشتاد و هشت (مهر و مهر هزار و دویست و نود و هفت هجری) رئیس جمهور
پرو را که فرار کرده بود پرو را جانشین گشت رئیس جمهور بولوی نیز فرار کرد

چین

ماه مارس (ربیع الاول و ربیع الثانی هزار و دویست و نود و هفت) شورش عام و انقلاب عظیمی
در شهر پکن و شهر شان کائی حادث شده است

سرفروش

ثانویه ايضا (ايضا) کارکناران نظامی و سراسلحه و الاثرتیه بسیارى خریدارى مينمايند و
سرحدات المان و اطريش صنوف جمع آورى ميکنند
دولت روس جمع آورى فثون را در سرحدات هستان منکر شده است
دويم فوریه هزار و هشتصد هشتاد و پنج (بيستم صفر هزار و دويست نود و هفت هجري) پاک زنده
خورد و غايله عظيمه ما بين طلاب طافه نهيليست و پوليس در بطر بورخ روى داده بود
بيست و دهم فوریه (پازدم ربيع الاول) طافه نهيليست مدرسه زراعت و جنگلها را در مسکو
اقترب کردند

ایضا (ایضا) ژنرال ملکف بجای ژنرال گورکویز باشتاده امنیت قرار گشت
ایضا (ایضا) برای طلع و قمر طایفه بنهیلپشت اسباب نظم و نسق فراهم آورده و اهنای تمام دارند
ایضا فوریه (صفر و ربیع الاول) روسها کمال تشویش و احتیاط را دارند که مبارک در روز سیم ماه مارس
که سال بیست و پنجم نواج گذاری اعظم شاه امپراطور و روز عید و جشن و میزبانی است طایفه بنهیلپشت
فرصت یافته غفلت مرتکب نشوند و شرارت نشوند و عیش با مردم منعقد سازند
چهارم مارس (بیست و پنجم ربیع الاول) طایفه بنهیلپشت قری برای ژنرال ملکف خالی کرده ولی
خطا شده بود اعلان آشکارائی از طایفه بنهیلپشت در تمام ولايات روسیه منتشر شده و مجلس
عامه اجتماع ملتی در شهر و دشت و طایفه مزبور منعقد کرده اند
نوزدهم ایضا (هفتم ربیع الثانی) پرنس آرلف ایلیا روس مقیم فرانسه بواسطه اینکه فرانسه هادر در
آرتیمان نام که نفوذ راه اهن مسکو زده و از بنهیلیست ^{پیشین} نبوده اند و فرانسه رنجش دارد

شیلہ امریکا

ششم هارس (بیست و چهارم ربع الاول) کشته ها جنکی شبلی آرپا حله ورشد اند

عشمانی

ثانویہ ہزار و ہشتصد ہشتاد و پچھ (محمد و صفیر ہزار و دو ہشت و نو و ہفت ہجری) شذ و شوع
خط و غلا در بلاد عثمانی خصوصاً در اردنبہ کہ اشناد و امندادش بشیر است
ضم مارسل بلینٹ ہفتم ربیع الاول، دول معظمہ فرنگستان ہر یک رسماً ماموری از جانب خود برای
نہین حد و دہونان و عثمانی مشخص کردہ خواہند فرستاد

ملخصا

مجموعه انصار ششم ربيع الثاني شريف اعظم مكره در جبهه بقتل رسانيدند

فرانس

دوازدهم فوريه (غره ربيع الاول) مجلس اماء و وكلاء فرار داده است كه هر مطلب مسئله كه راجع
و متعلق بامور معقوبين باشد همچو مسموع ندارند و معنابه نشانند

يونان

بيست و نهم فوريه (ربيع الاول) دولت يونان در صدد اينست كه مروده پوليتيكيه را بابت دولت عثمانی در
باب تعيين حدود بهم بر ند و روابط مسالمت را قطع كند و اين عزم را گوش زد همدول
مظهر کرده است

صحيح

از عموم مطالعه كنندگان مستدعي است كه سه لفظ را در اين كتاب تصحيح كرده بعد اقدام بمطالعه
نمايند بكي در صفحه هفتاد و هفتم در سطر بيست و چهارم ايجاي چال بكي از ده ها تا در ايجاي
در چهار فرسخي مدابن

چال بكي از ده ها تا در چهار فرسخي مدابن

ديگر در صفحه دويست و چهارده سطر ششم ايجاي (چان رود) همچنان رود در هين صفحه در سطر
سيزدهم ايجاي (چان جبل) همچنان جبل و باقي كتاب پس از طبع اين دفتر نموده از خطا و سهو معصون
دیده اند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
راست انداز نام
امید دار است
ترقی قدر بزرگ است
و پسند فرایند
پای جاست
تألیف شده است

تألیف شده است
پای جاست
و پسند فرایند
امید دار است
راست انداز نام
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جہو سرینو کا

جمعیت چہاردہ ہزار نفر

رئيس جمہود ہون لہذا اس آکٹارا پای تخت کا راجہ

جنہرہ ماہیتی

جسزایم

رئیس جمہور کنوز معلوم نیٹ پای تحت

جنہ پر سناں ہے

یونانی پرش جمعیت ہشتصد ہزار نفر

پادشاہ لشکریا (خامس) پنجم پای تخت ہولولو

جزیرہ سنی و منک

فی شہر حجابی لاوی لوی پبلز کے

مطابق سند ۱۷۹۷ هجری

قیمت جلد
چهارم

RESERVED

کتابت البلدان
ناصری شرح بلاد و فضائل و
غیر ایران که سید بحرف ثناء و
اسک باد فابو ناری و علی
دوازده و از این فیه

لوی شیل
۱۲۹۷

RESERVED. 9/1050



This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

[illegible]

